



جلد اول



زندگی به سبک قرآن
۵۲ هفته، ۵۲ آیه



عنوان کتاب: راه بهشت (جلد اول) زندگی به سبک قرآن [۵۲ هفته، ۵۲ آیه]

تهیه: دفتر مطالعات و پژوهش های مرکز رسیدگی به امور مساجد

گردآوری و تنظیم: حجة الاسلام ابوالفضل بیات

طراح جلد: محمد حسین مؤیدی

صفحه آرای: کارگاه طراحی و گرافیک کمان

نوبت چاپ: اول، شهریور ماه ۱۳۹۴

ناشر: دفتر مطالعات و پژوهش های مرکز رسیدگی به امور مساجد

نشانی: قم، ۴۵ متری آیت الله صدوقی (علیه السلام) ۲۰ متری حضرت ابوالفضل (علیه السلام)، پلاک ۱۰۳

کد پستی: ۳۷۱۳۱۶۳۴۳۱

تلفن: ۰۲۵-۳۲۹۳۸۳۵-۳۶

دورنگار: ۰۲۵-۳۲۹۲۳۸۳۷

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

چاپ: اسراء

نشانی اینترنتی: asar.masjed.ir

مراکز پخش:

۱. قم: ۴۵ متری آیت الله صدوقی (علیه السلام)، ۲۰ متری حضرت ابوالفضل (علیه السلام) پلاک ۱۰۳

۲. تهران: خیابان جمهوری اسلامی، خیابان سعدی شمالی، کوچه صفامنش، مجتمع محراب

(مرکز رسیدگی به امور مساجد) تلفن: ۴-۶۶۳۴۶۹۴۱-۰۲۱

فهرست

- | | |
|-----|---------------------------------------|
| ۱۱ | ۱. گردش روزگار |
| ۲۱ | ۲. قرض الحسنه |
| ۳۱ | ۳. قرآن |
| ۵۱ | ۴. پدر و مادر |
| ۷۳ | ۵. یأس ممنوع |
| ۹۱ | ۶. تهجد |
| ۱۱۳ | ۷. ولی |
| ۱۳۳ | ۸. استقامت |
| ۱۴۳ | ۹. فضل مجاهدین |
| ۱۵۳ | ۱۰. وعده حکومت مستضعفین |
| ۱۶۳ | ۱۱. وعده حکومت صالحان |
| ۱۷۳ | ۱۲. شرط امامت |
| ۱۸۵ | ۱۳. تنگی رزق جهت جلوگیری از ظلم و ستم |



- | | |
|-----|------------------------------------|
| ۱۹۵ | ۱۴. روزه |
| ۲۰۹ | ۱۵. نماز |
| ۲۲۱ | ۱۶. خدا نزدیک است |
| ۲۳۳ | ۱۷. شکایت پیامبر ﷺ از مہجوریت قرآن |
| ۲۴۹ | ۱۸. شراب و قمار |
| ۲۶۹ | ۱۹. زندگی سخت نتیجه فراموشی خدا |
| ۲۸۱ | ۲۰. حفظ نگاه |
| ۲۹۵ | ۲۱. صبر |
| ۳۱۱ | ۲۲. مسجد |
| ۳۲۹ | ۲۳. ربا |
| ۳۵۱ | ۲۴. ازدواج |
| ۳۷۵ | ۲۵. تعیین جانشین |
| ۳۹۳ | ۲۶. شهید |

مقدمه:

رسول گرامی اسلام ﷺ می فرمایند: «وَمَنْ أَحَبَّ الْقُرْآنَ فَلْيَحِبِّ الْمَسَاجِدَ»
«کسی که دوست دار قرآن است مساجد را نیز دوست دارد.»

قرآن کلام خدا و مسجد خانه خدا است، هر دو جلوه نور خدا هستند. بین قرآن و مسجد پیوندی عمیق و ناگسستنی است، لذا دوست دار قرآن، دوست دار مسجد است و دوست دار مسجد، دوست دار قرآن. اوج این پیوند را که در صدر اسلام جلوه بیشتری داشت، می توان در روایت زیر مشاهده نمود.

پیامبر اکرم ﷺ: «إِنَّمَا نُصِيبَتِ الْمَسَاجِدَ لِلْقُرْآنِ» «مسجدها را برای قرآن خواندن ساخته اند.»

این گفتار نشانه اهمیت پرداختن به قرآن در مساجد است و بر این اساس می توان دریافت که از اصلی ترین کارکردهای مسجد که در مبحث مسجد طراز به آن پرداخته می شود، ایجاد زمینه ای برای فراهم شدن ارتباط با قرآن و در نتیجه فهم و درک آن می باشد.

اگر در مساجد جلسات تلاوت، حفظ و تفسیر قرآن عمومیت پیدا کند و دارای جاذبه و استمرار باشد، جامعه را دچار تحول فرهنگی بزرگی خواهد کرد و مساجد به عنوان پایگاه نشر فرهنگ قرآن و ایمان جایگاه حقیقی خود را بازمی یابد و عطر ایمان به خدا و قرآن از آن به مشام می رسد و جان ها را حیاتی نو می بخشد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ، وَتَفَقَّهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رِيْعُ الْقُلُوبِ، وَاسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ، وَاحْسِنُوا تِلَاوَتَهُ فَإِنَّهُ أَنْفَعُ



«القصص» «قرآن را بیاموزید که بهترین گفتار است، و آن را نیک بفهمید که بهار دل هاست، از نور آن شفا و بهبودی خواهید که شفای سینه‌های بیمار است، و قرآن را نیکو تلاوت کنید که سودبخش‌ترین داستان‌ها است.»

مقام معظم رهبری در این خصوص می‌فرماید:

به شما جوانان عزیز توصیه می‌کنم اُنستان را با قرآن زیاد کنید؛ آن کسانی که با قرآن ارتباط پیدا کردند، قدر این ارتباط را بدانند؛ اگر با قرآن مأنوس شدیم، به قرآن نزدیک شدیم، مفاهیم قرآنی در دل ما توانست اثر بگذارد، آن وقت می‌توانیم امیدوار باشیم که اَمّت اسلام، عزّت و عده داده شده از سوی خدای متعال را به دست خواهد آورد: وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ؛

در چند سال گذشته مسئله تلاوت قرآن کریم در اکثر مساجد کشور تا حدودی تثبیت شده و زمان و جایگاهی مشخص را به خود اختصاص داده است. اما مسئله تفسیر مورد غفلت قرار گرفته است. و این در حالی است که قرآن کریم در اهمیت تدبیر و اندیشیدن در آیاتش سخن گفته است و مسلمانان را به مطالعه و تفکر در کلامش تشویق کرده است.

كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِّيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرُوا أَلْوَالِئِلْبَابِ (این کتابی مبارک است که آن را به سوی تو نازل کرده‌ایم تا در [باره] آیات آن بیندیشند، و خردمندان پند گیرند).^۱

از سوی دیگر، درست است که قرآن به زبان مردم نازل شده و کتابی مبین و آشکار است، اما به پیامبر گرامی ﷺ دستور داده تا قرآن را شرح و توضیح دهد:

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِشَبِّينَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ. (و این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم، تا برای مردم آنچه را به سوی ایشان نازل شده است توضیح دهی، و امید که آنان بیندیشند).^۲

لذا یکی از ارکان اصلی طرح نهضت قرآنی مساجد، که چندی است توسط مرکز رسیدگی به امور مساجد دنبال می‌شود به تفسیر موضوعی قرآن کریم اختصاص

۱. صف، ۲۹.

۲. نحل، ۴۴.

پیدا کرد تا زمینه انس بیشتر و در نتیجه فهم عمیق تر آیات شریفه فراهم گردد. کتابی که پیش رو دارید در راستای تحقق این مهم تدوین شده و در آن ۵۲ آیه از آیات کلام الله مجید در قالب موضوعات مختلف (هر هفته یک آیه) مورد بررسی و تبیین قرار گرفته است و ذیل هر آیه، مطالب تفسیری از روایات مختلف (شان نزول، روایات مرتبط با نکات تفسیری، و داستان های پند آموز) ارائه گردیده است. ترتیب آیات در این کتاب کاملاً منطبق بر آیاتی است که در مطالب ارائه شده، در سالنامه ۱۳۹۴ مرکز رسیدگی به امور مساجد خدمت شما گرامیان ارسال شده است. ضمن تقدیر و تشکر از محقق و نویسنده ارجمند حجة الاسلام ابوالفضل بیات و همچنین همکاران دفتر مطالعات و پژوهش های مرکز رسیدگی به امور مساجد که در تهیه و تنظیم این اثر تلاش و مساعی داشتند، امید می رود اعزه گرانقدر و اساتید معزز، با ارائه دیدگاه و مطالب ارزشمند خویش یاری گر این رویداد مبارک در ادامه مسیر باشند.

جعلنا الله من عامری مساجد الله
معاونت فرهنگی - اجتماعی
مرکز رسیدگی به امور مساجد



گردش روزگار



«إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ
وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ* وَ
لِيُمَخِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَيَتَّخِذَ الْكَافِرِينَ»
[سوره آل عمران، آیه ۱۴۱-۱۴۰]

«اگر (در میدان احد)، به شما جراحی رسید (و ضربه ای وارد شد)، به آن جمعیت نیز (در میدان بدر)، جراحی همانند آن وارد گردید. و ما این روزهای (پیروزی و شکست) را در میان مردم می گردانیم؛ (- و این خاصیت زندگی دنیاست-) تا خدا، افرادی را که ایمان آورده اند، بداند (و شناخته شوند)؛ و خداوند از میان شما، شاهدانی بگیرد. و خدا ظالمان را دوست نمی دارد. و تا خداوند، افراد با ایمان را خالص گرداند (و ورزیده شوند)؛ و کافران را به تدریج نابود سازد.»



شان نزول

درباره شأن نزول این آیات، روایات متعددی وارد شده است، از مجموع آنها استفاده می‌شود که این آیات دنباله آیه‌ای است که قبلاً درباره جنگ احد داشتیم. در حقیقت این آیات، تجزیه و تحلیلی است روی نتایج جنگ احد و عوامل پیدایش آن به عنوان یک سرمشق بزرگ برای مسلمانان. و در ضمن وسیله‌ای است برای تسلی، دل داری و تقویت روحی آنها؛ زیرا جنگ احد بر اثر نافرمانی و عدم انضباط نظامی جمعی از سربازان اسلام، در پایان به شکست انجامید و جمعی از شخصیت‌ها و چهره‌های برجسته اسلام از جمله «حمزه» عموی پیامبر، در این میدان شربت شهادت نوشیدند.

پیامبر ﷺ همان شب بایاران خود به میان کشتگان رفت و برای بزرگداشت ارواح شهدا بر سر جنازه یکایک آنها می‌نشست، اشک می‌ریخت و طلب آمرزش می‌نمود و سپس اجساد همه آنها در دامنه کوه احد در میان اندوه فراوان بخاک سپرده شد. در این لحظات حساس که مسلمانان نیاز شدید به تقویت روحی و استفاده معنوی از نتایج شکست داشتند آیات فوق نازل گردید.^۱

واژگان مهم

— کلمه قرح

کلمه «قرح» با فتحه قاف به معنای اثری است که از جراحت و آسیب وارده بر بدن به خاطر برخورد باشیء بُرنده‌ای از خارج باقی می‌ماند و اما قرح با ضمه قاف اثر جراحتی است که از داخل بدن پیدامی‌شود، از قبیل دمل و جوش و امثال آن^۲ و این کلمه در آیه مورد بحث کنایه است از آسیبی که در جنگ احد به مسلمین که یک فرد واحد فرض شده‌اند از ناحیه دشمن رسید، یعنی جمعی از ایشان کشته و گروهی مجروح گردیدند و موقعیت نصرت و فتح با اینکه نزدیک شده بود از ایشان فوت گردید.

۱. بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۴۴، ۴۵؛ مجمع البیان، ذیل آیات مورد بحث.

۲. مفردات راغب، ص ۴۰۰.

— کلمه یوم

کلمه «یوم» به معنای مقدار قابل ملاحظه از زمان است، که حادثه‌ای از حوادث را دربر گرفته باشد و به همین جهت کوتاهی و بلندی این زمان بر حسب اختلاف حوادث مختلف می‌شود، هر چند که استعمالش در مدت زمان بین طلوع و غروب خورشید شایع شده است ولی چه بسا که در ملک و سلطنت و قهر و غلبه و امثال آن نیز استعمال بشود و این استعمالی است مجازی، به علاقه ظرف و مظروف، (ظرف را که همان کلمه «یوم» باشد در مظروفش یعنی قهر و غلبه‌ای که در ظرف واقع شده استعمال می‌کنند) و در نتیجه به جای اینکه بگویند: «روزی که فلان جماعت در آن اجتماع کردند»، می‌گویند: «روز فلان جماعت» و به جای اینکه بگویند: «روزگاری که آل بویه زمام را به دست داشتند» یا «آل فرعون قدرت را به دست گرفته بودند»، می‌گویند: «روز آل بویه» و یا «روز آل فرعون».

— کلمه «محص» و «محق»

«محص» مصدر «تمحیص» که فعل «یمحص» از آن مشتق است به معنای خالص کردن چیزی است از آمیختگی و ناخالصی‌هایی که از خارج داخل آن چیز شده و کلمه «محق» به معنای نابود کردن تدریجی یک چیز است.

— کلمه مداولة

از ریشه دول و به معنای گردش روزگار است. در اقرب آمده: «دال الايام دولة دارت» یعنی ایام گردش کرد «وَتِلْكَ الْاَيَّامُ نُدَاوِلُهَا يَبِئَ النَّاسِ» (آل عمران، ۱۴۰)؛ یعنی آن ایام را میان مردم می‌گردانیم گاهی به قومی و گاهی بقوم دیگری می‌دهیم.

نکات تفسیری

۱) سنت الهی، گردش قدرت بین تمدن‌ها

معنای آیه شریفه این است که: «سنت الهی برای این جاری شده است که روزگار را در بین مردم دست به دست بگرداند، بدون این که برای همیشه به کام يك قوم چرخانده شود و قومی دیگر را از آن محروم سازد. این سنت به خاطر مصالحی است عمومی که فهم شما انسان‌ها جز به برخی از آن مصالح احاطه نمی‌یابد و نمی‌تواند همه آن مصالح را درك کند.»^۱

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۴۱.

۲) مراد از علم خداوند به مؤمنین چیست؟

مراد از علم الهی در فراز «و ليعلم الله الذين آمنوا» ظاهر شدن ایمان مؤمنین بعد از مخفی بودن آن است. و گرنه خدای تعالی «جاهل به حال مؤمنین نیست» چون علم او به حوادث و اشیا و از آن جمله ایمان مؤمنین، همان وجود آنها در عالم است و لازمه این حرف این است که وقتی خدای تعالی بخواهد به چیزی عالم شود او را خلق می کند، پس اراده دانستن در خدا عبارت است از اراده ایجاد کردن و چون در جمله مورد بحث مؤمنین را موجود و محقق گرفته قهراً معنای «ليعلم...» این است که خدا خواسته ایمان مؤمنین ظاهر شود و چون ظاهر شدن ایمان مانند هر چیز دیگر باید بر طبق سنت جاریه در اسباب و مسببات صورت بگیرد، لذا چاره ای نیست جز اینکه امور و صحنه هایی را به وجود بیاورد، تا ایمان مؤمنین که قبل از وقوع آن صحنه ها مخفی و در باطنشان پنهان بود ظاهر شود، (دقت بفرمائید).^۱

۳) منظور از اتخاذ شهداء از بین مومنین

و اما جمله «وَيَتَّخِذْ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ» که می فرماید: «خدای تعالی از شما گواهانی می گیرد»، منظور از گواهان، گواهان اعمال است، نه شهیدان به معنای کشتگان در معرکه جنگ، چون شهید به این معنا در هیچ جای قرآن نیامده و به این معنا از الفاظی است مستحدث، که اخیراً در جامعه اسلامی اصطلاح شده.^۲

باید دانست که در جمله «وَلِيُمَيِّضَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَحَقِّقَ» که سخن از خالص سازی مؤمنان است این خالص سازی یکی از خواص مصالح مداوله ایام (گردش روزگار) است، خاصیت دیگرش یعنی معلوم کردن ایمان مؤمنین، چون جدا سازی مؤمن از غیر مؤمن یک امر است و خالص کردن ایمان او از شوائب و ناخالصی های کفر و نفاق و فسق بعد از جداسازی، امری دیگر است و به همین جهت در مقابل محق کفار قرار گرفته، پس خدای سبحان اجزای کفر و نفاق و فسق را کم کم از مؤمن زایل می سازد، تا جزایمانش چیزی باقی نماند. و ایمانش خالص برای خدا شود. بنابراین همه اینها و جوهی است از حکمت و مصلحت که در مداوله ایام بین مردم وجود دارد و خدای تعالی دولت را برای همیشه به قومی خاص اختصاص نمی دهد.^۳

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۴۳.

۲. رک. در تفسیر المیزان ذیل آیه «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ».

۳. همان، ج ۴، ص ۴۴.

۴) درس از پایداری دشمن

در این آیه درس دیگری برای رسیدن به پیروزی نهایی به مسلمانان داده شده است که شما نباید از دشمنان کمتر باشید، آنها در میدان «بدر» شکستی سخت و سنگین از شما خوردند و هفتاد نفر کشته و تعداد زیادی مجروح و اسیر دادند و با آن همه از پای ننشستند و در این میدان شکست خود را بر اثر غفلت شما جبران کردند، اگر شما در این میدان گرفتار شکست شدید باید از پای ننشینید تا آن را جبران کنید و لذا می‌فرماید: «اگر به شما جراحی رسید به آنها هم جراحی همانند آن رسید» بنابراین سستی و اندوه شما برای چیست؟!

۵) شکست، پلی برای پیروزی

عبارت «وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ» اشاره به یکی از سنن الهی دارد و آن این که در زندگی بشر حوادث تلخ و شیرینی رخ می‌دهد که هیچ کدام پایدار نیست، شکست ها، پیروزی ها، قدرت ها، عظمت ها و ناتوانی ها همه در حال دگرگونی هستند بنا بر این نباید شکست در یک میدان و آثار آن را پایدار فرض کرد، بلکه باید با بررسی عوامل و انگیزه های شکست، از سنت تحوّل استفاده نمود و آن را به پیروزی تبدیل کرد دنیا فراز و نشیب دارد و زندگی در حال دگرگونی است و «خداوند این ایام را در میان مردم به طور مداوم گردش می‌دهد» تا سنت تکامل از لابلای این حوادث آشکار شود.

سپس اشاره به نتیجه این حوادث ناگوار کرده و می‌فرماید «وَلْيَعْلَمْ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا...» اینها به خاطر آن است که افراد با ایمان، از مدعیان ایمان، شناخته شوند و به عبارت دیگر تا حوادث دردناک در تاریخ ملتی روی ندهد صفوف از هم مشخص نخواهند شد، زیرا پیروزی ها خواب‌آور و اغفال کننده است در حالی که شکست ها برای افراد آماده بیدار کننده و نشان دهنده ارزش ها است.^۱

۶) دشمنان هم مانند شما آسیب می‌بینند

در آیه شریفه به مؤمنان یادآوری می‌کند که در این جنگ اگر به شما آسیبی رسید، به دشمن شما هم آسیب رسیده و مشرکان هم در اخذ تعدادی کشته و زخمی داده بودند^۲ و روزهای پیروزی و شکست میان مردم به نوبت است. آن طور نیست که

۱. تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۰۸.

۲. السيرة النبوية، ابن هشام، ج ۳، ص ۱۲۹، الطبقات، ج ۲، ص ۳۳.



پیروزی همیشه از آن یک گروه باشد؛ چنان چه شکست مشرکان در غزوه بدر را بیان می‌کند که در آن، برابر خسارتی که به مؤمنان وارد شده، به دشمن وارد آمده است.

۷) غزوه احد صحنه آزمایش

قرآن به صراحت غزوه احد را صحنه آزمایش و امتحان مؤمنان می‌داند و چنین حوادثی را سبب شناخته شدن افراد با ایمان از مدعیان ایمان بیان می‌کند:

در این آیات، به مسلمانانی که شهادت در راه خدا را آرزو می‌کردند، یادآوری می‌شود که سنت الهی بر امتحان و آزمایش افراد استوار است؛ چنان که در آیه ۱۵۴ آل عمران که لحظات پس از جنگ را بیان می‌کند، به آن دسته از مسلمانان که ایمان ضعیفی داشتند، همین مطلب را یادآور می‌شود: «... وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ...» و تا خدای، آن چه در سینه‌های شما است بیازماید و آن چه را در دل‌های شما است، پاک کند...». خداوند در آیاتی دیگر، آن چه را در روز احد اتفاق افتاد برای آزمودن مؤمنان از منافقان بیان می‌کند: «وَمَا أَصْبَحُكُمْ يَوْمَ التَّنْعِيمِ إِلَّا جَمْعَانِ فَبَاذِلِ اللَّهُ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ* وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا»^۱

پیام‌ها

۱. مسلمانان نباید در صبر و بردباری از کفار کمتر باشند.
۲. حوادث تلخ و شیرین، پایدار نیست.
۳. در جنگ‌ها و فرازونشیب‌های زندگی، اهل ایمان از مدعیان ایمان باز شناخته می‌شوند.
۴. پیروزی موقت کفار، نشانه محبت خداوند به آنان نیست.
۵. حرکت و جریان‌های تاریخی به اراده خداوند است. «نُداوِلُهَا»^۲

روایات

الف) عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ «وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ» قَالَ: مَا زَالَ مُذْ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ دَوْلَةً لِلَّهِ وَدَوْلَةً لِإِبْلِيسَ، فَأَيُّنَ دَوْلَةَ اللَّهِ أَمَّا [مَا] هُوَ إِلَّا قَائِمٌ وَاحِدٌ.^۳

از امام صادق عليه السلام آمده است که آن حضرت درباره‌ی قول خداوند (و آن روزگاران را

۱. سوره آل عمران، آیات ۱۶۷، ۱۶۶.

۲. تفسیر نور، ج ۱، ص ۶۱۵.

۳. بحار، ج ۱۳، ص ۱۳۰. البرهان ج ۱، ۳۱۸؛ إثبات الهداة ج ۱، ۲۶۳.



در میان مردم به اختلاف می گردانیم) فرمود: «همواره (از هنگامی که خداوند آدم را آفرید) حکومتی از آن خدا و حکومتی برای ابلیس بوده است. پس حکومت خداوند کو؟ آیا به جز یک قائم هست؟^۱

(ب) عن علی علیه السلام: دَوْلَةُ الْكَرِيمِ تُظْهِرُ مَنَاقِبَهُ، دَوْلَةُ اللَّيْمِ تَكْشِفُ مَسَاوِيَهُ وَمَعَايِبَهُ.^۲
امام علی علیه السلام: دولتِ انسان کریم و بزرگوار خوبی های او را آشکار می کند، دولت شخص پست و لئیم زشتی ها و عیب های او را بر ملا می سازد.

(ج) «و عن ابن عباس قال لما كان يوم أحد سعد أبو سفيان الجبل فقال رسول الله ﷺ اللهم أنه ليس لهم أن يعلنوا فكت أبو سفيان ساعة وقال يومنا بيوم وأن الأيام دول وإن الحرب سجال فقال ﷺ أجيبوه فقالوا لا سواء قتلتنا في الجنة وقتلناكم في النار فقال لنا عزى ولا عزى لكم فقال النبي ﷺ والله مولانا ولا مولى لكم فقال أبو سفيان أعل هبل فقال ﷺ الله تعالى أعلى وأجل»^۳

از ابن عباس است که در روز احد، ابو سفيان از کوه بالا رفت. پیامبر ﷺ عرضه داشت خداوند! ابو سفيان را نرسد که بر ما بلندی یابد ابو سفيان ساعتی درنگ کرد و فریاد برآورد که: این روز تقاص آن روز (یعنی رنج و کشته شدگان و جراحات امروز شما تقاص و در برابر جراحات و مقتولین روز بدرما) همانا روزگار همواره در گردش و دگرگونی است (و هر روزی بکام کسی است) و جنگ یک روز به نفع ماست و دیگر روز به زیان ما. پیامبر ﷺ به اصحاب فرمود: پاسخش گوید! اصحاب فریاد برآوردند که مقتولین شما و ما یکسان نیستند که کشته شدگان شما در دوزخند و از ما شهید و اهل بهشتند.

ابی سفيان فریاد برآورد که (ولنا عزى ولا عزى لكم) یعنی ما عزى داریم و شما را عزایى^۴ نیست. پیامبر ﷺ فریاد برآورد که: «الله مولانا ولا مولى لكم»، یعنی خدا مولای ماست و شما را مولایی نیست. ابو سفيان گفت: «اعل هبل» (هبل بلند است و بزرگ) پیامبر ﷺ فرمود: الله اعلى واجل (خدا بلندتر و بزرگ تر است).

(د) عن علی علیه السلام: وَاعْلَمْ يَا أَهْلَ الدَّهْرِ يَوْمَانِ يَوْمٌ لَكَ وَ يَوْمٌ عَلَيْكَ وَ أَنَّ الدُّنْيَا دَارُ دُولٍ فَآ

۱. یعنی حاکمیت خداوند (گرچه همواره مردمان اندکی حق پذیر و پای بند بوده اند) هیچگاه فراگیر نشده است و با توجه به وعده ی راستینی که فلسفه ی حیات جوامع بشری است، این حاکمیت برپاکننده ای جز آخرین ذخیره ی الهی، حضرت مهدی علیه السلام ندارد.

۲. غرر الحکم، ۵۱۰۷.

۳. مجمع البیان، ج ۲، ص ۸۴۴.

۴. عزانام بت بزرگ قریش که در خانه کعبه نصب شده بود.

۵. هبل - نیز بت بزرگ عرب در خانه کعبه.



كَانَ مِنْهَا لَكَ أَتَاكَ عَلَى ضَعْفِكَ وَمَا كَانَ مِنْهَا عَلَيْكَ لَمْ تَدْفَعْهُ بِقُوَّتِكَ^۱

و بدان روزگار دو روز است یک روز به نفع توست و یک روز به زیان تو. و بدان که دنیا در حال چرخش است و از دست این به دست آن انتقال می‌گردد بنا بر این هر چه از دنیا به سود تو باشد به تو خواهد رسید گر چه ناتوان و ضعیف باشی و هر چه از آن به زیان تو باشد با زور و قدرت نمی‌توان از آن جلوگیری کنی.

داستان

حجة الاسلام آقای سید ابوالقاسم شجاعی نقل نمودند شبی منزل دکتري مهمان بودم، او گفت قضیه عجیبی را که خودم شاهد آن بودم برای شما نقل می‌کنم: در سال‌های قبل که من کودک بودم، ایامی مصادف با قحطی شد، پدرم برای خرید گندم نزد یکی از فروشندگان گندم رفت که در همسایگی ما بود. پدرم از او تقاضا کرد که مثلاً مقداری گندم به فلان قیمت به من بفروشد و آن مرد گفت برو بالاتر.

پدرم قیمت را بالاتر برد، باز او گفت برو بالاتر. چند بار این سخن تکرار شد تا آن روز گذشت.

من در مدرسه درس خواندم تا به دانشگاه رسیدم و در رشته پزشکی تحصیل می‌کردم، روزی در اتاق عمل با پزشک جراح همکاری می‌کردم، او به من دستور داد که پای مریضی را از منج ببرم. من محض احتیاط از او سؤال کردم از اینجای منج؟ گفت: «برو بالاتر»، گفتم از اینجا؟ گفت برو بالاتر، همین طور هر جایی را نشان می‌دادم می‌گفت برو بالاتر تا به بالای ران راست رسیدم. از این کلمه برو بالاتر برایم برو بالاتری را که در زمان کودکی شنیده بودم تداعی شد. از آن مریض پرسیدم اهل کجایی؟ گفت فلان محله تا اینکه بالاخره معلوم شد او همان شخصی است که روزی پدرم برای خرید گندم در سال قحطی نزد او رفته بود و او به پدرم می‌گفت برو بالاتر و من در شگفت شدم که روزگار چگونه جزای اعمال را می‌دهد.^۲

۱. نهج البلاغه، نامه ۷۲.

۲. بازار مکافات عمل، ص ۵۵.

خلاصه و نتیجه گیری

- ایام در بین مردم تقسیم شده است.
 - غرض از این تقسیم، امتحان و جداسازی مؤمن از کافر است.
 - خالص کردن مؤمنین و نابود کردن تدریجی کفر و کافران.
- توضیح این که مؤمنین اکثراً پنداشته بودند: از آنجا که دینشان دین حق است علت تامل آن است که همیشه و در هر جنگی که پیش آید غلبه کنند و دشمن را که بر باطل است هر قدر هم که باشند و هر کیفیتی که داشته باشند شکست دهند، پس در حقیقت خود، مالک امر خویشند، خدای تعالی هم ایشان را در داستان جنگ بدر در این پندارشان جری کرد، چون در آن جنگ به طور عجیب و خارق العاده ای بر دشمن ظفر یافتند، ملائکه نصرت به کمکشان آمد، در حالی که این پندار پنداری باطل بود و باعث بطلان نظام امتحان و تمحیص و در آخر موجب بطلان مصلحت امر و نهی و ثواب و عقاب می شد، که معلوم است انهدام اساس دین را به دنبال دارد، لذا خدای تعالی برای ابطال این خیال بعد از تذکر این معنا که مداوله ایام به منظور امتحان و خالص ساختن است، شروع به ملامت کردن آنان در این پندار باطل نمود و حقیقت حال را روشن ساخت.^۱

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۴۵؛ باتلخیص.



قرض الحسنه



«مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْصُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»
[سوره بقره، آیه ۲۴۵]

«کیست که به خدا «قرض الحسنه‌ای» دهد، (و از اموالی که خدا به او بخشیده، انفاق کند) تا آن را برای او، چندین برابر کند؟ و خداوند است (که روزی بندگان را) محدود یا گسترده می‌سازد؛ (و انفاق، هرگز باعث کمبود روزی آنها نمی‌شود). و به سوی او باز می‌گردید (و پاداش خود را خواهید گرفت).»



شان نزول^۱

«ابن عباس» می‌گوید: پیامبر ﷺ نامه‌ای به یهود «بنی قینقاع» نوشت و در طی آن، آنها را به انجام نماز، پرداخت زکات و دادن قرض به خدا دعوت نمود. منظور از قرض، انفاق در راه خدا است که برای تحریک حداکثر عواطف مردم از آن چنین تعبیر شده است.

فرستاده پیامبر ﷺ به خانه‌ای که مرکز تدریس مذهبی یهودیان بود و «بیت المدارس» نام داشت وارد شد و نامه را به دست «فنحاص» دانشمند بزرگ یهود داد. او پس از مطالعه نامه، بالحن تمسخر آمیزی گفت: اگر سخنان شما راست باشد، باید گفت: خدا فقیر است و ما غنی و بی‌نیاز! زیرا اگر او فقیر نبود، از ما قرض نمی‌خواست! (اشاره به آیه «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا»).

به علاوه محمد ﷺ معتقد است، خدا شما را از ربا خواری نهی کرده، در حالی که خود او در برابر انفاق‌ها به شما وعده ربا و فزونی می‌دهد! (اشاره به آیه «يُرِي الصَّدَقَاتِ»). ولی بعداً «فنحاص» انکار کرد که چنین سخنانی را گفته باشد.^۲

واژگان مهم

- قرض

در اصل به معنای بریدن یا دندان است و اینکه به «وام» قرض می‌گویند از این باب است که آن قسمت از مال را از بقیه اموال جدا می‌کند و به دیگری می‌دهد که عین یا مثل آن را پس از مدتی بازگرداند.

- قبض و بسط

کلمه «قبض» به معنای گرفتن چیزی و کشیدن آن به طرف خویش است، در مقابل کلمه «بسط» و همچنین «بسط» که به معنای دادن و از خود دور کردن

۱. لازم به ذکر است این شأن نزول درباره آیه ۱۸۱ آل عمران آمده لکن چون مربوط به بحث مابود در این جاز آن استفاده شده است.

۲. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.



است، مراد از «وَاللَّهُ يَتَقَبَّضُ وَيَبْصُطُ» این است که قبض و بسط روزی به دست خداست و او توانایی آن را دارد که در عوض آنچه از مال انفاق کننده کم می شود چند برابر آن را بدهد.^۱

۱- اضعاف

«اضعاف» جمع «ضعف» (بروزن شعر) به معنی دو یا چند برابر کردن چیزی است و با توجه به این که این واژه به صورت جمع در آیه آمده و با کلمه «کثیره»، تاکید شده، به علاوه جمله «یضاعف» نیز تاکید بیشتری را از بیضعف می رساند؛^۲ از مجموع این جهات، استفاده می شود، که خداوند، برای انفاق کنندگان پاداش بسیار فراوانی قرار داده و انفاق در راه خدا همچون بذر مستعدی است که در زمین آماده ای افشانه شود، (این نکته در آیه ۲۶۱ همین سوره نیز گوشزد شده است).^۳

نکات تفسیری

۱) قرض دادن همان انفاق فی سبیل الله است

وام دادن به خداوند به معنی «انفاق فی سبیل الله» است و به گفته بعضی از مفسران، انفاق هایی است که در راه جهاد می شود، زیرا در آن زمان تهیه هزینه های مختلف جهاد، بردوش مبارزان مسلمان بود، در حالی که بعضی دیگر معتقدند هر گونه انقاقی را شامل می شود، هر چند بعد از آیه جهاد وارد شده است.^۴ ولی تفسیر دوم با ظاهر آیه سازگارتر است، به خصوص این که معنی اول را نیز در بر می گیرد و اصولاً انفاق در راه خدا و کمک به نیازمندان و حمایت از محرومان، همان کار جهاد را می کند، زیرا هر دو مایه استقلال و سربلندی جامعه اسلامی است.^۵

۲) آثار انفاق

انفاق کردن در راه خدا و رفع حاجت نیازمندان آثار و برکات فردی و اجتماعی متعددی در بر دارد. این آثار اعم از مادی و معنوی و دنیوی و اخروی است.

۱. تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۰۷؛ نمونه، ج ۲، ص ۲۲۵.

۲. «راغب» در «مفردات» در ماده «ضعف»، می گوید بعضی گفته اند: ضاعفت ابلغ من ضعفته.

۳. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۲۵.

۴. رک. تفسیر کبیر، ج ۶، ص ۱۶۶.

۵. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۲۶.

الف) تزکیه و طهارت نفس

انفاق موجب پاک شدن نفس از بسیاری از رذایل اخلاقی است؛ چنان که وجود این ویژگی برای زکات دادن، که خود گونه ای از انفاق به شمار می رود، تصریح شده است: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ...»^۱

ب) آرامش روحی

پیامد دیگر انفاق، آرامش روحی انفاق گرد در دنیا و آخرت است: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ... لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ».^۲ «خوف» رانگرانی از آینده و «حزن» راناراحتی و اندوه از گذشته معنا کرده اند.

به نظر شماری از مفسران مراد از «تَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ»^۳ در آیه ۲۶۵ بقره آرامشی است که پس از انفاق برای انفاق کننده و انفاق شونده و در پی آن برای جامعه حاصل می شود.^۴

ج) جبران و افزایش اموال

خداوند کمبود مادی را که بر اثر انفاق در مال انفاق کننده پدید می آید، جبران می کند: «وَمَا انْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ». مفسران مراد از «يُخْلِفُهُ» را در این آیه جبران مادی اموال در دنیا یا ثواب و پاداش اخروی دانسته اند.^۵

آیه ۲۷۲ بقره نیز همین گونه تفسیر شده است^۶ «وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُؤْتِكُمْ...»

د) امنیت اجتماعی

از جمله آثار خوشایند گسترش انفاق در جامعه، نقش مهم آن در گسترش امنیت و سلامت جامعه است، آن چنان که آن را از لوازم حیات اجتماعی شمرده اند. گاه این ویژگی انفاق را از آیه ۳۸ محمد برداشت کرده اند.^۷ مفسران مراد از هلاکت را در آیه ۱۹۵ بقره،^۸ غلبه دشمنان بر مسلمانان بر اثر خودداری از صرف مال در راه جهاد و به طور کلی امتناع از انفاق کردن در راه خدا دانسته اند که در نهایت به ضعف مسلمانان

۱. سوره توبه، آیه ۱۰۳.

۲. سوره بقره، آیات ۲۷۴ و ۲۶۲.

۳. «وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ اِتِّعَاءً مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ».

۴. الفرقان، ج ۳، ص ۲۷۷.

۵. التنبیان، ج ۸، ص ۴۰۲؛ مجمع البیان، ج ۸، ص ۶۱۶؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۴، ص ۱۹۶.

۶. مجمع البیان، ج ۲، ص ۶۶۴؛ المیزان، ج ۲، ص ۳۹۹.

۷. نمونه، ج ۲۱، ص ۴۹۶؛ الحیاة، ج ۵، ص ۴۴۵.

۸. «وَانْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ»

و گسترش ناامنی در جامعه می انجامد.^۱

هـ، رحمت و بخشش الهی

انفاق کردن در راه خدا در شمار اعمالی است که جلب رحمت خداوند و آمرزش گناهان را در پی دارد: «سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ»^۲، «قَالَ اللَّهُ... لَنِ أَقْسِمُ الصَّلَاةَ... وَاَقْرَضُكُمْ اللَّهُ قَرْضًا حَسَنًا لَا كَفَرَكَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ»^۳. آیات ۱۰۲-۱۰۳ توبه^۴ درباره ابولبابه و یارانش نازل شده که پس از ارتکاب گناه، توبه کرده و از خداوند عفو طلبیدند.

خداوند ضمن پذیرش توبه آنان به پیامبر اکرم ﷺ فرمان داد تا برای پاک شدن آنان بخشی از اموالشان را بگیرد.

و، پاداش اخروی و فرجام نیک

انفاق مالی یا غیر مالی، هر چند کوچک باشد بر خداوند مخفی نیست: «وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ»^۵ «وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ...»^۶. کم ترین انفاق در پرونده اعمال انسان نوشته می شود: «وَلَا يَنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًّا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ»^۷ تا وی را بهتر از آنچه انفاق کرده، پاداش دهد: «لِيَجْزِيََهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۸.

در آیات متعددی از قرآن کریم به پاداش اخروی انفاق تصریح شده؛ از جمله با تعبیری چون: «اجراً عظيماً»، «اجر کبیر» «اجر کریم» و «رزق کریم»؛ همچنین در آیه ۲۶۱ بقره انفاق کنندگان اموال در راه خدا را مانند بذری دانسته که ۷ خوشه برویاند و در هر خوشه ۱۰۰ دانه باشد:^۹ مفسران از این آیه چنین استفاده کرده اند

۱. مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۱۶؛ المیزان، ج ۲، ص ۶۴. التفسیر الکبیر، ج ۵، ص ۱۴۹.

۲. سوره توبه، آیه ۹۹ و ۲۱.

۳. سوره مائده، آیه ۱۲.

۴. «وَأَخْرَجُوا عَمَلًا صَالِحًا وَأَخَّرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ * خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ...».

۵. سوره بقره، آیه ۲۱۵.

۶. همان، آیه ۲۷۳-۲۷۰.

۷. سوره توبه، آیه ۱۲۱.

۸. همان.

۹. «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سَنَابِلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ...».



که پاداش اخروی انفاق ۷۰۰ برابر کار خیر یا حتی بیش از آن است: «وَاللَّهُ يُضِعُّ لِمَنْ يُشَاءُ»^۱.

۳) پاداش قرض بیشتر از صدقه است

برخی مراد از «قَرْضًا حَسَنًا» را وام بدون ربا دانسته اند^۲، گرچه به نظر می‌رسد مقصود از آن مطلق انفاق در راه خدا باشد.^۳ در این صورت قرض الحسنه می‌تواند از عنوان کلی انفاق و همچنین از دستور «وَاحْسِنُوا إِلَى اللَّهِ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»^۴ و از «أَلَا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ»^۵ با توجه به روایاتی که معروف را به قرض تفسیر کرده است،^۶ برداشت شود. در برخی روایات نیز پاداش قرض، بیشتر از صدقه دانسته شده است که شاید بر این دلالت داشته باشد که قرض باعث گشایش مشکلات افراد بیشتری می‌شود، زیرا می‌توان پولی را چندین بار قرض داد.^۷

۴) صدقه بر دو قسم است

الف) صدقه بدون عوض، که همان انفاق و بخشش به نیازمندان است.
ب) صدقه با عوض، که آن را وام یا قرض الحسنه نامیده‌اند.
در صورتی که وام بدون دریافت سود و اضافه باشد، قرض الحسنه است و گرنه ربا و حرام خواهد بود. در روایات اسلامی وارد شده است که: صدقه و بخشش بدون عوض، ثوابش ده برابر است و قرض الحسنه و صدقه با عوض اجر و پاداشش هجده برابر است.^۸ دلیل این امر روشن است؛ زیرا وام گیرندگان افراد آبرومند و

۱. مجمع البیان، ج ۲، ص ۶۴۶؛ تفسیر قرطبی، ج ۳، ص ۱۹۸-۱۹۷.

۲. فقه القرآن، ج ۱، ص ۲۲۲؛ زبدة البیان، ص ۵۷۱.

۳. مجمع البیان، ج ۲، ص ۶۰۷-۶۰۸؛ التفسیر الکبیر، ج ۶، ص ۱۷۸؛ تفسیر قرطبی، ج ۳، ص ۱۵۵.

۴. و نیکی کنید! که خداوند، نیکوکاران را دوست می‌دارد؛ سوره بقره، آیه ۱۹۵.

۵. مگر کسی که (به این وسیله)، امر به کمک به دیگران؛ سوره نساء، آیه ۱۱۴.

۶. وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۴۵۹؛ ج ۱۶، ص ۳۱۸.

۷. من وحی القرآن، ج ۵، ص ۱۲۷.

۸. مستدرک الوسائل، جلد ۲، چاپ قدیم، ابواب الدین و القرض، باب ۶، حدیث ۳، نقل شده است، طبق آن روایت حضرت رسول ﷺ فرمودند: «بر روی در بهشت این جمله را دیدم «صدقه ده پاداش و قرض الحسنه هجده ثواب دارد» از جبرئیل سؤال کردم علت این امر چیست در حالی که صدقه دهنده پول خود را پس نمی‌گیرد؛ ولی قرض دهنده پس می‌گیرد؟ جبرئیل عرض کرد: آری همین طور است؛ لکن تمام صدقات به مستحقان حقیقی نمی‌رسد؛ ولی آن کس که قرض می‌گیرد، واقعاً مستحق است و محتاج، از این رو ثواب قرض الحسنه از صدقه بیشتر است».



محتاج هستند. بنابراین، در «وام» دو کار نیک صورت می‌گیرد:
۱- رفع حاجت نیازمند، ۲- حفظ آبرو و حیثیت او.^۱

پیام‌ها

۱. کمک به خلق خدا، کمک به خداست. «يُقْرِضُ اللَّهُ» به جای «يقرض الناس»
۲. برای ترغیب مردم به کارهای خیر، تشویق لازم است. «فَيُضَاعِفُهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً»
۳. اگر ما گشایش و تنگ دستی را بدست خدا بدانیم، راحت انفاق می‌کنیم. «وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْضُطُ»
۴. اگر بدانیم که ما به سوی او باز می‌گردیم و هر چه داده‌ایم پس می‌گیریم، راحت انفاق خواهیم کرد. «إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»

روایات

الف) وَأَنْفَقُوا أَمْوَالَكُمْ وَخُذُوا مِنْ أَجْسَادِكُمْ فَجُودُوا بِهَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَلَا تَبْخُلُوا بِهَا عَنْهَا فَقَدْ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ»^۲ وَقَالَ تَعَالَى: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ»^۳ فَلَمْ يَسْتَنْصِرْكُمْ مِنْ ذَلِكَ وَلَمْ يَسْتَفْرِضْكُمْ مِنْ قُلٍّ اسْتَنْصَرَكُمْ وَلَهُ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَاسْتَفْرِضْكُمْ وَلَهُ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَنِيُّ الْحَمِيدُ وَإِنَّمَا أَرَادَ أَنْ يَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا فَبَادِرُوا بِأَعْمَالِكُمْ تَكُونُوا مَعَ جِبْرَانَ اللَّهِ فِي دَارِهِ رَافِقِينَ بِهِمْ رُسُلُهُ وَأَزَارَهُمْ مَلَائِكَتُهُ وَأَكْرَمَ أَسْمَاءَهُمْ أَنْ تَسْمَعَ حَسِيسَ نَارٍ أَبَدًا وَصَانَ أَجْسَادَهُمْ أَنْ تَلْقَى لُغُوبًا وَنَصَبًا- ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ أَقُولُ مَا تَسْمَعُونَ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى نَفْسِي وَأَنْفُسِكُمْ وَهُوَ حَسْبُنَا وَنِعْمَ الْوَكِيلُ.^۴

با اموال خود انفاق کنید، از جسم خود بگیرید و بر جان خود بیفزایید و در بخشش بخل نورزید که خدای سبحان فرمود: «اگر خدا را یاری کنید، شما را پیروزی می‌گرداند و قدم‌های شما را استوار می‌دارد» و فرمود: «کیست که به خدا قرض نیکو دهد؟ تا

۱. مثال‌های زیبایی قرآن، ج ۱، ص ۱۵۳.

۲. سوره محمد، آیه ۷.

۳. سوره بقره، آیه ۲۴۵.

۴. نهج البلاغه، خ ۱۸۳.



خداوند چند برابر عطا فرماید و برای او پاداش بی عیب و نقصی قرار دهد؟» درخواست یاری از شما به جهت ناتوانی نیست و قرض گرفتن از شما برای کمبود نمی باشد، در حالی که از شما یاری خواسته که: «لشکرهای آسمان و زمین در اختیار اوست و خدا نیرومند و حکیم است» و در حالی طلب وام از شما دارد که گنج های آسمان و زمین به او تعلق دارد و خدا بی نیاز و حمید است، بلکه خواسته است شما را بیازماید که کدام یک از شما نیکوکارترید، پس به اعمال نیکو مبادرت کنید، تا با همسایگان خدادار سرای او باشید که هم نشینان آنها پیامبران و زیارت کنندگان شان فرشتگانند و چنان گرمی داشته می شوند که صدای آهسته آتش را نشنوند و بر بدن هایشان هیچ گونه رنج و ناراحتی نرسد. «این بخشش خداست به هر کس بخواهد می دهد و خدا صاحب بخشش بزرگ است». من آن چه را می شنوید می گویم و خداوند را به یاری خود و شما می خوانم که او کفایت کننده و بهترین وکیل است.

ب) رسول الله صلی الله علیه و آله: مَا مِنْ صَبَاحٍ إِلَّا وَمَلَكَانِ يُنَادِيَانِ، يَقُولَانِ: يَا بَاغِيَ الْخَيْرِ هَلُمَّ، وَيَا بَاغِيَ الشَّرِّ انْتَه، هَلْ مِنْ دَاعٍ فَيُسْتَجَابُ لَهُ! هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَيُغْفَرُ لَهُ! هَلْ مِنْ تَائِبٍ فَيُتَابَ عَلَيْهِ! هَلْ مِنْ مَغْمُومٍ فَيُنْقَسُ عَنْهُ غَمُّهُ! اللَّهُمَّ عَجِّلْ لِمُنْفِقٍ مَالَهُ خَلْفًا، وَلِلْمُسْلِكِ تَلَفًا. فَهَذَا دَعَاؤُهَا حَتَّى تَغْرُبَ الشَّمْسُ.^۱

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: هیچ بامدادی نیست، مگر آن که دو فرشته بانگ برمی آورند و می گویند: «ای جوای خوبی! بجنب؛ ای جوای بدی! باز ایست. آیا کسی هست که دعا کند تا دعایش مستجاب شود؟ آیا کسی هست که آمرزش بطلبد تا آمرزیده شود؟ آیا کسی هست که توبه کند تا توبه اش پذیرفته شود؟ آیا اندوهگینی هست تا اندوهش زدوده شود؟

بار خدایا! به آن که مال خود را انفاق می کند، به سرعت عطا فرما و به آن که بخل می ورزد، زیان رسان». و تا غروب آفتاب، دعای آن دو همین است.

منظور از این منادی ها که ندای دهند فرشتگانند که به فرمان خدا تدبیر امور این عالم می کنند.

ج) وَمَنْ أَيْقَنَ بِالْخَلْفِ سَخَتْ نَفْسُهُ بِالتَّقَةِ فَاسْتَنْزِلُوا الرِّزْقَ بِالصَّدَقَةِ^۲

کسی که یقین به عوض و جانشین داشته باشد، در انفاق کردن سخاوتمند خواهد بود پس رزق خود را با صدقه طلب کنید.

د) عن النبي ﷺ: كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ، وَمَا انْفَقَ الرَّجُلُ عَلَى نَفْسِهِ وَأَهْلِهِ كَتَبَ لَهُ صَدَقَةٌ، وَمَا وَقَى بِهِ الرَّجُلُ عَرَضَهُ فَهُوَ صَدَقَةٌ، وَمَا انْفَقَ الرَّجُلُ مِنْ نَفَقَةٍ فَعَلِيَ اللَّهُ

۱. نهج الدعاء، ج ۱، ص، ۳۵۸.

۲. إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۳۳.



خلفها، إلّا ما كان من نفقة في بئان أو معصية^۱

پیغمبر گرامی اسلام ﷺ فرمود: هر کار نیکی به هر صورت باشد صدقه و انفاق در راه خدا محسوب می شود (و منحصر به انفاقهای مالی نیست). و هر چه انسان برای حوایج زندگی خود و خانواده خود صرف می کند صدقه نوشته می شود. و آن چه را که انسان آبروی خود را با آن حفظ می کند صدقه محسوب می گردد. و آن چه را انسان در راه خدا انفاق می کند عوض آن را به او خواهد داد مگر چیزی که صرف بنا شود (همچون بنای خانه) یا در راه معصیت صرف گردد.

داستان

□ چون آیه «من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له»، نازل شد، ابو دحداح^۲ گفت: یا رسول الله فدایت شوم، خداوند از ما قرض خواسته است و حال آنکه او غنی است؟

فرمود: آری می خواهد بدان سبب شما را داخل بهشت گرداند. عرض کرد: اگر من به خدای خود قرض دهم تو ضامن بهشت می شوی؟ فرمود: آری، هر که خدا را قرض دهد، در بهشت خدای او را عوض دهد. گفت، زن من ام دحداح با من در بهشت باشد؟ فرمود: آری، عرض کرد: دخترم هم با من در بهشت باشد؟ فرمود: آری، عرض کرد: دست به من بده به همین فرمایش که فرمودی!

پیامبر ﷺ دست به او دادند. عرض کرد: مرا دو بوستان است هر دو را به خدا قرض دادم و مرا جز این دو باغ نیست!

پیامبر ﷺ فرمودند: یکی را برای خود نگاه دار و یکی را قرض بده گفت: گواه می گیرم تو را که رسول خدائی که بهترین این دو بوستان را به خدا قرض دادم؛ و در آن بوستان ششصد درخت خرما بود.

پیامبر ﷺ فرمود: خدا تو را بر آن بهشت عوض داد. بعد از این ماجرا ابو دحداح نزد زوجه اش رفت و واقعه را گفت، آن زن هم گفت: خدا مبارک کند بر آنچه خریدی.^۳

□ شیخ زین العابدین مازندرانی از شاگران صاحب جواهر و شیخ انصاری، از

۱. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۶۴۴.

۲. نامش ثابت بود و دارای ایمانی قوی بود. در جنگ احد وقتی شایع شد که پیامبر ﷺ شهید شده مسلمانان فرار میکردند. او با صدای بلند فریاد میزد: اگر محمد ﷺ کشته شد خدای او زنده است، با دشمنان دین بجنگید که خدا ناصر شماست، سفینه البحار ماده (دحدح).

۳. عنوان الکلام، ص ۱۷۵.



مراجع تقلید بود، او از وجهه و اعتبار خود در نزد مردم استفاده کرده و از آنها پول قرض می نمود و به فقرای داد تا بعد پولی برسد و قرض ادا گردد. در یکی از سفرها که به سامرا رفت، سخت بیمار شد.

میرزای شیرازی از او عیادت کرده و او را دلداری می دهد. شیخ می گوید: «من هیچ گونه نگرانی از فوت ندارم ولی ناراحتی من از این است که به عقیده ما امامیه وقتی بعد از موت، روح به امام عصر علیه السلام عرضه می شود، اگر امام علیه السلام سؤال بفرماید: ما به تو اعتبار و آبرو دادیم تا بتوانی بیشتر قرض کنی و به مستمندان برسی، چرا نکردی، چه جواب می توانم بدهم؟^۴» می گویند این حرف آن قدر در میرزای شیرازی اثر کرد که بعد از رفتن به خانه، تمام نقدینه خود را بین فقرا تقسیم کرد.^۵

خلاصه و نتیجه گیری

• جامعه اسلامی نیازمند روح تعاون و همکاری است؛ بهترین مصداق تعاون رفع نیازهای دیگران بر محور دیانت می باشد که از بهترین مصداقیق آن دادن قرض است؛ چرا که کمتر در معرض آفاتی مانند منت و آزار واقع شده، آبروی افراد نیازمند حفظ و روحیه گدا پروری را کاهش می دهد.

• بادقت در آیات قرآن مجید آشکار می شود که یکی از اهداف اسلام این است که اختلافات غیر عادلانه ای که در اثر بی عدالتی های اجتماعی در میان طبقه غنی و ضعیف پیدامی شود از بین برود و سطح زندگی کسانی که نمی توانند نیازمندی های زندگی شان را بدون کمک دیگران رفع کنند بالا بیاورد و حداقل لوازم زندگی را داشته باشند، اسلام برای رسیدن به این هدف برنامه وسیعی در نظر گرفته است (تحریم رباخواری به طور مطلق و وجوب پرداخت مالیات های اسلامی از قبیل زکات و خمس و صدقات و مانند آنها و تشویق به انفاق) وقف و قرض الحسنه و کمک های مختلف مالی قسمتی از این برنامه را تشکیل می دهد و از همه مهم تر زنده کردن روح ایمان و برادری انسانی در میان مسلمانان است.^۵

۴. اخلاق اسلامی، ص ۲۲.

۵. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۳۱۶.



قرآن



«وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ
لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا»
[سوره اسراء، آیه ۸۲]

«و ما قرآن را که برای مؤمنان مایه شفا و رحمت است فرو
می فرستیم، و ستمکاران (کافران و مشرکان) را چیزی جز
زیان نمی افزاید.»



برای آیه شریفه شأن نزولی بیان نشده است لکن نکات تفسیری بسیاری وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

واژگان مهم

– شفا

شفا: (بفتح ش) یعنی کنار. حاشیه «شفا البئر» یعنی کنار چاه شفاء: بکسر (ش) به معنی صحت و سلامت است راغب گوید: «الشفاء من المرض» رسیدن به کنار سلامتی است و آن اسم گردیده برای صحت. برخی گفته اند از باب تسمیه سبب به اسم مسبب است که «دوا» سبب صحت است «وَ إِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ» (شعراء، ۸۰)^۱

معمولاً در مقابل بیماری‌ها و عیب‌ها و نقص‌ها است، بنا بر این نخستین کاری که قرآن در وجود انسان‌ها می‌کند همان پاک‌سازی از انواع بیماری‌های فکری و اخلاقی فرد و جامعه است.

– رحمت

کلمه رحمت به معنای تأثیر قلب است اما نه هر تأثیری بلکه تأثیر خاصی که از مشاهده ضرر و یا نقص در دیگران به آدمی دست می‌دهد و آدمی را وادار می‌دارد که در مقام جبران ضرر و اتمام نقص او برآید ولی وقتی این کلمه به خدای تعالی که اجل از داشتن قلب است نسبت داده شود، دیگر به معنای تأثیر قلبی نیست، بلکه به معنای نتیجه آن تأثیر است، نتیجه تأثیر در ما آدمیان این بود که در مقام جبران نقص طرف برائیم، رحمت خدای تعالی نیز به همین معنا است. پس این که می‌گوییم خدا رحیم است، معنایش این است که نقص بنده را جبران نموده حاجتش را برآورده و بیماریش را شفا می‌دهد و در یک عبارت جامع: رحمت خدا منطبق است به اعطای او و افاضه وجود بر خلقش.^۲

به تعبیر دیگر «شفا» اشاره به پاک‌سازی و رحمت اشاره به نو‌سازی است و یا به

۱. قاموس قرآن، ج ۴، ص ۵.

۲. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۰، ص ۱۱۷.



تعبیر فلاسفه و عرفاء اولی به مقام تخلیه اشاره می‌کند و دومی به مقام تحلیه^۱.

- خسران

به طور کلی خسران در لغت به معنی زیان کردن، کم شدن و نیز نقصان، گمراهی و هلاکی است.^۲ «خَسِرَ» برون‌های مختلف آمده است، اما در قرآن فقط برون «فُعِلَ» و در باب «فَعِلَ یَفْعُلُ» و به دو حالت لازم و متعدی ذکر گردیده است.^۳ در قرآن کریم، «غرم»، «غبن»، «تَبَّ» تقریباً مترادف با «خسر» به کار رفته‌اند. در مفردات راغب درباره معنای خسران چنین آمده: «خُسْران» در اصطلاح، یعنی کم شدن سرمایه‌ی زندگی که به انسان نسبت داده می‌شود و می‌گویند: «خَسِرَ فُلَانٌ» یعنی او زیان مند شد و خسارت دید. گاهی نیز خسران به کار و عمل تعلق می‌گیرد و می‌گویند: «خَسِرْتُ تِجَارَتَهُ». گاهی واژه خسران درباره دستاوردهای زندگی مثل مال و مقام دنیایی است و گاهی درباره زیانمندی در دستاوردها و نتایجی که از حالات نفسانی حاصل می‌شود مثل از دست دادن صحت و سلامت و عقل و ایمان و ثواب که این قسم همان چیزی است که خداوند در قرآن آن را «خُسْران مُبِین» نامیده است.^۴ و مقصود ما از خسران معنوی آدمی نیز همین است.

نکات تفسیری

۱) شفای امراض و رحمت فراگیر

انسان همان طور که سلامتی و ناسلامتی جسمی دارد یک سلامتی و ناسلامتی روحی هم دارد و همان طور که اختلال در نظام جسمی او باعث می‌شود که دچار مرض‌هایی جسمی گردد هم چنین اختلال در نظام روح او باعث می‌شود به مرض‌های روحی مبتلا شود و همان طور که برای مرض‌های جسمی دوائی است، برای مرض‌های روحی نیز دوائی است. خدای سبحان در میان مؤمنین گروهی را چنین معرفی می‌کند که در دل‌هاشان مرض دارند و البته این مرض غیر از کفر و نفاق است که در سوره احزاب می‌فرماید: «لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنافِقُونَ وَ

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۲۳.

۲. لغت نامه ی دهخدا، ج ۷، ص ۹۷۷۶-۹۷۷۷.

۳. مفردات، ج ۱، ص ۶۵۲-۶۵۳.

۴. همان.



الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجُفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ»^۱ و نیز در سوره مدثر می فرماید: «وَلْيَقُولِ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا»^۲. مرض چیزی است که ثبات قلب و استقامت نفس را مختل می سازد، از قبیل شک و ریب که هم آدمی را در باطن دچار اضطراب و تزلزل نموده به سوی باطل و پیروی از نفس متمایل می سازد و هم با ایمان (البته با نازل ترین درجه ایمان) منافات نداشته عموم مردم با ایمان نیز دچار آن هستند و خود یکی از نواقص و نسبت به مراتب عالیّه ایمان شرک شمرده می شود و خدای تعالی در این باره فرموده: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ»^۳ و نیز فرموده: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»^۴

و قرآن کریم با حجت های قاطع و براهین ساطع خود، انواع شک و تردیدها و شبّهاتی را که در راه عقاید حق و معارف حقیقی می شود از بین برده با مواظبت شفاف بخش خود و داستان های آموزنده و عبرت انگیز و مثل های دلنشین و وعده و وعید و انداز و تبشیرش و احکام و شرایعش، با تمامی آفات و عاهات دل ها مبارزه نموده همه را ریشه کن می سازد، بدین جهت خداوند قرآن را شفای دل مؤمنین نامیده است.

و اما این که آن را رحمت برای مؤمنین خوانده (با در نظر داشتن این که رحمت افاضه ای است که به وسیله آن کمبودها جبران گشته حوائج برآورده می شود) دلیلش این است که قرآن دل آدمی را به نور علم و یقین روشن می سازد و تاریکی های جهل و کوری و شک را از آن دور می نماید و آن را به زیور ملکات فاضله و حالت شریفه آراسته این گونه زیورها را جایگزین پلیدی ها و صورت های زشت و صفات نکوهیده می سازد.

۱. البته اگر منافقان و آنان که در دل هایشان مرض و ناپاکی است و هم آنها که در مدینه دل اهل ایمان را مضطرب و هراسان می سازند دست نکشند ما هم ترا بر آن برانگیزیم و مسلط گردانیم. (سوره احزاب، آیه ۶۰).

۲. تا آنان که دل هایشان مریض است و کافران نیز به طعنه نگویند خدا از این مثل چه منظور داشت. (سوره مدثر، آیه ۳۱).

۳. و اکثر خلق به خدا ایمان نمی آورند مگر آن که مشرک شوند. (سوره یوسف، آیه ۱۰۶).

۴. نه چنین است قسم به خدای تو که اینان به حقیقت اهل ایمان نمی شوند مگر آن که در خصومت و نزاعشان تنها تو را حاکم کنند و آن گاه به هر حکمی که (به سود و زیان آنها) کنی هیچ گونه اعتراضی در دل نداشته و کاملاً از دل و جان تسلیم فرمان تو باشند. (سوره نساء، آیه ۶۵).



پس قرآن کریم از آن جهت شفا است که اول صفحه دل را از انواع مرض ها و انحرافات پاک می کند و زمینه را برای جای دادن فضائل آماده می سازد و از آن جهت رحمت است که صحت و استقامت اصلی و فطری آن را به وی باز می گرداند. به عبارت دیگر قرآن از آن جهت شفا است که دل را از موانعی که ضد سعادت است پاک نموده و آماده پذیرشش می سازد و از آن جهت رحمت است که حیات سعادت به دل مؤمن داده، نعمت استقامت و یقین را در آن جایگزین می کند. پس قرآن کریم، هم شفا است برای دل ها و هم رحمت. پس این جمله نظیر آیه: «هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»^۱ و جمله «وَمَغْفِرَةً وَ رَحْمَةً»^۲ است. و بنابراین چه گذشت معنای آیه «وَنَزَّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ» این است که ما چیزی بر تو نازل می کنیم که مرض های قلب ها را از بین برده و حالت صحت و استقامت اصلیش را به آن باز می گرداند، پس آن را از نعمت سعادت و کرامت برخوردار می سازد.^۳

۲) چهار خصوصیت قرآن که موجب شفای قلوب است

در آیه ۵۷ سوره یونس می فرماید: ای مردم از سوی پروردگارتان، موعظه و اندرزی برای شما آمد. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ، وَ شِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ»

ای مردم! اندرزی از سوی پروردگارتان برای شما آمده است؛ و درمانی برای آنچه در سینه هاست؛ (درمانی برای دل های شما)؛ و هدایت و رحمتی است برای مؤمنان!

در این آیه چهار صفت برای قرآن بیان شده است، که برای فهم بیشتر باید نخست روی لغات آن تکیه کنیم.

الف) موعظه عبارت از تذکر دادن نیکی ها است که توأم با رقت قلب باشد، در واقع هر گونه اندرزی که در مخاطب تاثیر بگذارد، او را از بدی ها ترساند و یا قلب او را متوجه نیکی ها گرداند وعظ و موعظه نامیده می شود.

البته مفهوم این سخن آن نیست که هر موعظه ای باید تأثیر داشته باشد، بلکه منظور آن است که در قلب های آماده بتواند چنین اثری بگذارد.

۱. سوره یوسف، آیه ۱۱۱.

۲. سوره نساء، آیه ۹۶.

۳. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۲۵۳.



ب) منظور از شفا دادن بیماری دل‌ها و یا به تعبیر قرآن شفای چیزی که در سینه‌ها است، همان آلودگی‌های معنوی و روحانی است مانند بخل و کینه و حسد و جبن و شرک و نفاق و امثال اینها که همه از بیماری‌های روحی و معنوی است.^۲

ج) منظور از «هدایت» راهیابی به سوی مقصود، یعنی تکامل و پیشرفت انسان در تمام جنبه‌های مثبت است.

د) منظور از «رحمت» همان نعمت‌های مادی و معنوی الهی است که شامل حال انسان‌های شایسته می‌شود همان گونه که در کتاب مفردات می‌خوانیم رحمت هر گاه به خدا نسبت داده شود به معنی نعمت بخشیدن او است و هنگامی که به انسان‌ها نسبت داده شود به معنی رقت قلب و عطوفت است.

در واقع آیه فوق چهار مرحله از مراحل تربیت و تکامل انسان را در سایه قرآن شرح می‌دهد.

مرحله اول مرحله «موعظه و اندرز» است.

مرحله دوم مرحله پاکسازی روح انسان از انواع رذائل اخلاقی است.

مرحله سوم مرحله هدایت است که پس از پاکسازی انجام می‌گیرد.

و مرحله چهارم مرحله‌ای است که انسان لیاقت آن را پیدا کرده است که مشمول رحمت و نعمت پروردگار شود و هریک از این مراحل به دنبال دیگری قرار دارد و جالب اینکه تمام آنها در پرتو قرآن انجام می‌گیرد.

قرآن است که انسان‌ها را اندرز می‌دهد و قرآن است که زنگار گناه و صفات زشت را از قلب آنها می‌شوید و قرآن است که نور هدایت را به دل‌ها می‌تاباند و نیز قرآن است که نعمت‌های الهی را بر فرد و جامعه نازل می‌گرداند.

و این خود می‌رساند که قرآن نسخه‌ای است برای بهبودی فرد و جامعه از انواع بیماری‌های اخلاقی و اجتماعی و این همان حقیقتی است که مسلمانان آن را بدست فراموشی سپرده و به جای اینکه از این داروی شفا بخش بهره گیرند درمان خود را در مکتب‌های دیگر جستجو می‌کنند و این کتاب بزرگ آسمانی را فقط یک کتاب خواندنی قرار داده‌اند نه اندیشیدنی و عمل‌کردنی.^۱

قرآن شفا دهنده

بهترین دلیل برای اثبات این که قرآن می‌تواند بیماری‌های اخلاقی و اجتماعی را شفا دهد، مقایسه وضع عرب جاهلی با تربیت شدگان مکتب پیامبر ﷺ در آغاز اسلام است، دیدیم چگونه آن قوم خونخوار و جاهل و نادان که انواع بیماری‌های

۱. تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۳۲۰-۳۱۸.



اجتماعی و اخلاقی سرتا پای وجودشان را فرا گرفته بود، با استفاده از این نسخه شفا بخش نه تنها درمان یافتند، بلکه آن چنان قوی و نیرومند شدند که ابر قدرت های جبار جهان را به زانو در آوردند.

و این درست همان حقیقتی است که مسلمانان امروز آن را زیاد برده اند و به این حال و روزگار که می دانیم و می دانید گرفتار گشته اند. تفرقه در میانشان غوغا می کند، غارت گران بر منابع شان مسلط شده اند، سرنوشت شان به دست دیگران تعیین می شود و انواع وابستگی ها آنها را به ضعف و زبونی و ذلت کشانده است.

و این است سرانجام کار کسانی که نسخه شفا بخش در خانه هاشان باشد و برای شفای دردهای خود دست به سوی کسانی دراز کنند که از آنها بیمارترند! قرآن نه فقط شفا می بخشد، بلکه بعد از بهبودی یعنی در دوران نقاهت بیماران را با پیام های گوناگونش تقویت می کند چرا که بعد از شفا، رحمت است.

جالب این که داروهای دردهای جسمانی غالباً اثرهای نامطلوبی روی بدن می گذارند تا آنجا که در حدیث معروفی آمده: «هیچ دارویی نیست مگر اینکه خود سرچشمه بیماری دیگر است.» «ما من دواء الا ویهيج داء»^۱ اما این داروی شفا بخش هیچ گونه اثر نامطلوب روی جان و فکر و روح آدمی ندارد، بلکه به عکس تمام آن خیر و برکت است.

در یکی از عبارات نهج البلاغه می خوانیم: «شفاء لا تخشى اسقامه»^۲ قرآن داروی شفا بخشی است که هیچ بیماری از آن بر نمی خیزد.

کافی است یک ماه خود را متعهد به پیروی از این نسخه شفا بخش کنیم، فرمانش را در زمینه علم و آگاهی و عدل و داد و تقوی و پرهیزگاری، اتحاد و صمیمیت، از خود گذشتگی و جهاد و ... پذیرا گردیم، خواهیم دید به سرعت نابسامانی ها مان سامان می یابد.

ذکر این نکته: نیز ضرورت دارد که این نسخه مانند نسخه های دیگر وقتی مؤثر است که به آن عمل شود و الا صد بار اگر بهترین نسخه های شفا بخش را بخوانیم و روی سر بگذاریم ولی به آن عمل نکنیم، نتیجه ای نخواهیم گرفت.^۳

۱. سفينة البحار.

۲. نهج البلاغه، ج ۱۹۸.

۳. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۲۴۳ - ۲۴۰.

۳) ادله خسارت زایی قرآن برای ظالمین

عبارت «ولا یزید الظالمین الا خسارا» در صدد بیان نکته بسیار مهمی است و آن این که قرآن برای عده ای نه تنها موعظه و نور و رحمت و شفاء نیست بلکه آنان را به انحطاط کشانده سرمایه های آنان را نیز ابطال می کند. نه تنها در این آیه که در بسیاری دیگر از آیات قرآن می خوانیم دشمنان حق به جای اینکه از نور آیات الهی دل و جان خود را روشن سازند و تیرگی ها را بزدایند، بر جهل و شقاوتشان افزوده می شود.

دلایل وقوع این امر عبارت است از:

الف) تغییر هویت انسانی بر اثر حق گریزی

این به دلیل آن است که خمیرمایه وجودشان بر اثر کفر و ظلم و نفاق به شکل دیگری درآمده، لذا هر جا نور حق را می بینند به ستیز با آن برمی خیزند و این مقابله و ستیز با حق، برپلیدی آنها می افزاید و روح طغیان و سرکشی را در آنها تقویت می کند. یک غذای نیرو بخش را اگر به عالم مجاهد و دانشمند مبارزی بدهیم از آن نیروی کافی برای تعلیم و تربیت و یا جهاد در راه حق می گیرد ولی همین غذای نیرو بخش را اگر به ظالم بیدادگری بدهیم از نیروی آن برای ظلم بیشتر استفاده می کند، تفاوت در غذا نیست، تفاوت در مزاج ها و طرز تفکرها است!

آیات قرآن طبق مثل معروف، همچون قطره های حیات بخش باران است که در باغ ها، لاله می روید و در شوره زارها خس! و درست به همین دلیل، برای استفاده از قرآن باید قبلاً آمادگی پذیرش را پیدا کرد و به اصطلاح علاوه بر فاعلیت فاعل، قابلیت محل نیز شرط است.

و از اینجا پاسخ این سؤال که چگونه قرآن که مایه هدایت است این افراد را هدایت نمی کند روشن می گردد، زیرا قرآن بدون شک مایه هدایت گمراهان است اما به یک شرط، گمراهانی که در جستجوی حق هستند، به همین انگیزه به سراغ دعوت قرآن می آیند و اندیشه خود را برای درک حق به کار می گیرند اما متعصبان لجوج و دشمنان قسم خورده حق که با حالت صد در صد منفی به سراغ قرآن می آیند مسلماً بهره ای از آن نخواهند داشت، بلکه بر عناد و کفرشان افزوده می شود چرا که تکرار عمل خلاف به آن عمق بیشتر در جان آدمی می دهد.^۱

علامه طباطبائی رحمته الله در پاسخ این سوال که چرا قرآن برای عده ای عامل خسران

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۲۳۸.



است می‌فرماید: این خسران در باره کافران است که سرمایه اصلی خود، یعنی فطرتشان را به خاطر کفر به خدا و آیات او از دست داده‌اند و همین کفر سبب شد که بدون منطق و دلیل به پیام‌های فطری آیات قرآن پشت کنند؛ طبیعی است نتیجه چنین رفتاری بی‌بهره ماندن از هدایت قرآن و در نتیجه اضلال آنان است.^۱

ب) افراط و بی‌نیاز دانستن خود از اهل بیت

پس از رحلت پیامبر و انزوای تحمیلی اهل بیت، بر اثر فقدان مرجعیت فکری، چالش‌هایی جدی در حوزه مسائل اعتقادی و فقهی پدید آمد و امت اسلامی ازدو سوی با جریان‌های انحرافی رو به روشدند؛ از سویی جهان اسلام روز به روز گسترش می‌یافت و پرسش‌ها و شب‌هاتی به‌ویژه درباره قرآن کریم مطرح می‌شد که نیازمند پاسخگویی بود و از سوی دیگر مسلمانان و صحابه پیامبر، روشمندان به تفسیر قرآن نمی‌پرداختند، بلکه عده‌ای با تکیه بر آرای ظنی و استحسان و استمداد از اسرائیلیات و جدل‌های ناآگاهانه به تفسیر روی آوردند. گروهی نیز می‌گفتند: چون در بخش‌های فراوانی از قرآن تفسیری از پیامبر وجود ندارد باید سکوت کرد.

۴) جایگاه انحصاری اهل بیت در تفسیر و فهم قرآن

روایات تصریح بر این نکته دارد که اهل بیت پیامبر با تحمل دشواری‌های دوران انزوا، زندان و هجمه‌های پیاپی به‌ویژه در عصر امویان و عباسیان با دوروش ایجابی و سلبی به تصحیح حرکت علمی تفسیر قرآن پرداختند؛ از سویی خود، روش درست تفسیر را به کار گرفته، چگونگی استنباط از آیات را به مسلمانان آموختند و عملاً به مراجعان خود تفسیر قرآن را به‌ویژه در آیات کلیدی آموزش دادند^۲ و از سوی دیگر با تفسیرها و شیوه‌های نادرست تفسیر مانند تفسیر به رأی و تقطیع آیات مبارزه کردند و راه را بر اسرائیلیات بسته، راه تفسیر صحیح را هموار ساختند.^۳ این روایات شاهد بسیار محکمی بر جایگاه انحصاری اهل بیت در هدایت به تفسیر صحیح و تصحیح بدفهمی قرآن است. از موارد بسیار روشن این موضع ممنوع کردن قیاس خاص، یعنی دستیابی به علل واقعی احکام شرعی از طریق عقل برای سنجش صحت نصوص شرعی است.^۴ نهی از قیاس از این روست که به تفسیر به رأی و تصرف در احکام شریعت و آیات احکام می‌انجامد. برخی روایات تفسیری نیز

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۱۸۴.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۸۳؛ نورالثقلین، ج ۲، ص ۴۵.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۹۵.

۴. الاصول العامه، ص ۲۸۹-۲۹۳.



به تفسیر واژگانی قرآن می پردازد و در جهت فهم صحیح و پیشگیری از بدفهمی واژگانی مانند واحد، صمد، هدایت، ضلالت، استوای بر عرش، کرسی، صراط، امانت، ابتلای به کلمات، رجس، غیب، شهادت، خائنة الأعین، قنطار، باغی و عادی را تفسیر می کند.^۱

۵) صاحبان علم تأویل آیات

با «تأویل» لایه های چندگانه معانی قرآن کشف می گردد. کشف لایه ها از طریق تأویل همانند تفسیر فرصتی است برای کاوش متن که علم آن به انسان ها هدیه داده شده است و یکی از ویژگی های اهل بیت علیهم السلام آگاهی آنان به تأویل است. گرچه درباره علم به تأویل اختلاف شده که آیا جز خداوند کسی به حقیقت تأویل قرآن آگاه است یا خیر؟ تأویل قرآن را کسی می داند یا نه؟ اما تردیدی نیست که قرآن دلالت دارد که علم به تأویل برای غیر خدا جایز است. از سوی دیگر تأویل قرآن میسور همگان نیست، بلکه ویژه کسانی است که قرآن از آنان به «راسخان در علم» و خردمندان (اولوالالباب) یاد می کند: «... وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّسِخُونَ فِي الْعِلْمِ ... وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ». (آل عمران، ۷) راسخان در علم بی واسطه یا با واسطه علم تأویل را از خداوند می گیرند. رسوخ در علم و خردمندی نیز درجات و مراتبی دارد که افراد به اندازه احاطه علمی و تقرب معنوی و اتصال به سرچشمه علم الهی از آن بهره می برند. مثل اعلای این آگاهی شخص پیامبر است که خداوند او را برای ابلاغ وحی برگزیده و به او کتاب و حکمت آموخته است. (نساء، ۱۱۳)

در مرتبه بعد نیز به اهل بیت پیامبر علیهم السلام علم تأویل آموخته شد و یکی از فضایل آنان آگاهی به تأویل قرآن است. اگرچه دیگران نیز به بخشی از تأویل به معنای یاد شده دسترسی دارند، اما افزون بر اینکه انسان ها در ادراک مطالب علمی به ویژه تأویل قرآن یکسان نیستند و به میزان فهم خود از معانی و حقایق بهره می برند، تأویل های قرآن نیز یکسان نیست و مراتبی دارد.

از روایات فراوان استفاده می شود که اهل بیت علیهم السلام پیامبر چون از راسخان در علم اند و تأویل را از پیامبر آموخته و در بیت وحی تربیت شده اند،^۲ جایگاه انحصاری بهره مندی از کمال تأویل را دارند.

۱. معانی الاخبار، ص ۱۲، ۱۴، ۴۵، ۶۴، ۶۷، ۶۹، ۲۵۴، ۲۹۰، ۳۲۰، ۳۳۵، ۳۳۶.

۲. بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۱۱۸؛ ج ۲۵، ص ۲۳؛ ج ۸۹، ص ۹۷؛ بصائر الدرجات، ص ۲۲۲-۲۲۴.

۶) رفع اختلاف ها

از دیگر ویژگی های اهل بیت علیهم السلام به تصریح روایات و برپایه واقعیت تاریخی، رفع اختلاف در تفسیر و فهم قرآن و بیان معارف قرآن است. در احتجاجی از سوی هشام بن حکم که به تأیید امام صادق علیه السلام رسیده به این نکته اشاره شده و حجت خدا را مرجع نهایی حل اختلاف ها معرفی کرده است^۱، چنان که در روایت امام هادی علیه السلام همین معنا مورد توجه قرار گرفته و با صراحت به نقش امیر مؤمنان، علی علیه السلام پس از رحلت پیامبر و جانشینی آن حضرت در رفع اختلاف در تفسیر و تداوم بخشیدن به سنت اشاره شده است.^۲

اصحاب ائمه علیهم السلام نیز نقش ضروری و انحصاری اهل بیت علیهم السلام را، رفع اختلاف ها می دانسته اند، چنان که در احتجاج و مناظره هشام بن حکم به آن اشاره شده است.^۳ در مواردی دیگر امامان معصوم علیهم السلام عملاً در میان عالمان عصر خود به اختلاف های تفسیری در حد مقدور پایان داده اند، با آنکه برخی عالمان آن عصر چنین پذیرشی نداشتند. از نکات قابل توجه این است که معصومان علیهم السلام با استدلال و استناد به قرآن به داوری در اختلاف ها می پرداختند تا پذیرش آن آسان باشد. نمونه ای از این روایات، توضیح امام موسی بن جعفر علیه السلام درباره توحید است که در آغاز می فرماید: در توحید از آنچه خداوند در کتابش یاد کرده است تجاوز نکن، آنگاه با کلمات و تعبیر های قرآنی واحد، احد، صمد، لم یلد و لم یولد و... خداوند وصف می شود^۴ یا در برابر عقاید مرجئه، قدریه و مجسمه تشبیه و تعطیل را نفی می کند.^۵

۷) ایستادگی در برابر انحرافات

بر پایه برخی روایات، اهل بیت علیهم السلام مسئولیت ایستادگی در برابر انحرافات را داشتند؛ به عنوان نمونه روایاتی از پیامبر آمده است که بار حفظ این دین را در دفاع از اسلام و رد انحراف ها در هر دوره ای، مردی از فرزندان من بردوش می گیرد که تأویل های باطل اندیشان و تحریف های کژ افکاران و ساخته های نادانان را از آن دور و نابود می سازد.^۶ این ایستادگی به طور گسترده در دوره های مختلف حتی با

۱. ر. ک. الکافی، ج ۱، ص ۱۷۱-۱۷۲، ۱۷۷.

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۷۷.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۱۶۹-۱۷۰؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۹-۱۲.

۴. التوحید، ص ۷۶.

۵. الکافی، ج ۱، ص ۱۰۴؛ التوحید، ص ۵۰-۷۰.

۶. قرب الاسناد، ص ۷۷؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۳۰.



دشواری انجام مسئولیت و فشارهای طاقت فرسا مشاهده می شود؛ آنان با تفسیر به رأی^۱، اسرائیلیات و نسبت های ناروا به پیامبران^۲، قیاس، استحسان^۳ و مانند آن مبارزه می کردند. امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (علیه السلام) به شب هات مربوط به تناقض در قرآن پاسخ می داد.^۴

روایات مربوط به این بخش به ویژه در پاسخ به شب هات و اشکالات و توضیح بدفهمی ها در کتاب توحید صدوق، احتجاج طبرسی و کتاب الاحتجاج بحار الانوار^۵ دیده می شود و گستردگی آن نشان اهتمام اهل بیت (علیهم السلام) به این مسئله است. روش آنان استدلال عقلی توأم با شرح صدر و استناد به قرآن و حدیث نبوی بود. البته ایستادگی آنان در برابر انحراف ها به تفسیر آیات و معارف قرآنی محدود نمی شد و شامل موضوعات عام مربوط به قرآن نیز می شد، چنان که اسحاق کنذی یکی از دانشمندان معاصر امام حسن عسکری (علیه السلام) به فکر تألیف کتابی برای اثبات تناقض در قرآن افتاد؛ ولی امام عسکری فردی را مأمور کرد تا به شیوه ای خاص و با استدلال او را از این پندار برهاند و از این کار بیهوده باز دارد.^۶

تحریف معنوی قرآن (کج فهمی و تفسیر به رأی)

طبیعی است که وقتی این جایگاه بی بدیل نادیده گرفته شود منجر به انحرافات، تحریفات و کج فهمی های بسیاری از آیات خدا خواهد شد و اینجاست که قرآن برای کسانی که مرتکب چنین ظلمی شده و قرآن را از اهل بیت (علیهم السلام) جدا کرده اند جز خسارت نخواهد بود.

این نکته در قرآن به صراحت بیان شده است که قرآن را خداوند فرو فرستاده و او خود نگهدار این کتاب است: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَفِظُونَ». (حجر، ۹) اهل بیت (علیهم السلام) همواره کوشیده اند تا قرآن را به عنوان ترازو منبع دائمی معارف و احکام دین مورد تأکید قرار دهند تا نادانان در کیان این کتاب عزیز تردید نکنند و در غوغای نزاع های مذهبی، استواری آن را زیر سؤال نبرند. در نگاه اهل بیت قرآن محفوظ و ثابت است و هیچ گونه تصرفی در آن نشده است. آنان با هرگونه گزارش

۱. التوحید، ص ۲۶۴؛ بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۱۰۷.

۲. بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۴۲۵.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۵۴.

۴. ر. ک. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۹۸-۱۲۷.

۵. همان، ج ۹-۱۰.

۶. مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۵۸؛ بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۳۹۲؛ ج ۵، ص ۳۱۱.



که به ظاهر بر تحریف قرآن دلالت دارد و در استواری آن تردید می‌افکند مبارزه کرده‌اند. این روایات که به صورت مستفیض نقل شده چند دسته است:

الف) روایاتی که امت اسلامی را به قرآن ارجاع می‌دهد و پیش از این به آن اشاره کردیم. اگر قرآن در عصر ائمه علیهم‌السلام تحریف شده بود یا امکان تحریف آن در آینده بود معنا نداشت که انسان‌ها را در فتنه‌هایی که مانند پاره‌های شب تاریک به آنان هجوم می‌آورد به قرآن ارجاع دهند و بگویند: قرآن بر طرف کننده شب‌هاست، ملجأ و پناهگاه، داروی شفا بخش و آیات آن گنجینه است.^۱

ب) روایاتی که اهل بیت علیهم‌السلام را همتای قرآن معرفی و از پیامبر نقل می‌کند که دو چیز گران‌سنگ در میان شما بر جای می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم که اهل بیت علیهم‌السلام من هستند. این روایات پر شمار و از راه‌های گوناگون، از جمله از قول امام صادق و دیگر امامان علیهم‌السلام نقل شده و صدوق در کمال الدین آنها را گزارش کرده است.^۲

همچنین روایاتی که اهل بیت علیهم‌السلام را با قرآن می‌داند، چنان‌که در روایتی آمده است: به درستی که خداوند متعال ما را پاک و معصوم گرداند و ناظران بر آفریده‌های خود و حجت در روی زمین قرار داد و قرآن را با ما و ما را با قرآن همراه کرد که نه قرآن از ما جدا گردد و نه ما از قرآن.^۳

ج) روایاتی که معیار استواری سنت و به طور اخص روایات اهل بیت علیهم‌السلام را هماهنگ با قرآن قرار می‌دهد و به وضوح بر پیراستگی قرآن از تحریف دلالت دارد.^۴

د) روایاتی که در آنها اهل بیت علیهم‌السلام به قرآن تمسک کرده و اعتبار سخن خود را با استناد به کلام وحی نمایانده یا گفته‌اند: سخنان ما مستند به قرآن است: «إِذَا حَدَّثْتُكُمْ بِشَيْءٍ فَسْأَلُونِي عَنْهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ / وقتی درباره چیزی سخن گفتم از جایگاه آن در قرآن بپرسید»^۵؛ همچنین آنگاه که در وصف قرآن سخن گفته‌اند و آن را دارای فصل و وصل و ظاهر و باطن دانسته‌اند^۶ به همین کتاب موجود اشاره و بر موجودیت و استواری آن تأکید داشته‌اند.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۶۰۹؛ جامع احادیث الشیعه، ج ۱۹، ص ۸۹.

۲. کمال الدین، ص ۶۳، ۲۳۴-۲۷۹.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۱۹۱؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۲۳۰.

۴. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۸؛ الکافی، ج ۱، ص ۶۹؛ وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۱۰.

۵. المحاسن، ج ۱، ص ۲۶۹؛ الکافی، ج ۱، ص ۵۲.

۶. المحاسن، ج ۱، ص ۲۷۰؛ بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۹۰.



ه) روایاتی که اصل قرآن را مسلم گرفته؛ ولی درباره تفسیرهای نادرست و تحریف‌های معنوی آن هشدار داده‌اند که نشان اهتمام ویژه به نگهداری محتوایی قرآن است. دغدغه اهل بیت علیهم‌السلام بیش از حفظ الفاظ و کلمات قرآن، درباره حفظ و صیانت محتوایی آن بوده است، چنان‌که در روایتی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمده است: «أَكْثَرُ مَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي رَجُلٌ يُنَاقِلُ الْقُرْآنَ يَصْغُهُ عَلَى غَيْرِ مَوَاضِعِهِ / بیشترین چیزی که از آن برایم خود بیمناکم، این است که پس از من قرآن را در جایگاه واقعی و معنای درستش قرار ندهند»^۱ یا نسبت به تفسیر به رأی یا بی‌توجهی به سیاق و صدر و ذیل آیات هشدار داده شده است.^۲

۸) ابزار فهم قرآن

آشنایی با سبک و سیاق آیات

قرآن برای بیان منظور خود گاه از عبارات بسیار ساده گاه از اصطلاحات خاص خود بهره برده است گاه از محکمت و گاه از متشابهات استفاده نموده، گاه صریح و گاه به اشاره منظور خود را بیان کرده است. کسی که برای فهم قرآن به اهل آن رجوع کرده و سبک و سیاق قرآن را بشناسد و قلباً طالب هدایت باشد، در فهم آن معطل نمی‌ماند.

قرآن کریم هم احسن الحديث است، هم احسن القصص؛ الله نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ (زمر، ۲۳) وَنَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ (یوسف، ۳). قرآن کریم، هم مشهور است، هم مستور؛ إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ (واقعه، ۷۷-۷۹). قرآن کریم، هم قریب است، هم بعید، از این رو بادو اسم اشاره‌ی نزدیک و دور از آن یاد شده است: وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مَبَارَكٌ (انعام، ۹۲)، ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (بقره، ۲) وَجِهَتِ قُرْبٍ وَبَعْدَ أَنْ إِنْ هُوَ إِلَّا عَنِّي فَاتَّقِ الْقُرْبَانَ (بقره، ۱۸۶) هُمُ الَّذِينَ يَخُوفُونَ رَبَّهُمْ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (اعلی، ۱) وَخَدَّوْنَهُمْ فِي كِتَابٍ خُوفٍ (تجلی کرده: «فَتَجَلَّى لَهُمْ سُبْحَانَهُ فِي كِتَابِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا رَأَوْهُ»^۳

قرآن کریم، هم کتابی است صامت و هم کلامی است ناطق؛ حضرت علی علیه‌السلام می‌فرماید:

۱. بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۱۱۲.

۲. همان، ص ۱۱۰.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷.

«فالقُرآن امر زاجرو صامت ناطق»^۱

صامت یعنی مقاصد خویش را به طور آشکار بیان نمی‌کند و تعبیرات آن چند پهلواست:

«لا تخاصمهم بالقُرآن فان القرآن حمّال ذو وجوه»^۲

یعنی فهم مقاصد آن تابع شرایطی است و سخن شناسان باید او را به نطق در آورند. امیر المؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید:

«ذلك القرآن فاستنطقوه ولن ينطق ولكن أخبركم عنه»^۳

ناطق بودن قرآن از آن روست که این کتاب در هدایت‌گری خویش قصوری ندارد و کامل است، آیات ناظر به یکدیگرند؛

«وينطق بعضه ببعض ويشهد بعضه على بعض»^۴

قرآن کریم هم نعمت است هم رحمت؛ نعمت است از آن جهت که در سوره مبارکه الرحمن که سوره‌ی نعمت‌ها است، به عنوان نخستین نعمت از آن یاد شده است: الرحمن * علّم القرآن، رحمت است؛ زیرا خداوند از او به این عنوان یاد نموده: وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة. (اسراء، ۸۲)

قرآن کریم کتابی است که در قیامت هم از بیگانگان شکایت می‌کند؛ «ثلاثة يشكون الى الله عز وجل يوم القيمة: مسجد خراب لا يصلى فيه أهله، وعالم بين جهال، ومصحف معلق قد وقع عليه غبار لا يقرء فيه»^۵ هم از علاقه‌مندان شفاعت می‌کند. امیر المؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: «اعلموا ان القرآن شافع مشفع»^۶

قرآن کریم هم ثقیل است هم آسان؛ ثقیل است یعنی خفیف نیست: اناسلق عليك القرآن ثقیلاً (مزمّل، ۵)، آسان است یعنی قابل فهم برای همگان است و فطرت همه‌ی انسان‌ها او را می‌پذیرد. ولقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر (قمر، ۱۷).

امیر المؤمنین (علیه السلام) آیات قرآن کریم را به سه قسم تقسیم کرده و می‌فرماید:

«إن الله قسم كلامه ثلاثة أقسام؛ فجعل قسماً منه يعرفه العالم والجاهل و قسماً لا يعرفه إلا من صفا ذهنه و لطف حسّه و صح تمييزه من شرح الله صدره للاسلام و

۱. همان، خطبه‌ی ۱۸۳.

۲. همان، نامه‌ی ۷۷.

۳. همان، ۱۵۸.

۴. همان، خطبه‌ی ۱۳۳.

۵. بحار، ج ۸۳، ص ۳۸۷.

۶. نهج البلاغه، خ ۱۷۱.

قسماً لا يعلمه إلا الله و ملائكته و الراسخون في العلم»^۱

« خداوند کلام خویش را به سه قسم تقسیم کرده: بخشی از آن را عالم و جاهل می‌شناسند و بخش دیگری را جز کسی که صفای ذهن و لطافت حس و صحت تمییز و شرح صدر دارد نمی‌شناسد و به قسمت دیگر جز خدا و ملائکه و راسخان در علم، پی نمی‌برند.»

۹) آشنایی با تفسیر قرآن

تفسیر، روشن ساختن مفهوم آیات قرآن و واضح کردن منظور پروردگار است. بنابراین، در تفسیر نباید به مدارک ظنی و غیر قابل اطمینان، استناد نمود بلکه باید به دلایلی تکیه کرد که عقلاً و یا شرعاً حجیت و اعتبار آن ثابت و مسلم است زیرا:

اولاً: پیروی از دلایل ظنی و غیر یقینی، شرعاً ممنوع و نارواست.

و ثانیاً: نسبت دادن مطلبی به خدا، بدون اذن وی حرام و گناه بزرگ و نابخشودنی است چنان که خداوند می‌فرماید:

قُلْ اللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ. [یونس، ۵۹].

[به آنان] بگو که آیا [در این گفتار] خدا به شما اذن داده است یا به وی افترا می‌بندید؟

وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ. [بنی اسرائیل، ۳۶].

از آن چه علم و آگاهی کامل بر آن نداری پیروی مکن! در این مورد، آیات و روایات فراوانی در دست داریم که انسان را از استناد و عمل نمودن به آن چه که اطلاع دقیقی از آن در دست نیست، سخت بر حذر می‌دارد علاوه بر آن، روایات فراوان دیگری از طریق شیعه و سنی به ما رسیده که در قرآن از تفسیر به رأی و سلیقه‌ای و از تأویلات دلبخواهی شدیداً نهی و جلوگیری می‌کنند.

با این بیان، روشن می‌شود که در تفسیر قرآن، اعتماد نمودن به آرای شخصی مفسرین و پیروی کردن از رأی و نظر آنان صحیح و روا نیست زیرا تبعیت از آرا و نظرات شخصی افراد جز پیروی از ظن و گمان، چیز دیگر را به حق و واقعیت نمی‌رساند «إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً»^۲.

۱۰) منابع تفسیر

الف) ظواهر الفاظ قرآن یکی از منابع و مدارک معتبر تفسیر است

۱. نور الثقلین، ج ۱، ص ۳۱۳.

۲. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص ۵۲۷.



ب) عقل فطری و سالم از تأثیرات افکار و سلیقه‌های شخصی نیز در مسیر تفسیر یکی از منابع قابل تبعیت است زیرا عقل حجت و راهنمای صحیح و معتبر درونی است، همان طور که پیامبر حجت و راهنمای برونی است.

ج) دستورها و گفتارهایی که به طور حتم از ناحیه معصوم علیه السلام رسیده، در تفسیر قرآن کاملاً دارای اعتبار و قابل تبعیت است. زیرا آنان در مسائل دینی مرجع معتبر و اطمینان بخشی هستند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز لزوم تمسک به گفتار آنان را برای ما به صراحت و قاطعیت اعلان کرده و فرموده است: «من در میان شما دو امانت سنگین به یادگار می‌گذارم که اگر بدان‌ها تمسک بجوید، هرگز به ضلالت و گمراهی نخواهید افتاد.»

د) این که آیا اخبار زنی معتبر هم در تفسیر قرآن قابل استناد و اتکامی باشند، بین مفسرین محل اختلاف شدید است. توضیح این که: روایات صحیحی که به طور قطع از معصوم علیه السلام صادر گردیده، در تفسیر قرآن بدون شک قابل اتکا و استناد است و استناد کردن به روایات ضعیف هم مسلماً جایز و روا نیست ولی آیا از روایات غیر قطعی اما معتبر یعنی از «خبر واحدی» که دارای شرایط حجّیت و اعتبار است، می‌توان در تفسیر قرآن پیروی نمود یا نه محل بحث است.^۱

روایات

الف) «قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله نَوَزُوا بَيُوتَكُمْ بِتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ وَلَا تَتَّخِذُوا قُبُورًا كَمَا فَعَلَتِ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى صَلَّوْا فِي الْكَتَائِسِ وَ الْبَيْعِ وَ عَطَّلُوا بَيُوتَهُمْ فَإِنَّ النَّبِيَّ إِذَا كَثُرَ فِيهِ تِلَاوَةُ الْقُرْآنِ كَثُرَ خَيْرُهُ وَ اتَّسَعَ أَهْلُهُ وَ أَضَاءَ لِأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا تُضِيءُ نُجُومُ السَّمَاءِ لِأَهْلِ الدُّنْيَا»^۲

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: خانه‌های تان را با خواندن قرآن نورانی کنید و آنها را گورستان قرار ندهید، چنان که جهودان و ترسایان کردند که در همان کلیساها و معبد‌های خود عبادت نمودند و خانه‌های خود را معطل و بی‌عبادت گذاردند؛ زیرا وقتی در خانه بسیار قرآن خوانده شود خیرش فراوان گردد و اهل آن توسعه یافته و رشد نمایند و برای اهل آسمان بدرخشند چنان که اختران آسمان برای اهل زمین می‌درخشند.

۱. همان، ص ۵۲۸.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۶۱۱.



ب) «مَا جَالَسَ هَذَا الْقُرْآنَ أَحَدٌ إِلَّا قَامَ عَنْهُ بِزِيَادَةٍ أَوْ نُقْصَانٍ زِيَادَةٍ فِي هُدًى أَوْ نُقْصَانٍ مِنْ عَمَى وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فَاقَةٍ وَلَا لِأَحَدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غِنًى فَاسْتَشْفُوهُ مِنْ أَدْوَائِكُمْ وَاسْتَعِينُوا بِهِ عَلَى لَأَوَائِكُمْ فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ وَهُوَ الْكُفْرُ وَالتَّفَاقُ وَالْغَى وَالضَّلَالُ فَاسْأَلُوا اللَّهَ بِهِ وَتَوَجَّهُوا إِلَيْهِ بِحُتِّهِ»^۱

باقرآن کسی ننشست جز آنکه پس از برخاستن با فزونی یا کاستی برخاست: فزونی در راهیابی و کاستی در کوری (و گمراهی). بدانید که هیچ کس پس از داشتن قرآن فقر (معنوی) ندارد و برای هیچ کس پیش از آن، غنا و توانگری (معنوی) نیست؛ پس شفای دردهای خود را از آن بخواهید و در سختی های خود از آن یاری جوید، که در آن شفای بزرگ ترین درد، یعنی کفر و نفاق و گمراهی است؛ از خدا به وسیله قرآن چیز بخواهید و با دوستی قرآن رو به خدا کنید.

ج) قرآن کریم، هم کتاب دواء است و هم نسخه ی شفاء؛ پیامبر اکرم ﷺ می فرماید: «القرآن هو الدواء»

د) امیر المؤمنین ﷺ می فرماید: «إِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أُنِيقٌ وَبَاطِنُهُ عَمِيقٌ»^۲
قرآن ظاهرش زیبا و باطن آن ژرف و بی پایان است.

علی ﷺ فرموده است:

ه) «فَاسْتَشْفُوهُ مِنْ أَدْوَائِكُمْ وَاسْتَعِينُوا بِهِ عَلَى لَأَوَائِكُمْ فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ وَهُوَ الْكُفْرُ وَالتَّفَاقُ وَالْغَى وَالضَّلَالُ»^۳

از این کتاب بزرگ آسمانی برای بیماری های خود شفا بخواهید و برای حل مشکلاتتان از آن یاری بطلبید، چرا که در این کتاب درمان بزرگ ترین دردها است: درد کفر و نفاق و گمراهی و ضلالت.

و) و در عبارت دیگری از همان حضرت می خوانیم:

«أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا يَأْتِي وَالْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي وَدَوَاءَ دَائِكُمْ وَنُظْمَ مَا بَيْنَكُمْ»^۴

۱. کنز العمال، ۲۳۱۰.

۲. همان، خ، ۱۸.

۳. همان، خ، ۱۷۶.

۴. همان، خ، ۱۵۸.



آگاه باشید در این خبرهای آینده است و بیان حوادث اقوام گذشته و درمان بیماری‌های شما و برنامه نظم زندگی اجتماعی شما.

(ز) و در جای دیگر از همان امام بزرگ می‌خوانیم:

«وَعَلَيْكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ فَإِنَّهُ الْخُبْلُ الْمُتَيْنُ وَالنُّورُ الْمُبِينُ وَالشِّفَاءُ النَّافِعُ وَالرِّئُ النَّاقِعُ وَالْعِصْمَةُ لِلْمُتَمَسِّكِ وَالنَّجَاةُ لِلْمُتَعَلِّقِ لَا يَغْوُحُ فَيَقَامُ وَلَا يَزِيغُ فَيُسْتَعْتَبَ وَلَا تَخْلُقُهُ كَثْرَةُ الرَّدِّ وَوُلُوحُ السَّمْعِ مَنْ قَالَ بِهِ صَدَقَ وَمَنْ عَمِلَ بِهِ سَبَقَ»^۱

کتاب خدا را محکم بگیرید، زیرا رشته‌ای است بسیار مستحکم و نوری است آشکار، دارویی است شفا بخش و پربرکت و آب حیات است که عطش تشنگان حق را فرو می‌نشاند هر کس به آن تمسک جوید او را حفظ می‌کند و آن کس که به دامنش چنگ زند نجاتش می‌بخشد، انحراف در آن راه ندارد تا نیاز به راست نمودن داشته باشد و هرگز خطا نمی‌کند تا از خوانندگانش پوزش بطلبد، تکرارش موجب کهنگی و یا ناراحتی گوش نمی‌گردد (و هر قدر آن را بخوانند، شیرین‌تر و دلپذیرتر خواهد بود) کسی که با قرآن سخن بگوید راست می‌گوید و کسی که به آن عمل کند گوی سبقت را از همگان می‌برد.

خلاصه و نتیجه‌گیری

• قرآن نسخه شفا بخشی است برای برطرف ساختن ضعف‌ها و زبونی‌ها و ترس‌های بی‌دلیل. اختلاف‌ها و پراکندگی‌ها. و نیز داروی شفا بخشی است. برای آنها که از بیماری عشق به دنیا وابستگی به مادیات. تسلیم بی‌قید و شرط در برابر شهوت‌ها رنج می‌برند.

• آیه شریفه بیان جامعی است برای همه آثار طیب و نیکوی قرآن که در نفوس مؤمنین ترسیم می‌شود. و آن اثر را از همان اولین لحظه‌ای که به گوش مؤمنین می‌رسد تا آخرین مرحله‌ای که در جان آنان استقرار دارد در قلوبشان حک می‌کند.

• این نسخه مانند نسخه‌های دیگر وقتی مؤثر است که به آن عمل شود.

• طبق آیه شریفه چهار مرحله از مراحل تربیت و تکامل انسان عبارتند از:

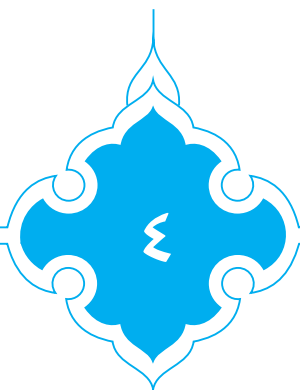
مرحله «موعظه و اندرز»؛

مرحله پاکسازی روح انسان از انواع رذائل اخلاقی؛



مرحله هدایت؛ که پس از پاکسازی انجام می‌گیرد؛
و مرحله‌ای که انسان لیاقت آن را پیدا کرده است که مشمول رحمت و نعمت
پروردگار شود.

• خداوند کلامش را سه بخش قرار داده است: بخشی از آن را عالم و جاهل
می‌فهمند، قسمتی از آن را تنها ذهن‌های صاف و حواس‌های لطیف و دارندگان
قوه تمییز که خداوند به آنان شرح صدر عطا کرده است می‌فهمند و بخشی از آن را
تنها خداوند و فرشتگان و راسخان در علم درمی‌یابند.



پدر و مادر



«وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَنًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِندَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍ وَلَا تَنْهَهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا * وَخَفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا»

[سوره اسراء، آیه ۲۴-۲۳]

«و پروردگار تو مقرر داشته است که جز او را نپرستید و به پدر و مادر خود نیکی کنید. اگر یکی از آن دو یا هر دو، در کنار تو به کهنسالی رسیدند به آنان کلمه‌ای ناخوشایند مگوی، و با آنان پرخاشگری مکن، و با ادب و احترام با آنان سخن بگوی * و از سرمه‌رسانی بال فروتنی را برای آن دو بگستر و بگو: پروردگارا، بر آنان رحمت آور، چنان‌که مراد از کودکی پروردند.»

واژگان مهم

– قضی

«قضی» از ماده «قضاء» در اصل به معنی جدا ساختن چیزی است یا با عمل و یا با سخن و بعضی گفته اند در اصل به معنی پایان دادن به چیزی است و هر دو معنی در واقع قریب الافق می باشند.

«قرطبی» ضمن بیان شش معنی برای «قضی» در این آیه می گوید:

«قضاء» به معنی «امر» و فرمان است؛ مانند «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ»^۱ منظور از «و قضی ربک» قضای تشریعی است که متعلق به احکام و مسائل تشریعی می شود، یعنی حکم قاطع نمودن و این قضاء همان طور که شامل اوامر خدا می شود شامل نواهی او نیز می گردد.^۲

مفسران معانی «قضاء» را تا سیزده مورد هم گفته اند^۳ لکن در حقیقت، غالب معانی بیان شده از قبیل «اشتباه مصداق به مفهوم» است، چه اینکه هریک از اینها مصداقی است برای آن معنی کلی و جامع یعنی «پایان دادن و جدا ساختن».^۴

«قضاء» مفهوم مؤکدتری از «امر» دارد و امر و فرمان قطعی و محکم را می رساند و این نخستین تأکید در این مسئله است.^۵

– «أف»

«راغب» در کتاب مفردات می گوید: «أف» در اصل به معنی هر چیز کثیف و آلوده است و به عنوان توهین نیز گفته می شود، این کلمه تنها معنی اسمی ندارد، بلکه فعل از او نیز ساخته می شود، مثلاً می گویند: «أَفْتُ بكذا» یعنی من فلان چیز را آلوده شمردم و از آن اظهار نفرت کردم.

از جمع بندی نظر مفسران و قرائن دیگر چنین استفاده می شود که این کلمه در

۱. تفسیر قرطبی، ج ۶، ص ۳۸۵۳.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۸۲.

۳. وجوه القرآن تفلیسی، صفحه ۲۳۵.

۴. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۸۲.

۵. همان، ص ۷۴.



اصل «اسم صوت» بوده است، (صدایی که انسان به هنگام اظهار نفرت یا ابراز تالم و درد جزئی و یا فوت کردن چیز آلوده‌ای از دهانش خارج می‌شود). سپس این «اسم صوت» به صورت کلمه‌ای درآمده و حتی افعالی از آن مشتق شده است و در ناراحتی‌های جزئی و یا اظهار تنفر به خاطر مسائل کوچکی، به کار رفته است. معانی مختلفی که در بالا ذکر شد به نظر می‌رسد از مصداق‌های همین معنی جامع و کلی بوده باشد.

به هر حال، آیه فوق می‌خواهد در یک عبارت کوتاه و در نهایت فصاحت و بلاغت این معنی را برساند که احترام پدر و مادر چندان زیاد است که حتی نباید در برابر آنها کمترین سخنی که دلیل بر ناراحتی از آنها و یا بی‌میلی و تنفر بوده باشد بر زبان جاری ساخت.^۱

– خَفَضَ جَنَاحَ

«خَفَضَ» بـروزن «خشم» در اصل به معنی پایین آوردن است و «جناح» به معنی بال می‌باشد. بنابراین «وَاحْفَظْ جَنَاحَ» کنایه از تواضع آمیخته با محبت است، همان گونه که پرندگان هرگاه می‌خواهند به جوجه‌های خود اظهار محبت کنند بال و پر خود می‌گسترانند و آنها را زیر بال و پر می‌گیرند تا در برابر خطرات احتمالی مصون بمانند.^۲

– ذُلُّ

«اذِلَّةٌ» جمع «ذلول» و «ذلیل» از ماده «ذَلَّ» (بروزن خُر) در اصل به معنی نرمی و ملایمت و تسلیم است.^۳

نکات تفسیری

(۱) خلاصه آیات

الف) اهمیت اخلاص در پرستش در مقابل شرک به خداوند

مسئله «امر به اخلاص در پرستش» بزرگ‌ترین اوامر دینی و اخلاص در عبادت از واجب‌ترین واجبات شرعی است، هم چنان که در مقابل، شرک ورزیدن به خدای

۱. همان، ص ۸۵.

۲. اخلاق در قرآن، ج ۲، ص ۷۲.

۳. همان، ص ۷۱.



عَزَّوَجَلَّ بزرگ‌ترین گناه است و به همین جهت فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» (نساء ۴۸)

«خدا نمی‌آمرزد این گناه را که بدو شرک بورزند و پائین‌تر از آن را از هر که بخواهد می‌آمرزد»^۱.

ب) برگشت تمامی گناهان به شرک است

ما اگر یک یک معاصی را تحلیل و تجزیه کنیم خواهیم دید که برگشت تمامی گناهان به شرک است، زیرا اگر انسان غیر خدا یعنی شیطان‌های جنی و انسی و یا هوای نفس و یا جهل را اطاعت نکند هرگز اقدام به هیچ معصیتی نمی‌کند و هیچ امر و نهی را از خدا نافرمانی نمی‌کند، پس هر گناهی اطاعت از غیر خدا است و اطاعت هم خود یک نوع عبادت است، هم چنان که در آیات زیر اطاعت شیطان را پرستش وی خوانیده و فرمود: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ»^۲ و نیز فرمود: «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ»^۳.

«وَالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»

این جمله عطف است بر جمله قبلی و معنایش چنین است «پروردگارت چنین حکم رانده که: تحسنا بالوالدین احسانا» و احسان در فعل، مقابل بدی و آزار است. معلوم می‌شود مسئله احسان به پدر و مادر بعد از مسئله توحید خدا واجب‌ترین واجبات است هم چنان که مسئله حقوق بعد از شرک ورزیدن به خدا از بزرگ‌ترین گناهان کبیره است و به همین جهت این مسئله را بعد از مسئله توحید و قبل از سایر احکام اسم برده و این نکته رانه تنها در این آیات متذکر شده، بلکه در موارد متعددی از کلام خود همین ترتیب را به کار بسته.

ج) احسان به والدین متضمن قوام عاطفی اجتماع است

در سوره انعام پیرامون تفسیر «آیه ۱۵۱» که شبیه به آیه مورد بحث است این موضوع مطرح شد که گفته شد که رابطه عاطفی میان پدر و مادر از یک طرف و میان فرزندان از طرف دیگر از بزرگ‌ترین روابط اجتماعی است که قوام و استواری جامعه انسانی بدانها وابسته است و همین وسیله‌ای است طبیعی که زن و شوهر را به حال اجتماع نگه داشته و نمی‌گذارد از هم جدا شوند، بنا بر این از نظر سنت اجتماعی و به حکم فطرت، لازم است آدمی پدر و مادر خود را احترام کند و به ایشان احسان نماید زیرا

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۱۰۹.

۲. مگر با شما عهد نکردم که شیطان را پرستش نکنید؟. سوره یس، آیه ۶۰.

۳. آیامی بینی کسی را که هوای خود را معبود خود کرد... سوره جاثیه، آیه ۲۳.



که اگر این حکم در اجتماع جریان نیابد و فرزندان با پدر و مادر خود معامله یک بیگانه را بکنند قطعاً آن عاطفه از بین رفته و شیرازه اجتماع به کلی از هم گسیخته می‌گردد.

حکم به احسان اختصاص به دوران کهنوت ندارد

اگر حکم را اختصاص به دوران پیری پدر و مادر داده از این جهت بوده که پدر و مادر، در آن دوران سخت‌ترین حالات را دارند و بیشتر احساس احتیاج به کمک فرزند می‌نمایند، زیرا از بسیاری از واجبات زندگی خود ناتوانند و همین معنایی که از آمال پدر و مادر است که همواره از فرزندان خود آرزو می‌کنند، آری روزگاری که پرستاری از فرزند را می‌کردند و روزگار دیگری که مشقات آنان را تحمل می‌نمودند و باز در روزگاری که زحمت تربیت آنها را به دوش می‌کشیدند، در همه این ادوار که فرزند از تأمین واجبات خود عاجز بود آنها این آرزو را در سر می‌پروراندند که در روزگار پیری از دستگیری فرزند برخوردار شوند.

پس آیه شریفه نمی‌خواهد حکم را منحصر در دوران پیری پدر و مادر کند، بلکه می‌خواهد وجوب احترام پدر و مادر و رعایت احترام تام در معاشرت و سخن گفتن با ایشان را بفهماند، حال چه در هنگام احتیاجشان به مساعدت فرزند و چه در هر حال دیگر و معنای آیه روشن است.^۱

د منظور از «اف» گفتن به والدین

افّ که در آیه مورد بحث، از آن نهی شده، همان کلمه و حرکتی است که ناخشنودی شخص را نشان می‌دهد و از کراهت و سختی او درباره طرف مقابل حکایت می‌کند. در روایات، از افّ به کم‌ترین چیزی که سبب عقوب والدین است، یاد می‌شود: «نهر» در این آیه نیز به معنای تند شدن، فریاد زدن، بالا بردن دست به نشانه اعتراض و «قول کریم» به سخن نرم، فرمان برداری از آنان، صدا نکردن پدر و مادر به اسم، ترک ناسزا و فحش به آنان، پیشی نگرفتن از ایشان، ننشستن پیش از آنان و «خفض جناح ذلّ» در آیه بعد به معنای اطاعت از پدر و مادر و عدم مخالفت از خواسته‌های ایشان، خاک ساری و تواضع نزد آنان، رأفت و رحمت و نرمی در حقّ ایشان دانسته شده است.^۲

۲) چگونگی احسان به والدین در رفتار

در حقیقت آیات مورد بحث، قسمتی از ریزه‌کاری‌های برخورد مؤدبانه و

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۱۰۹.

۲. مجمع البیان، ج ۶، ص ۶۳۱؛ فی ظلال القرآن، ج ۴، ص ۲۲۲۱؛ مجمع البیان، ج ۶، ص ۶۳۱؛ جامع البیان، ج ۱۵، ص ۸۴-۸۶؛ مجمع البیان، ج ۶، ص ۶۳۱؛ الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۵۹-۲۶۲.



فوق العاده احترام آمیز فرزندان را نسبت به پدران و مادران بازگو می کند:
 الف) از یک سوانگشت روی حالات پیری آنها که در آن موقع از همیشه نیازمندتر
 به حمایت و محبت و احترامند گذارده، می گوید: کمترین سخن اهانت آمیز را به
 آنها مگو!

آنها ممکن است بر اثر کهولت به جایی برسند که نتوانند بدون کمک دیگری
 حرکت کنند و از جا برخیزند و حتی ممکن است قادر به دفع آلودگی از خود نباشند،
 در این موقع آزمایش بزرگ فرزندان شروع می شود.

آیا وجود چنین پدر و مادری را می دانند و یا بلا و مصیبت و عذاب آیا
 صبر و حوصله کافی برای نگهداری احترام آمیز از چنین پدر و مادری را دارند و یا هر
 زمان بانیش زبان، با کلمات سبک و اهانت آمیز و حتی گاه با تقاضای مرگ او از خدا
 قلبش را می فشارند و آزاری می دهند؟

ب) از سوی دیگر قرآن می گوید: در این هنگام به آنها اف مگو، یعنی اظهار
 ناراحتی و ابراز تنفر مکن و باز اضافه می کند با صدای بلند و اهانت آمیز و داد و فریاد
 با آنها سخن مگو و باز تاکید می کند که با قول کریم و گفتار بزرگوارانه با آنها سخن
 بگو که همه آنها نهایت ادب در سخن را می رساند که زبان کلید قلب است.

ج) از سوی دیگر دستور به تواضع و فروتنی می دهد، تواضعی که نشان دهنده
 محبت و علاقه باشد و نه چیز دیگر.

د) سرانجام می گوید: حتی موقعی که روبه سوی درگاه خدای آوری پدر و مادر را (چه
 در حیات و چه در ممات) فراموش مکن و تقاضای رحمت پروردگار برای آنها بنما.
 مخصوصاً این تقاضایت را با این دلیل همراه ساز و بگو «خداوند همان گونه که
 آنها در کودکی مرا تربیت کردند تو مشمول رحمتشان فرما»؟

نکته مهمی که از این تعبیر علاوه بر آنچه گفته شد استفاده می شود این است
 که اگر پدر و مادر آن چنان مسن و ناتوان شوند که به تنهایی قادر بر حرکت و دفع
 آلودگی ها از خود نباشند، فراموش نکن که تو هم در کودکی چنین بودی و آنها از هر
 گونه حمایت و محبت از تو دریغ نداشتند محبت آنها را جبران نما.

و از آنجا که گاهی در رابطه با حفظ حقوق پدر و مادر و احترام آنها و تواضعی که بر
 فرزند لازم است ممکن است لغزش هایی پیش بیاید که انسان آگاهانه یا نا آگاه به
 سوی آن کشیده شود در آخرین آیه مورد بحث می گوید: پروردگار شما به آنچه در دل
 و جان شما است از شما آگاه تر است (رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ) چرا که علم او در
 همه زمینه ها حضوری و ثابت و ازلی و ابدی و خالی از هر گونه اشتباه است در حالی
 که علوم شما واجد این صفات نیست.



بنا بر این اگر بدون قصد طغیان و سرکشی در برابر فرمان خدا الغزشی در زمینه احترام و نیکی به پدر و مادر از شما سرزند و بلافاصله پشیمان شدید و در مقام جبران برآیید، مسلماً مشمول عفو خدا خواهید شد: «اگر شما صالح باشید و توبه کار خداوند توبه کاران را می‌آمزد» (إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غَفُورًا)¹.

۳) حق والدین

الف) منظور از «حقوق والدین» چیست؟

رعایت حقوق والدین از سوی فرزندان یکی از مباحث اخلاقی مطرح شده در قرآن کریم است که در زبان قرآن از آن به «بر» و «احسان» به والدین (نیکی به والدین) یاد می‌شود. «حق» در لغت به معنای «قرار گرفتن چیزی در جایی که شایسته‌ی آن است» و نیز «امری ثابت که انکار آن جایز نیست» معنا کرده‌اند «حقوق» نیز جمع «حق» است و یادار نظر گرفتن اینکه به والدین اضافه شده، منظور از آن همه‌ی امور ثابت (اخلاقی) است که باید چنان که شایسته‌ی والدین است به جای آورده شوند و تخطی از آنها نیز جایز نیست و البته سزاوارترین افراد برای رعایت این حقوق، فرزندان آنها هستند. از «رعایت حقوق والدین» به «احترام به والدین» و یا «نیکی (نیکوکاری) به (با) والدین» نیز یاد می‌شود.

ب) چرا پرداختن به حقوق والدین ضرورت دارد؟

مطالعه‌ی متون دینی مختلف نشان می‌دهد که احترام به پدر و مادر همواره به عنوان فضیلتی اخلاقی در حوزه‌ی مسائل دینی مطرح بوده است. در عهد عتیق (تورات) می‌بینیم که حضرت یعقوب علیه السلام از برخی فرزندان به خاطر انجام اعمالی که آبروی ایشان را خدشه دار کرده است بیزاری می‌جوید و آنها را سرزنش می‌کند². همچنین در بین ده فرمانی که خداوند به حضرت موسی علیه السلام وحی فرموده بود این فرمان نیز وجود داشت که: «پدر و مادر را احترام کن تا در سرزمینی که خداوند به تو خواهد بخشید، عمر طولانی داشته باشی»³. در عهد جدید (انجیل) نیز دیده می‌شود که حضرت عیسی علیه السلام بزرگان یهود را به خاطر تحریف فرمان یاد شده مورد عتاب قرار می‌دهد⁴. همچنین در انجیل لوقا از اینکه مسیح علیه السلام همواره مطیع والدین خود بود سخن رفته است.⁵

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۷۶.

۲. سفر پیدایش، فصل ۴۹، ص ۵۰-۵۱، فقرات ۳-۵.

۳. سفر خروج، فصل ۲۰، ص ۷۴، فقره‌ی ۱۲؛ نیز رک فصل ۲۱، فقرات ۱۵ و ۱۷.

۴. انجیل متا، فصل ۱۵، ص ۹۱۱-۹۱۲، فقرات ۳-۶.

۵. فصل ۲، ص ۹۶۳، فقره‌ی ۱۵.



دردین اسلام نیز علاوه بر متن مقدس آن، یعنی قرآن کریم که ذکر آن خواهد آمد، در سخنان پیشوایان دینی آن هم به موضوع رعایت حقوق والدین توجه فراوانی شده است؛ چنان که پیامبر مکرم اسلام ﷺ «بِرِّ (نیکویی) به والدین» را پس از «نماز اول وقت» و پیش از «جهاد در راه خدا» به عنوان یکی از محبوب‌ترین اعمال در نزد خداوند معرفی فرموده‌اند.^۱ همچنین ایشان در روایتی دیگر حقوق والدین را بر فرزندان چنین بیان فرموده‌اند که فرزند نباید والدین خود را به نام صدا بزند و در راه رفتن و نشستن بر آنها سبقت گیرد و موجب توهین دیگران به ایشان شود.^۲

آیات قرآن را بر حسب چگونگی پرداختن به موضوع حقوق والدین می‌توان به دو گروه تقسیم کرد: در گروه اول، مدلول مستقیم آیات بحث حقوق والدین است^۳ اما در گروه دوم بحث اصلی حقوق والدین نیست و فقط مضمون آنها با این موضوع مرتبط است؛ مانند آیات ۱۳۵ سوره نساء، ۱۴۱ سوره ابراهیم، ۱۴ و ۳۲ سوره ی مریم، ۲۸ سوره نوح و ۱۰۲ سوره صافات.^۴

وجود مفاهیمی چون «احسان به والدین» (بقره، ۸۳) «برّ به والدین» (مریم، ۱۴) و «سفارش شدن انسان به والدینش» (عنکبوت، ۸) در آیات گروه اول ما را به وجود بحث حقوق والدین در قرآن رهنمون می‌شود. در این آیات توصیه به رعایت حقوق والدین و بیان وظایف فرزندان (و در واقع بیان مصادیق این حقوق) نمود دارد.

ج. ارث بردن والدین از اموال فرزندان

بنا بر آیات قرآن مجید والدین از اموال فرزندان در گذشته‌ی خویش ارث می‌برند و این امر یکی دیگر از حقوق والدین است که فرزندان در وصیت خود پیش از مرگ و یا بازماندگان آنها پس از مرگشان باید به آن توجه کنند و آن را به انجام برسانند.

«كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ»^۵

بر شما فرض است که چون نشانه‌های مرگ شما آشکار شود اگر مال [قابل

۱. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۳۴، کتاب مواقیات الصلاة.

۲. کافی، ج ۲۰، ص ۱۵۹، باب البرّ بالوالدین.

۳. ۱- بقره: ۸۳، ۱۸۰، ۲۱۵؛ ۲- نساء: ۱۱، ۳۶؛ ۳- انعام: ۱۵۱؛ ۴- اسراء: ۲۳-۲۴؛ ۵- عنکبوت: ۸؛ ۶- لقمان: ۱۴، ۱۵؛ ۷- احقاف: ۱۵.

۴. برای بررسی این دو دسته از آیات، رک بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۲-۲۳؛ المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، ص ۷۶۴؛ فرهنگ موضوعی قرآن مجید، ص ۴۰۴.

۵. سوره بقره، آیه ۱۸۰.



توجهی] در اختیار دارد به نحو عادلانه‌ای آن را برای والدین و نزدیکان خود وصیت کند که این امر بر پرهیزکاران الزامی است.

از این گذشته، آیه ۱۱ سوره مبارکه نساء هم به نسبت اموالی که وارثان، از جمله والدین، به ارث خواهند برد اشاره کرده است.

د) حد رعایت حقوق والدین

ممکن است مطالب گذشته این نکته را به ذهن متبادر سازد که لازمه‌ی احترام به والدین اطاعت مطلق از ایشان در تمامی امور است، اما باید گفت که از دیدگاه قرآن چنین روشی در برخورد با ایشان صحیح نیست. بنا بر آیات قرآن احترام به پدر و مادر و رعایت حقوق ایشان در جای خود محفوظ است، اما اطاعت از ایشان و حفظ منافع آنان تنها تا جایی واجب است که به خروج فرزندان از دایره‌ی عبودیت الهی و مسیر حق و عدالت منتهی نشود. چنان‌که آیه‌ی ۱۳۵ سوره‌ی مبارکه‌ی نساء افراد را به برپایی قسط (عدل و داد) و شهادت دادن به حقیقت و راستی امر می‌کند، حتّاً اگر برضد خود و یا والدین و نزدیکانشان تمام شود: «... کونوا قوامین بالقسط شهداء لله و لوعلى انفسکم او الوالدین و الاقربین ...».

افزون بر این، آیه ۸ سوره مبارکه عنکبوت به صراحت انسان را از اینکه در برابر تلاش والدینش در شرک ورزیدن او به خداوند عقب‌نشینی کند و به خدا مشرک شود نهی کرده است، چنان‌که با آوردن عبارت «الّی مرجعکم» (بازگشت شما به سوی من است) نیز بر شدت این نهی افزوده، چرا که یادآور گرفتار شدن به عذاب اخروی الاهی در صورت شرک به اوست:

«وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» [عنکبوت، ۸]

به انسان سفارش کردیم که به والدینش نیکی کند و اگر آن دوسعی کردند که چیزی را که به آن علم نداری شریک من قرار دهی از آنها اطاعت نکن، [آگاه باش] که به سوی من باز خواهید گشت و شما را به آنچه می‌کردید آگاه خواهم ساخت. اما خداوند در آیه ۱۵ سوره مبارکه لقمان به این نکته اشاره می‌کند که عدم اطاعت فرزندان از والدین در اموری که موجب خلل و سستی در ایمان و اعتقادش به خداوند می‌شود مجوز بد رفتاری او با ایشان و ترک اطاعت وی از آنها در امور غیر اعتقادی نمی‌شود.

قرآن در همین باره به ارائه الگوز والدینی می‌پردازد که فرزندان خود را به اطاعت امر خدا فرامی‌خوانند و فرزندان نیز خالصانه از این دعوت اطاعت می‌کنند. آیه ۱۰۲ سوره مبارکه صافات به داستان مشهور حضرت اسماعیل علیه السلام در اطاعت از امر



پدرش، مبنی بر ذبح کردن او به فرمان الهی اشاره می‌کند: «... قال یا بنی اری فی المنام انی اذبحک فانظر ماذا تری قال یا ابت افعَل ما تؤمر مستجِدنی ان شاء الله من الصابِرین».

گفت: پسرم، در خواب دیدم که تو را ذبح می‌کنم. در این باره چه نظری داری؟ گفت: ای پدر، آنچه را که به آن فرمان داده شده‌ای انجام بده که به خواست خداوند [در سختی‌ها و امتحان‌های الهی] مرا از صابران خواهی یافت.

در مقابل، آیه ۱۷ سوره مبارکه احقاف از کسی صحبت می‌کند که با لحنی عتاب‌آمیز والدین خود را به خاطر آنکه وی را به ایمان آوردن به وعده‌های الهی دعوت می‌کردند مورد خطاب قرار می‌دهد و از اطاعت ایشان سرباز می‌زند:

«و الذی قال لوالدیه اف لکما اتعدانی ان اخرج و قد خلت القرون من قبلی...»
و آن که به والدینش گفت: اف بر شما باد! آیا مرا وعده می‌دهید که [زنده از گور] بیرون آورده شوم، در حالی که نسل‌های [زیادی] پیش از من بوده‌اند [و زنده از گور بیرون نشدند]....

هـ. هشتماد حق والدین بر فرزندان

برخی گفته‌اند که والدین را بر فرزندان، هشتماد حق است: چهل حق، در حال حیات ایشان و چهل حق، در حال ممات آنها. اما آن چهل که در حال حیات است، ده حق به جسم، ده حق به زبان، ده حق به دل و ده حق به مال است.

آن ده که به جسم است: عبارتند از:

۱. به آنان خدمت کند،
۲. حرمتشان را نگه دارد؛
۳. جلو ایشان ننشیند؛
۴. فرمان آنها را اگر شرع نهی نکرده، انجام دهد و از نهی‌شان، اگر واجب نیست، خودداری کند؛
۵. روزه مستحبی را با اجازه آنان بگیرد؛
۶. چون ظاهر شوند، برخیزد و تا اجازه ندهند ننشیند؛
۷. بی رضای ایشان به سفر (غیر واجب عینی) نرود؛
۸. در وقت راه رفتن، پشت سر آنان حرکت کند؛
۹. همیشه با مهربانی به آنان بنگرد؛
۱۰. همواره آماده خدمت کردن به آنان باشد.

۱. این بیان از قول شخصی به نام اربعین سلیمانی در کتاب حقوق والدین آورده شده و برای ما معلوم نشد که ایشان کیست لکن چون محتوای این حقوق همگی مطابق با آیات و روایات است آن را بیان می‌کنیم.

اما آن ده حق که به زبان است، عبارت اند از:

۱. با آنان به نرمی سخن بگوید؛
۲. صدای خود را بر آنها بلند نکند؛
۳. گستاخی و پرچانگی نکند؛
۴. آنان را به نام نخواند، بلکه مثلاً بگوید پدر جان، پدر بزرگوارم؛
۵. سخن ایشان را قطع نکند؛
۶. گفته ایشان را رد نکند؛
۷. به امر و نهی، آنان را خطاب نکند؛
۸. همیشه آنان را دعا کند؛
۹. به آن دو اُف نگوید و روی خود را از آنان برنگرداند؛
۱۰. با ایشان مؤذنه سخن بگوید.

اما آن ده چیز که به دل است، عبارت اند از:

۱. همیشه نسبت به آن دو نرم دل باشد و ترحم کند؛
۲. همواره آنان را دوست بدارد، اگر چه از حیث اقتصادی در مضیقه باشند؛
۳. به شادی آنان شاد باشد؛
۴. در غم آن دو شریک و غمخوارشان باشد؛
۵. با دشمنان آنها دوستی نکند که آن دو می رنجند؛
۶. از بدگویی یا کج خویی آنان نرنجد؛
۷. اگر به او ستم کردند، بر آنان خشم نگیرد، حتی اگر او را زدند، دستشان را ببوسد؛
۸. هر چند حق آن دو را رعایت می کند، اما باز هم بیم تقصیر داشته باشد؛
۹. همیشه در دل قصد کسب رضای آنان را بنماید؛
۱۰. در دل، طول عمر آنان را بخواهد، هر چند از زحمت و فقر و بیماری آن دو به تنگ آمده باشد.

اما آن ده چیز که به مال تعلق دارد، عبارت اند از:

۱. لباس آن دو را پیش از لباس خود تهیه کند؛
۲. آنان را از طعام خویش (بلکه بهتر) بخوراند، زیرا در هر انفاقی، آنان جلوترند؛
۳. قرض آن دو را بدهد؛
۴. مخارج سفرشان را چه واجب و چه مستحب، از زیارت بدهد؛
۵. اگر فوت کردند و حج و نماز یا روزه دارند، از جانب آن دو نایب بگیرد یا خود انجام دهد؛



۶. با مال خود به آن دو عزت بخشد؛
۷. اگر مسکین ندارند، برایشان تهیه کند یا اجاره خانه شان را بدهد؛
۸. از مال خود در اختیارشان بگذارد که هر گاه نیاز یا بند رفع نیاز کنند؛
۹. امور گوناگون آنان را انجام دهد یا مخارج آنها را بپردازد؛
۱۰. مال خود را مال ایشان بداند و هر چه از اموال او بردارند یا تصرف کنند، به روی آنان نیاورد.

اما آن چهل حق که بعد از وفات ایشان است؛ عبارت اند از:

۱. در غسل و کفن و دفنشان تسریع کند؛
۲. از هزینه زیاد کفن و دفن آنها ناراحت نشود؛
۳. مراسم تدفین آنان را به دستور شرع انور انجام دهد؛
۴. طبق وصیتشان عمل کند و خلاف آن را انجام ندهد؛
۵. شب دفن، نماز وحشت بخواند و آنان را دعا کند؛
۶. مخارج و هزینه های مراسم را بپردازد و از انجام دهندگان و کمک کنندگان سپاس گزاری نماید؛
۷. حساب آنان را فوراً تسویه کند تا گرفتار دین نباشند؛
۸. اگر سفارش به ثلث کرده فوراً جدا کنند و حق هر وارث را به خودش دهند؛
۹. برای آنها هر روز قرآن بخواند؛
۱۰. بعد از هر نماز برای آنها دعا کند، به ویژه در نماز شب و اوقات دعا؛
۱۱. هر روز به نیابت آنها صدقه بدهد؛
۱۲. اگر توانست هر روز نماز والدین را بخواند؛
۱۳. بر مصایب آنان صبر نماید؛
۱۴. قضای نمازهای واجب او را بخواند یا اجیر بگیرد؛
۱۵. روزه های مانده او را قضا کند یا اجیر بگیرد؛
۱۶. به زیارت قبر آنها برود که ثوابی برابر حج دارد؛
۱۷. در قبرستان، آیه الکرسی و قرآن بخواند و صلوات بفرستد و برای آنان هدیه کند؛
۱۸. هنگامی که به زیارت مشاهد مشرفه می رود، به نیابت آنان هم زیارت کند؛
۱۹. به نیابت از آنان عمره به جای آورد و اگر در حج واجب است، در وقت فراغت طواف کند؛
۲۰. اگر حج واجب خود را انجام داده و توانایی دارد، به نیابت از آنان حج واجب برود؛
۲۱. اگر کسی را ناراحت کرده اند یا بر شخصی ستمی روا داشته اند، بازبان یا وجه یا هر امر دیگر، او را راضی کند؛



۲۲. به عنوان رد مظالم وجهی را به فقیر بدهد تا اگر حقی از کسی به گردنشان است ادا شود؛
۲۳. تا حد امکان اگر مجلس روضه و عزاداری به صورت هفتگی یا ماهانه داشته است، آن را ادامه دهد؛
۲۴. اگر طعام سالیانه داشته و یا گوسفندی قربانی می کرده، سنت های خوب او را به پا دارد؛
۲۵. اگر کار خیر ناتمامی از او مانده، به اتمام برساند؛
۲۶. اگر آنان مالی را غصب کرده اند و بدانند، باید برای خلاصی شان آن را به صاحبانش رد کند؛
۲۷. اگر خمس یا زکات بدهکارند، حتماً آن را رد کند؛
۲۸. به پدر و مادر کسی بد نگوید که به پدر و مادرش بد بگویند؛
۲۹. کاری نکند که بدگویی مردم را درباره پدر و مادرش به دنبال داشته باشد؛
۳۰. با مردم به نیکی رفتار نماید تا پدر و مادر او را دعا کنند؛
۳۱. دوستان و آشنایان پدر و مادرش را احترام کند؛
۳۲. احتمال گرفتاری آنها را بدهد و در صدد نجاتشان برآید؛
۳۳. آثار به جا مانده از آنان را حفظ نماید؛
۳۴. به جای پدر و مادر به زیارت عمو، عمه، دایی و خاله برود و خوبی های پدر و مادرش به آنان را نیز او به نیابت انجام دهد؛
۳۵. اگر در حال حیات در حق آن دو کوتاهی کرده، بعد از فوتشان بکوشد تا رضایتشان را به دست آورد؛
۳۶. دعا برای ترفیع درجات آنها؛
۳۷. خیرات، مبرات و صدقات را برای آنان تداوم بخشد و فراموش نکند؛
۳۸. احترام اسامی و قبور آنان را بهتر از زمان حیاتشان داشته باشد و نگذارد کسی آنان را به بدی یاد کند؛
۳۹. چنانچه آنان مؤمن بوده اند، شوق لقای آنها را داشته باشد؛ همان گونه که ائمه شوق پدران خود را داشتند؛
۴۰. چنانچه قبر آنان ویران شده، ترمیم نماید.^۱

۱. برگرفته از: حقوق والدین، ص ۱۳۹.



۴) اهمیت احسان به والدین در قرآن

الف) احسان به والدین ضرورت یا فضل

این احسان و خیرخواهی و خدمت به پدر و مادر را باید به عنوان تشکر و سپاس از زحمات طاقت فرسای آنان انجام دهد و گمان نکند که در حق آنان فضل می‌کند و یا بر آنها منت بگذارد.

ب) درباره این نکته، چند مطلب قابل توجه است:

۱. حق پدر و مادر به حدی بزرگ و زیاد است که هرگز انسان نمی‌تواند تمام و کمال زحمات و محبت‌های آنان را جبران کند.

۲. انسان باید همواره خود را در انجام شکر واقعی، مقصر بداند؛ هم چنان که در انجام شکر الهی آن گونه که سزاوار نعمت‌های بی‌کران اوست، همه انبیا و اولیا قاصرند و دیگران نه تنها قاصرند، بلکه مقصّرند.

ج) احسان باید هم در گفتار باشد هم در عمل

همان گونه که در شکر نعمت‌های الهی نباید به زبان و تعظیم اکتفا کرد، بلکه باید با اطاعت و عمل نیز خدا را سپاس گفت، در مقابل الطاف و محبت‌های پدر و مادر هم باید عملاً تشکر کرد و آنچه را که سزاوار مقام آنان است؛ از احترام و خدمت و کمک به عنوان تشکر، دریغ نکرد.

د) نیکی به پدر و مادر در کنار توحید

تأکید قرآن بر ذکر احسان و مراعات پدر و مادر در سطح توحید و نفی شرک و عبادت و پرستش و شکر نعمت‌های الهی، به روشنی این مطلب را ثابت می‌کند که عدم رعایت حق آنان، بزرگ‌ترین گناه پس از شرک به خداوند است و لذا آن را در (سوره اسراء) در ردیف گناهان کبیره ذکر فرموده است.^۱

به عنوان نمونه به چند قسمت اشاره می‌کنیم:

در پنج آیه از قرآن مجید^۲ نیکی به والدین بلافاصله بعد از مسئله توحید قرار گرفته این

۱. برگرفته از سایت تبیان.

۲. «لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» (سوره بقره، آیه ۸۳). «وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» (سوره نساء، آیه ۳۶). «أَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» (سوره انعام، آیه ۱۵۱). «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» (سوره اسراء، آیه ۲۳). «يَا بَنِيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ» (سوره نعام، آیه ۱۳، ۱۴). از این آیات معلوم می‌شود که حقوق والدین بعد از شرک به خدا در شمار بزرگ‌ترین گناهان و یا خود این از بزرگ‌ترین آنها است و از آن طرف هم معلوم می‌شود که واجب‌ترین واجب‌ها احسان به پدر و مادر است.



هم ردیف بودن بیان گر این است که اسلام تاجه حد برای پدر و مادر احترام قائل است. اهمیت این موضوع تا آن پایه است که هم قرآن و هم روایات صریحا توصیه می کنند که حتی اگر پدر و مادر کافر باشند رعایت احترامشان لازم است. شکرگزاری در برابر پدر و مادر در قرآن مجید در ردیف شکرگزاری در برابر نعمت های خدا قرار داده شده است.

قرآن حتی کمترین بی احترامی را در برابر پدر و مادر اجازه نداده است. با این که جهاد یکی از مهم ترین برنامه های اسلامی است، مادامی که جنبه وجوب عینی پیدا نکند یعنی داوطلب به قدر کافی باشد، بودن در خدمت پدر و مادر از آن مهم تر است و اگر موجب ناراحتی آنها شود، جایز نیست.^۱

هـ احسان به والدین از صفات انبیاء

لزوم نیکی به والدین، اختصاص به شریعت اسلام ندارد، بلکه در طول تاریخ و در شرایع آسمانی همواره مورد تأکید قرار گرفته است. قرآن در سوره بقره، آیه ۸۳ و وجوب احسان به والدین را پیرو عبادت خداوند، جزء پیمانها و وظایف حتمی بنی اسرائیل شمرده است.

• از بعضی آیات این درس مهم را از انبیاء می آموزیم، خداوند در مورد یحیی علیه السلام می فرماید: «وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ» (سوره مریم، آیه ۱۴) و در مورد عیسی می فرماید: «وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَجْعَلْ لِنِي جَبَّارًا شَقِيًّا» (سوره مریم، آیه ۳۲) «خداوند مرا نسبت به مادرم نیکیوکار قرار داده است و جبار و شقی قرار نداده است.»

• حضرت نوح علیه السلام برای پدر و مادر خود چنین دعا می فرماید: «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا»^۲ خدایا! مرا و پدر و مادرم را و هر که با ایمان وارد خانه من می شود و نیز مردان مؤمن و زنان مؤمن را بیا مرزو ستم کاران را جزء برهلاک و عذابشان میافزای.

• احترام به پدر و مادر، از آیه ۱۰۰ یوسف نیز فهمیده می شود. آن جا که حضرت یوسف با دیدار پدر و مادر خود آنها را بر تخت خویش نشاند: «وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ».

• برخورد مؤدبانه اسماعیل علیه السلام با پدرش ابراهیم علیه السلام در مواجهه با پیشنهاد ذبح وی، نمونه دیگری از ادب برخورد با والدین است. او در برابر پیش نهاد ذبح، بدون

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۷۹.

۲. سوره نوح، آیه ۲۸.



بهانه آوری به پدر گفت: آن چه پروردگارت به تو فرمان داده، همان را انجام بده که مرا از بردباران خواهی یافت: «قَالَ يَبْنَىٰ اَتَى اَرَى فِي الْمَنَامِ اَنِي اَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَابَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي اِنْ شَاءَ اللّٰهُ مِنَ الصّٰرِيْنَ»^۱.

۵) مصادیق احسان به والدین

الف) انفاق به والدین

آیه ۲۱۵ سوره مبارکه بقره فرزندان را به انفاق از اموال خود به والدین و یا انجام اعمال خیر (انفاق عملی) در حق آنان دعوت می کند:

«يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُ مِنْ خَيْرٍ فَلِلَّوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ...»

[ای پیامبر! از تو می پرسند که چه انفاق کنند. بگو هر مالی که می بخشید پس [بهتر است] به والدین و نزدیکان و... ببخشید.

ب) نیکی در عواطف، گفتار و رفتار

مفسران، احسان به والدین را شامل این امور دانسته اند: برخورد پسندیده با ایشان، به کار بردن جملات زیبا با آنان، تواضع و افتادگی در برابر آن ها، مهربانی با آنان و دعای خیر برای ایشان.^۲

در آیات ۲۳-۲۴ اسراء، برروا نداشتن کم ترین اهانت به پدر و مادر، گفتار نرم، نیکو و سنجیده، نهایت فروتنی از سر مهر و شفقت (و نه از سر ناچاری)، طلب آموزش و رحمت الهی و نیز کمک مالی به صورت مصادیق نیکی به پدر و مادر به ویژه در او ان پیری، تأکید شده است.

در پاره ای از آیات، نیکی در عواطف، گفتار و رفتار به افراد خاصی از جامعه که توجه بیش تری را می طلبند، همراه با تأکید بیشتر به برخی از آن ها به چشم می خورد. در این میان، نیکی به پدر و مادر به سبب این که دست کم بیش از ده بار و به طور معمول پس از توحید به آن سفارش شده است، از اهمیت ویژه ای حکایت می کند.^۳

۱. سوره صافات، آیه ۱۰۲. همان طور که رعایت احترام والدین و مراعات ادب در محضر آنان برای فرزندان لازم شمرده شده، در برابر، مراعات ادب در برخورد پدر و مادر یا فرزندان نیز لازم و پسندیده است.

برخی مفسران، نظر خواهی ابراهیم (ع) از فرزندش اسماعیل درباره فرمان الهی مبنی بر ذبح او را ادبی از ناحیه پدر در برابر فرزند بر شمرده اند: «قَالَ يَبْنَىٰ اَتَى اَرَى فِي الْمَنَامِ اَنِي اَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَى ...»

۲. جامع البیان، ج ۱، ص ۵۵۰. همان، الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۵۹

۳. سوره بقره، آیه ۸۳. نساء آیه ۳۶. انعام، آیه ۱۵۱.

ج) توجه به رنج‌های والدین در باره فرزندان

در آیه ۱۵ احقاف بر رنج‌های مادر در دوران بارداری، زایمان، شیردهی و کودکی فرزند به صورت عاملی که نیکی به وی را می‌طلبد، تصریح شده است: «وَوَصَّيْنَا الْانْسَانَ بِوَلَدَيْهِ احْسَنًا حَمَلَتْهُ اُمُّهُ وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصْلُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ اِذَا بَلَغَ اَشُدَّهُ...». این آیه می‌رساند که باید به مادر بیش از پدر نیکی کرد. در آیاتی که به نیکی به پدر و مادر سفارش شده، از پاداش آن و نیز نیکوکار بودن فرزند به سبب آن، سخنی نیامده است و این می‌تواند بدین سبب باشد که احسان یاد شده در برابر زحمات و رنج‌های پدر و مادر است و نباید انتظار پاداش و ستایش داشت.^۱

د) دعا برای والدین

از وجوه دیگر احترام به پدر و مادر، دعا برای ایشان حتی پس از وفات است. برخی از مفسران ارتباط با دوستان و آشنایان پدر و مادر را نوعی احترام به آنان می‌دانند. در روایات اهل بیت علیهم‌السلام، «احسان به والدین» به معنای برخورد نیکو و رسیدگی به نیازهای آنان پیش از درخواست و «قول کریم» به معنای طلب مغفرت آمده است.

«جناح ذل» نیز به نگاه بارأفت و رحمت و ترک نگاه تند و تیز به آنان، بلند نکردن صدا، بالا نبردن دست، پیش نیفتادن از آنان معنا شده است.^۲

* نظر فخر رازی در باره احسان به والدین

فخرالدین رازی می‌گوید: به چند دلیل، بعد از وجوب عبادت پروردگار، نیکی به پدر و مادر ذکر شده است:

۱. نعمت‌های پروردگار، بالاترین نعمت‌ها بر بنده است و بعد از پروردگار عالم، پدر و مادر که ریشه و سبب وجود فرزند هستند، نعمت‌های برتر عالم می‌باشند. پس شکر اولین نعمت (خداوند) و بعد از آن، شکر نعمت‌های برتر عالم (پدر و مادر) واجب است.
۲. خداوند، مؤثر حقیقی در وجود انسان و پدر و مادر، مؤثر وجود او در ظاهر (طبیعت) هستند، پس آن‌جا که نام مؤثر حقیقی ذکر شده، بعد از آن مؤثر ظاهری را آورده است.

۱. سوره نساء، آیه ۳۶-۳۷.

۲. تفسیر قرطبی، ج ۲، ص ۱۲؛ الکافی، ج ۲، ص ۱۵۷-۱۶۳.



۳. خداوند در مقابل نعمت های خود، از بنده چیزی نمی خواهد، پدر و مادر نیز در مقابل نعمت خود از فرزند چیزی طلب نمی کنند (نه طلب مالی و نه طلب ثوابی) لذا این نعمت آنها شبیه نعمت خداوند است.

۴. خداوند نعمت خود را از بنده اش دریغ نمی دارد، اگر چه بدترین گناهان را انجام داده باشد. همچنین است جای پدر و مادر که نعمت و فداکاری خود را از کودکشان دریغ نمی دارند، هر چند به آنها بد کرده باشد.

۵. پدر مهربان در مال فرزندش تصرف می کند تا سود بیشتری عاید وی شود و از ضایع شدن مال او جلوگیری می کند. خداوند نیز در اعمال عبادی بنده خود تصرف می کند و آن را از آفات دور می سازد و عملش را زیاده تر می نماید، زیرا خود فرموده است: مَثَلُ كَسَانِي كَهْ دَرَاهِ خَدَا انْفَاقُ مِي كُنْد مَانَنْد دَانِه گَنْدَمِي اسْت كِه هَفْت خُوشِه اَز آن مِي رُويِد و در هر خوشه، صد دانه گندم وجود دارد.

روایات

(الف) فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَا مُبَشِّرُ قَدْ حَصَرَ أَجَلَكَ غَيْرَ مَرَّةٍ وَلَا مَرَّتَيْنِ كُلَّ ذَلِكَ يُؤَخِّرُ اللَّهُ أَجَلَكَ لِصَلَاتِكَ قَرَابَتِكَ [وَإِنْ كُنْتَ تُرِيدُ أَنْ يَزَادَ فِي عُمْرِكَ فَبَرِّ شَيْخِنِكَ يَعْني أَبَوَيْهِ].

امام صادق عليه السلام خطاب به مبشر فرمود: ای مبشر! چندین بار اجل تو فرار سید، اما، به علت رسیدگی به خویشاوندان و به جا آوردن صله رحم، هر بار خداوند آن را به تأخیر انداخت (اگر می خواهی عمرت زیاد شود به دو پیر خود نیکی کن. مراد حضرت والدین او بود).^۱

(ب) عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله ثَلَاثَةٌ مِنَ الذُّنُوبِ تُعَجِّلُ عُقُوبَتَهَا وَلَا تُؤَخِّرُ إِلَى الْآخِرَةِ عُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ وَالتَّبَغُّ عَلَى النَّاسِ وَكُفْرُ الْإِحْسَانِ.^۲

رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمودند: سه گناه زود اثر می گذارند و تأخیر در آنها نمی شود، و آنها عبارتند از: عاق والدین، ظلم به مردم و ناسپاسی.

(ج) عَنْ جَدِّهِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ عُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ مِنَ الْكَبَائِرِ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ الْعَاقَ عَصِيًّا... شَقِيًّا.^۳

امام صادق عليه السلام نافرمانی والدین از گناهان کبیره است؛ زیرا خداوند متعال فرزند

۱. دعوات، قطب الدین راوندی، ص ۱۲۶.

۲. امالی، ج ۱، ص ۱۳.

۳. علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۸۰.



نافرمان را عصیان‌گر بدبخت قرار داده است.

(د) وَعَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي كَلَامٍ لَهُ إِيَّاكُمْ وَعُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ فَإِنَّ رِيحَ الْجَنَّةِ يُوْجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ أَلْفِ سَنَةٍ وَلَا يَجِدُهَا عَاقٌ وَلَا قَاطِعُ الرَّحِمِ وَلَا شَيْخُ زَانٍ.^۱

پیامبر فرمود: از عاق و والدین بترسید، زیرا بوی بهشت از هزار سال راه به مشام می‌رسد، ولی عاق و والدین و قاطع رحم و پیرمرد زناکار آن را احساس نخواهد کرد.
(ه) عَنْ الْكَاطِمِ عليه السلام قَالَ: سَأَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَا حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَلَدِ قَالَ لَا يُسَمِّيهِ بِاسْمِهِ وَلَا يَمْشِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَا يَجْلِسُ قَبْلَهُ وَلَا يَسْتَسْبِ لَهُ.^۲
کاظم عليه السلام فرمودند: «کسی نزد پیامبر ﷺ آمد و از حق پدر و فرزند سؤال کرد، فرمود: «باید او را با نام صدانزند (بلکه بگویند پدرم!) و جلوتر از او راه نرود و قبل از او ننشیند و کاری نکند که مردم به پدرش بدگویی کنند» نگویید خدا پدرت را نیامرزد که چنین کردی!

(و) در حدیثی از امام صادق عليه السلام می‌خوانیم که فرمود:
«لَوْ عَلِمَ اللَّهُ شَيْئًا هُوَ أَدْنَى مِنْ أَنْ يَنْهَى عَنْهُ، وَهُوَ مِنْ أَدْنَى الْعُقُوقِ، وَمِنْ الْعُقُوقِ أَنْ يَنْظُرَ الرَّجُلُ إِلَى وَالِدَيْهِ فَيَحِدَّ النَّظَرَ إِلَيْهَا»؛

اگر چیزی کمتر از «اف» وجود داشت خدا از آن نهی می‌کرد (همان‌طور که گفتیم «اف» کمترین اظهار ناراحتی است) و این حداقل مخالفت و بی‌احترامی نسبت به پدر و مادر است و از این جمله نظر تند و غضب‌آلود به پدر و مادر کردن می‌باشد.^۳
(ز) در حدیثی از امام صادق عليه السلام می‌خوانیم که مردی نزد پیامبر ﷺ آمد و عرض کرد من جوان با نشاط و ورزیده‌ای هستم و جهاد را دوست دارم ولی مادری دارم که از این موضوع ناراحت می‌شود، پیامبر ﷺ فرمود:

«ارْجِعْ فَكُنْ مَعَ وَالِدِكَ الْوَالِدِ بَعْثَنِي بِالْحَقِّ لَا نَسْهَأُ بِكَ لَيْلَةَ خَيْرٍ مِنْ جِهَادٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ سَنَةً؛ بَرِّكَرْ وَبِأُمِّكَ خَوِّشْ بَاشْ، قَسَمَ بِهِ أَنَّ خِدَائِيَّ كَمَا مَرَّ بِهِ حَقٌّ مَبْعُوثٌ سَاحَتْهُ اسْتِ يَكْ شَبِّ مَادَرِّ بَاتُ مَانُوسْ گَرْدِ دَازِ يَكْ سَالِ جِهَادِ دَرِّ رَاهِ خِدا بَهْتَرِ اسْتِ.»^۴

۱. ارشاد القلوب، ج ۱، ص، ۱۷۹.

۲. مشکاه الانوار، ص، ۱۵۹.

۳. جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۵۸.

۴. همان، ص ۲۶۰. البته هنگامی که جهاد، جنبه وجوب عینی پیدا کند و کشور اسلامی در خطر قرار گیرد و حضور همگان لازم شود، هیچ عذری پذیرفته نیست، حتی ناراضایی پدر و مادر. در مورد سایر واجبات کفایی و همچنین مستحبات، مسئله همان‌گونه است که در مورد جهاد گفته شد. گاه می‌شود پدر و مادر



ح) سید قطب در تفسیر فی ظلال حدیثی به این مضمون
عن بریده عن أبیه: أن رجلاً کان فی الطواف حاملاً أمه یطوف بها فسأل النبی -
صلی الله علیه و سلم - هل أدیت حقها؟ قال: لا. ولا بزفرة واحدة.

از پیامبر ﷺ نقل می‌کند که مردی مشغول طواف بود و مادرش را بر دوش گرفته
طواف می‌داد، پیامبر ﷺ را در همان حال مشاهده کرد عرض کرد آیا حق مادرم را
با این کار انجام دادم، فرمود: نه حتی جبران یکی از ناله‌های او را (به هنگام وضع
حمل) نمی‌کند.^۱

ط) روزی مردی نزد پیامبر ﷺ آمد و عرض کرد: من تمام گناهان را انجام داده‌ام،
آیا راه توبه برای من هست؟ فرمود: آیا پدر و مادرت زنده‌اند؟ گفت: تنها پدرم زنده
است، فرمود: به پدر خود احترام و نیکی کن؛ تا خداوند تو را ببخشد. وقتی که آن مرد
رفت، حضرت به اطرافیاناش فرمود: «ای کاش مادرش زنده بود».^۲

ی) امام صادق (ع) می‌فرماید: نیکی به پدر و مادر از معرفت عمیق شخص به
پروردگارش سرچشمه می‌گیرد، زیرا هیچ عبادتی در رساندن یک فرزند به رضایت
پروردگار متعال، سریع‌تر و نزدیک‌تر از نیکی به پدر و مادر مسلمان به خاطر خدا
نیست، چون که حقوق والدین از حق خدا ناشی می‌شود به شرطی که پدر و مادر در
راه دین خدا و سنت پیامبر ﷺ باشند. چون چنین پدر و مادری هیچ گاه فرزندشان
را از راه خیر به سوی شر و از طاعت به سوی عصیان دعوت نمی‌کنند، پس در
معاشرت با آنان مدارا و ملایمت کن! اذیت و ناراحتی‌های آنان را تحمل نما، هم
چنان که آنان آزار و اذیت تو را در دوران کودکی به جان خریدند و در خوراک و
پوشاک همچنان که خداوند متعال به تو وسعت داده تو هم آنان را در مضیقه قرار
مده، چهره ات را از آنان بر مگردان، صدایت را از صدای آنان بالاتر مبر، که این در
حقیقت تعظیم خداست و با آنان نیکو سخن بگو و نرم و لطیف باش، همانا که
خداوند پاداش نیکو کاران را ضایع نمی‌کند.^۳

پیشنهادهای غیر منطقی و یا خلاف شرع به انسان می‌کنند، بدیهی است اطاعت آنها در هیچ یک از این
موارد لازم نیست، ولی با این حال باید با برخورد منطقی و انجام وظیفه امر به معروف در بهترین صورتش
با این گونه پیشنهادها برخورد کرد. (توضیحات از آیت الله مکارم در تفسیر نمونه)

۱. فی ظلال، ج ۴، ص ۲۲۲۲.

۲. بحار، ج ۷۱.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۹۷.

داستان

□ جناب شیخ رجبعلی خیاط رحمته الله علیه گاه به بعضی از افراد اجازه حضور در جلسه‌های خود را نمی‌داد و یا شرطی برای آنان می‌گذاشت. یکی از ارادتمندان شیخ که قریب بیست سال با ایشان بود آغاز ارتباط خود با شیخ را این گونه تعریف می‌کند: در آغاز هر چه تلاش می‌کردم که به محضر او راه پیدا کنم اجازه نمی‌داد تا این که یک روز در مسجد جامع ایشان را دیدم، پس از سلام و احوال پرسی گفتم: چرا مرا در جلسات خود راه نمی‌دهید؟ فرمودند: «اول پدرت را از خود راضی کن بعد با شما صحبت می‌کنم» وقتی پدرم را با التماس و اصرار راضی کردم و خدمت شیخ رسیدم تا مرادید فرمود: «بارک الله! خوب آمدی، حالا پهلوی من بنشین.»^۱

□ داستان دیگر از ادب رفتاری:

از محضر مرحوم آیت الله مرعشی نجفی سؤال کردند شما چه کردید به این مقام رسیدید؟

ایشان فرمودند: همه این الطاف از یک دعای پدرم بود.
روزی مادرم غذا آماده کرده بود به من فرمود سید شهاب الدین، مادر جان برو پدرت را خبر کن برای ناهار تشریف بیاورند.

من آمدم پشت در اتاق پدرم (سید محمود مرعشی نجفی)، از پشت شیشه نگاه کردم دیدم خواب است خدایا چه کنم او را صدا بزنم که خواب ناز است صدانزنم که امر مادرم را اطاعت نکردم با احتیاط و بی صدا وارد شدم آمدم پایین پای بابا و صورتم را کف پای بابا می‌کشیدم که او تحریک شود و بانوازش صورتم به کف پایش او بیدار شود نه با صدا زدن. چشمانش را باز کرد لبخندی زد فرمود: سید شهاب الدین تویی بابا؟ عرض کردم بله. غذا آماده است بفرمایید.

بلند شدند نشستند و دست بلند کردند و دعا کردند که خدایا سید شهاب الدین مرا از علوم اهل بیت علیهم السلام سیراب کن من هم گفتم الهی آمین.

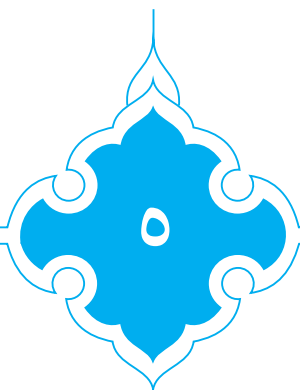
خلاصه و نتیجه‌گیری

- توحید، در رأس همه‌ی سفارش‌های الهی است.
- خدمت‌گزاری و احسان به پدر و مادر، از اوصاف مؤخّذ واقعی است.
- فرمان نیکی به والدین مانند فرمان توحید، قطعی و نسخ‌نشده است.



- احسان به والدین در کنار توحید و اطاعت از خداوند آمده است تا نشان دهد این کار، هم واجب عقلی و وظیفه‌ی انسانی است، هم واجب شرعی.
- در احسان به والدین، مسلمان بودن آنها شرط نیست.
- در احسان به پدر و مادر، مادر در اولویت است.
- نیکی به پدر و مادر را بی واسطه و به دست خود انجام دهیم.
- احسان، بالاتر از انفاق است و شامل محبت، ادب، آموزش، مشورت، اطاعت، تشکر، مراقبت و امثال اینها می‌شود.
- احسان به والدین، حد و مرز ندارد. (نه مثل فقیر، که تا سیر شود و جهاد که تا رفع فتنه باشد و روزه که تا افطار باشد.)
- سفارش قرآن به احسان، متوجه فرزندان است، نه والدین. زیرا والدین نیازی به سفارش ندارند و به طور طبیعی به فرزندان خود احسان می‌کنند.
- هرچه نیاز جسمی و روحی والدین بیشتر باشد، احسان به آنان ضروری‌تر است.
- پدر و مادر سالمند را به آسایشگاه نبریم، بلکه نزد خود نگهداریم.
- وقتی قرآن از رنجاندن سائل بیگانه‌ای نهی می‌کند، تکلیف پدر و مادر روشن است.
- هم احسان لازم است، هم سخن زیبا و خوب. اِحْسَاناً... (بعد از احسان، گفتار کریمانه مهم‌ترین شیوه‌ی برخورد با والدین است).^۱

۱. تفسیر نور، ج ۵، ص ۴۲.



یأس ممنوع



«قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ* وَانْصِبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصِرُونَ* وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُم مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَ أَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ.»

[سوره زمر، آیه ۵۵-۵۳]

«بگوای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده‌اید! از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می‌آمرزد، زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است* و به درگاه پروردگارتان بازگردید و در برابر او تسلیم شوید، پیش از آنکه عذاب به سراغ شما آید، سپس از سوی هیچ کس یاری نشوید!* و از بهترین دستورهای که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده پیروی کنید پیش از آنکه عذاب (الهی) ناگهان به سراغ شما آید در حالی که از آن خبر ندارید!»

شأن نزول

در مورد این آیه، شأن نزول های متعددی نقل شده است، از جمله: از «کلبی» نقل شده که این آیه درباره مشرکین نازل گردیده، به این بیان:

« جوانی گریان، خدمت پیامبر ﷺ آمد و سخت ناراحت بود، می گفت: از خشم خدا می ترسم.

فرمود: شرک آورده ای؟!

گفت: نه.

فرمود: خون ناحق ریخته ای؟

عرض کرد: نه.

فرمود: خدا گناه تو را می آمرزد هر قدر زیاد باشد.

عرض کرد: گناه من از آسمان و زمین و «عرش» و «کرسی» بزرگ تر است.

فرمود: گناهت از خدا هم بزرگ تر است؟!

عرض کرد: نه، خدا از همه چیز بزرگ تر است.

فرمود: برو (توبه کن) که خدای عظیم گناه عظیم را می آمرزد.

بعد فرمود: بگو ببینم گناه تو چیست؟

عرض کرد: ای رسول خدا ﷺ از روی تو شرم دارم که بازگو کنم.

فرمود: آخر بگو، ببینم چه کرده ای؟!

عرض کرد: هفت سال نبش قبر می کردم و کفن های مردگان را برمی داشتم تا این که: روزی به هنگام نبش قبر، به جسد دختری از «انصار» برخورد کردم، بعد از آن که او را برهنه کردم، دیو نفس در درونم به هیجان درآمد... (سپس ماجرای تجاوز خود را شرح داد).

هنگامی که سخنش به این جا رسید، پیامبر ﷺ سخت برآشفته و ناراحت شد، فرمود:

این فاسق را بیرون کنید و روبه سوی او کرده اضافه نمود: تو چقدر به دوزخ نزدیکی؟!

جوان بیرون آمد، سخت گریه می کرد، سربه بیابان گذاشت و عرض می کرد: ای خدای محمد ﷺ! اگر توبه مرا می پذیری، پیامبرت را از آن با خبر کن و اگر نه آتشی از آسمان بفرست و مرا بسوزان و از عذاب آخرت برهان، اینجا بود که پیک وحی خدا بر پیامبر نازل شد و آیه «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا...» را بر آن حضرت خواند.^۱

۱. «تفسیر ابوالفتح رازی»، ج نهم، ص ۴۱۲، ذیل آیات مورد بحث، (با مقداری تلخیص).



تلاوت این آیه، از سوی «جبرئیل» در اینجا ممکن است به عنوان نخستین بار نباشد، که جنبه شأن نزول پیدا کند، بلکه تکرار آیه ای باشد که قبلاً نازل شده، برای تأکید و توجه بیشتر و اعلام قبول توبه آن مرد گنهگار! باز تکرار می کنیم: این گونه اشخاص که بار سنگین از گناه را به دوش می کشند، مسئولیت سنگین تری در مقام جبران از طریق اعمال صالح خود دارند.^۱

«فخر رازی» شأن نزول دیگری، برای آیات فوق آورده است، نقل می کند: بعضی گفته اند: این آیات درباره اهل «مکه» نازل شده، آنها می گفتند: محمد ﷺ چنین فکر می کند که هر کس، پرستش «بت» کند، یا دستش به خون انسانی آغشته شود، هرگز بخشوده نخواهد شد، در عین حال، به ما می گوید: اسلام بیاورید، ما چگونه اسلام بیاوریم در حالی که هم «بت» پرستیده ایم و هم خون بی گناهان را ریخته ایم؟! (آیات فوق نازل شد و درهای توبه را به روی آنان گشود).^۲

واژگان مهم

- اسراف

کلمه «أسرفوا» جمع غایب ماضی از مصدر «اسراف» است و به طوری که راغب^۳ گفته «اسراف» به معنای تجاوز از حد در هر عملی است که کسی انجام دهد، هر چند که در خصوص خرج کردن مال مشهور تر است و گویی در آیه مورد بحث متضمن معنای جنایت و یا معنایی قریب به آن نیز هست، چون با کلمه «علی» متعدی شده. و اسراف بر نفس تعدی بر نفس به جنایت کردن و به ارتکاب گناه است چه شرک باشد و چه گناهان کبیره و چه گناهان صغیره، چون سیاق آیه این عمومیت را افاده می کند.^۴

- قنوط

کلمه «یؤس» و «قنوط» در لغت هر دو به معنای قطع شدن امید است.^۵ «قنوط» در اصل به معنی مأیوس شدن از خیر است و به تنهایی دلیل بر این است

۱. شأن نزول آیات قرآن، (ناصر مکارم شیرازی)، ص ۳۹۰.

۲. تفسیر کبیر فخر رازی، ج ۲۷، ص ۴، ذیل آیات مورد بحث.

۳. مفردات راغب، ماده «سرف».

۴. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۴۲۲.

۵. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۷، ص ۴۰۲.

که گناه کاران نباید از «لطف الهی» نومید گردند.^۱

– عبد

عبد در لغت به معنای برده، بنده، زرخرد، عبید، غلام، نوکر می باشد. عُبُودِيَّة یعنی اظهار فروتنی و طاعت و فرمانبرداری.^۲

– استغفار

واژه استغفار به معنای درخواست مغفرت از ریشه «غ-ف-ر» در لغت به معنای پوشش است^۳، چنان که گفته می شود: «اصْبَغْ ثَوْبَكَ بِالسَّوَادِ فَهُوَ أَغْفَرُ لَوْسَخَةٍ / لباسِ تَرانگِ سیاه کن تا در برابرِ چرکِ پوشاننده تر باشد».^۴ به کلاه خود نیز از آن جهت که سر را از آسیب های پوشاند، مَغْفَر می گویند و پارچه ای را که به صورت آستر، یک سوی لباس را پوشش می دهد، غَفَر می نامند.^۵

– ذنوب

عبارت «ذنوب» مطلق و شامل همه گناهان است اعم از شرک و گناهان کبیره چرا که کلمه «اسراف» با علی متعدی شده و به معنای جنایت بر نفس است که شامل همه گناهان می شود، لکن آمرزش هیچ گناهی گزاف و بی علت نخواهد بود و آمرزشی که در آیه شریفه نوید داده شده، مشروط به توبه است.^۶

نکات تفسیری

۱) معنای اصطلاحی استغفار در قرآن

استغفار در اصطلاح، به معنای درخواست زبانی یا عملی^۷ آمرزش^۸ و پوشش گناه^۹ از

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۴۹۹.

۲. ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ج ۲، ص ۵۴۰.

۳. لسان العرب، ج ۱۰، ص ۹۱؛ النهایه، ج ۳، ص ۳۷۳، ماده «غفر».

۴. مفردات، ص ۶۰۹، ماده «غفر».

۵. النهایه، ج ۳، ص ۳۷۴.

۶. مرحوم علامه در تفسیر گران سنگ المیزان، ج ۴، ص ۲۵۰ شرایط توبه را بیان فرموده اند.

۷. مفردات، ص ۶۰۹.

۸. کشف الاسرار، ج ۲، ص ۴۶.

۹. التحریر و التنویر، ج ۴، ص ۹۲.



پیش گاه خداوند و هدف از آن درخواست مصونیت از آثار بد گناه و عذاب الهی است.^۱ کیفیت پوشاندن گناه از بحث استغفار خارج است و از جمله افعال الهی به شمار می رود و از آن تحت عناوین غفران، عفو، تکفیر سیئه و تبدیل آن به حسنه بحث می شود. برخی واژه استغفار در آیاتی از قرآن را به ایمان^۲، اسلام^۳ یا گزاردن نماز^۴ تفسیر کرده اند که به مصادیق استغفار در مقام عمل اشاره دارند.

در شریعت اسلامی، استغفار به صورت بهترین عبادت و دعا مطرح و به کثرت انجام آن توصیه شده و شاخص ترین تعبیر از آن، با جمله «استغفر الله» است.^۵ مفهوم آموزش خواهی ۶۸ بار در قرآن آمده است: ۴۳ مورد از آن در هیئت های گوناگون باب استفعال، ۱۷ مورد در قالب «إِغْفِر»، سه مورد به صیغه «يَغْفِر»، دو مورد «تَغْفِر» و یک بار به صورت «مَغْفِرَة» به کار رفته است. در دو آیه نیز فرمان استغفار با واژه «حِطَّة» آمده و نقل شده است که خداوند به بنی اسرائیل فرمان استغفار داد تا مشمول مغفرت الهی قرار گیرند.^۶

۲) اهمیت استغفار

اهمیت استغفار از جهات گوناگونی قابل تبیین است:

الف) پیامبر اکرم ﷺ و دیگر پیامبران به استغفار سفارش کرده و عموم مردم بدان فرمان داده شده اند، چنان که ۸ آیه، به آموزش خواهی ترغیب عمومی کرده و نزدیک به ۳۰ آیه، از استغفار پیامبران سخن به میان آورده و ۵ آیه نیز شخص رسول اکرم ﷺ را به آن مأمور کرده است.

ب) فرشتگان برای مؤمنان و اهل زمین استغفار می کنند. درخواست آموزش گناه، صفت پرهیزکاران معزفی شده است.^۷ «... لِّلَّذِينَ اتَّقَوْا... *الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اِنَّا عَمَّا فَاغَفَرْنَا».^۸

۱. مفردات، ص ۶۰۹، التحرير والتنوير، ج ۴، ص ۹۲.

۲. الکشاف، ج ۲، ص ۴۰۲.

۳. التفسير الكبير، ج ۱۵، ص ۱۵۸.

۴. مجمع البیان، ج ۲، ص ۷۱۴.

۵. البرهان، ج ۵، ص ۶۴-۶۵. نورالتقلین، ج ۵، ص ۳۸.

۶. سوره بقره، آیه ۵۸. سوره اعراف، آیه ۱۶۱.

۷. تفسير نمونه، ج ۲، ص ۴۶۳.

۸. سوره آل عمران، آیه ۱۵۱.

۳) تفاوت استغفار و توبه

فرمان توبه پس از امر به استغفار در آیات ۳، ۵۲ و ۹۰ سوره هود «وَاِنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ» به دو دلیل، نشان دهنده مغایرت مفهوم استغفار و توبه است:

۱. عطف توبه بر استغفار با کلمه «ثُمَّ» که فاصله و ترتیب را می‌رساند.
۲. اصل در کلام هر گوینده‌ای تأسیس و اراده معنای جدید است.^۱

در باره تفاوت استغفار با توبه و جوهری گفته شده که می‌توان آنها را در دو وجه خلاصه کرد:

الف) استغفار، آموزش خواهی از گناهان برای پیراستن روح از آلودگی‌ها و نابودی باورها و اعمالی، مانند شرک و معصیت است و توبه، اقدام برای آراستن روح به صفات پسندیده، مانند توحید و ایمان و امثال فرمان‌های الهی است، در نتیجه استغفار، طلب آموزش؛ ولی توبه بازگشت به خدا در مقام عمل است.^۲

ب) منظور از استغفار، درخواست آموزش از گناهان پیشین و مقصود از توبه، پشیمانی و بازگشت به خدا در باره گناهی است که امکان دارد در آینده واقع شود.^۳

با توجه به تفاوت معنای توبه و استغفار، توبه به صورت مکمل استغفار در جهت رسیدن به هدف آن، یعنی آموزش مطرح است.^۴ عده‌ای در تفاوت میان استغفار و توبه به تفاوت متعلق آن دو اشاره کرده و استغفار را به گناهان کوچک و توبه را به گناهان بزرگ مربوط دانسته‌اند.^۵ در یک آیه، استغفار پس از توبه آمده و بر آن عطف شده است: «أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونََهُ»^۶؛ اما چون عطف در این آیه با «واو» که برای جمع است صورت پذیرفته، با مغایرت استغفار و توبه منافاتی ندارد.

۴) آثار استغفار

استغفار آثار مهم معنوی و مادی را در پی دارد؛ مانند:

الف) پیشگیری از عذاب الهی

بر اساس آیه شریفه ۸-۳۳ سوره مبارکه انفال تازمانی که مردم اهل استغفار باشند، خداوند آنان را عذاب نخواهد کرد: «... وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبُهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ».

۱. دائرة المعارف قرآن کریم (۳)، ص ۱۳۵.

۲. جامع البیان، ج ۱۱، ص ۲۳۴، المیزان، ج ۱۰، ص ۱۴۱-۱۴۰.

۳. التفسیر الکبیر، ج ۱۷، ص ۱۸۱، تفسیر قرطبی، ج ۹، ص ۵، اطیب البیان، ج ۷، ص ۶.

۴. مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۱۴.

۵. تفسیر قرطبی، ج ۹، ص ۵.

۶. سوره مائده، آیه ۷۴.

ب) آموزش گناهان

در آیه شریفه ۱۰ سوره مبارکه نوح در پی فرمان حضرت نوح علیه السلام به استغفار، صفت بسیار بخشنده بودن خداوند مطرح شده است: «فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا». وصف غفار، همانند اوصاف غفور، رحیم و ودود به وعده مهم و بشارت بزرگ الهی به آموزش گناهان و نزول رحمت بر بندگان اشاره دارد.^۱ در روایتی استغفار از گناه، عامل زدوده شدن زنگارهای گناه از روح انسان و بخشیدن جلای معنوی به روح، دانسته شده است.^۲

ج) افزایش روزی

آیات شریفه ۱۱-۱۲ سوره مبارکه نوح به نجات از خشکسالی با آمدن باران های فراوان، رفع فقر و تنگ دستی و زیاد شدن درآمد و روزی اشاره دارد.^۳

د) ازدیاد فرزندان

بر اساس آیه شریفه ۱۲ سوره مبارکه نوح رفع مشکل نداشتن فرزند، یا ازدیاد فرزندان از آثار استغفار شمرده شده است.^۴

ه) رفاه و عمر طولانی

استغفار واقعی عامل دستیابی انسان به زندگی خوب و زیبای توأم با ثروت، رفاه، امنیت و عزت است؛^۵ «وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ اَنْهَارًا»، چنان که در سوره هود^۶، از این دنیای مادی به متاع نیکو یاد شده است.^۷ برخی نیز متاع حسن را عمر دراز، قناعت، رها کردن مردم و روی آوردن به خداوند در نتیجه آموزش خواهی دانسته اند.^۸ در نقلی، حسن بصری اشخاصی را که از خشکسالی، فقر و تنگدستی و نداشتن فرزند رنج می بردند و برای رفع آن در پی راه حلی بودند، به استغفار سفارش و به آیات شریفه ۱۰-۱۲ سوره مبارکه نوح استناد کرده است.^۹

۱. جامع البیان، ج ۵، ص ۳۷۱.

۲. عدة الداعی، ص ۲۶۵.

۳. «يُرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا* وَ يُمِدُّكُمْ بِامْوَالٍ...».

۴. «وَيُمِدُّكُمْ بِامْوَالٍ وَ تَبَنِينَ...».

۵. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۴۳، التفسیر الکبیر، ج ۳۰، ص ۱۳۷، المیزان، ج ۱۰، ص ۳۰۰.

۶. «وَ اِنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا اِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا».

۷. تفسیر قرطبی، ج ۹، ص ۵.

۸. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۴۳.

۵) ضرورت استغفار

فرمان و تشویق به استغفار در بسیاری از آیات^۱ و توبیخ ترک آن در برخی دیگر، چون «افْلَاتُوبُونَ اِلَى اللّٰهِ وَيَسْتَغْفِرُوْهُ» (مائده، ۷۴)، ضرورت استغفار را بر همگان روشن می‌سازد، زیرا انسان‌های عادی بر اثر غفلت، نادانی و سرکشی غرایز حیوانی و هوای نفس، همواره در معرض گناه هستند، از این رو نیاز به استغفار و ضرورت آن، جهت پالایش و تصفیه روحشان امری بدیهی می‌نماید و از سوی دیگر، هیچ‌کس نمی‌تواند حقوق الهی را آن‌گونه که شایسته مقام ربوبی است، به جای آورد، بلکه به اندازه معرفت و شناخت خویش به این مهم می‌پردازد، بر این اساس، حتی پارسایان حقیقی نیز از کارها و عبادت‌های خود شرم داشته، خویش را در پیشگاه خداوند متهم، بلکه مقصر می‌دانند و ضرورت استغفار را درک می‌کنند.^۲

۶) برترین زمان استغفار

استغفار به زمان، مکان و وضعیتی ویژه‌ای محدود نیست؛ ولی در حالات و موقعیتهای مختلف زمانی و مکانی، نقش ویژه خود را دارد و بیشتر مقرون به پذیرش از ناحیه خداوند است، چنان که شب، بستر مناسبی برای نزول فیض الهی: «اَنَا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» (قدر، ۱) و برای عروج عبد: «سُبْحَنَ الَّذِي اسْرٰى بِعَبْدِهِ لَيْلًا» (اسراء، ۱) است.

قرآن کریم در آیه ۱۷ سوره مبارکه آل عمران «الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالسَّحَارِ» و ۱۸ سوره مبارکه ذاریات «وَبِالسَّحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ» با صراحت، سحر را برای استغفار برمی‌گزیند و در آیه ۹۸ سوره مبارکه یوسف، «قَالَ سَوْفَ اسْتَغْفِرُكُمْ رَبِّي» طبق نظر قریب به اتفاق مفسران، برتری استغفار در سحر در مقایسه با زمان‌های دیگر را گوشزد می‌کند.

در آیه اخیر، آنگاه که فرزندان خطاکار حضرت یعقوب علیه السلام از وی خواستند تا برای گناहانی که در حق پدر و برادر خود مرتکب شده‌اند برای آنان از خداوند آمرزش بطلبد، حضرت یعقوب علیه السلام گفت: در آینده برایتان از خدا آمرزش می‌طلبم. بیشتر روایات ناظر به آیه یاد شده تصریح می‌کنند که منظور او از آینده، سحر بوده است.^۳

برخی دیگر از مفسران نیز زمان‌های دیگری، چون شب جمعه، شب‌های سیزدهم

۱. المعجم المفهرس، ص ۶۳۴، ماده «غفر».

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

۳. مجمع البیان، ج ۵، ص ۴۰۳؛ تفسیر قرطبی، ج ۹، ص ۱۷۲؛ الصافی، ج ۳، ص ۴۶.



تا پانزدهم رجب و وقت نماز شب را مناسب برای این آمرزش طلبی دانسته اند.^۱

۷) نشانه‌های الطاف خداوند در آیه شریفه

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرمایند: در قرآن هیچ آیه‌ای [از جهت بیان رحمت خدا در آمرزش گناهان] گسترده‌تر از این آیه نیست.^۲ شایان ذکر است که از آن حضرت روایت شده است که: سخن خداوند در سوره ضحی آیه ۵ که می‌فرماید: «وَلَسَوْفَ يَعْطِيكَ رَبِّكَ فَتَرْضَى»^۳ از این آیه، امیدوار کننده تر است.^۴

الف) تعبیر به «یا عبادِی» (ای بندگان من!) آغازگر لطفی است از ناحیه پروردگار. ب) تعبیر به «اسراف» به جای «ظلم و گناه و جنایت» نیز لطف دیگری است. ج) تعبیر به «عَلَى أَنْفُسِهِمْ» که نشان می‌دهد گناهان آدمی همه به خود او باز می‌گردد نشانه دیگری از محبت پروردگار است همان گونه که یک پدر دلسوز به فرزند خویش می‌گوید این همه بر خود ستم مکن!

د) تعبیر به «لَا تَقْنَطُوا» (مایوس نشوید) با توجه به اینکه «قنوط» در اصل به معنی مایوس شدن از خیر است به تنهایی دلیل بر این است که گنهکاران نباید از «لطف الهی» نومید گردند.

ه) تعبیر «مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ» بعد از جمله «لَا تَقْنَطُوا» تاکید بیشتری بر این خیر و محبت می‌باشد.

و) هنگامی که به جمله «إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ» می‌رسیم که با حرف تاکید آغاز شده و کلمه «الذنوب» (جمع بالف و لام) همه گناهان را بدون استثناء در بر می‌گیرد سخن اوج می‌گیرد و دریای رحمت مواج می‌شود.

ز) هنگامی که «جمیعا» به عنوان تاکید دیگری بر آن افزوده می‌شود امیدواری به آخرین مرحله می‌رسد.

ح) توصیف خداوند به «غفور» و «رحیم» که دو وصف از اوصاف امید بخش پروردگار است در پایان آیه جایی برای کمترین یاس و نومییدی باقی نمی‌گذارد. آری به همین دلیل آیه فوق گسترده‌ترین آیات قرآن است که شمول آن هرگونه

۱. جامع البیان، ج ۱۳، ص ۸۵؛ مجمع البیان، ج ۵، ص ۴۰۳؛ التفسیر الکبیر، ج ۱۸، ص ۲۰۹؛ تفسیر قرطبی، ج ۹، ص ۱۷۲. روح المعانی، ج ۱۳، ص ۷۹؛ الدر المنثور، ج ۴، ص ۵۸۵

۲. مجمع البیان، ج ۸، ص ۷۸۴. منظور همان آیه و لسوف یعطیک ربک فترضی می‌باشد.

۳. و به زودی پروردگارت بخششی به تو خواهد کرد تا خشنود شوی.

۴. الدر المنثور، ج ۸، ص ۵۴۳.



گناه را در بر می‌گیرد و نیز به همین دلیل از امیدبخش‌ترین آیات قرآن مجید محسوب می‌شود.^۱

۸) یأس از رحمت خدا مکر شیطان است

آنچه باید به شدت از آن پرهیز کرد، ناامیدی از رحمت خدای متعال است. که این یأس و ناامیدی از مکر شیطان می‌باشد. شیطان قبل از ارتکاب گناه، بار رحمت خدا انسان را وسوسه می‌کند، تا او را به گناه تشویق نموده و بعد از ارتکاب گناه، انسان را به یأس می‌کشانند و در جان او این گونه وسوسه می‌کند که خدا نخواهد بخشید!

در حالی که باید این را رونگی را اصلاح کرد. **قبل از گناه همیشه باید در نزد خود متذکر شد**، شاید با این گناه، به قعر دوزخ بیفتیم! شاید هرگز فرصتی برای توبه به دست نیاورم!

و بعد از گناه باید به دامن خدا چنگ زد! و متضرعانه از او عذر خواست. ناامیدی مثل آن است که کسی در آب افتاده و علیرغم مهارت در شنا، به دلیل ترس از غرق، جان خود را تباه کند:

«لَا تَيَاسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»^۲

از رحمت خدا مأیوس نشوید که تنها گروه کافران، از رحمت خدا مأیوس می‌شوند! خدای متعال، بخشندگی را به اوج می‌رساند، تا آن جا که همان زشتی را به حسنه تبدیل می‌کند:

«إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا»^۳

مگر کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، که خداوند گناهان آنان را به حسنات مبدل می‌کند و خداوند همواره آمرزنده و مهربان بوده است!

۹) یأس از بخشش از بزرگ‌ترین گناهان

هنگامی که فساد فراگیر می‌شود و اکثریت یا جمع کثیری را به آلودگی می‌کشاند گاهی افراد پاک در یک بن‌بست سخت روانی قرار می‌گیرند؛ بن‌بستی که از یأس از اصلاح جامعه سرچشمه می‌گیرد.

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۵۰۰.

۲. سوره یوسف، آیه ۸۷.

۳. سوره فرقان، آیه ۷۰.



گاهی آنها فکر می کنند کار از کار گذشته و دیگر آمیدی به اصلاح نیست؛ و تلاش و کوشش برای پاک نگاه داشتن خویش بیهوده است؛ این نومیدی و یأس ممکن است آنها را تدریجاً به سوی فساد و هم رنگی با محیط بکشاند و نتوانند خود را به صورت یک اقلیت صالح در برابر اکثریت ناسالم حفظ کنند و هم رنگ جماعت شدن را موجب رسوایی بدانند!

تنها چیزی که می تواند در آنها امید بدمد و به مقاومت و خویشتن داری دعوت کند و نگذارد در محیط فاسد حل شوند امید به اصلاح نهایی است؛ تنها در این صورت است که آنها دست از تلاش و کوشش برای حفظ پاکی خویش و اصلاح دیگران بر نخواهند داشت.

و اگر می بینیم در دستورات اسلامی یأس از آمرزش، یکی از بزرگ ترین گناهان شمرده شده است و ممکن است افراد ناوارد تعجب کنند که چرا یأس از رحمت خدا اینقدر مهم تلقی شده؛ حتی مهم تر از بسیاری از گناهان، فلسفه اش در حقیقت همین است که گناه کار مأیوس از رحمت، هیچ دلیلی نمی بیند که به فکر جبران بیفتد و یا لااقل دست از ادامه گناه بردارد و منطق او این است «اکنون که آب از سر من گذشته است چه یک قامت چه صد قامت!» من که رسوای جهانم غم دنیا هیچ است!؛ بالاتر از سیاهی رنگ دیگر نباشد، آخرش جهنم است، من که هم اکنون آن را برای خود خریده ام دیگر از چه می ترسم؟! و مانند این منطق ها...

اما هنگامی که روزنه امید برای او گشوده شود، امید به عفو پروردگار، امید به تغییر وضع موجود، نقطه عطفی در زندگی او خواهد شد و او را به توقف کردن در مسیر گناه و بازگشت به سوی پاکی و اصلاح دعوت می کند.

به همین دلیل امید را می توان همواره به عنوان یک عامل مؤثر تربیتی در مورد افراد فاسد شناخت همچنین افراد صالحی که در محیط های فاسد گرفتارند، بدون امید نمی توانند خویشتن را حفظ کنند.^۱

۱۰) مسیر وصول به رحمت خداوند در سه گام

در اینجا دو مسئله فکر مفسران را به خود مشغول ساخته که اتفاقاً راه حل آن در خود آیه و آیات بعد نهفته است.

نخست اینکه: آیا عمومیت مغفرت همه گناهان حتی شرک و سایر گناهان کبیره را فرامی گیرد؟ اگر چنین است پس چرا در آیه ۴۸ سوره نساء شرک از گناهان قابل بخشش استثناء شده است؟ «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» خداوند

۱. پیام قرآن، ج ۹، ص ۴۲۲.



شرک را نمی بخشد، اما کمتر از آن را برای هر کس که بخواهد می بخشد.
دیگر اینکه: آیا این وعده غفران که در آیه مورد بحث آمده است مطلق است یا مشروط به توبه و مانند آن؟

البته این دو سؤال به هم مربوط است. و پاسخ آن را در آیات بعد به خوبی می توان یافت زیرا سه دستور در آیات بعد داده شده که همه چیز را روشن می سازد:
أَنِيبُوا إِلَى رَبِّكُمْ (به سوی پروردگارتان باز گردید) وَأَسْلُمُوا لَهُ (در برابر فرمان او تسلیم شوید) وَأَتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ (پیروی کنید از بهترین دستوراتی که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده).

بعد از بیمودن این دو مرحله (مرحله «انابه» و «اسلام») سخن از مرحله سوم که مرحله «عمل» به میان آورده می افزاید: «از بهترین دستوراتی که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده پیروی کنید، پیش از آنکه عذاب الهی به طور ناگهانی به سراغتان آید در حالی که از آن خبر ندارید» (وَأَتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَ أَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ).

و به این ترتیب مسیر وصول به رحمت خدا سه گام بیشتر نیست:

گام اول توبه و پشیمانی از گناه و روی آوردن به سوی خدا است.

گام دوم ایمان و تسلیم در برابر فرمان او.

گام سوم عمل صالح است.

و بعد از این سه گام ورود در دریای بیکران رحمتش طبق وعده ای که فرموده قطعی است، هر چند بار گناهان انسان سنگین باشد.

این دستورهای سه گانه می گوید درهای غفران و رحمت به روی همه بندگان بدون استثنا گشوده است مشروط بر اینکه بعد از ارتکاب گناه به خود آیند و تغییر مسیر دهند، رو به سوی درگاه خدا آورند، در برابر فرمانش تسلیم باشند و با عمل، صداقت خود را در این توبه و انابه نشان دهند، به این ترتیب نه شرک از آن مستثناست و نه غیر آن و نیز مشروط بودن این عفو عمومی و رحمت واسعه به شرائطی غیر قابل انکار است.

بنابراین بدیهی است این بازگشت به سوی رحمت الهی نمی تواند بی قید و شرط باشد که او حکیم است و کاری حساب نمی کند، اگر آغوش رحمتش را به روی همگان گشوده و پیوسته آنها را به سوی خود می خواند و خود آمادگی هایی در بندگان نیز لازم است.

از یک سو باید با تمام وجود خواهان بازگشت باشند و انقلاب درونی و دگرگونی بنیادی پیدا کنند. از سوی دیگر باید بعد از بازگشت پایه های ایمان و اعتقاد ایشان که بر اثر طوفان



گناه فرو ریخته نوسازی و تجدید بنا شود و از سوی سوم باید با اعمال صالح ناتوانی روحی و ضعف اخلاقی خود را جبران نمایند، البته هر قدر گناهان سابق سنگین تر بوده باید اعمال صالح تری انجام دهند و این دقیقاً همان چیزی است که قرآن در سه آیه فوق تحت عنوان «انابه» و «اسلام» و «اتباع از احسن» بیان کرده است.^۱

«وحشی» جنایت کار معروف تاریخ اسلام و قاتل «حمزه سید الشهداء» هنگامی که می خواست مسلمان شود از این می ترسید که توبه اش پذیرفته نگردد، زیرا به راستی گناه او بسیار سنگین بود، جمعی از مفسران می گویند: آیه فوق نازل شد و درهای رحمت الهی را به روی وحشی و وحشی های توبه کار گشود! گرچه این سوره از سوره های مکی است و آن روز که این آیات نازل شد نه جنگ احد رخ داده بود و نه داستان شهادت حمزه و توبه وحشی، بنابراین این ماجرا نمی تواند شان نزولی برای آیه باشد، بلکه از قبیل تطبیق یک قانون کلی بر یکی از مصادیق آن است، اما به هر حال گستردگی مفهوم آیه را می تواند مشخص کند.^۲

۱۱) بحثی درباره اسراف

واژه اسراف و مشتقات آن که جمعاً ۲۳ بار در قرآن به کار رفته، مفهومی گسترده دارد و هرگونه تجاوز از حد اعتدال و گرایش به افراط یا تفریط را در بر می گیرد.^۳

از این رو برخی با تقسیم این معنای عام، «اسراف» را در خصوص زیاده روی و «سرف» را تنها در مفهوم «کوتاهی» به کار برده اند.^۴ البته این واژه در همه موارد، شامل کوتاهی از حد اعتدال نمی شود و بیشتر در زیاده روی ظهور دارد، بدین جهت بسیاری آن را مرادف افراط و متضاد تقصیر و «تقتیر» (فرقان، ۶۷) که به معنای تضییق و بخل است دانسته اند.^۵

افزون بر موارد پیشین، از واژه «قوام» (حد وسط و اعتدال) نیز در قرآن یاد شده است (فرقان، ۶۷، ۲۵) که مرز تعیین اسراف به شمار می رود و تشخیص آن بر عهده عقل، شرع یا عرف است.^۶

چون اسراف همواره با نوعی زیاده روی و یا کوتاهی ملازم بوده و در همه مصادیق

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۵۰۶.

۲. همان، ص ۵۰۴، ۵۰۳؛ با تلخیص.

۳. مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۹۲؛ روح المعانی، ج ۶، ص ۱۷۴؛ التحقیق، ج ۵، ص ۱۱۰، ماده «سرف».

۴. جامع البیان، مج ۳، ج ۴، ص ۳۳۷.

۵. التبیان، ج ۳، ص ۱۲؛ مجمع البیان، ج ۲، ص ۸۵۴؛ التفسیر الکبیر، ج ۲۴، ص ۱۰۹.

۶. تفسیر المنار، ج ۶، ص ۳۵۱؛ التحقیق، ج ۵، ص ۱۱۰، «سرف».



آن به نحوی سرپیچی از فرمان های الهی نمایان است،^۱ با فساد ارتباط مستقیم دارد. زیرا برهم زدن حالت تعادل در هر امری، موجب فساد در آن می شود،^۲ بر همین اساس، اسراف را که نابود کننده امکانات و دارایی های گوناگون انسان است، با سُرفه (کرمی که درختان را می خورد و از درون می پوساند) هم ریشه دانسته اند.^۳ افزون بر این، بررسی موارد کاربرد اسراف در قرآن نشان می دهد که بین آن و دیگر مفاهیم فراگیر و کلیدی، در محدوده ضدا ارزش ها چون کفر، ظلم، فسق و ... ارتباط عمیق مفهومی و پیوند گسترده مصداقی برقرار است.^۴

اسراف، گاه بر زیاده روی در انجام دادن عملی مباح، اطلاق می شود؛ مانند زیاده روی در خوردن که اصل آن تا حدّ نیاز جایز، بلکه مطلوب است و گاه بر خصوص مصارف نابه جا و ناشایست، اگرچه اندک باشد؛ مانند دور ریختن مواد غذایی که ارتکاب آن به مقدار کم نیز جایز نیست، بنابراین، مصداق آن را می توان از دو نوع کُتبی و کیفی دانست؛ اما تبذیر غالباً به صورت کیفی و در خصوص مصارف ناشایست تحقق می یابد؛ مانند این که به شخصی انفاق کند تا با آن، حرامی را مرتکب شود، پس تبذیر برخلاف اسراف، هیچ گاه برای بیان زیاده روی در امور خیر، چون انفاق به کار نرفته است، بر همین اساس، امام صادق (علیه السلام) تبذیر را جزئی از اسراف دانسته و اسراف بر وجه تبذیر از اسراف های دیگر زشت تر شمرده شده است.^۵

اسراف اخلاقی و رفتاری (اسراف بر نفس)

اسراف در قرآن شاخه های متعددی چون، اسراف عقیدتی،^۶ اسراف اجتماعی^۷

۱. نمونه، ج ۱۵، ص ۳۰۷-۳۰۸؛ الدر المنثور، ج ۳، ص ۳۶۹.

۲. سوره شعراء، آیه ۱۵۲، ۱۵۱.

۳. تفسیر المنار، ج ۶، ص ۳۵۲؛ الفرقان، ج ۱۵، ص ۱۶۹؛ المیزان، ج ۱۵، ص ۳۰۶.

۴. لسان العرب، ج ۶، ص ۲۴۴-۲۴۵؛ مفردات، ص ۴۰۸، «سرف»؛ تفسیر المنار، ج ۶، ص ۲۵۱.

۵. مفاهیم اخلاقی، ص ۳۱۳-۳۱۴، ۳۵۳-۳۵۹.

۶. الفروق اللغویه، ص ۱۱۵؛ روح المعانی، مج ۹، ج ۱۵، ص ۹۰.

۷. در آیاتی، انکار خداوند و پیامبران، شرک به خدا و بت پرستی و ایمان نیاوردن به آیات الهی اسراف معرفی شده، آن را موجب بروز دشواریهای فراوان در زندگی دنیا و عامل نابینایی انسان در آخرت و گرفتاری در عذاب دردناک و ماندگار می شمارد.

۸. استبداد، خودکامگی، استکبار، استثمار، خونریزی، ستم و هرگونه فساد اجتماعی از مصادیق بارز اسراف به شمار می رود.



اسراف قضایی و کیفری^۱ اسراف اقتصادی^۲ و اسراف اخلاقی و رفتاری دارد. اکنون به مناسبت آیه مورد بحث توضیح مختصری درباره اسراف اخلاقی خواهیم داد.

ارتکاب گناهان و گرایش به مادیات و قطع علاقه از خداوند، موجب خروج انسان از راه حق شده، او را در یکی از منازل تاریک اسراف قرار می دهد. خداوند در آیه شریفه گنه کارانی که جان خویش را در معرض اسراف قرار داده اند، به توبه فرا می خواند و آنان را از یأس و ناامیدی پرهیز و به ایشان وعده آمرزش می دهد: «قُلْ يٰعِبَادِيَ الَّذِيْنَ اَسْرَفُوْا عَلٰى اَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوْا مِنْ رَّحْمَةِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ يَغْفِرُ الذَّنُوْبَ جَمِيْعًا...». برای آیه شأن نزول های خاصی مطرح شده است؛ اما هیچ یک موجب انحصار آن در مورد خاصی نمی شود و شمول آن را بر همه مسلمانان و هر نوع خطا و گناهی از بین نمی برد^۳، بر همین اساس، پیامبر ﷺ در تفسیر این آیه فرموده اند: «بل للمسلمين عامة»^۴.

خداوند در آیه ۱۲ یونس کسی را که هنگام بلا و مصیبت از خداوند یاری می طلبد و در وقت آسایش و راحتی از یاد او غافل می شود، از مسرفانی می شمارد که اعمال زشت خود را زیبایی پندارند: «كَذٰلِكَ زُيِّنَ لِّلْمُسْرِفِيْنَ مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ». برخی، توجه بیش از حد به امور غیر مهم، چون مسائل دنیایی در مقابل امور آخرتی و اصالت بخشیدن به دنیا در مقابل خدا را نوعی اسراف شمرده اند؛ مانند کسی که سرمایه ای گران را در برابر امری ناچیز هدر دهد.^۵

از دیگر مصادیق اسراف در زمینه امور اخلاقی، انحراف جنسی است.^۶ قوم لوط، نخستین کسانی بودند که از زنان روی گردانده، به همجنس بازی گراییدند. حضرت لوط علیه السلام در آیات ۸۰-۸۱ سوره مبارکه اعراف آنان را از ارتکاب این عمل زشت، پرهیز داده، از اسرافکاران می شمرد: «بَلْ اَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُوْنَ». در ادامه این آیات و در آیات ۳۲-۳۴ ذاریات به سرانجام رقت بار آن قوم اشاره می کند: «لَنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ جِبَازَةً مِّنْ طِيْنٍ*

۱. داوری و قضاوت ناعادلانه که گاه بر کذب و دروغ استوار است، از مصادیق اسراف به شمار می رود.

۲. این نوع اسراف، مصادیق گوناگونی دارد: الف. اسراف در مصرف: «...كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ». ب. اسراف در حقوق دیگران: تجاوز به حقوق دیگران در دو بخش حقوق عمومی و خصوصی، از مصادیق روشن اسراف اقتصادی است: ج. اسراف در انفاق: «وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا لَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا».

۳. التفسير الكبير، ج ۲۷، ص ۲-۳؛ نمونه، ج ۱۵، ص ۳۰۸.

۴. مجمع البیان، ج ۸، ص ۷۸۵.

۵. التفسير الكبير، ج ۱۷، ص ۵۲-۵۳.

۶. مجمع البیان، ج ۴، ص ۶۸۴-۶۸۵.



مُسُومَةً عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ». خداوند، فرشتگان عذاب را با سنگ‌هایی ویژه بر سر آنان فرو فرستاد و همه مسرفان را نابود کرد.^۱

هرگونه رفتار نادرست و خارج از حد اعتدال نیز در فرهنگ قرآن، اسراف شمرده شده است؛^۲ در آیه ۱۴۷ آل عمران مردان الهی و یاران پیامبران، از خداوند درباره گناهان خود و افراط و تفریط در کارهای خویش، طلب آموزش کرده و ثبات قدم و پیروزی بر قوم کافران را از او درخواست می‌کنند: «رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا». برخی تعبیر «اسرافنا فی امرنا» را به معنای گناهان کبیره دانسته‌اند؛^۳ ولی اطلاق واژه «اسراف» و «امر» با محدود ساختن آن منافات دارد، بنابراین در آیه پیش گفته، هرگونه خروج از حد اعتدال بر اثر جهل و غفلت یا از روی عمد، نکوهش شده است.^۴ خداوند در آیه ۲۸ کهف از پیامبر ﷺ می‌خواهد به سوی کسانی نگراید که غفلت بر قلبشان چیره شده و از هوای نفس پیروی می‌کنند: «وَلَا تَطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنِ دِينِهِ وَإِتْبَاعِ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا». خداوند این اشخاص را به افراط کاری و اسراف وصف کرده است.^۵ برخی تعبیر «وَكَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا» را به معنای نابودی یا مخالفت با حق دانسته‌اند؛^۶ اما گویا گمراهی و نابودی، نتیجه افراط بوده و مخالفت با حق نیز از مصادیق آن است.

۱۲) آیه شریفه مجوز گناه نیست

مراد قرآن از این که می‌فرماید: خداوند همه گناهان را می‌بخشد، آن نیست که انسان گناه کند و بگوید خدای آمرزد، بلکه مراد آن است که همه گناهان هر قدر هم بزرگ باشند قابل آموزش است و نباید از رحمت الهی مأیوس بود و طبیعتاً راه دریافت آموزش الهی، توبه و جبران گناه است که در آیه بعد آمده است.^۷

روایات

فی نهج البلاغة: باب «المختار من حکم امیر المؤمنین (علیه السلام)» و قال (علیه السلام) من أعطی

۱. التفسیر الکبیر، ج ۲۸، ص ۲۱۸.

۲. راهنما، ج ۳، ص ۱۰۴.

۳. جامع البیان، ج ۴، ص ۱۶۰؛ التفسیر الکبیر، ج ۹، ص ۲۸.

۴. همان، ج ۲، ص ۸۵۵؛ مجمع البحرین، ج ۲، ص ۳۶۵.

۵. تفسیر ماوردی، ج ۳، ص ۳۰۲؛ مجمع البیان، ج ۶، ص ۷۱۹.

۶. جامع البیان، مج ۹، ج ۱۵، ص ۲۹۵.

۷. تفسیر نور، ج ۸، ص ۱۸۹.



أربعاً لم يحرم أربعاً: من أعطى الدعاء لم يحرم الإجابة؛ ومن أعطى التوبة لم يحرم القبول؛ ومن أعطى الاستغفار لم يحرم المغفرة، ومن أعطى الشكر لم يحرم الزيادة.^۱

(الف) کسی که چهار عمل انجام دهد از چهار چیز محروم نمی‌ماند: کسی که دعا کند از اجابت آن محروم نمی‌ماند؛ و کسی که توبه نماید از قبول آن محروم نمی‌گردد؛ و کسی که استغفار (و طلب آمرزش از گناهان) نماید از آمرزش محروم نمی‌ماند؛ و کسی که شکر و سپاس‌گزاری نعمت را بجا آورد از افزایش آن محروم نمی‌ماند.

(ب) پیامبر خدا ﷺ: برای هر گناهی توبه ای قرار ده، برای گناه پنهانی توبه پنهانی و برای گناه آشکار توبه آشکار.^۲

(ج) در روایتی از پیامبر گرامی اسلام ﷺ می‌خوانیم
«التائب من الذنب كمن لا ذنب له»

کسی که از گناه توبه کند همانند کسی است که اصلاً گناه نکرده است^۳
از امام باقر ع نقل شده که فرمود:

(د) التائب من الذنب كمن لا ذنب له، والمقيم على الذنب وهو مستغفر منه كالمستهزئ
کسی که از گناه توبه کند همچون کسی است که گناه نکرده و کسی که استغفار می‌کند و با اینحال به گناه ادامه می‌دهد مانند کسی است که مسخره می‌کند.^۴

(ه) در مجمع البیان از امیر المؤمنین ع روایت کرده که فرمود: در قرآن کریم هیچ آیه‌ای به قدر آیه «يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ...» گشایش‌آورتر نیست.^۵

داستان

نقل می‌کنند: روزی ابوعلی سینا در جلسه موعظه «ابوسعید ابوالخیر که از اکابر عرفا است» شرکت کرد. ابوسعید آن روز این مسئله را مطرح کرده بود که: کرم الهی نباید

۱. طرائف، ج ۱، ص ۲۰۱.

۲. تحف العقول، ص ۲۶.

۳. سفينة البحار ج ۱، ص ۱۲۷ (ماده توبه).

۴. اصول کافی ج ۲، باب التوبة، حدیث ۱۰ ص ۳۱۶.

۵. مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۰۳. علامه طباطبائی می‌فرماید: این روایت را الدر المنثور هم از ابن جریر، از ابن سیرین، از آن جناب نقل کرده که حضرت فرموده: در قرآن هیچ آیه‌ای امیدوارکننده‌تر از آیه «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ» نیست؛ الدر المنثور، ج ۵، ص ۳۳۱.



موجب غرور بشود و عفو خدا نباید بهانه ترک گناه و اصلاح و تهذیب نفس بشود.
 بوعلی جوان و مغرور همین جای رباعی ساخت:

مائیم به عفو تو تولی کرده
 و ز طاعت و معصیت تبری کرده
 آنجا که عفو تو باشد باشد
 ناکرده چو کرده، کرده چون ناکرده
 ابوسعید که شاعر خوش ذوقی بود فوراً با یک رباعی جواب او را داد:
 ای نیک نکرده و بدیها کرده
 وانگه به خلاص خود تمنا کرده
 بر عفو مکن تکیه که هرگز نبود
 ناکرده چو کرده، کرده چون ناکرده^۱

خلاصه و نتیجه گیری

از بررسی تفسیری آیات مورد بحث به این نتایج دست می یابیم:
 • قوانین و احکام الهی در حد اعتدال است و نافرمانی مردم، تجاوز از حد اعتدال است.

• در بخشش الهی نوع گناه و مقدار آن تفاوتی ندارد. یأس از رحمت الهی جایز نیست.

• آمرزش گناه اقتضای رحمت خداوند است. امید به مغفرت زمینه آمرزش است.
 این خداوند است که همه لغزش ها را می بخشد. توبه، شرط بهره مند شدن از آمرزش الهی است. توبه باید همراه با تسلیم باشد و گرنه نفاق است.

• مغفرت الهی، مشروط به تسلیم شدن و پیروی از دستورات الهی است.
 فرصت ها را غنیمت شمیریم که توبه پیش از آمدن عذاب پذیرفته می شود.^۲

۱. مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۴، ص ۵۶۹.

۲. برگرفته از تفسیر نور، ج ۸، ص ۱۸۸.



تهجد



«وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ
مَقَامًا مَّحْمُودًا* وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي
مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا»

[سوره اسراء، آیه ۸۰ - ۷۹]

«و پاره‌ای از شب را به نماز بیدار باش که این برای توافزون بر نمازهای واجب است، باشد که پروردگارت به تو مقامی عطا کند که همه آن را بستانند و تو را با آن مقام (مقام شفاعت) در قیامت برانگیزد* و بگو پروردگارا! مرا (در هر کار،) با صداقت وارد کن، و با صداقت خارج ساز! و از سوی خود، حاجتی یاری کننده برایم قرار ده!»



شان نزول

برای آیه شریفه شان نزولی بیان نشده لکن روایات بسیاری در باره مقام شفاعت حضرت بیان شده است من جمله در شأن مقام شفاعت کبرای نبی مکرم ﷺ آمده است که: «رسول خدا ﷺ فرمود چون در مقام محمود برای معصیت کاران گناه کبیره از اتمم شفاعت کنم، خدا بپذیرد و به خدا که در باره کسانی که ذریه مرا آزرده اند شفاعت نکنم.»^۱

در جای دیگری فرماید: «رسول خدا ﷺ فرمود یا علی! تو برادر منی و من برادر تو. من برای نبوت برگزیده ام و تو برای امامت. من صاحب تنزیلیم و تو صاحب تاویل. من و تو دو پدراين امت باشیم. ای علی! تو وصی و خلیفه و وزیر و وارث منی و پدر دو فرزندم. شیعیان شیعیان منند و یاران یارانم دوستان دوستانم و دشمنان دشمنانم. ای علی! تو رفیق منی، در فردای قیامت در کنار حوض، تو همراه منی، در مقام محمود تو پرچمدار من هستی.»^۲

واژگان مهم

- تهجد

کلمه «تهجد» از ماده «هجد» است که در اصل به معنای خواب است و تهجد به طوری که بسیاری از اهل لغت گفته اند به معنای بیداری بعد از خواب است، کلمه «من اللیل» نوعی تهیج و مانند «علیک باللیل» است.^۳

- نافله

«نافله» به معنی «زیادت» است، اشاره به اینکه این فریضه اضافی مربوط به تواست.^۴ سپس می گوید: «این یک برنامه اضافی است، علاوه بر نمازهای فریضه برای تو» (نافله لک) بسیاری این جمله را دلیل بر آن دانسته اند که نماز شب بر

۱. امالی شیخ صدوق، ترجمه کمره ای، ص ۲۹۵.

۲. همان، ص ۳۳۲.

۳. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۲۴۲.

۴. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۲۲۴.

پیامبر ﷺ واجب بوده است، زیرا «نافله» به معنی «زیاده» است، اشاره به اینکه این فریضه اضافی مربوط به تو است.^۱

– مقام محمود

کلمه «مقام» در جمله «مَقَاماً مَحْمُوداً» ممکن است مصدر میمی و به معنای بعث باشد، که در این صورت مفعول مطلق جمله «لِیَبْعَثَکَ» خواهد بود، هر چند که لفظ بعث در بین نیامده باشد و معنا چنین می شود «باشد که پروردگارت تو را بعث کند بعثی پسندیده» و ممکن هم هست اسم مکان بوده و آن گاه بعث به معنای اقامه و یا متضمن معنای اعطاء و امثال آن باشد که بنا بر این احتمال، معنای آیه چنین می شود «باشد که پروردگارت تو را به مقامی محمود به پا دارد»

کلمه «مدخل» (به ضم میم و فتح خاء) مصدر میمی به معنای داخل کردن است و همین طور «مخرج» که آن نیز هم وزن همان صیغه است و به معنای خارج کردن است.^۲

نکات تفسیری

(۱) منظور از تهجد

مجاهد و اسود و علقمه گویند: تهجد، بعد از خواب شب است. بیشتر مفسران همین طور گفته اند. برخی گفته اند: نماز نافله ای که در شب خوانده شود، تهجد است. متهجد کسی است که خواب را از خود دور سازد.

برخی گویند: یعنی نماز شب، برای توفضیلت و برای دیگران کفاره است، زیرا انسان بیم دارد که نمازهای واجبش قبول نشود، بنا بر این نماز مستحبش کفاره است. ولی پیامبر نیازی به کفاره ندارد.

برخی گویند: یعنی نماز شب، برای تو و دیگران، نافله است. علت اینکه فقط پیامبر را مخاطب ساخته، این است که: دیگران را تشویق کند که به حضرتش اقتدا و سنتش را پیروی کنند.^۳

و چه بسا گفته شده که کلمه «من اللیل» از قبیل اغراء «تحریک و تهیج» و نظیر

۱. همان.

۲. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۲۴۲.

۳. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص ۱۹۳.



«عليك بالليل - برتوباد شب» می باشد و حرف «فاء» که بر سر «فتهجد» آمده نظیر فاء در «فَيَأْتِي فَازْهَبُونَ» به معنای قطعیت عمل است و معنای آیه چنین است که قسمتی از شب را پس از خوابیدن بیدار باش و به قرآن (یعنی نماز) مشغول شو، نمازی که بیشتر از نماز واجب، بر تو لازم است.^۲ (لذا از آیه شریفه استفاده می شود که نماز شب برای پیامبر ﷺ واجب بوده است).

آری رسول خدا ﷺ را امر می کند به اینکه در تمامی مهماتش و کارهایی که در امر دعوت دینی دارد به پروردگارش پناه ببرد و همچنین در دخول و خروج هر مکانی که سکونت می کند و یا صرفاً داخل و خارج می شود و این معنا واضح است.^۳ گرچه مخاطب در این آیه ظاهر پیامبر ﷺ است ولی از یک نظر می توان حکم آن را تعمیم داد و گفت همه افراد با ایمان که برنامه الهی روحانی تلاوت و نماز شب را انجام می دهند سهمی از مقام محمود خواهند داشت و به میزان ایمان و عمل خود به بارگاه قرب پروردگار راه خواهند یافت و به همان نسبت می توانند شفیع و دستگیر و اماندگان در راه شوند. زیرا می دانیم هر مؤمنی در شعاع ایمان خود از مقام شفاعت برخوردار خواهد بود ولی مصداق اتم و اکمل این آیه شخص پیامبر ﷺ است.^۴

۲) منظور از «مقام محمود»

معنای آیه، این است: خداوند تبارک و تعالی ستوده و امی دارد که اولین و آخرین ترا ستایش کنند. این مقام، همان مقام شفاعت است که پیامبر در آن مقام، بر تمام خلایق، شرافت و برتری پیدا می کند. در این مقام، هر چه از او سؤال کنند، عطا می کند و هر کس از او شفاعت بخواهد، شفاعتش می کند. مفسران قرآن کریم، اتفاق دارند که: «مقام محمود» همان مقام شفاعت است. در این مقام، پیامبر گرامی مردم را شفاعت می کند. در این مقام، پرچم حمد، به دست او برافراشته می شود و پیامبران و فرشتگان در زیر آن جمع می شوند، بنا بر این او اول شفاعت کننده و اول کسی است که شفاعت او به درگاه خدا قبول می شود.^۵ رسیدن به مقام «محمود»، حتی برای حضرت رسول اکرم ﷺ در سایه نماز شب ممکن است. البته، لازم نیست که انسان تمام آداب نماز شب را انجام دهد،

۱. سوره نحل، آیه ۵۱. (پس تنها از من بترسید)

۲. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۲۴۲.

۳. همان، ص ۲۴۲.

۴. همان.

۵. همان، ص ۱۹۴.



مخصوصاً برای کسانی که تازه قصد نیل به این سعادت بزرگ را دارند؛ بلکه به جا آوردن همان یازده رکعت نماز به صورت عادی و بدون آداب، کافی است؛ هر چند کسانی که سعادت به جا آوردن تمام آداب و دعاها را دارند، به طور قطع ثواب افزون تری در پیشگاه خداوند متعال دارند. امید آن که باتوفیق انجام این عبادت بزرگ، به تدریج لذت رسیدن به «مقام محمود» را احساس کنیم.^۱

بدون شک «مقام محمود» مقام بسیار برجسته‌ای است که ستایش برانگیز است (چرا که محمود از ماده حمد به معنی ستایش می‌باشد). و از آنجا که این کلمه به طور مطلق آمده است، شاید اشاره به این باشد که ستایش همگان را از اولین آخرین متوجه تو می‌کند.

روایات اسلامی، اعم از روایات اهل بیت (ع) و روایاتی که از طرق برادران اهل تسنن نقل شده است مقام محمود را به عنوان مقام شفاعت کبری تفسیر کرده است، چرا که پیامبر (ص) بزرگ‌ترین شفیعان در عالم دیگر است و آنها که شایسته شفاعت باشند، مشمول این شفاعت بزرگ خواهند شد.^۲

۳) صدق فراگیر (عوامل سه گانه پیروزی)

آیه بعد به یکی از دستورات اصولی اسلام که از روح ایمان و توحید، سرچشمه می‌گیرد اشاره کرده می‌گوید: بگو پروردگارا! ورود مرا در هر کار نیز صادقانه قرار ده (و قُلْ رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ).

هیچ کار فردی و اجتماعی را جز با صدق و راستی آغاز نکنم، همچنین هیچ برنامه‌ای را جز به راستی پایان ندهم، راستی و صداقت و درستی و امانت، خط اصلی من در همه کارها باشد و آغاز و انجام همه چیز با آن صورت گیرد.

در حقیقت رمز اصلی پیروزی در همین جا نهفته شده است و راه و روش انبیاء و اولیای الهی همین بوده که فکرشان، گفتارشان و اعمالشان از هر گونه غش و تقلب و خدعه و نیرنگ و هر چه برخلاف صدق و راستی است پاک باشد.

اصولاً بسیاری از بدبختی‌هایی که امروز با چشم خود می‌بینیم که دامنگیر افراد اقوام و ملت‌ها شده به خاطر انحراف از همین اصل است، گاهی پایه اصلی کارشان بر اساس دروغ و نیرنگ است و گاه که ورودشان در کارها بر اساس راستی است این خط اصیل را تا پایان حفظ نمی‌کنند و همین عامل شکست آنها خواهد بود.^۳

۱. مثال‌های زیبایی قرآن، ج ۲، ص ۵۹.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۲۲۵.

۳. همان، ص ۲۲۶، ۲۲۷.



غالباً در میدان‌های مبارزه حق و باطل لشکر باطل از عده و غده بیشتری برخوردار است و در عین حال لشکر حق با کمی نفرت و کمبود وسائل ظاهری از پیروزی‌های چشمگیری برخوردار می‌شود که نمونه‌های آن را در جنگ‌های اسلامی بدر و احزاب و حنین و مانند آن و همچنین در عصر خود ما در انقلاب‌های پیروزمند ملت‌های مستضعف در برابر قدرت‌های مستکبر مشاهده می‌کنیم.

این به خاطر آن است که حامیان حق از نیروی معنوی خاصی برخوردارند که از یک «انسان» یک «امت» می‌سازد.

در آیات فوق به سه عامل مهم پیروزی اشاره شد عواملی که مسلمانان امروز غالباً از آن فاصله گرفته‌اند و به همین دلیل شاهد شکست‌های پی‌در پی از دشمنان مستکبرند.

این سه عامل عبارتند از: ورود صادقانه و صمیمانه در کارها و ادامه این برنامه تا پایان کار (رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مَدْخَلَ صِدْقٍ وَّاَخْرِجْنِيْ مَخْرَجَ صِدْقٍ).
تکیه بر قدرت پروردگار و اعتماد به نفس و ترک هر گونه اتکاء و وابستگی دیگران (وَاجْعَلْ لِّيْ مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا).

و به این ترتیب هیچ سیاستی در مسیر پیروزی مؤثرتر از صدق و راستی نیست و هیچ تکیه‌گاهی برتر از استقلال و نفی وابستگی و توکل بر خدا نمی‌باشد مسلمانان چگونه می‌خواهند بر دشمنانی که سرزمین‌های‌شان را غصب کرده‌اند و منابع حیاتیشان را به غارت می‌برند پیروز شوند، در حالی که از نظر نظامی و اقتصادی و سیاسی وابسته به همان‌ها هستند؟

آیا می‌توان با سلاحی که از دشمن خریداری می‌کنیم بر دشمن پیروز شویم چه خیال خام و فکر باطلی؟!^۱

۴) اهمیت نماز شب

الف) نماز شب یک عبادت بزرگ روحانی

غوغای زندگی روزانه از جهات مختلف، توجه انسان را به خود جلب می‌کند و فکر آدمی را به وادی‌های گوناگون می‌کشاند، به طوری که حضور قلب کامل، در آن بسیار مشکل است، اما در دل شب و به هنگام سحر و فرو نشستن غوغای زندگی مادی و آرامش روح و جسم انسان در پرتو مقداری خواب، حالت توجه و نشاط خاصی به انسان دست می‌دهد که بی نظیر است.

آری در این محیط آرام و دور از هر گونه ریا و تظاهر و خودنمایی و توأم با حضور قلب



حالت توجهی به انسان دست می دهد که فوق العاده روح پرور و تکامل آفرین است . به همین دلیل دوستان خدا همیشه از عبادت های آخر شب ، برای تصفیه روح و حیات قلب و تقویت اراده و تکمیل اخلاص ، نیرو می گرفته اند .

در آغاز اسلام نیز پیامبر ﷺ با استفاده از همین برنامه روحانی مسلمانان را پرورش داد و شخصیت آنها را آن قدر بالا برد که گویی آن انسان سابق نیستند ، یعنی از آنها انسان های تازه ای آفرید ، مصمم ، شجاع ، با ایمان ، پاک و با اخلاص و شاید مقام محمود که در آیات فوق به عنوان نتیجه نافله شب آمده است اشاره به همین حقیقت نیز باشد .

در سوره مزمل می فرماید :

«قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا»

یعنی برخیز شب را برای نماز (همان) مگر اندکی؛ زیرا قیام در شب عبارت از نماز شب است .^۱

«نِصْفُهُ أَوْ تَنْقُصُ مِنْهُ قَلِيلًا أَوْ زِدْ عَلَيْهِ»

این فراز را دو جور تفسیر کرده اند که عبارتند از :

۱. آن قسمتی که قیام می کنی نصف شب و یا کمتر از نصف و یا بیشتر از آن یعنی دو ثلث شب ، خواهد بود که در اینجا «نصفه» بدل از «لیل» می باشد .

۲. آن قسمتی که قیام نمی کنی نصف شب و یا کمتر و یا بیشتر از آن خواهد بود که در اینجا «نصفه» بدل از «إِلَّا قَلِيلًا» می باشد . بنابراین معنا در هر دو یکی است و مؤید این گفته بیان امام صادق علیه السلام است که می فرماید : قلیل یعنی نصف ؛ (یا کم کن از قلیل کمی و یا زیاد کن بر قلیل اندکی را)^۲ .

خداوند سبحان مخیر نموده پیامبرش را در این ساعات برای قیام شب و آن را موکول به نظر و خواست آن حضرت نموده و پیامبر ﷺ با جمعی از مؤمنان برنامه و عادتشان بر این بود که این مقدار از شب را برخاسته و نماز می خواندند .

ب) نماز شب مصداق یاد خداوند

در آیه هفت می فرماید : «وَاذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَتَبَّلًا» و نام پروردگارت را یاد کن و تنها به او دل ببند !

بعد از دستور به قیام برای عبادت شبانه و اشاره اجمالی به آثار عمیق آن به ذکر پنج دستور که مکمل آن است پرداخته می فرماید : «وَاذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ» (نام

۱. طبرسی، ۱۳۷۲ ش، ج ۱۰، ص ۵۶۸؛ بیضاوی، ۱۴۱۸ ق، ج ۵، ص ۲۵۵ .

۲. (طبرسی، همان .



پروردگارت را یاد کن) مسلم است منظور تنها ذکر نام نیست، بلکه توجه به معنی است چرا که یاد لفظی مقدمه یاد قلبی است و ذکر قلبی روح و جان را صفا می بخشد و نهال معرفت و تقوا را در دل آبیاری می کند. چنان که در در آیه ۲۰۵ سوره اعراف می فرماید: «وَادْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرَّعًا وَخَيْفَةً» پروردگارت را در دل خود از روی تضرع و خوف یاد کن.^۱

ج) همراهی مؤمنان با پیامبر ﷺ در عبادت های شبانه

باز در همان سوره آیه ۲۰ می فرماید:
 «إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثَيِّ اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصَوْهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ... وَاسْتَغْفِرُوا لِلَّهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»^۲

پروردگارت می داند که تو و گروهی از آنها که با تو هستند نزدیک دو سوم از شب یا نصف یا ثلث آن را به پامی خیزند؛ خداوند شب و روز را اندازه گیری می کند؛ او می داند که شما نمی توانید مقدار آن را (به دقت) اندازه گیری کنید (برای عبادت کردن)، پس شما را بخشید؛ اکنون آنچه برای شما میسر است قرآن بخوانید او می داند... و از خدا آمرزش بطلبید که خداوند آمرزند و مهربان است!

گروهی از مؤمنان نیز در این عبادت شبانه، پیامبر ﷺ را همراهی می کردند (به عنوان یک حکم استجابی و یا احتمالاً یک حکم وجوبی زیرا شرایط آغاز اسلام ایجاب می کرد که آنها با تلاوت قرآن که مشتمل بر انواع درس های عقیدتی و عملی و اخلاقی است و همچنین عبادات شبانه خود را بسازند و آماده تبلیغ اسلام و دفاع از آن گردند).

ولی به گونه ای که از بعضی روایات استفاده می شود جمعی از مسلمانان در نگهداشتن حساب ثلث و نصف و دو ثلث گرفتار اشکال و در دسر می شدند (چرا که وسیله سنجش زمان در آن عصر وجود نداشت) و به همین جهت ناچار احتیاط می کردند و این امر سبب می شد که گاه تمام شب را بیدار بمانند و مشغول عبادت باشند، تا آنجا که پاهای آنها به خاطر قیام شبانه ورم کرد! لذا خداوند این حکم را بر آنها تخفیف داد و فرمود: «او می داند که شما نمی توانید مقدار مزبور را دقیقاً اندازه گیری کنید، به همین جهت شما را بخشید، اکنون آن مقداری که از قرآن برای شما میسر است تلاوت کنید» (عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصَوْهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ). یعنی شما نمی توانید دقیقاً وقت شب را از نظر مقدار دو ثلث و نصف و

۱. همان.

۲. سوره مزمل، آیه ۲۰.



یک ثلث تعیین کنید و به زحمت می افتید. بعضی نیز گفته اند منظور این است که شما نمی توانید بر این کار در تمام ایام سال مداومت کنید.

حتی امروز هم که با وسائلی می توان به موقع از خواب بیدار شد تعیین دقیق این مقادیر، در تمام طول سال، مخصوصاً با تفاوت مستمر شب و روز، کار آسانی نیست. جمله «فَتَابَ عَلَیْكُمْ» را غالب مفسران به معنی «تخفیف این تکلیف» ذکر کرده اند، نه به معنی توبه از گناه! این احتمال نیز وجود دارد که وقتی حکم وجوب برداشته شود گناهی صورت نمی پذیرد و در نتیجه همچون آمرزش الهی خواهد بود. در اینکه منظور از جمله فَاَقْرَؤْا مَا تَسْرَمِنْ الْقُرْآن (آنچه از قرآن برای شما میسر است بخوانید) چیست؟ گفتگو بسیار است: جمعی آن را به نماز شب تفسیر کرده اند که در ابلائی آن حتماً آیات قرآن خوانده می شود و بعضی گفته اند منظور همان تلاوت قرآن است هر چند در اثناء نماز نباشد، سپس بعضی مقدار آن را به پنجاه آیه و بعضی به یکصد آیه و بعضی دویست آیه، تفسیر کرده اند ولی هیچ یک از این اعداد دلیل خاصی ندارد، بلکه مفهوم آیه این است که هر مقداری که انسان به زحمت نمی افتد از قرآن بخواند.

بدیهی است منظور از تلاوت قرآن در اینجا تلاوتی است به عنوان درس و فراگیری برای خودسازی و پرورش ایمان و تقوا.^۱

د) مستغفرین سحرگاهان

«الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَاتِلِينَ وَالْمُتَّقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ»^۲
«آنان که صبر کنندگان و راستگویان و فرمانبرداران و انفاق کنندگان و استغفار کنندگان در سحرهایند»

«وَالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ»^۳ و سحرگاهان از خدا درخواست آمرزش می کردند. در آن هنگام که چشم های غافلان و بی خبران در خواب است و غوغای جهان مادی فرونشسته و به همین دلیل حالت حضور قلب و توجه خاص به ارزش های اصیل در قلب مردان خدا زنده می شود به پا می خیزند و در پیشگاه با عظمتش سجده می کنند و از گناهان خود آمرزش می طلبند و محو انوار جلال کبریایی او می شوند و تمام ذرات وجودشان زمزمه توحید سر می دهد و همانگونه که با طلوع

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۱۹۴.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۷.

۳. سوره ذاریات، آیه ۱۸.



صبح، ظلمت شب برچیده می‌شود و فیض عام پروردگار بر صفحه جهان می‌نشیند، آنها نیز به دنبال زمزمه‌های عاشقانه سحرگاهان همراه با طلوع صبح، پرده‌های ظلمت غفلت و گناه از دل‌های ایشان برچیده می‌شود و انوار رحمت و مغفرت و معرفت الهی بر دل‌هایشان فرو می‌نشیند.^۱

هـ. لذت نماز شب در بیان شهید مطهری

استاد شهید، می‌گوید:

«ما یک سلسله لذت‌های معنوی داریم که معنویت ما را بالا می‌برد. برای کسی که اهل تهجد و نماز شب است جزو صادقین و صابریین و مستغفرین بالاسحار باشد، نماز شب لذت و بهجت دارد، آن لذتی که یک نفر نماز شب خوان حقیقی و واقعی از نماز شب خودش می‌برد، از آن (استغفرالله ربی و اتوب و الیه‌ها) می‌برد، از آن (العفو گفتن‌ها) و یادکردن و دعا کردن‌های حداقل چهار مؤمن می‌برد و آن لذتی که از آن (یارب یارب) گفتن‌ها می‌برد، هیچ وقت یک آدم عیاش احساس نمی‌کند.

لذت آن نماز شب خوان خیلی عمیق‌تر، نیرومندتر و نشاط بخش‌تر است. ولی اگر ما خودمان را غرق در لذت مادی دنیا کنیم مثلاً سرشب بنشینیم دور هم و شروع کنیم به گفتن و خندیدن و فرضاً غیبت هم نکنیم که حرام است، صرفاً شوخی‌های مباح هم نکنیم و بعد هم سفره را پهن کنیم و آنقدر بخوریم که نفس کشیدن برایمان دشوار شود، بعد مثل یک مرده در رختخواب بیافتیم. آیا در این صورت توفیق پیدا می‌کنیم که سحر از دو ساعت مانده به طلوع صبح بلند شویم و بعد، از عمق روح خودمان (یارب یارب) بگوییم؟ اساساً بیدار نمی‌شویم و اگر هم شویم مثل مستی که چند جام شراب خورده است، تلو تلو می‌خوریم.

پس اگر انسان بخواهد لذت‌های معنوی و الهی را در این دنیا درک کند، چاره‌ای ندارد جز این که از لذت‌های مادی کسر کند. به خدا قسم لذتی که یک مرد با ایمان در آن وقت شب که بلند می‌شود و چشمش می‌افتد به آسمان پرستاره و آیات آخر سوره آل عمران را که صدای هستی است و از قلب وجود برخاسته است، می‌خواند و با هستی هم صدا می‌شود، احساس می‌کند برابر است با یک عمر لذت مادی در این دنیا.

یک چنین آدمی، نمی‌تواند مثل ما زندگی کند نمی‌تواند سر سفره شام بنشیند در حالی که ظهر غذاهای سنگین، انواع گوشت‌ها، روغن‌های حیوانی و نباتی، انواع شیرینی‌ها و انواع محرک‌اشتها را خورده است؛ تازه مقداری سوپ بخورد

۱. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۴۶۴.



تا اشتهايش تحريك شود اين روح خود به خود مي ميرد، اين آدم نمي تواند در نيمه هاي شب بلند شود و اگر هم بلند شود نمي تواند لذت ببرد.

لهذا كساني كه چنين توفيقاتي داشته اند و ما چنين اشخاصي را ديده ايم به لذت هاي مادي كه ما دل بسته ايم هيچ اعتنا ندارند. چه مانعي دارد كه من ذكر خيري از پدر بزرگوار خودم بكنم. از وقتي كه يادم مي آيد مي ديدم اين مرد بزرگ و شريف هيچ وقت نمي گذاشت و نمي گذارد كه وقت خوابش از سه ساعت از شب گذشته تا خير بيفتد شام را سر شب مي خورد و سه ساعت از شب گذشته مي خوابد و حداقل دو ساعت به طلوع صبح مانده بيدار مي شود.

و حداقل قرآني كه تلاوت مي كنديك جزء است و با چه فراغت و آرامشي نماز شب مي خواند حالا تقريباً صد سال از عمرش مي گذرد هيچ وقت نمي بينم كه يك خواب نا آرام داشته باشد... اينها دل رازنده مي كند، آدمي كه مي خواهد از چنين لذتي بهره مند شود ناچار، از لذت هاي مادي تخفيف مي دهد تا به آن لذت عميق تر الهي برسد.^۱

۵) آثار نماز شب

الف) حالات معنوي نيمه شب

در همان سوره آيه ۶ مي فرمايد: «إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا»^۲ بي ترديد عبادتي كه در دل شب [انجام مي گيرد] محكم تر و پايدار تر و گفتار در آن استوار تر و درست تر است.

برخي گفته اند: مراد از «ناشِئَةَ اللَّيْلِ» همان نفوس زكيه شب زنده داران است كه جهت عبادت پروردگار از رخت خواب هاي خود برمي خيزند و به عبادت و راز و نیاز الهي مشغول مي شوند.^۳

منظور آن حالات معنوي و روحاني و نشاط و جذبه ملكوتي است كه در دل و جان انسان در اين ساعات مخصوص شب به وجود مي آيد كه آثارش در روح انسان عميق تر و دوامش بيشتراست. البته اين تفسير و تفسير قبل از آن لازم و ملزوم يكدگرند و مناسب است كه هر دو در معني آيه جمع باشد.

تعبير به «أَشَدُّ وَطْئًا» يا به معني مشقت و زحمتي است كه قيام و عبادت شبانه دارد و يا به معني تاثيرات ثابت و راسخي است كه در پرتو اين عبادات در روح و جان انسان

۱. احياء تفكر اسلامي: ۹۳-۹۵، شايدان ذكر است كه استاد شهيد اين مطالب را در زمان حيات پدرشان فرموده اند، و ايشان چند سال پيش از شهادت استاد درگذشتند.

۲. سوره مزمل، آيه ۶.

۳. قرباني لاهيجي، ۱۳۸۰ ش، ص ۲۸۶.



پیدامی شود (البته معنی دوم مناسب تر است).

این احتمال نیز وجود دارد که به معنی توافق بیشتری است که در این لحظات در میان قلب و چشم و گوش انسان و بسیج همه آنها در مسیر عبادت پیدامی شود. روی هم رفته این آیه از آیاتی است که با تعبیرات پرمحتوایش رساترین سخن را درباره عبادت شبانه و نیایش سحرگاهان و راز و نیاز با محبوب، در ساعاتی که اسباب فراغت خاطر از هر زمان فراهم تر است و همچنین تاثیر آن در تهذیب نفس و پرورش روح و جان انسانی، بیان کرده است و نشان می دهد که روح آدمی در آن ساعات آمادگی خاصی برای نیایش و مناجات و ذکر و فکر دارد.^۱

ب) نماز شب باعث تقویت معنوی انسان در طول روز خواهد شد

در آیه بعد می افزاید: «إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا»^۲. این به خاطر آن است که در روز تلاش و کوشش مستمر و فراوانی خواهی داشت دائماً مشغول هدایت خلق و ابلاغ رسالت پروردگار و حل مشکلات زندگی جمعی و فردی هستی و مجال کافی برای عبادت و نیایش حاصل نمی شود، بنا بر این عبادت شبانه را جانشین آن کن.

احتمال دیگری که در تفسیر آیه وجود دارد و از جهاتی جالب تر و با آیات قبل و بعد هماهنگ تر است این است که می فرماید: چون در طول روز وظائف سنگین و تلاش و کوشش فراوان بردوش داری، باید با عبادت شبانه خود را تقویت کنی و آمادگی لازم برای این فعالیت های بزرگ و گسترده را از آن قیام شب به دست آوری.^۳

ج) پاداش متبحدین را جز خدا نمی داند

«تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ * فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قَرَّةٍ أَعْيُنُ جَزَاءِ مِمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ * أَفَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ»^۴

پهلوهائیشان از بسترها در دل شب دور می شود (و بپا می خیزند و رو به درگاه خدا می آورند) و پروردگار خود را با بیم و امید می خوانند و از آنچه به آنان روزی داده ایم انفاق

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۱۷۶.

۲. سوره مزمل، آیه ۷.

۳. تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۱۷۷.

۴. سوره سجده، آیه ۱۸، ۱۶.



می‌کنند! هیچ کس نمی‌داند چه پاداش‌های مهمی که مایه روشنی چشم‌هاست برای آنها نهفته شده، این پاداش کارهایی است که انجام می‌دادند! آیا کسی که بالیمان باشد همچون کسی است که فاسق است؟! نه، هرگز این دو، برابر نیستند.

در حدیث می‌خوانیم که پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «ان الله يقول اعددت لعبادی الصالحین ما لا عین رأّت، ولا اذن سمعت، ولا خطر علی قلب بشر؛ خدایم فرماید: من برای بندگان صالحم نعمت‌هایی فراهم کرده‌ام که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر فکر کسی نگذشته است»^۱

در اینجا سؤالی پیش می‌آید که مفسر بزرگ مرحوم طبرسی در مجمع البیان آن را مطرح کرده و آن اینکه: چرا این پاداش عظیم مخفی نگه‌داشته شده است؟ سپس او سه جواب برای این سؤال ذکر می‌کند:

۱- امور مهم و بسیار پرازش چنان است که با الفاظ و سخن به آسانی حقیقت آن را نمی‌توان درک کرد و با این حال گاهی اخفا و ابهام آن نشاط انگیزتر است و از نظر فصاحت بلیغ‌تر.

۲- اصولاً چیزی که مایه روشنی چشم‌هاست آن قدر دامنه‌اش گسترده است که علم و دانش آدمی به تمام خصوصیات آن نمی‌رسد.

۳- چون این پاداش برای نماز شب که مخفی است قرار داده شده است متناسب این است که جزای عمل نیز بزرگ و مخفی باشد.^۲

روایات

الف) رسول خدا ﷺ فرمود:

در قیامت پس از آن که خداوند همه انسان‌ها را جمع کند، منادی ندا می‌کند و می‌گوید: پیش آیند کسانی که در نیمه‌های شب از بستر خواب دور می‌شدند و خدا را می‌خواندند و از خشم و غضبش بیمناک و به رحمتش امیدوار بودند. آن‌گاه جمعی پیش روند و قبل از دیگران به جایگاه‌های خود (در بهشت) وارد شوند و بعد از آنان به حساب مردم دیگر رسیدگی نمایند.^۳

ب) پیغمبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

۱. این حدیث را بسیاری از مفسران از جمله «طبرسی» در مجمع البیان و «آلوسی در روح المعانی و قرطبی» در تفسیرش نقل کرده‌اند. محدثان مشهور «بخاری» و «مسلم» نیز آن را در کتب خود آورده‌اند.

۲. مجمع البیان، ذیل آیات مورد بحث.

۳. ثواب الاعمال، ص ۳۸ و ۳۹.



«خيرکم من اطاب الکلام و اطعم الطعام و صلى بالليل و الناس نيام»^۱
بهترین شما کسانی هستند که در سخن گفتن مؤدبند گرسنگان را سیر می کنند
و در شب در آن هنگام که مردم خوابند نماز می خوانند.

(ج) امیر مؤمنان علی (ع) می فرماید:
«قيام الليل مصحة للبدن و مرضاة للرب عزو جل و تعرض للرحمة و تمسك
باخلاق النبیین»^۲

قيام شب موجب صحت جسم و خشنودی پروردگار و در معرض رحمت او قرار
گرفتن و تمسک به اخلاق پیامبران است.

(د) امام صادق (ع) به یکی از یارانش فرمود:
«لا تدع قيام الليل فان المغبون من حرم قيام الليل»^۳
دست از قيام شب بردار، مغبون کسی است که از قيام و عبادت شب محروم گردد.
(ه) رسول خدا (ص) می فرماید:

«من صلى بالليل حسن وجهه بالنهار»^۴
کسی که نماز شب بخواند صورت (و سیرتش) در روز نیکو خواهد بود.^۵
(و) در حالات امیر مؤمنان علی (ع) نیز آمده است که یکی از یارانش به نام «حَبَّه
عُرْفَى» می گوید: شبی با ثوف (یکی از اصحاب علی (ع)) در صحن دارالاماره خوابیده
بودیم. در آخر شب، دیدیم علی (ع) دستش را بر دیوار نهاده (و نظری به آسمان
می افکند) همچون والهان شیدا و این آیات را تلاوت می کند:
اِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ... و باز تکرار می کند، گوئی عقل او به پرواز در
آمده است.

سپس رو به من کرد و گفت: «ای حَبَّه بیداری یا خواب؟» عرض کردم «بیدارم،
تو در این حالتی، ما چگونه (خواب) باشیم؟»
سپس شروع کرد به اشک ریختن، بعد فرمود: «ای حَبَّه! خداوند موقفی دارد و ما
را در پیشگاه او موقفی است؛ چیزی از اعمال ما بر او مکتوم نمی ماند و او به من و تو

۱. عیون أخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۶۵.

۲. الخصال، ج ۲، ص ۶۱۲.

۳. علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۶۳؛ معانی الأخبار، ص ۳۴۲.

۴. همان، ص ۳۶۳.

۵. (۱ و ۲ و ۳ و ۴) بحار الانوار، ج ۸۷، ص ۱۴۲ تا ۱۴۸.



از بزرگ گردنمان نزدیک تراست...»^۱

این روایات نشان می‌دهد که اولیاء الله، هیچگاه از این مطالعه اندیشه برانگیز و ایمان آفرین غافل نمی‌شدند؛ و از آفرینش آسمان‌ها و نظام حاکم بر آن همیشه الهام می‌گرفتند.

(ز) از نبی اکرم ﷺ روایت شده که آبرو و شرف مؤمن به نماز شب است و عزتش در بی‌نیازی از مردم است.^۲

(ح) و نیز فرموده: «چون روز قیامت خدا مردمان اولین و آخرین را گرد آورد، ندا دهنده‌ای صدا می‌زند که به پا خیزند شب زنده‌دارانی که خدای را در دل‌های شب می‌خواندند پس به پا خیزند گروهی اندک بعد از ایشان به حساب بقیه مردم رسیدگی شود.»^۳

(ط) و در مناجات‌های حضرت داود، پروردگار به وی فرمود: «ای داود بر تو باد به استغفار در شب‌های تاریک و سحرگاهان ای داود هرگاه تاریکی شب ترا فرا گرفت نگاه کن به ستارگان بلند در آسمان و تسبیح مرا بگو و بسیار به یاد من باش که من هم ترا یاد می‌کنم ای داود همانا پرهیزکاران شب‌هایشان را نمی‌خوانند به خواندن نماز به سر می‌برند و روزشان را سپری نمی‌کنند مگر به ذکر من.»^۴

(ی) رسول خدا ﷺ فرمودند: «فَإِنَّ صَلَاةَ اللَّيْلِ مِنْهَا عَنِ الْإِثْمِ؛ نماز شب انسان را از گناه باز می‌دارد.»

(ک) امام باقر ﷺ فرمودند: «إِنَّمَا جُعِلَتِ النَّافِلَةُ لِيَتَمَّ بِهَا مَا أَفْسَدَهُ مِنَ الْفَرِيضَةِ؛ همانا (نماز) نافله را به خاطر این جهت قرار دادند که جبران فساد نمازهای واجب را کند.»^۵

(ل) امام صادق ﷺ می‌فرماید: «صَلَاةُ الْمُؤْمِنِ بِاللَّيْلِ تَذْهَبُ بِمَا عَمِلَ مِنْ ذَنْبٍ بِالنَّهَارِ؛ نماز شب گناهی را که مومن در روز مرتکب شده است را از بین می‌برد.»^۶

(م) در حدیثی از رسول خدا ﷺ آمده است: «ای مردم هیچ کس از شما نیست مگر اینکه مشکلات و گرفتاری‌ها همچون کمر بندی او را محاصره کرده است. پس

۱. بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۲۲.

۲. ارشاد القلوب، شیخ حسن دیلمی، ترجمه رضایی، ج ۱، ص ۲۱۱.

۳. همان.

۴. همان.

۵. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۰.

۶. ثواب الاعمال، ص ۱۰۰.



زمانی که دو سوم شب گذشت و یک سوم آن باقی ماند ملکی بر او وارد می شود و به او می گوید: ذکر خدا بگو که صبح نزدیک است. پس چنانچه او حرکت کرد و ذکر خدا را گفت یک گره از گرفتاری هایش گشوده می شود و اگر او بلند شد و وضو گرفت و داخل نماز شد همه گرفتاری ها از او گشوده می شود پس صبح می کند در حالی که همچون مردمک چشم (روشن و پاکیزه) گردیده است.^۱

ن) حضرت عیسی می فرماید: «طوبی للذین یتجدون من الیل. اولئک الذین یرثون النور الدائم من اجل انهم قاموا فی ظلمه الیل؛ خوشا به حال کسانی که شب را بیدار می مانند. اینانند که نور دائم را از آن رو که در تاریکی شب به پا خاسته اند به ارث می برند.»^۲

س) رسول خدا ﷺ می فرماید: «مَنْ كَثُرَتْ صَلَاتُهُ بِاللَّيْلِ حَسَنَ وَجْهُهُ بِالنَّهَارِ؛ هر که بیشتر نماز شب بخواند هنگام روز زیبا و نورانی است.»^۳
«مَنْ قَدَّمَ اَرْبَعِينَ رَجُلًا مِنْ اِخْوَانِهِ فَدَعَا لَهُمْ - ثُمَّ دَعَا لِنَفْسِهِ اسْتَجِيبَ لَهُ فِيهِمْ وَ فِي نَفْسِهِ.»^۴

ع) امام صادق (ع) فرمود هر که چهل تن از برادران دینی خود را در دعا بر خود مقدم دارد برای آنان و خودش مستجاب شود.

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِيِّ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ الْعَبْدَ لَيَقُومُ فِي اللَّيْلِ فَيَمِيلُ بِهِ النَّعَاسُ يَمِينًا وَ شِمَالًا وَقَدْ وَقَعَ دَقْنُهُ عَلَى صَدْرِهِ فَيَاْمُرُ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَبْوَابَ السَّمَاءِ فَتُفْتَحُ ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ انْظُرُوا إِلَيَّ عَبْدِي مَا يُصِيبُهُ فِي التَّقَرُّبِ إِلَيَّ بِمَا لَمْ أَفْتَرِضْ عَلَيْهِ رَاحِيًا مِنْي لِثَلَاثِ خِصَالٍ ذَنْبًا أَغْفِرُهُ لَهُ أَوْ تَوْبَةً أَجِدُّهَا لَهُ أَوْ رِزْقًا زِيدَهُ فِيهِ فَأُشْهِدُكُمْ مَلَائِكَتِي أَنِّي قَدْ جَمَعْتُهُنَّ لَهُ.»^۵

ف) حضرت هادی (ع) می فرمود: «گاه هست که بنده برای نماز شب برخیزد و خواب بروی غلبه کند چندان که او را به راست و چپ کشاند و گاهی چانه اش به سینه اش رسد، حق تعالی امر فرماید که درهای آسمان را بگشایند و فرشتگان را ندادهند که نظر کنید که این بنده من در راه نزدیکی به من چه سختی ها می کشد در چیزی که بروی واجب نساخته ام به امید سه چیز: یا گناهش را ببامرزم یا توبه

۱. بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۲۲۳.

۲. میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۲۳۴.

۳. نهج الفصاحه، ص ۵۸۰.

۴. امالی، ص ۳۸۰.

۵. ثواب الاعمال، ص ۴۲.



روزیش گردانم و یارزق و روزی او را زیاد کنم. ای فرشتگان شما را گواه می گیرم که من همه را بدو عطا کردم»

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ عَلَيْكُمْ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ فَإِنَّهَا سُنَّةُ نَبِيِّكُمْ وَدَأْبُ الصَّالِحِينَ قَبْلَكُمْ وَمُظَرَّدَةُ الدَّاءِ عَنْ أَجْسَادِكُمْ^۱.

ص) رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «بر شما باد به اقامه نماز شب، زیرا نماز شب سنتی است از پیامبرتان رسول خدا صلی الله علیه و آله. نماز شب عادت و رسم صالحان و پاکان است که قبل از شما بودند و نماز شب موجب دفع بلا و بیماری ها و دردها از بدن می شود.»

داستان

□ از آقا شیخ محمد علی رحمته الله علیه (از شاگردان آقا میرزا محمد تقی رحمته الله علیه) نقل شده که: برای نماز شب بیدار شدم و در اتاق را باز کردم تا برای تطهیر بیرون روم؛ دیدم برف آمده و نمی شود بیرون رفت، لذا تقریباً از نماز آن شب منصرف شدم و برگشتم که بخوابم ولی از سوراخ لوله بخاری اطاق صدایی شنیدم که گفته شد: ناز پرورده تنعم نبرد راه به دوست عاشقی شیوه مردان بلاکش باشد. لذا از همان جا دوباره برگشتم و به نماز ایستادم.

از یکی از آقایان که معاصر ایشان بود نقل شده که ایشان (آقا شیخ محمد علی) نماز صبح را با وضوی نماز مغرب و عشاء می خوانده است.^۲

□ یکی از نزدیکان امام می گوید:

«پنجاه سال است که نماز شب امام خمینی رحمته الله علیه ترک نشده. امام در بیماری، در سخت، در زندان، در خلاصی، در تبعید، حتی بر روی تخت بیمارستان قلب هم، نماز شب می خواندند. امام در قم بیمار شدند و به دستور اطباء می بایست به تهران منتقل شوند، هوا بسیار سرد بود و برف می بارید و یخبندان عجیبی در جاده ها وجود داشت، امام چندین ساعت در آمبولانس بودند و پس از انتقال به بیمارستان قلب باز نماز شب خواندند. شبی که از پاریس به سوی تهران می آمدند تمام افراد در هواپیما خوابیده بودند و امام تنها در طبقه بالای هواپیما نماز شب می خواندند. و شما اگر امام را از نزدیک دیده باشید آثار اشک بر گونه های مبارک امام، حکایت از شب زنده داری و گریه های نیمه شب وی دارد.

بعضی از پاسداران در قم نقل می کردند که گاهی اوقات که امام برای تهجد بیدار

۱. همان، ص، ۴۱.

۲. صدای سخن عشق (از هنرمند های آیه الله بهجت «ره»)، ص ۷۵.



می شدند، آنها را مورد نوازش و تفقد قرار می دادند.»^۱

□ در یکی از نشریه ها از قول فرزند امام خمینی آمده است:

«شی که از پاریس عازم ایران بودیم، امام در هواپیما برای نماز شب برخاستند و چنان می گریستند که خدمه هواپیما، تعجب کرده بودند و شنیدم که پرسیده بودند: آیا امام از چیزی ناراحت هستند؟ من گفتم که کار هر شب امام است.

وقتی امام را از قم می بردند برای زندان [در عصر طاغوت] امام با حالتی نماز شب خواندند که یکی از همراهان بعداً به من گفت: که ما تحت تأثیر شدید نماز امام واقع شدیم و یکی از آنها تا تهران گریه کرده بود.

روزی که از نجف عازم کویت شدیم از صبح ساعت چهار حرکت کردیم و شاید هم زودتر، درست بعد از اذان صبح و بعد از آن همه گرفتاری ها ساعت دوازده و شاید بیشتر، سرانجام امام در هتل بصره استراحت کردند.

دو ساعت نخوابیده بودند که ساعت شان زنگ زد و بیدار شدند و نماز شب خواندند و بعد هم نماز صبح...»^۲

□ شهید محراب مرحوم صدوقی رحمته الله می گوید:

«ما مسافرت هایی با امام کرده ایم، در مسافرت مشهد یک اخلاق پدران به نسبت به ما مبذول داشتند. وقتی از اراض اقدس بر می گشتیم در بین راه روس ها برای بازرسی جلوی ماشین ما را گرفتند (در آن زمان قسمت هایی از ایران زیر نظر دولت های شوروی و آمریکا و انگلستان بود) همگی پیاده شدیم و چون امام از اول تکلیف، مراقب نماز شب بودند و این عمل، صد در صد از ایشان ترک نشده، بعد از پیاده شدن خواستند که نماز شب بخوانند. آنجا که وسط بیابان بود آبی وجود نداشت. یک وقت نگاه کردیم آبی جاری شده ایشان آستین بالا زد و وضو گرفت. بعداً نفهمیدیم که تا ایشان نمازش تمام شد آب بود یا نبود. به هر حال ما در آن سفر یک چنین کرامتی از ایشان دیدیم»

و در اثر همین شب زنده داری هاست که می بینیم این مرد بزرگ، متصل به (معدن عظمت) شده است و در راه خدا از هیچ چیز نمی هراسد.

بنا به نوشته بعضی، امام خمینی رحمته الله در ضمن بیان ماجرای زندان رفتن خود فرموده اند:

«همان طور که در آن جاده مستقیم [قم-تهران] می رفتیم، من متوجه شدم

۱. فرازهایی از ابعاد زندگی امام، ص ۲۰.

۲. داستان های شیرین از نماز شب، سید عبدالله حسینی.



آن دو نفری که جلو نشسته بودند، یکی از آنها اشاره کرده به سمت راست [سمت راست آن جاده دریاچه نمک است، که برخی از مؤمنینی را که علیه دولت فعالیت شدید داشتند آنجا می انداختند]. با دست که به آن طرف اشاره کرد، من فهمیدم مقصودش چیست ولی من از اول که با آنها رفتم هیچ نترسیدم و آن وقت که اشاره کردند هم والله نترسیدم.

ناقل این قضیه ادامه می دهد: یکی از مراجع که در آن مجلس بود وقتی این عبارت را شنید، دگرگون شد و در برابر عظمت این مرد بزرگ الهی انگشت به دندان گرفت.^۱

□ یکی از دوستان و نزدیکان مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی، می گوید: «مرحوم ملکی رحمته الله شب ها که برای تهجد و نماز شب به پامی خاست، ابتدا در بسترش مدتی صدا به گریه بلند می کرد؛ سپس بیرون می آمد و نگاه به آسمان می کرد و آیات (إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ...) را می خواند و سر به دیوار می گذاشت و مدتی گریه می کرد و پس از تطهیر نیز کنار حوض مدتی پیش از وضو می نشست و می گریست.

و خلاصه از هنگام بیدار شدن، تا آمدن به محل نماز و خواندن نماز شب، چند جایی نشست و بر می خاست و گریه سر می داد و چون به مصلایش می رسید، دیگر حالش قابل وصف نبود.

□ محدث قمی رحمته الله در شرح حال محدث گرانمایه، حاج شیخ عباس قمی آورده اند: «وی در تمام دوره سال، در چهار فصل، حداقل یک ساعت قبل از طلوع فجر بیدار و مشغول نماز و تهجد بود.

به عبادت آخر شب و قبل از سپیده دم اهمیت زیاد می داد و معتقد بود که بهترین اعمال مستحبی، عبادت و تهجد است فرزند بزرگش می گوید: تا آن جا که من به خاطر دارم بیداری آخر شب از او فوت نشد، حتی در سفرها، این شیوه عملی می شد. محدث قمی درباره استادش حاج میرزا حسین نوری، می نویسد: او در زهد و عبادت سخت کوشا بود، نماز شب او فوت نشد و راز و نیازش با خداوند متعال در تمام شب ها برقرار بود.^۲

□ بد آموزی و کج اندیشی «طلبه ای می گفت: شخصی به ظاهر باسواد و متقی به من گفت: بهتر است انسان

۱. همان.

۲. حاج شیخ عباس قمی مرد تقوا و فضیلت - ۹۱، ۶۱.



نماز شب نخواند و نماز صبح را هم نزدیک طلوع آفتاب به جای آورد، برای این که دچار عجب و خودبینی نشود و چون نماز شب غرور می آورد باید آن را ترک کرد! آن طلبه گفت: در اثر این کلام (چون گوینده آن را مورد اعتماد می دانستم) چندین سال نماز شب نخواندم با اینکه سحر هم بیدار بودم!

بینید بدآموزی و کج اندیشی را! به آن طلبه گفته شد:

آن شخص شیطان بوده که چنین سخن مزخرفی را بر زبان رانده است؛ زیرا، اگر این سخن صحیح باشد در همه مستحبات جاری است. بنابراین باید گفت: نماز جماعت و قرآن و دعا و... نخوانیم زیرا مغرور می شویم! بی ارزش بودن این گفتار به قدری واضح است که نیازی به تفصیل ندارد. چون بدیهی است که انسان در کنار انجام مستحبات باید رذائل اخلاقی را از خود دور کند. و اصلاً خود نماز شب باعث توفیق انسان برای ستردن و زدودن صفات رذیله می شود و آن خدایی که توفیق سحر خیزی می دهد توفیق پیراسته شدن از مرض خطرناک عجب را نیز عطا می کند.

ثانیاً، چنین شخصی که این قدر لالایی و بی تعهد است که نماز صبح خود را در آخر وقت می خواند، معنی ندارد دچار عجب بشود و اصلاً دلیلی برای عجب او نیست مانند کوری است که نامحرم را نمی بیند! بلکه هنراست که انسان با رعایت و انجام مستحبات، دچار خودپسندی نشود و خلاصه تقوای منفی به درد نمی خورد، آنچه سودمند است تقوای مثبت است.^۱

□ سالک کامل مرحوم ملکی می نویسد:

«گاهی از بعضی متهجدین، نماز شب فوت می شود ولی این خود لطفی از سوی خداوند است؛ برای این که آن شخص، از تأسف خوردن برای فوت نماز شب و موقت نشدن به این امر مهم، اجر بیشتری ببرد و نیز از عجب محفوظ و مصون بماند؛ ولی طبق آنچه از احادیث استفاده می شود این امر بسیار نادر است و بیش از یکی دو شب نمی شود.»^۲

برخی دیگر نیز چنین می پندارند که شب زنده داری و نافله شب با درس خواندن منافات دارد و مانع تحصیل است و خلاصه اتلاف وقت است و باید آن وقت را صرف درس خواندن و مطالعه کرد.

این گروه نیز سخت در اشتباهند و نمی دانند که تهجد بهترین وسیله برای ازدیاد توفیق در تحصیل است و چه بسیار از تارکین تهجد را دیده ایم که نه تنها موفق به

۱. اسرار الصلوة، ص ۲۹۱.

۲. همان.



تحصیل نشده‌اند، بلکه در گرداب گناه غرق گشته‌اند.

در این باره مرحوم ملکی می‌گوید:

«من بسیاری از محصلین را می‌شناسم که از شب‌زنده‌داران بودند و همین موضوع سبب شد که فهمی عمیق و استقامتی بی‌نظیر در امر تحصیل نصیبشان شد و به مراتب و مقامات والایی رسیدند و بالعکس، کسانی هستند که در مطالعه کتب علمی کوشش بسیار دارند ولی به جایی نمی‌رسند و از علم خویش سودی نمی‌برند و برکتی نمی‌بینند.»^۱

«معلوم نیست کسانی که دارای این منطقند جواب، (لَيْسَ مِنْ شِيعَتِنَا) و نیز (لَيْسَ مِنْهُمْ لَمْ يُصَلِّ صَلَاةَ اللَّيْلِ) را، چه می‌گویند؟ چه پاسخی برای (قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا)^۲ دارند؟»^۳

خلاصه و نتیجه‌گیری

● از آیه شریفه استفاده می‌شود که گرچه مخاطب در این آیه ظاهراً پیامبر ﷺ است ولی از یک نظر می‌توان حکم آن را تعمیم داد و گفت همه افراد با ایمان که برنامه الهی روحانی تلاوت و نماز شب را انجام می‌دهند سهمی از مقام محمود خواهند داشت و به میزان ایمان و عمل خود به بارگاه قرب پروردگار راه خواهند یافت و به همان نسبت می‌توانند شفیع و دستگیر و اماندگان در راه شوند. زیرا می‌دانیم هر مؤمنی در شعاع ایمان خود از مقام شفاعت برخوردار خواهد بود ولی مصداق اتم و اکمل این آیه شخص پیامبر ﷺ است.

● روایات اسلامی، اعم از روایات اهل بیت و روایاتی که از طرق برادران اهل تسنن نقل شده است مقام محمود را به عنوان مقام شفاعت کبری تفسیر کرده است، چرا که پیامبر ﷺ بزرگ‌ترین شفیعان در عالم دیگر است و آنها که شایسته شفاعت باشند، مشمول این شفاعت بزرگ خواهند شد.

● بر اساس آیه شریفه انسان مؤمن هیچ کار فردی و اجتماعی را جز با صدق و راستی آغاز نکرده، همچنین هیچ برنامه‌ای را جز به راستی پایان نمی‌دهد، راستی و صداقت و درستی و امانت، خط اصلی او در همه کارها می‌باشد.

۱. همان، ص ۲۹۵.

۲. سوره مؤمل، آیه ۳.

۳. اسرار الصلوة، ص ۲۹۱.



ولی مؤمنین



«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»
[سوره مائده، آیه ۵۵]

«ولی و سرپرست شما، تنها خداوند و پیامبرش و مؤمنانی
هستند که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع، زکات
می‌دهند»

شان نزول

ابوذر می‌گوید: روزی همراه، با پیامبر اسلام ﷺ نماز ظهر را به جماعت اقامه کردیم، پس (از نماز) نیازمندی تقاضای کمک کرد، (بر اثر فقری که بر غالب مسلمانان حاکم بود) کسی از حاضران کمکی به او نکرد، سائل (که از دریافت کمک ناامید شده بود) دستانش را به سوی آسمان بلند کرد و چنین گفت: خدایا! تو شاهد باش که در مسجد پیامبر اسلام ﷺ تقاضای کمک کردم، کسی کمکم نکرد! علیؑ که در آن هنگام مشغول نماز (مستحبی و نافله) بود با انگشت خُنْصِر (یعنی انگشت کوچک دست راستش، که انگشتی در آن بود) به آن نیازمند اشاره کرد! شخص نیازمند به سوی آن حضرت آمد و انگشت آن حضرت را در آورد و رفت. این صحنه در حضور و جلوی چشمان پیامبر ﷺ و اصحاب انجام شد. پیامبر ﷺ (پس از دیدن این صحنه زیبا و باشکوه، دست به آسمان بلند کرد و) فرمود: پروردگارا! برادرم موسی بن عمران از تو تقاضایی کرد و گفت: «پروردگارا! سینه‌ام را گشاده کن و کارم را برابیم آسان گردان؛ و گره از زبانم بگشای؛ تا سخنان مرا بفهمند. و وزیری از خاندانم برای من قرار ده، برادرم هارون را. با او پشتم را محکم گردان؛ و او را در کارم شریک ساز» و تو (در مقام اجابت خواسته‌اش) در قرآن چنین فرمودی: «بزودی بازوان تو را به وسیله برادرت محکم (و نیرومند) می‌کنیم؛ و برای شما سلطه و برتری قرار می‌دهیم.»

پروردگارا! من محمد، پیامبر و برگزیده تو هستم، سینه‌ام را گشاده کن؛ و کارم را برابیم آسان گردان؛ و وزیری از خاندانم؛ یعنی علی، برابیم قرار ده، با او پشتم را محکم گردان.»

ابوذر در ادامه این حدیث می‌گوید: «به خدا قسم هنوز سخنان پیامبر ﷺ به پایان نرسیده بود که جبرئیل نازل شد و آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ...» را بر پیامبر خواند!»^۱

۱. التفسیر الکبیر، فخر رازی، ج ۱۲، ص ۲۶؛ أسباب النزول (حجتی)، ص ۲۸. روایت ابوذر نشان می‌دهد که صدقه حضرت علیؑ در حال نماز، تنها یک کمک معمولی به شخصی نیازمند نبوده است، بلکه باعث حفظ شمع و آئین مسجد النبی، کانون اسلام و مرکز صحابه و مسلمانان نیز شد؛ زیرا آن نیازمند از این که در مسجد النبی، آن مسجد پرآوازه و پرخاطره، به او کمکی نشده بود، به درگاه خدا شکایت کرد. بنابراین، صدقه آن حضرت در رکوع نماز، علاوه بر رفع نیاز آن انسان محتاج، موجب حفظ اعتبار و آئین مسجد النبی ﷺ و اصحاب پیامبر اکرم ﷺ نیز بود!

گروهی از لغت شناسان، ریشه واژه ولایت را ولی و به معنای قرب، شمرده اند.^۱ برخی مانند طریحی و راغب اصفهانی ولایت «با کسره» را به نصرت و ولایت «با فتحه» را به امارت و اختیاری، معنا کرده اند.^۲ ابن اثیر بر این نظر است که واژه ولایت، اشعار به تدبیر، قدرت و فعل دارد و تا این سه معنا جمع نگردند، کاربرد واژه والی، دشوار است.^۳ برای واژه ولی، حدود ۲۱ معنا مانند محب، ناصر، سلطان، معتق و... ذکر کرده اند.^۴ روشن است معانی یاد شده، به عنوان معانی اصلی و به نحو اشتراک لفظی، به شمار نمی روند؛ بلکه اینها موارد کاربرد این واژه می باشند. راغب اصفهانی در تحلیل واژه مورد نظری می نویسد:

«ولاء و توالی یعنی دو شیء یا بیشتر، چنان واقع شوند که بین آنها، چیزی غیر از خودشان، قرار نگیرد؛ این واژه به نحو استعاره در قرب به لحاظ مکان، نسبت، دین، دوستی، نصرت و اعتقاد به کار می رود»^۵

واژه ولی، ۴۴ بار و واژه اولیاء ۴۲ بار در قرآن به کار رفته اند. تدبیر و تصرف کننده، متکفل مصالح، ناصر، دوست، پیرو، حلیف وصی وکیل، فرزند، قریب، ارباب، آلهه، خویشاوند، معتق، ناصح ولی نعمت، بنده، کارگزار، شریک، مدافع، از جمله معانی هستند که قرآن پژوهان برای واژه ولی، ذکر کرده اند.^۶

«فیومی» نیز می گوید: ولیّ شخص کسی است که به امر او قیام کند و آیه «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا»^۷ از همین قبیل است.^۸ بنابراین از گفتار لغویان^۹ می توان استفاده

۱. زبیدی، تاج العروس، ج ۲۰، ص ۳۱۰؛ جوهری، الصحاح، ج ۶، ص ۲۵۱۸.

۲. طریحی، مجمع البحرین، ج ۴، ص ۵۵۴؛ مفردات واژه ولی.

۳. ابن اثیر، النهایه، ج ۵، ص ۲۲۷.

۴. زبیدی، تاج العروس، ج ۲۰، ص ۳۱۰.

۵. مفردات، ص ۸۸۶.

۶. رک. دامغانی، الوجوه النازحه والنظائر فی القرآن، ج ۲، ص ۲۹۲ و ۲۸۹؛ شعرانی، نثر طوبی، ج ۲، ص ۵۸۰؛ خرمشاهی، بهاء الدین، دانشنامه قرآن، ج ۲، ص ۲۳۲۷ و ۲۳۲۴ و...

۷. سوره بقره، آیه ۲۵۷.

۸. المصباح المنیر، ج ۲، ص ۶۷۲.

۹. رک. زبیدی، تاج العروس ج ۲۰، ص ۳۱۰؛ جوهری، الصحاح ج ۶ ص ۲۵۱۸؛ طریحی، مجمع

البحرین ج ۴، ص ۵۵۴؛ مفردات واژه ولی.



کرد که معنای «ولایت»، همان سرپرستی و عهده دار بودن کار دیگری است و معانی دیگری که برای آن گفته اند، از قلمرو همین معنا است؛ پس وقتی گفته می شود: دوست، هم سایه، هم پیمان، پدر، خدا و پیامبر ولی هستند، در همه موارد، این معنا (اولویت در قیام به امور) موجود است و چنان که ادیبان تصریح کرده اند، اصل، عدم اشتراک لفظی است^۱ و در صورتی که اشتراک لفظی را بپذیریم؛ یعنی معانی متعددی برای لفظ ولایت قائل شویم، قراین حالی و لفظی دلالت می کند بر این که مقصود از «ولایت» در این آیه، همان سرپرستی است؛ زیرا ولایت که به صورت مفرد و بایک تعبیر، به همه (خدا، پیامبر، مؤمنانی که ...) نسبت داده شده، به یک معنا است و چنان که خداوند (اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا)^۲ و پیامبر (الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ)^۳ ولایت به معنای سرپرستی بر مؤمنان را دارا هستند: «الَّذِينَ آمَنُوا...» نیز همان ولایت خدا و پیامبر را دارد؛ البتّه این ولایت برای خداوند بالا صاله و برای پیامبر و «الَّذِينَ آمَنُوا...» تبعی و با اذن پروردگار است. از سوی دیگر، پیامبر ﷺ که وظیفه تبیین آیات را بر عهده دارد: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»^۴ خود به روشنی ولایت در این آیه را تفسیر کرده است.^۵

نکات تفسیری

۱) منظور از «الَّذِينَ آمَنُوا»

می دانیم که کلمه إنّما در ادبیات عرب از الفاظ حصر شمرده شده است و معادل فارسی آن، کلمه «فقط» یا جمله «این است و جز این نیست» می باشد؛ بنابراین ولی و سرپرست شما مؤمنان، فقط سه دسته ای هستند که در آیه شریفه آمده است و غیر از این سه، هیچ کس ولی مؤمنان محسوب نمی شود؛ سه دسته مذکور عبارتند از: ۱- خداوند ۲- رسول خدا ﷺ ۳- «الَّذِينَ آمَنُوا؛ آنها که ایمان آورده اند» البتّه نه تمام مؤمنان؛ بلکه بعضی از آنها طبق شرائطی که در ادامه آیه آمده است.

۱. مغنی اللیب، باب پنجم، ص ۷۹۱، ۷۹۲.

۲. سوره بقره، آیه ۲۵۷.

۳. سوره احزاب، آیه ۶.

۴. سوره نحل، آیه ۴۴.

۵. دائرة المعارف قرآن کریم (۱)، ص ۴۳۲.



«الَّذِينَ يُتِمُّونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» - گروه سوم از اولیاء مؤمنان، مؤمنان هستند، اما نه همه مؤمنان؛ بلکه مؤمنانی که اولاً اقامه نماز می‌کنند و علاوه بر اقامه نماز، زکات می‌پردازند و ثالثاً زکات را در حال رکوع نماز به مستحق آن می‌دهند.

نتیجه این که ولی و سرپرست شما مؤمنان فقط سه دسته هستند:
۱- خداوند ۲- پیامبر ﷺ ۳- آنها که ایمان آورده‌اند و نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.^۱

مصدق «الَّذِينَ آمَنُوا... رَاكِعُونَ» کیست؟
از مجموع اباحت گذشته معنای «آما» و «ولی» روشن شد ولی هنوز ابهام آیه کاملاً برطرف نشده است؛ زیرا از بحث‌های گذشته معلوم نشد که مراد از «وَالَّذِينَ آمَنُوا... رَاكِعُونَ» کیست؟

علامه امینی در کتاب بی‌ظیرش، الغدير، از بیست منبع معروف اهل سنت روایاتی پیرامون آیه شریفه محل بحث نقل می‌کند؛ منابع معروفی چون تفسیر طبری، تفسیر اسباب النزول، تفسیر فخر رازی، تذکره سبط ابن جوزی و الصواعق ابن حجر و نور الابصار شبلنجی و تفسیر ابن کثیر و مانند آن که از اعتبار خاصی در نزد اهل سنت برخوردار است. راویان این احادیث ده نفر از صحابه معروف، به شرح زیر، می‌باشند:

۱. ابن عباس ۲. عمار یاسر ۳. جابر بن عبدالله الانصاری ۴. ابوذر غفاری که مشروح‌ترین و متقن‌ترین روایت را در این زمینه نقل کرده است ۵. انس بن مالک ۶. عبدالله بن سلام ۷. سلمة بن کهیل ۸. عبدالله بن غالب ۹. عقبه بن حکیم ۱۰. عبد الله بن ابی.^۲

بنابراین براساس روایات فراوانی در منابع شیعه و اهل سنت، این آیه در شأن امام علی علیه السلام نازل شده است. برپایه این روایات که برخی از آنها با اندکی تفاوت نقل شده، فقیری وارد مسجد پیامبر ﷺ شد و تقاضای کمک کرد؛ ولی کسی چیزی به او نداد. او دست خود را به آسمان بلند کرد و گفت: خدا یا! شاهد باش که من در مسجد رسول تو تقاضای کمک کردم؛ ولی کسی به من چیزی نداد. در همین حال، علی علیه السلام که در حال رکوع بود، با انگشت کوچک دست راست خود اشاره کرد. فقیر نزدیک آمد و انگشتر را از دست حضرت بیرون آورد و این آیه نازل شد.^۳

۱. آیات ولایت در قرآن، ص ۷۸.

۲. همان، ص ۸۲.

۳. احقاق الحق، ج ۲، ص ۳۹۹؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۰۹-۲۳۹.



ابوذر غفاری نیز همین شأن نزول را روایت کرده و در ادامه آورده است: در آن هنگام، پیامبر ﷺ در حال نماز بود و این ماجرا را مشاهده کرد. هنگامی که از نماز فارغ شد، سربه سوی آسمان برداشت و گفت: خدایا! برادرم موسی از تو خواست که روح او را وسیع و کارها را بر او آسان کنی و گره از زبانش بگشایی تا مردم گفتارش را درک کنند و نیز تقاضا کرد هارون را که برادرش بود و زیر و یورش قرار دهی و به وسیله او، بر نیرویش بیفزایی و در کارهایش شریک سازی. خداوند! من محمد، پیامبر و برگزیده توام. سینه مرا گشاده کن و کارها را بر من آسان ساز. از خاندانم، علی را وزیر من گردان تا به وسیله اش پشتم قوی و محکم شود.

هنوز دعای پیامبر ﷺ پایان نیافته بود که جبرئیل آیه ولایت را نازل کرد.^۱ این شأن نزول از طرق گوناگون در منابع شیعه و اهل سنت نقل شده است. از جمله اصحابی که این حادثه را نقل کرده اند. امام علی علیه السلام،^۲ عبدالله بن عباس^۳ ابورافع مدنی،^۴ عمار بن یاسر^۵ ابوذر غفاری،^۶ انس بن مالک،^۷ و مقداد بن اسود هستند.^۸ از تابعان نیز مسلمة بن کهیل،^۹ عتبة بن ابی حکیم،^{۱۰} سدی^{۱۱} و مجاهد^{۱۲} به نقل این حادثه پرداخته اند.

در کتاب غایة المرام تعداد ۲۴ حدیث در این باره از اهل تسنن و ۱۹ حدیث از شیعه نقل شده است.^{۱۳} در هر صورت، از نظر شیعه تردیدی نیست که این آیه درباره امام علی علیه السلام فرود آمده و از نظر اهل سنت نیز شهرت این روایات به حدی است که متکلم معروف اهل سنت، قاضی ایجی در کتاب مواقف تصریح کرده است

۱. مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۲۴ و ۳۲۵.

۲. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۲۶؛ الدز المنثور، ج ۳، ص ۱۰۶؛ المراجعات، ص ۲۳۰.

۳. همان، ص ۲۳۲.

۴. الدز المنثور، ج ۳، ص ۱۰۶.

۵. فرائد السمطین، ج ۱، ص ۱۹۴.

۶. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۲۵.

۷. التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۲۶؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۳۰.

۸. همان، ص ۲۲۸.

۹. الدز المنثور، ج ۳، ص ۱۰۵.

۱۰. جامع البیان، مج ۴، ج ۶، ص ۳۹۰.

۱۱. همان، ص ۳۸۹.

۱۲. همان، ص ۳۹۰.

۱۳. منهاج البراعة، ج ۲، ص ۳۵۰.



که مفسران بر نزول این آیه در شأن علی علیه السلام اجماع دارند.^۱ جرجانی در شرح مواقف، «۱۴» سعدالدین تفتازانی در شرح مقاصد «۱۵» و قوشچی در شرح تجرید «۱۶» نیز بر این اجماع اعتراف دارند.^۲

محدثان بزرگی از اهل سنت در اعصار گوناگون، مانند حافظ عبدالرزاق صنعانی (شیخ بخاری) حافظ عبدبن حمید، حافظ رزین بن معاویه، حافظ نسائی (مؤلف صحیح)، حافظ محمد بن جریر طبری، ابن ابی حاتم، ابن عساکر، ابوبکر بن مردویه، ابوالقاسم طبرانی، خطیب بغدادی، هيثمی، ابن جوزی، محب طبری، جلال الدین سیوطی و متقی هندی، این روایت را در کتاب هایشان آورده اند.^۳ آلوسی هم گفته است: بیش تر اخباریان بر آنند که این آیه در شأن امام علی علیه السلام نازل شده^۴. و شهرت این خبر به حدی بوده که حسان بن ثابت، شاعر رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز این منقبت علی علیه السلام را به نظم آورده است:

فانت الذی اعطيت اذ كنت راکعاً
زکاة فدتک النفس یا خیر راکع
فانزل فیک الله خیر ولایة
و اثبتها اثنی کتاب الشرایع^۵

۲) منظور از «ولی»

الف) نقل معانی متعدد از طرف اهل سنت

ابتدا به تبیین و تشریح کلمه «ولی» می پردازیم؛ زیرا اگر معنای این کلمه روشن شود، بسیاری از مسائل حل خواهد شد. برخی از مفسران اهل سنت برای دور کردن مخاطبان خویش از معنای روشن آیه، معانی بسیاری، بیست و هفت معنی^۶ برای ولی ذکر کرده اند، تا بگویند این کلمه لفظ مشترکی است که معانی مختلفی دارد و ما نمی دانیم که خداوند در این آیه کدامیک از آن معانی را اراده کرده است؛ پس آیه مبهم است و دلالت بر چیزی ندارد!

۱. شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۶۰.

۲. همان. (۱۴). (۱۵). شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۰۷. (۱۶). شرح تجرید، قوشچی، ص ۳۶۸.

۳. رک. آیه الولاية، ص ۱۲. احقاق الحق، ج ۲، ص ۳۹۹-۴۰۷.

۴. روح المعانی، مج ۴، ج ۶، ص ۲۴۴.

۵. دائرة المعارف قرآن کریم (۱)، ص: ۴۳۱.

۶. مرحوم علامه امینی در اثر گرانسنگ خویش، الغدير، جلد ۱، صفحه ۳۶۲، این احتمالات بیست و هفتگانه را نقل کرده است.

ب) اهل لغت بیشتر از سه معنی برای ولی نیاورده‌اند

ولی هنگامی که به لغت مراجعه می‌کنیم و کلمات و نظریات متخصصین لغت را مطالعه می‌نمائیم، مشاهده می‌کنیم که آنان بیش از دو تا سه معنی برای کلمه «ولی» نگفته‌اند. بنابراین بقیه معانی، همه، به این سه معنی بازمی‌گردد! این سه معنی عبارتند از:

- ۱- «ولی» به معنای یار و یاور و ناصر و ولایت به معنای نصرت و یاری است.
 - ۲- معنی دومی که برای ولایت گفته‌اند، سرپرستی و صاحب اختیار بودن است، بنابراین «ولی» سرپرست و صاحب اختیار است.
 - ۳- سومین معنای «ولی» دوست و رفیق است؛ هر چند انسان را نصرت و یاری نکند. ولی از آنجا که دوست در عالم رفاقت، غالباً به یاری انسان می‌شتابد، معنای سوم نیز به معنای اول بازمی‌گردد؛ بنابراین، از نظر دانشمندان لغت «ولی» دارای دو معنای عمده است و بقیه معانی به این دو بازمی‌گردد.^۱
- با بررسی آیات قرآن درمی‌یابیم که کلمه ولی در معانی مختلفی استعمال شده است؛^۲ ولی در اکثر موارد به معنای سرپرست و صاحب اختیار است.

ج) منظور از ولی در آیه مورد بحث

انصاف این است که «ولی» در این آیه به معنای سرپرست و صاحب اختیار است؛ نه به معنای دوست و یار و یاور؛ زیرا:

أولاً: «أئماً» که در صدر آیه آمده دلیل بر حصر است. یعنی فقط این سه دسته ولی مؤمنان هستند، نه غیر آنها؛ در حالی که اگر ولی به معنای دوست باشد حصر معنی نخواهد داشت، زیرا در این صورت واضح است که غیر از سه گروه فوق کسان دیگری هم یار و یاور مؤمنان هستند، علاوه بر این که اگر ولی به معنای یار و یاور باشد این همه قید برای «الَّذِينَ آمَنُوا» لازم نبود، که در حال اقامه نماز زکات بدهند. زیرا همه مؤمنان، حتی در غیر حال نماز و بلکه حتی مؤمن بی‌نماز، می‌تواند یار و یاور برادر مسلمان خویش باشد؛ بنابراین، از کلمه «أئماً» که دلالت بر حصر می‌کند و قیود متعددی که در مورد «الَّذِينَ آمَنُوا» آمده است، استفاده می‌شود که ولایت در

۱. آیات ولایت در قرآن، ص ۷۸

۲. در بعضی از آیات به معنای «یار» و «یاور» و «ناصر» استعمال شده است؛ مثل آیه شریفه ۱۰۷: در برخی از آیات به معنای «معبود» است، آیه ۲۵۷ سوره بقره؛ در برخی آیات به معنای «هادی» و «راهنما» نیز آمده است؛ در آیه ۱۷ سوره کهف. به معنای سرپرست و صاحب اختیار مانند آیات ۲۸ سوره شوری، ۳۳ سوره اسراء، ۲۸۲ سوره بقره، ۳۴ سوره انفال، آیه پنجم سوره مریم.



آیه شریفه به معنای دوستی و نصرت نیست؛ بلکه به معنای سرپرستی و صاحب اختیار بودن است. خداوند و پیامبر و مؤمنین (با آن شرایطی که در آیه آمده) ولی و صاحب اختیار و سرپرست شما می باشند.

ثانیاً: آیه ۵۶ سوره مائده، که بعد از آیه مورد بحث آمده است، بهترین قرینه و دلیل بر مدعای ماست؛ خداوند متعال در این آیه می فرماید:

وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ

و کسانی که ولایت خدا و پیامبر او و افراد با ایمان را بپذیرند، (پیروزند؛ زیرا) حزب و جمعیت خدا پیروز است.

حزب به معنای جمعیت متشکل است، پیروزی یک حزب به معنای غلبه و پیروزی آنها در یک حرکت و جهش اجتماعی است؛ بنابراین، از این آیه شریفه که در ارتباط با آیه قبل و مورد بحث است و ظاهراً همزمان نازل شده اند، استفاده می شود که ولایت مطرح شده در آیه مذکور یک ولایت سیاسی و حکومتی است.

بنابراین، معنای آیه چنین می شود: «کسی که حکومت خدا و پیامبر و حکومت الذین آمنوا... را بپذیرد، چنین حزب و جمعیتی پیروز است.»

نتیجه این که، با تفکر و تعمق در کلمه کلمه و جمله جمله آیه ولایت و با صرف نظر از روایات فراوانی که در تفسیر آیه وارد شده است، معلوم شد که ولی در این آیه به معنای امام و پیشوا و سرپرست است و هر کس حکومت خدا و رسول و «الَّذِينَ آمَنُوا» را با آن شرایطی که در آیه آمده بپذیرد پیروز و منصور خواهد بود.

د) بیان علامه طباطبایی

علامه ابتدا اثبات می کنند که خداوند متعال ولایت تشریعی خود را به برخی از بندگان برگزیده اعطاء نموده است لذا می فرمایند: قرآن برای خداوند متعال دو سنخ از ولایت قایل است: ولایت تکوینی و تشریعی ولایت تکوینی خاص خداوند متعال.

الف) آیاتی که ولایت تشریعی را که در آیات قبل برای خداوند ثابت می کرد در آنها همان را برای رسول خدا ثابت می کند و قیام به تشریع و دعوت به دین و تربیت امت و حکومت بین آنان و قضاوت در آنان را از شؤون و مناصب رسالت وی می داند.^۱

جامع و فشرده این آیات اینست که رسول خدا ﷺ نیز دارای چنین ولایتی هست که امت را بسوی خدای تعالی سوق دهد و در بین آنها حکومت و فصل خصومت کند و در

۱. مانند آیات احزاب آیه ۶. سوره نساء آیه ۵۵. سوره شوری آیه ۵۲. سوره جمعه آیه ۲. سوره نحل آیه ۴۴. سوره مائده آیه ۴۹. سوره احزاب آیه ۳۶. سوره نساء آیه ۵۹.



تمامی شؤون آنها دخالت نماید و همین طور که بر مردم اطاعت خدای تعالی واجب کرده است اطاعت او نیز بدون قید و شرط واجب است. پس برگشت ولایت آن حضرت به سوی ولایت تشریعی خداوند عالم است، به این معنا که چون اطاعت خداوند در امور تشریعی واجب است و اطاعت رسول خدا ﷺ هم اطاعت خداست پس رسول خدا مقدم و پیشوای آنان و در نتیجه ولایت او هم همان ولایت خداوند خواهد بود. کما اینکه بعضی از آیات گذشته مانند آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ» و آیه «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُمْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ...» و آیاتی دیگر به این معنا تصریح می کردند. (ب) آیاتی که همین ولایتی را که دسته سوم برای رسول خدا ثابت می نمود برای امیر المؤمنین، علی بن ابی طالب (علیه السلام) ثابت می کند و آن آیات یکی همین آیه مورد بحث ما است که بعد از اثبات ولایت تشریعی برای خدا و رسول، با او عاطفه عنوان «الَّذِينَ آمَنُوا» را که جز بر امیر المؤمنین منطبق نیست به آن دو عطف نموده و به یک سیاق این سخن ولایت را که گفتیم در هر سه مورد ولایت واحده ای است برای پروردگار متعال، البته به طور اصالت و برای رسول خدا و امیر المؤمنین (علیه السلام) به طور تبعیت و به اذن خدا ثابت می کند.^۱

بیان ایشان به طور خلاصه در آیه مورد بحث این است که: هر جا در قرآن ولایت را به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نسبت داده است مقصود از آن ولایت در تصرف یا محبت است مانند آیه شریفه: «الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»^۲ و آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...» چون در این دو آیه روی سخن با مؤمنین است و معنا ندارد رسول خدا ﷺ یا ور آنها باشد چنان که مفصلاً بیان کردیم.

پس معلوم شد که این دو آیه مورد بحث در سیاق، با آیات سابق خود شرکت ندارند و لو اینکه فرض هم بکنیم که ولایت به معنای نصرت است و نباید فریب جمله آخر آیه یعنی:

«فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» را خورد و خیال کرد که این جمله تنها مناسب با ولایت به معنای نصرت است. زیرا این جمله با معانی دیگر ولایت یعنی تصرف و محبت نیز مناسبت دارد، برای اینکه غلبه دینی و انتشار دین خدا در همه عالم که بیگانه هدف اهل دین است محتاج است به اینکه اهل دین به هر وسیله شده به خدا و رسول متصل و مربوط شوند، چه اینکه این اتصال به نصرت خدا و رسول باشد و یا به قبول تصرفاتشان و یا به محبت و دوست داشتن شان، پس جمله آخر

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۱۸، ۱۵. با تلخیص.

۲. سوره احزاب، آیه ۶.

آیه با هر سه معنا سازگاری دارد.^۱

پاسخ به برخی شبهات

الف) ادعای فخر رازی در باره آیه ولایت

ادعای فخر رازی، مبنی بر این که مجموعه روایات موجود پیرامون آیه شریفه محل بحث، تنها سه روایت مذکور است، سخن بی اساسی است؛ زیرا بیش از چهل روایت در این زمینه وجود دارد^۲ و جالب این که بیشترین روایات از خود اهل سنت نقل شده است ولی امان از تعصب و لجاجت که وقتی دامنگیر انسان می گردد، باعث می شود که او سخنان غیر منتظره بگوید، هر چند دانشمندی چون فخر رازی باشد! علاوه بر این که اگر در مسئله ای، مانند آیه فوق، بیش از چهل روایت به ما رسیده باشد، می توان ادعا کرد که چندین برابر آن، روایت وجود داشته که در طول تاریخ از بین رفته است؛ مخصوصاً در دوران سیاه و تاریک بنی امیه که رسماً با فضائل و مناقب اهل البیت علیهم السلام، مخصوصاً آنچه مربوط به امیر مؤمنان علیه السلام بود، مبارزه می شد و کسی جرأت بیان و نشر فضائل آن حضرت را نداشت و چه بسا افرادی بودند که فضائل از حضرت می دانستند و جرأت بیان آن را نداشتند و آن فضائل را با خود به گور بردند! جو خفقان و اختناق به قدری شدید بود که افرادی که فضائل اهل بیت علیهم السلام را می گفتند تحت تعقیب قرار می گرفتند، بلکه اگر کسی نام فرزندش را علی می نهاد، نیز مورد مؤاخذه قرار می گرفت!

با این شرایط سخت اگر در مسئله ای ۴۰ روایت به ما برسد به جرأت می توان ادعا کرد که چند برابر این مقدار روایت بوده که در طول تاریخ از بین رفته است! نتیجه این که، با توجه به روایات فراوان، که در حدّ تواتر است و برخی از آنها به طور مفصل مطرح شد، شکی باقی نمی ماند که آیه شریفه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ» در شأن حضرت امیر مؤمنان علیه السلام وارد شده و آن حضرت، پس از خداوند و پیامبرش، سرپرست مسلمان ها و امام و رهبر و پیشوای آنهاست.^۳

ب) چرا اتمام ضمیرها در آیه شریفه جمع آمده

همان گونه که گذشت آیه شریفه برای سه گروه ولایت قائل شده است و در مورد

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۷؛ باتلخیص.

۲. رک. ولایت در قرآن، ص ۸۰.

۳. همان، ص ۸۶.



گروه سوم تمام ضمیرها، فعل‌ها و موصول‌ها بصورت جمع آمده است.
توجه کنید:

۱. الذین ۲. آمنوا ۳. الذین ۴. یقیمون ۵. یؤتون ۶. هم ۷. راکعون.

هفت کلمه مذکور همه متناسب با جمع است، معنای این جملات این است که افراد مختلفی در حال رکوع به فقیر کمک کردند، در حالی که در تمام روایات فقط از علی علیه السلام به عنوان کسی که در حال رکوع صدقه داد، نام برده شده است. با توجه به این مطلب، آیا روایاتی که در شأن نزول آیه شریفه وجود دارد، با آیه سازگار است؟ و روشن است که اگر بین آیه‌ای از قرآن مجید و روایت یا روایاتی تعارض وجود داشته باشد، باید دست از آن روایت یا روایات برداریم و به مضمون و محتوای آیه قرآن عمل کنیم، پس تعارض فوق بین آیه شریفه و روایات، روایات را بی اعتبار می‌کند.
پاسخ: دانشمندان و مفسران اهل سنت خود پاسخ این اشکال را داده‌اند؛ فخر رازی در جواب این سؤال می‌گوید:

«جمع گاهی برای احترام است، یعنی گاهی با این که مخاطب یک نفر بیشتر نیست، برای احترام لفظ جمع به کار برده می‌شود همان گونه که در فارسی نیز چنین است و به جای «تورفتی، گفتی، آمدی و مانند آن» گفته می‌شود: «شما رفتید، گفتید، آمدید و مانند آن» بنابراین در ادبیات عرب گاهی جهت احترام لفظ جمع به جای مفرد به کار برده می‌شود و در آیه فوق نیز چنین است.^۱
 آلوسی در روح المعانی پاسخ دیگری داده است؛ او می‌گوید:

«گاه برای عظمت شخص و گاه برای عظمت کار، به جای صیغه مفرد از صیغه جمع استفاده می‌شود و این در لغت عرب مرسوم است. ولی چون این استعمال مجازی است نیاز به قرینه دارد.»^۲

و اما پاسخ ما؛ اولاً: همان طور که گفتید استعمال صیغه جمع به جای مفرد جهت احترام شخص یا عظمت کار، مرسوم و متداول است و در آیه مورد بحث نیز به همین جهت صیغه جمع به کار رفته است و قرینه این استعمال مجازی این است که هیچ کس از دانشمندان، حتی دانشمندان متعصب اهل سنت، معتقد نیستند غیر از علی علیه السلام کسی در حال رکوع صدقه داده باشد تا مشمول آیه باشد و این خود بهترین قرینه براستعمال لفظ جمع در موردی است که باید لفظ مفرد بیاید.
 ثانیاً: در آیات قرآن مجید به طور گسترده صیغه جمع در جایی که باید مفرد

۱. التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۲۸.

۲. روح المعانی، ج ۶، ص ۱۶۷.



استعمال شود به کاررفته است.^۱

مثلاً در آیه «الَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^۲ نیز کلمات «الَّذِينَ، يَنْفِقُونَ، أَمْوَالَهُمْ، فَلَهُمْ، أَجْرُهُمْ، رَبِّهِمْ، عَلَيْهِمْ، هُمْ، يَحْزَنُونَ» همه، به صیغه جمع آمده است؛ ولی بسیاری از مفسران گفته اند که منظور، علی بن ابی طالب (علیه السلام) بوده است که شب و روز، پنهان و آشکارا انفاق می کرده است. طبق روایتی، آن حضرت چهار درهم داشت، یکی را شبانه و دیگری را در روز، سومی را آشکار و چهارمی را پنهان انفاق کرد و آیه فوق در شأن انفاق او نازل شد!^۳

سؤال: مگر می شود برای کارهای بسیار جزئی، همچون انفاق چهار درهم، آیه ای نازل می شود؟

پاسخ: آنچه از نظر اسلام مهم است کیفیت و چگونگی عمل است نه مقدار عمل. بنابراین، اگر عمل مخلصانه باشد، ممکن است در شأن انفاق کمتر از چهار درهم نیز آیه ای نازل شود، اما اگر کسی کوهی از طلا هم انفاق کند ولی از سراخلاص نباشد، هیچ ارزشی نخواهد داشت و آیه ای در شأن آن نازل نمی شود.^۴

ج) چگونه ممکن است علی (علیه السلام) در زمان حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله) ولایت داشته باشد

اشکال دیگری که فخر رازی^۵ و دیگران مطرح نموده اند این است که: «اگر ولایت در این آیه شریفه به معنای سرپرستی و صاحب اختیار بودن و امامت و رهبری باشد ولایت علی علیه السلام در حال حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله) چه معنایی دارد؟ زیرا بر فرض ثبوت این معنی برای علی بن ابی طالب (علیه السلام) ولایت بعد از رحلت پیامبر برای او ثابت می شود ولی در زمان حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله) چنین ولایتی برای او ثابت نیست، اما اگر ولایت را به معنای دوستی و نصرت بگیریم هیچ اشکالی ندارد، زیرا علی حتی در زمان پیامبر دوست و یار مؤمنان بوده است!».

پاسخ: جواب این اشکال هم روشن است، زیرا ولایت ولی، وصی، خلیفه و جانشین همواره بالقوه بوده نه بالفعل و اساساً این مطلب در درون این کلمات

۱. رک. آیات ولایت در قرآن، ص ۹۳.

۲. آنها که اموال خود را، شب و روز، پنهان و آشکار، انفاق می کنند، مزدشان نزد پروردگارشان است؛ نه ترسی بر آنهاست، و نه غمگین می شوند. سوره بقره، آیه ۲۴.

۳. الکشاف، ج ۱، ص ۳۱۹. التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۲۸.

۴. آیات ولایت در قرآن، ص ۹۴.

۵. التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۲۸.



نهفته است؛ حضرت زکریا علیه السلام که از خداوند فرزندی طلب می کند تا ولی و جانشین و وارث او باشد و خداوند نیز خواسته اش را اجابت نموده و یحیی را به او می دهد^۱، آیا یحیی در زمان حیات پدر وارث و ولی و جانشین اوست. یا پس از رحلت پدر؟ روشن است که این امور بعد از مرگ پدر است.

این مسئله یک امر عرفی و عقلانی است؛ کسانی که وصیتنامه می نویسند و برای خود وصی تعیین می کنند، آیا برای وصی، قبل از مرگ خویش ولایت و اختیاری قائل می شوند، یا اینها مربوط به پس از مرگ است؟ آقای فخر رازی حتماً وصیت نامه داشته است و برای خود وصی انتخاب کرده است، آیا وصی او در زمان حیاتش جانشین او بوده است، یا بعد از مماتش؟! از این بالاتر، تمام زمامداران دنیا برای خویشتن خلیفه و جانشینی تعیین می کنند ولی هیچ کدام از آنها در حیات زمامدار فعلی، قدرتی ندارند، بلکه قدرت و اختیارات آنها برای پس از مرگ زمامدار فعلی است.

بنابراین ولایت در آیه شریفه به معنای صاحب اختیار و سرپرست و امامت امت است ولی تمام این معانی بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله برای علی علیه السلام فعلیت پیدا می کند. علاوه بر این، مسئله تعیین جانشینی پیامبر اختصاص به این آیه ندارد، بلکه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در طول دوران بیست و سه ساله پیامبری اش به طور مکرر مسئله خلافت علی علیه السلام را مطرح کردند، که کرارا در کتب حدیثی مطرح شده است، نتیجه این که، این قبیل اشکالات، که جواب روشنی دارد، در واقع بهانه جویی است!

بنابراین علی رغم اشکالات و بهانه جویی های فراوانی که پیرامون دلالت آیه شریفه ولایت مطرح شده، که مهم ترین آنها در بالا ذکر شد و پاسخ آن بیان گشت، دلالت آیه شریفه بر ولایت روشن است و آیه فوق ولایت و سرپرستی و امامت و رهبری را برای سه کس ثابت می کند: نخست خداوند متعال و سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و پس از او، حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام.^۲

پیام آیه ولایت

آیه شریفه محل بحث علاوه بر اثبات ولایت امیر المؤمنین علیه السلام، پیام مهمی نیز برای شیعیان آن حضرت، بلکه برای تمام مسلمانان جهان دارد. و آن این که:

۱. سوره مریم، آیه ۵ و ۶.

۲. آیات ولایت در قرآن، ص ۱۰۰.



علی علیه السلام به طور تصادفی و اتفاقی ولی و سرپرست مؤمنان و جانشین پیامبر آخر الزمان علیه السلام و خلیفه شایسته خدای مئان نشده، بلکه رسیدن به این جایگاه بزرگ عوامی دارد که در خود آیه محل بحث آمده است. ایمان قوی و ریشه دار و اقامه نماز و حفظ رابطه بین خویشتن و خالق خویشتن و پرداخت زکات و برقراری رابطه بین خویشتن و سایر انسان ها، سبب شد که علی علیه السلام، امیرالمؤمنین گردد.

روایات

یکی از معانی ولایت، سرپرستی و اداره جامعه است، غیر از قرآن، در روایاتی که از معصومان به ما رسیده واژه «ولایت» در همین معنا بسیار به کار رفته است، در این جا برای نمونه چند روایت را نقل می کنیم:

الف) حضرت امیرمؤمنان علیه السلام در عبارت های مختلفی از نهج البلاغه واژه ولایت را به همین معنای سرپرستی به کار برده است؛ مثلاً:

در خطبه دوم نهج البلاغه بعد از این که درباره اهل بیت علیهم السلام می فرماید: «هُم مَوْضِعُ سِرِّهِ وَ لَجَأُ أَمْرِهِ وَ عَيْبَةُ عِلْمِهِ وَ مَوْتِلُ حُكْمِهِ وَ كُھُوفُ كُتُبِهِ وَ جِبَالُ دِينِهِ بِهِمْ أَقَامَ الْحَيَاءُ ظَهْرَهُ وَ أَذْهَبَ الزَّيْعَادُ فَرَأْيَصَهُ»^۱

آنها موضع اسرار خدایند و ملجأ فرمانش، ظرف علم اویند و مرجع احکامش، پناهگاه کتاب های او هستند و کوه های استوار دین او، به وسیله آنان خمیدگی پشت دین راست نمود و لرزش های وجود آن را از میان برد.

لَا يُقَاسُ بِأَلِ مُحَمَّدٍ علیه السلام مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ وَلَا يُسَوَّى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَدًا هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ وَ عِمَادُ الْيَقِينِ إِلَيْهِمْ يَفِيءُ الْعَالِي وَ بِهِمْ يُلْحَقُ النَّاسُ وَ لَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوَلَايَةِ وَ فِيهِمْ الْوَصِيَّةُ وَ الْوَرَاثَةُ الْآنَ إِذْ رَجَعَ الْحَقُّ إِلَى أَهْلِهِ وَ نُقِلَ إِلَى مُتَقَلِّبِهِ.^۲

از این امت کسی را با خاندان رسالت هم مرتبه نتوان پنداشت و هرگز نمی توان پرورده نعمت ایشان را در مرتبت آنان داشت که آل محمد علیهم السلام پایه دین و ستون یقینند. هر که از حد درگذرد به آنان بازگردد و آن که وامانده، به ایشان پیوندد. حق ولایت خاص ایشان است و میراث پیامبر مخصوص آنان. اکنون حق به

۱. نهج البلاغه، خ ۲.

۲. همان.



خداوند آن رسید و رخت به آنجا که بایسته اوست کشید.

ویژگی‌های ولایت و حکومت از آن‌ها است و وصیت پیغمبر ﷺ و وراثت او در میان آنان هم اکنون حق به اهلش برگشته و دوباره به جایی که از آنجا منتقل شده بود باز گردیده است.^۱

ب) از ابی الجارود از حضرت ابی جعفر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: طایفه‌ای از یهود مسلمان شدند از آن جمله عبد الله بن سلام، اسد، ثعلبه، ابن یامین و ابن صوری بودند که همگی خدمت رسول خدا ﷺ عرض کردند یا نبی الله حضرت موسی وصیت کرد به یوشع بن نون و او را جانشین خود قرار داد وصی شما کیست؟ و بعد از توفی و سرپرست ما کیست؟

در پاسخ این سؤال این آیه نازل شد: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» آن گاه رسول خدا فرمود برخیزید، همه برخاسته و به مسجد آمدند، مردی فقیر و سائل داشت از مسجد به طرف آن جناب می‌آمد، حضرت فرمود: ای مرد آیا کسی به تو چیزی داده؟ عرض کرد: آری، این انگشتر را یک نفر همین اکنون به من داد، حضرت پرسید چه کسی؟ عرض کرد آن مردی که مشغول نماز است، پرسید در چه حالی بتو داد؟ عرض کرد در حال رکوع، حضرت تکبیر گفت. اهل مسجد همه تکبیر گفتند، حضرت رو به آن مردم کرد و فرمود: پس از من علی ﷺ ولی شماست، آنان نیز گفتند ما به خداوندی خدای تعالی و به نبوت محمد ﷺ و ولایت علی ﷺ راضی و خشنودیم، آن گاه این آیه نازل شد: «وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ»^۲

(ج) فضایل علی ﷺ

(إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ لِأَخِي عَلِيٍّ فَضَائِلَ لَا تُحْصَى كَثْرَةً فَمَنْ ذَكَرَ فَضِيلَةً مِنْ فَضَائِلِهِ مُقِرًّا بِهَا، غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَأَخَّرَ، وَمَنْ كَتَبَ فَضِيلَةً مِنْ

۱. دقت می‌فرمایید که حضرت امیرالمومنین ﷺ، اهل بیت ﷺ را به عنوان این که دارای خصائص ولایت هستند، یاد می‌کند، نه ولایت تکوینی، چون ولایت تکوینی يك مقام عینی است که نه در گذر نصب شده است نه در سقیفه غصب و اساساً قابل نصب و غصب نیست، آن فیض خاص الهی است که نمی‌توان از کسی گرفت؛ مثلاً مقام «أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَلَأُنَا بِطَرْقِ السَّمَاءِ أَغْلَمُ مِنِّي بِطَرْقِ الْأَرْضِ» که در سقیفه غصب نشد. در خطبه‌هایی که امیرالمومنین ﷺ خود را به عنوان والی و ولی معرفی می‌کند، این تعبیرات فراوان است که من حق ولایت بر عهده شما دارم و شما مولی علیه من هستید، این سخن بدین معنا نیست که من قیم شما هستم، و شما محجورید. بلکه به معنای سرپرستی و حکومت و اداره شئون مردم است.

۲. تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۴۸۰. نقل از غایة المرام، ص ۱۰۷.



فَضَائِلِهِ، لَمْ تَزَلْ الْمَلَائِكَةُ تَسْتَغْفِرُ لَهُ مَا بَقِيَ لَيْتَكَ الْكِتَابِيَّةَ رَسْمٌ، وَمَنْ اسْتَمَعَ فَضِيلَةً مِنْ فَضَائِلِهِ، غَفَرَ اللَّهُ لَهُ الذُّنُوبَ الَّتِي اكْتَسَبَهَا بِالْإِسْتِمَاعِ، وَمَنْ نَظَرَ إِلَى كِتَابٍ مِنْ فَضَائِلِهِ كَفَّرَ اللَّهُ لَهُ الذُّنُوبَ الَّتِي اكْتَسَبَهَا بِالنَّظَرِ^۱

خداوند برای برادر من علی علیه السلام فضایل بیشماری قرار داده است که اگر کسی از روی اعتقاد، یکی از آن فضایل را بیان نماید، خداوند گناهان گذشته و آینده او را می بخشد، اگر کسی یکی از فضائل آن حضرت را بنویسد، تا هنگامی که آن نوشته باقی است، ملائکه برای او استغفار می کنند و اگر کسی یکی از فضائل آن حضرت را بشنود، خداوند همه گناهانی را که از راه گوش انجام داده است می بخشد و اگر کسی به نوشته ای درباره فضائل علی علیه السلام نگاه کند، خداوند از تمام گناهانی که از راه چشم کسب کرده است در می گذرد.

د) آیات فراوانی را علمای اهل سنت در شأن امام علی علیه السلام تفسیر کرده اند و در تأیید آن روایاتی را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آورده اند به طوری که بعضی از علمای اهل تسنن مانند ابن حجر، خطیب بغدادی، سیوطی، گنجی شافعی، ابن عساکر، شیخ سلیمان قندوزی حنفی و... از ابن عباس روایت کرده اند که گفت: «تَرَكْتُ فِي عَلِيٍّ ثَلَاثُ مِائَةِ آيَةٍ»^۲ در شأن علی علیه السلام سیصد آیه نازل شده است.

و گروه دیگری از علماء عامّه از یزید بن رمان چنین روایت کرده اند: «عَنْ يَزِيدَ بْنِ رُمَانَ قَالَ: مَا نَزَلَ فِي أَحَدٍ مِنَ الْقُرْآنِ مَا نَزَلَ فِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ»^۳

«تعداد آیاتی که در شأن علی علیه السلام نازل شده در مورد هیچ کس نازل نشده است.»
(ه) «عَنْ ضُرَيْشٍ عَنْ عَلِيٍّ علیه السلام قَالَ: (تَرَكْتُ هَذِهِ الْآيَةَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله): (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُتِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ) (۵) فَخَرَجَ

۱. خوارزمی المناقب، ص ۱۹، ۲۵۲.

۲. خطیب بغدادی در ترجمه اسماعیل بن محمد بن عبدالرحمن در شماره ۳۲۷۵ از تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۲۲۱. شیخ سلیمان قندوزی حنفی، یبایع الموده، باب ۴۲، ص ۱۱۴۸... اکثر من ثلاث مائة آیه... حافظ بن عساکر در حدیث ۹۴۱ از ترجمه امیر المؤمنین از تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۴۳۱، ط ۲.

گنجی شافعی در باب ۶۲ از کتاب کفایة الطالب، ص ۲۳۱. سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۱۷۲. ابن حجر صواعق المحرقة، ص ۷۶.

۳. ابن عساکر در حدیث ۹۴۰ از ترجمه امیر المؤمنین علیه السلام از تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۴۳۰، ط ۲. ابن حجر در کتاب صواعق، ص ۷۶. سیوطی در تاریخ الخلفاء، ص ۱۷۱ (عن ابن عباس). حافظ الحسکانی در حدیث ۵۰ در اول فصل ۵ از مقدمه کتاب شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۹، ط ۱. و در حدیث ۵۵، ص ۴۱ از همین کتاب. گنجی شافعی، در باب ۶۲ از کفایة الطالب، ص ۲۵۳.



رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ وَالنَّاسُ يُصَلُّونَ بَيْنَ رَاكِعٍ وَقَائِمٍ وَإِذَا سَأَلَ فَقَالَ: يَا سَائِلُ هَلْ أَعْطَاكَ أَحَدٌ شَيْئاً؟ فَقَالَ: لَا إِلَّا هَذَاكَ الرَّاكِعُ (لَعَلِّي) أَعْطَانِي خَاتَمَةً.^۱

ضریس از علی (علیه السلام) نقل می‌کند: این آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ...) بر پیامبر نازل شد، پس از آن در حالی که مردم مشغول نماز بودند پیامبر وارد مسجد شد و دید یک نفر سائل ایستاده است، حضرت رو به سائل کرد و فرمود: ای سائل آیا کسی چیزی به تو داده است؟ عرض کرد: نه یا رسول الله، جز آن رکوع کننده (به علی (علیه السلام) اشاره کرد) که انگشت خود را به من داد، غیر از او کسی چیزی به من نداده است.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: «علی (علیه السلام) هزاران شاهد در غدیر خم داشت ولی نتوانست حق خود را بگیرد، در حالی که اگر یک مسلمان دو شاهد داشته باشد، حق خود را می‌گیرد!»^۲ ولایت فقیه در راستای ولایت امام معصوم است. در مقبوله‌ی عمر بن حنظله از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم: «به آن کس که حدیث ما را روایت کند و در حلال و حرام ما نظر کند و احکام ما را بشناسد، بنگرید. پس به حکومت او راضی باشید که من او را بر شما حاکم قرار دادم. فَاَتَى قَدْ جَعَلْتَهُ عَلَيَّكُمْ حَاكِمًا...»^۳

داستان

در امالی شیخ طوسی (رحمه الله) است که ابو رافع می‌گوید: روزی من وارد بر رسول الله (صلی الله علیه و آله) شدم در حالی که آن جناب خواب بود و ماری در طرف دیگر خانه آن حضرت به چشم می‌خورد من به ملاحظه اینکه نکند آن حضرت از سرو صدای من بیدار شود از کشتن مار کراهت داشتم و خیال کردم که آن حضرت در آن ساعت در حال گرفتن وحی بود، ناگزیر برای اینکه مباد این مار به آن حضرت آسیبی بزند بین ما و آن جناب خوابیدم تا اگر آسیبی زد به من بزند نه به آن جناب، چیزی نگذشت بیدار شد در حالتی که آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا» (تا آخر آیه) را می‌خواند.

آن گاه فرمود: حمد خدای را که نعمت را بر علی تمام کرد و گوارا باد بر علی فضیلتی

۱. ابوالفداء الحافظ ابن کثیر الدمشقی، البدایة و النهایة (مکتبة المعارف، بیروت) الجزء السابع، ص ۳۵۸. فرائد السمطين، (با مشخصات سابق) ج ۱، ص ۱۹۵، ح ۱۵۳. فخرالدین راضی، تفسیر الکبیر (دار الکتب العلمیه، طهران، ایران) ج ۱۲، ص ۲۶ ذیل آیه شریفه، عبارتی با مختصر تفاوت. شیخ سلیمان قندوزی، ینابیع المودة، ص ۲۵۱.

۲. تفسیر نور الثقلین.

۳. کافی، ج ۱، ص ۶۷.



که خدا به او ازرانی داشت، آن گاه از من پرسیدند اینجا چه می کنی؟ من داستان ما را برایشان عرض کردم، بمن فرمود بکش آن را من آن را کشتم. آن گاه فرمود ای ابرارافع چگونه ای تو با مردمی که با علی مقاتله می کنند، با این که او بر حق و آن قوم بر باطلند؟ جهاد در رکاب علی علیه السلام حقی است از حقوق خدای متعال و هر کس قدرت بر آن نداشته باشد باید در قلب خود دشمنانش را دشمن بدارد و آرزو کند ای کاش می توانستم در این جهاد شرکت کنم که در این صورت چیزی بر او نیست و خداوند همین نیت را جهاد او حساب می کند، عرض کردم یا رسول الله از خدای تعالی بخواهید که اگر من آن زمان و آن مردم را درک کردم مرا بر قتال با آنها قوت و نیرو دهد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله دست به دعا برداشت و حاجتم را از خدا خواست آن گاه فرمود: برای هر پیغمبری امینی است و امین من ابرارافع است. ابرارافع می گوید وقتی که پس از مرگ عثمان مردم با امیر المؤمنین علی علیه السلام بیعت کردند و طلحه و زبیر نقض بیعت نموده و خروج کردند، بیاد فرمایش پیغمبر افتادم، لذا خانه ام را که در مدینه بود با زمینی که در خیبر داشتم فروختم و خودم و بچه هایم در رکاب آن جناب بیرون آمدم به این امید که شاید در رکابش شهید شوم، لیکن موفق نشدم تا آن که با آن جناب به بصره آمدم و همچنین زنده بودم تا آن جناب به صفین رفت، من نیز در این جنگ و جنگ نهروان شرکت داشتم و همه جاد در خدمتشان بودم، تا اینکه شهید شدند، من نیز به مدینه برگشتم در حالی که دیگر در آن شهر که وطن من است خانه و زمینی نداشتم، حسن بن علی علیه السلام زمینی را که در بیعت داشت به من واگذار نمود و نیز یک قسمت از خانه پدر بزرگوارش امیر المؤمنین علیه السلام را به من داد و من با زن و بچه ام در آنجا منزل کردم.^۱

خلاصه و نتیجه گیری

● آنچه از نظر اسلام مهم است کیفیت و چگونگی عمل است نه مقدار عمل. بنابراین، اگر عمل مخلصانه باشد، ممکن است در شأن انفاق کمتر از چهار درهم نیز آیه ای نازل شود، اما اگر کسی کوهی از طلا هم انفاق کند ولی از سراخلاص نباشد، هیچ ارزشی نخواهد داشت و آیه ای در شأن آن نازل نمی شود. با تفکر و تعمق در کلمه و جمله جمله آیه ولایت و با صرف نظر از روایات فراوانی که در تفسیر آیه وارد شده است، معلوم شد که ولی در این آیه به معنای امام و پیشوا و

۱. ترجمه المیزان، ج ۶، ص ۲۲.



سرپرست است و هر کس حکومت خدا و رسول و «الَّذِينَ آمَنُوا» را با آن شرایطی که در آیه آمده بپذیرد پیروز و منصور خواهد بود.

• ولایت در آیه شریفه به معنای صاحب اختیار و سرپرست و امامت امت است ولی تمام این معانی بعد از رحلت پیامبر ﷺ برای علی ﷺ فعلیت پیدا می کند.

بنابراین علی رغبم اشکالات و بهانه جویی های فراوانی که پیرامون دلالت آیه شریفه ولایت مطرح شده، که مهم ترین آنها در بالا ذکر شد و پاسخ آن بیان گشت، دلالت آیه شریفه بر ولایت روشن است و آیه فوق ولایت و سرپرستی و امامت و رهبری را برای سه کس ثابت می کند: نخست خداوند متعال و سپس پیامبر اکرم ﷺ و پس از او، حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ﷺ.^۱

• کلمه ولی در قرآن هم به معنای دوست و محب به کار رفته هم به معنای یاور و هم به معنای متولی و حاکم بر امور (رهبر) به کار رفته است

اما این واژه در آیه مورد بحث صرفاً به معنای حاکم و رهبر است به دلیل این که کلمه «انما» در آیه مفید حصرو اختصاص است و این کلمه ولایت را به خدا و رسول او و حضرت علی ﷺ اختصاص داده است پس کلمه «ولی» در آیه نمی تواند به معنای دوست باشد چون ولایت محبت اختصاص به این سه نفر ندارد بلکه همه مومنین نسبت به یکدیگر ولایت محبت دارند همچنین این کلمه در آیه به معنای ولایت نصرت (یاور) نمی باشد چون نصرت و یاری دادن اختصاصی به پیامبر اکرم ﷺ و علی ﷺ ندارد بلکه همه باید نسبت به یک دیگر یاور باشند.

۱. آیات ولایت در قرآن، ص ۸۱.



استقامت



«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ * نَحْنُ أَوْلِيَائُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَى أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ * نَزَّلْنَا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ»
[سوره فصلت، آیه ۳۲-۳۰]

«به یقین کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداوند یگانه است!» سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می شوند که: «نترسید و غمگین مباشید، و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است! ما یاران و مددکاران شما در زندگی دنیا و آخرت هستیم؛ و برای شما هر چه دلتان بخواهد در بهشت فراهم است، و هر چه طلب کنید به شما داده می شود! اینها وسیله پذیرایی از سوی خداوند غفور و رحیم است!»

واژگان مهم

- استقامت

این واژه از ریشه «ق - و - م» است و برای آن معانی مختلفی مانند اعتدال، ثبات و مداومت استمرار، پایداری، ایستادن، درست شدن و قیمت نهادن را بازگو کرده‌اند و معنای اعتدال شهرت بیشتری دارد. برخی گفته‌اند: استقامت همان اقامه است؛ ولی اضافه شدن دو حرف «س» و «ت» معنای آن را تأکید می‌کند.^۱

راغب می‌گوید: کلمه استقامت در اصل در خصوص طریقی به کار می‌رفته که به خط مستقیم کشیده شده باشد و در آیه شریفه «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» حق را به چنین راهی تشبیه کرده. سپس می‌گوید: و استقامت انسان به این معنی است که همواره ملازم طریقه مستقیم باشد که خدای تعالی در باره چنین انسان‌هایی فرموده: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا».^۲

در صحاح اللغة استقامت رایه معنای اعتدال گرفته و گفته: وقتی می‌گویند «استقام له الامر» معنایش این است که این امر برای او در حد اعتدال بود.^۳ پس مراد از جمله «ثُمَّ اسْتَقَامُوا» این است که ملازم وسط راه باشند و دچار انحراف نگردند و بر سخی که آیه شریفه بیان فرموده استوار باقی بمانند. مثلاً در آیه «فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ»^۴ معنایش این است که مادام که کفار با شما معتدل بودند، شما هم برای آنان اعتدال داشته باشید و از وسط راه منحرف نگردید. و در آیه «وَاسْتَقِيمْ كَمَا أَمَرْتُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ»^۵ معنایش این است که: آن طور که مامور شده‌ای عمل کن، یعنی راه میانه را پیش بگیر و هواهای ایشان را پیروی مکن. همه تفسیرهای مختلفی که برای این آیه کرده‌اند به همین معنا که ما گفتیم برمی‌گردد.^۶

۱. غرائب التفسیر، ج ۱، ص ۴۳۵؛ رحمة من الرحمن، ج ۱، ص ۲۶۵.

۲. مفردات راغب، ماده "قوم".

۳. صحاح اللغة، ج ۵، ص ۲۰۱۷.

۴. سوره توبه، آیه ۷.

۵. سوره شوری، آیه ۱۵.

۶. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۵۹۱.



در معنایی جامع، می‌توان گفت: اصل واحد در این ماده، مفهومی است در برابر قعود و معنای اصلی آن «به پاداشتن» و «فعلیت عمل» است. استقامت با توجه به معنای طلبی باب استفعال، به معنای طلب قیام است و استمرار و استقامت و مانند آن از لوازم معنای اصلی به شمار می‌آید.^۱ استقامت در مفهوم قرآنی آن اصطلاحی برای پایداری در دین و مسیر حق در برابر کژی هاست.^۲

نکات تفسیری

(۱) معانی قرآنی استقامت

بیشتر مباحث قرآنی استقامت مربوط به ۹ آیه‌ای است که متضمن مشتقات فعلی استقامت است. در این آیات جز آیه ۷ سوره توبه که به موضوع استقامت در عهد و پیمان پرداخته سایر آیات، استقامت را در مورد توحید و سیر به سوی خدا مطرح کرده است.^۳

همان‌گونه که واژه پژوهان برای استقامت چندین معنا بر شمرده‌اند مفسران نیز در معنا و تفسیر آن معانی اعتدال و دوری از افراط و تفریط، ثبات و دوام و طلب قیام را بازگو کرده‌اند.^۴

(۲) تفسیر استقامت به طلب قیام

تفسیر استقامت به طلب قیام به این صورت است که انسان در حال قیام و ایستادن در متعادل‌ترین حالت و مسلط بر توانایی‌ها و کارهای خود است و این تسلط انسان را به شخصیت و شأن انسانی خود می‌رساند تا بتواند کارهای مناسب با استعداد انسانی خود را انجام دهد. به این جهت، از متعادل‌ترین حالت هر چیز به گونه‌ای که امکان نمایان شدن همه آثار و توانایی‌های آن وجود داشته باشد، به صورت استعاره با واژه «قیام» یاد می‌شود، استقامت نیز چون مصدر باب استفعال است و معنای طلب دارد به معنای طلب قیام و استعدادی ظهور همه آثار و منافع است.

۱. التحقیق، ج ۹، ص ۳۴۱؛ المیزان، ج ۱۱، ص ۴۸-۴۷.

۲. الفتوحات المکیه، ج ۲، ص ۲۱۷؛ منازل السائرین، ص ۴۲؛ مدارج السالکین، ج ۲، ص ۱۰۸.

۳. دائرة المعارف قرآن کریم (۳)، ص ۱۴۷.

۴. روح المعانی، مج ۷، ج ۱۲، ص ۲۲۷؛ التحریر و التنویر، ج ۶، ص ۲۳۷؛ جامع البیان، مج ۷، ج ۱۱، ص

۲۰۹؛ مجمع البیان، ج ۹، ص ۳۸؛ المیزان، ج ۱۰، ص ۱۱۶. (۳) و ج ۱۱، ص ۴۷.



استقامت انسان در امری آن است که شخص قیام به آن امر و اصلاح آن را از خود طلب کند، به گونه ای که کامل شود و فساد و نقص در آن راه نیابد، بنابراین، معنای استقامت در هر آیه ای با توجه به زمینه ای که استقامت در آن مطرح شده، متفاوت است؛ مانند قیام به حق توحید در عبودیت: «قُلْ إِنَّمَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنَّمَا أَهْكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ»^۱ و ثبات بر ربوبیت حق در همه شئون زندگی و محافظت بر توحید در همه امور باطنی و ظاهری: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا» و قیام به وظایف دینی: «فَاقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا»^۲. و شاید به همین جهت مفسران، تفسیرهای گوناگونی از استقامت در آیات مربوط ارائه کرده اند.^۳

۳) تفاوت صبر و استقامت

براساس این تفسیر، استقامت مفهومی جامع تر از آنچه دیگر مفسران در معنای آن گفته اند دارد، زیرا چیزی را برپا داشتن به گونه ای که همه آثار آن ظاهر گردد مستلزم اعتدال، صبر و ثبات در آن است، از این رو هر یک از این تعریف هارمی توان تعریف به لازم استقامت و آنها را به لحاظ مفهومی، مستقل از استقامت دانست، زیرا صبر در لغت به معنای حبس نفس و بردباری در ناملازمات است و جنبه سلبی در آن لحاظ شده است، برخلاف استقامت که ویژگی اثباتی و ایجابی دارد و همچنین الزاماً در ناملازمات به کار گرفته نمی شود. شاید بتوان گفت با توجه به موارد کاربرد استقامت و صبر در قرآن، استقامت به معنای پافشاری و پایداری در اصل دین و ارزش های دینی و عدم انحراف از راه حق به بی راهه های کفر، شرک و نفاق است که بیشتر بُعد فکری و عقیدتی در آن لحاظ شده است و صبر به معنای شکیبایی در برابر سختی های اطاعت و دشواری های مصائب و عدم تمکین در برابر طغیان شهوات است که بیشتر در مقام عمل متصور است^۴، افزون بر این، کاربرد استقامت و صبر در روایات به صورت قسیم یکدیگر و به صورت دو مفهوم جدا از هم، بر استقلال مفهومی هریک دلالت دارد.

این ویژگی های مفهومی و گستردگی ارتباط با مفاهیمی بنیادین چون هدایت و عبودیت، استقامت را در تعالیم قرآن و روایات دینی در جایگاه ویژه ای نشانده

۱. سوره فصلت، آیه ۶.

۲. سوره روم، آیه ۳۰.

۳. دائرة المعارف قرآن کریم (۳)، ص ۱۴۷.

۴. مجمع البحرین، ج ۲، ص ۵۷۷؛ بصائر ذوی التمییز، فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، ج ۳، ص ۳۷۱.



است، چنان که در قرآن دو بار به پیامبر اسلام ﷺ فرمان به استقامت داده شده است: «فَاسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتُ»^۱ و در ادامه یکی از این دو خطاب پیروان پیامبر ﷺ نیز به استقامت مکلف شده اند: «فَاسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتُ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ». از موسی و هارون علیهما السلام نیز استقامت خواسته شده است.

۴) آثار استقامت

در قرآن آثاری چند برای استقامت بازگو شده که بخشی از آن، پاداش اهل استقامت در دنیا و پاره‌ای دیگر پاداش استقامت در آخرت است؛ اما ویژگی بهره‌مندی از ولایت الهی، در دنیا و آخرت شامل بندگان با استقامت می‌گردد: «الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ... نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ».

می‌توان عبارت «نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ» را از جانب ملائکه دانست؛ اما چون فرشتگان واسطه رحمت خداوند بوده، از خود ولایتی ندارند، این عبارت به ولایت الهی تفسیر می‌شود.^۲ اهل استقامت، از رهگذر بهره‌ای که از ولایت الهی و نزول فرشتگان بشارت دهنده دارند، از چنبره ترس و اندوه آزادند: «الَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا... نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ». اهل استقامت در دنیا از برکات خداوند بهره‌مند می‌شوند: «وَالْوَااسْتَقَمُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِيَهُمْ مَاءً غَدَقًا»^۳. عبارت «مَاءً غَدَقًا» در این آیه که به آب فراوان معنا شده کنایه از وسعت و فراوانی روزی است.

۵) موانع استقامت

استقامت ورزی برای مؤمنان، به سبب عوامل بازدارنده‌ای در بیرون و درون وجود آدمی، همواره با موانع و دشواری‌هایی همراه است که با توجه به مفهوم استقامت، هر کوتاهی و نقصی در عبودیت خدا را، می‌توان مانع استقامت تلقی کرد، از این رو در بعضی از آیات مرتبط با استقامت به چند عامل کلی اشاره شده است. این موانع عبارتند از: فراموشی یاد خدا^۴، پیروی از هوا و هوس^۵، پیروی از راه نادانان^۶،

۱. سوره هود، آیه ۱۱۲.

۲. المیزان، ج ۱۷، ص ۳۹۰.

۳. سوره جن، آیه ۱۶.

۴. همان، آیه ۱۷.

۵. سوره شوری، آیه ۱۵.

۶. سوره یونس، آیه ۸۹.



ممانعت شیطان از حرکت انسان در صراط مستقیم^۱، اختلاف و تنازع و دنیا طلبی^۲.

۶) الطاف خداوند به اهل استقامت

این آیه درست در مقابل کسانی است که برخلاف مدعای خود به انکار و لجاجت پرداخته و بر کفر پافشاری داشتند (که آیات قبل درباره آنان بود) پس اینجاسخن از مؤمنانی است که نه تنها اهل انکار حق نیستند بلکه در ایمان خود استوار و پابرجا بوده و به همین دلیل ذیل این آیه و آیه بعد شش پاداش و موهبت از جانب خداوند به آنها بشارت داده شده است.

نخست می فرماید: «کسانی که می گویند پروردگار ما الله است، سپس برگفته خود می ایستند و کمترین انحرافی پیدا نمی کنند و آنچه لازمه آن است در عمل و گفتار نشان می دهند فرشتگان الهی بر آنها نازل می شوند که ترسید و غمگین مباشید».

چون اینها دل به خدا بستند و ایمان محکم به او پیدا کردند و سپس تمام زندگی را به رنگ ایمان در آوردند و در محور آن قرار دادند؛ خداوند به آنها موهبت ایمنی از خوف و حزن را اعطاء می نماید. چرا که اینها اصل ایمان را بر منافع مادی ترجیح دادند. بسیاری کسانی که دم از عشق الله می زنند ولی در عمل استقامت ندارند، افرادی سست و ناتوانند که وقتی در برابر طوفان شهوات قرار می گیرند با ایمان وداع کرده و در عمل مشرک می شوند و هنگامی که منافعشان به خطر می افتد همان ایمان ضعیف و مختصر را نیز از دست می دهند.

دومین موهبت، بشارت به بهشتی است که به آنها وعده داده شده و آنها این وعده را باور کرده و به آن پایبند بودند.

سومین بشارت این است که ملائکه یار و مددکار اهل استقامت می باشند. در چهارمین بشارت می گویند: در بهشت برای شما هر چه بخواهید از مواهب و نعمت ها فراهم است و هیچ قید و شرطی در کار نیست.

پنجمین بشارت این که نه تنها نعمت های مادی و آنچه دل خواه شما است به شما می رسد، بلکه آنچه از مواهب معنوی طلب کنید در اختیار شما است (وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ).

و بالاخره ششمین و آخرین مؤذنه ای که به آنها می دهند این است که شما میهمان خدا در بهشت جاویدان او هستید و همه این نعمت ها به عنوان پذیرایی یک

۱. سوره اعراف، آیه ۱۶.

۲. سوره انفال، آیه ۴۶.



میزبان از یک میهمان گرامی از سوی پروردگار غفور و رحیم به شما ارزانی می‌شود (نُزْلًا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ).^۱

البته نباید فراموش کرد که «استقامت» همچون «عمل صالح» میوه درخت «ایمان» است زیرا ایمان هنگامی که عمق و نفوذ کافی پیدا کند انسان را دعوت به استقامت خواهد کرد، همان گونه استقامت در مسیر حق بر عمق ایمان نیز می‌افزاید و این دو تأثیر متقابل دارند.

از آیات دیگر قرآن نیز استفاده می‌شود که ایمان و استقامت نه تنها برکات معنوی را به سوی انسان سرازیر می‌کند، بلکه از برکات مادی این جهان نیز در سایه این دو بهره‌مند خواهد شد.^۲

۷) معنای ولایت ملائکه بر مومنین

عبارت «نَحْنُ أَوْلِيَاكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ» این سوال را به وجود می‌آورد که منظور از ولایت ملائکه در آیه شریفه چیست؟ پاسخ این است که اولاً چون ملائکه واسطه رحمت و کرامت خداوند هستند، دارای ولایت می‌باشند بنابراین ولایت داشتن آنها به این معنا نیست که از نزد خود اختیاری داشته باشند. و ثانیاً آیه شریفه در صدد این است بین اولیای خدا و دشمنان او مقابله و مقایسه کند، چون در حق دشمنانش فرموده بود: «وَقَيَّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ»^۳ (ما برای کفار قرین‌های بدی قرار دادیم) و در آیه مورد بحث در مقابل آن قرین‌ها، از قول ملائکه‌اش می‌فرماید: «ما اولیای شما هستیم».

و نتیجه این مقابله آن است که معلوم شود که مراد از ولایت ملائکه برای مؤمنین، تسدید و تأیید مؤمنین است، چون ملائکه مؤید آنها و مختص به اهل ولایت خدا هستند و اما ملائکه‌ای که حارس و نگهبان خلق هستند و یا آنها را که موکل بر ارزاق و اجل‌های مردم و سایر شؤون آنها هستند، اختصاصی به مؤمنین ندارند، بلکه مؤمن و کافر برایشان یکسان است.^۴

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۲۷۳-۲۷۰.

۲. همان، ص ۲۷۷.

۳. سوره فصلت، آیه ۲۵.

۴. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۵۹۲.



بعضی از مفسرین گفته‌اند: اصلاً این آیه شریفه کلام خدا است نه کلام ملائکه.^۱

روایات

(الف) وَقَدْ قُلْتُمْ رَبُّنَا اللَّهُ فَاسْتَقِيمُوا عَلَى كِتَابِهِ وَعَلَى مَنَاجِ أَمْرِهِ وَعَلَى الطَّرِيقَةِ الصَّالِحَةِ مِنْ عِبَادَتِهِ ثُمَّ لَا تَمُرُّوا مِنْهَا وَلَا تَتَّبِعُوا فِيهَا وَلَا تَخَالِفُوا عَنْهَا^۲

علی علیه السلام در یکی از خطبه‌های نهج البلاغه این آیه را با عبارت گویا و پر معنایی تفسیر می‌کند و بعد از تلاوت آن می‌فرماید: «شما گفتید پروردگار ما «الله» است اکنون بر سر این سخن پایمردی کنید، بر انجام دستورهای کتاب او و در راهی که فرمان داده و در طریق پرستش شایسته او، استقامت به خرج دهید، از دایره فرمانش خارج نشوید، در آئین او بدعت مگذارید و هرگز با آن مخالفت نکنید».

(ب) سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام عَنِ الْإِسْتِقَامَةِ فَقَالَ هِيَ وَاللَّهِ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ يَغْنِي عَنْهُمُ الْمَوْتُ: وَرَوَى ذَلِكَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام.

در حدیثی که از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل شده در پاسخ سؤال از تفسیر استقامت فرمود: استقامت همان روش ولایتی است که شما دارید.^۳

(ج) و عن سفیان بن عبد الله الثقفی رضی الله عنه قلت یا رسول الله أخبرنی بأمر أعتصم به قال قل ربی الله ثم استقم قال قلت ما أخوف ما یخاف علی فأخذر رسول الله بلسان نفسه و قال هذا.^۴

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آمده که شخصی خدمتش عرض کرد: «دستوری به من ده که به آن چنگ زنم و در دنیا و آخرت اهل نجات شوم».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بگو پروردگار من الله است و بر این گفته خود به ایست! سپس می‌گوید: پرسیدم: خطرناکترین چیزی که باید از آن بترسم چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله زبانش را گرفت و فرمود: این!^۵

۱. روح المعانی، ج ۲۴، ص ۱۲۱.

۲. نهج البلاغه، ج ۱۷۶.

۳. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۶، ص ۱۴۸؛ البته مضمون روایت به معنی این نیست که مفهوم آیه در مسئله ولایت خلاصه شود بلکه چون پذیرش رهبری ائمه اهل بیت علیهم السلام ضامن بقاء خط توحید و روش اصیل اسلام و ادامه عمل صالح است، استقامت را به این معنی تفسیر فرموده است.

۴. روح البیان، ج ۸، ص ۲۵۴.

۵. فصلت، آیه ۳۰.

پدر و مادر وی کسانی بودند که از حبشه به حالت اسارت وارد جزیره العرب شده بودند، بلال که بعدها مؤذن رسول خدا شد غلام امیه بن خلف بود. امیه، از دشمنان سرسخت پیشوای بزرگ مسلمانان بود، چون عشیره رسول خدا ﷺ دفاع از حضرت را به عهده گرفته بودند وی برای انتقام غلام تازه مسلمان خود را در ملاء عام شکنجه می داد، او را در گرم ترین روزها با بدن برهنه روی ریگ های داغ می خوابانید، سنگ بسیار بزرگ و تفتیده ای را روی سینه او می نهاد و او را با جمله زیر مخاطب می ساخت: دست از تو بر نمی دارم تا این که به همین حالت جان بسپاری، یا از اعتقاد به خدای محمد برگردی و لات و عزی را پرستش کنی ولی بلال در برابر آن همه شکنجه، گفتار او را با دو کلمه که روشن گریه استقامت او بود پاسخ می داد و می گفت: احدا احد یعنی خدا یکی است، خدا یکی است و هرگز به آیین شرک و بت پرستی ایمان ندارم. استقامت این غلام سیاه که در دست سنگدلی اسیر بود، مورد اعجاب دیگران واقع گشت. حتی ورقه بن نوفل دانشمند مسیحی عرب بر وضع رقت بار بلال گریست و به امیه گفت: به خدا سوگند هرگاه او را با این وضع بکشید من قبر او را زیارتگاه خواهم ساخت. گاهی امیه شدت عمل بیشتری نشان می داد، ریسمانی به گردن بلال می افکند و به دست بچه ها می داد، تا او را در کوچه ها بگردانند.

در جنگ بدر نخستین جنگ اسلام و کفر، امیه با فرزندش اسیر شدند، برخی از مسلمانان به کشتن امیه رأی نمیدادند ولی بلال می گفت: او پیشوای کفر است، باید کشته شود و بر اثر اصرار او پدر و پسر به کیفر اعمال ظالمانه خود رسیدند و هر دو کشته شدند.

خلاصه و نتیجه گیری

استقامت انسان در امری آن است که شخص قیام به آن امر و اصلاح آن را از خود طلب کند، به گونه ای که کامل شود و فساد و نقص در آن راه نیابد، بنابراین، معنای استقامت در هر آیه ای با توجه به زمینه ای که استقامت در آن مطرح شده، متفاوت است؛ مانند قیام به حق توحید در عبودیت. استقامت ورزشی برای مؤمنان، به سبب عوامل بازدارنده ای در بیرون و درون وجود آدمی، همواره با موانع و دشواری هایی همراه است که با توجه به مفهوم



استقامت، هر کوتاهی و نقصی در عبودیت خدا را، می‌توان مانع استقامت تلقی کرد، از این رو در بعضی از آیات مرتبط با استقامت به چند عامل کلی اشاره شده است. این موانع عبارتند از: فراموشی یاد خدا، پیروی از هوا و هوس، پیروی از راه نادانان، ممانعت شیطان از حرکت انسان در صراط مستقیم، اختلاف و تنازع و دنیا طلبی. بین آیه درست در مقابل کسانی است که برخلاف مدعای خود به انکار و لجابت پرداخته و بر کفر پافشاری داشتند (که آیات قبل در باره آنان بود) پس اینجا سخن از مؤمنانی است که نه تنها اهل انکار حق نیستند بلکه در ایمان خود استوار و پابرجا بوده و به همین دلیل ذیل این آیه و آیه بعد شش پاداش و موهبت از جانب خداوند به آنها بشارت داده شده است.



فضل مجاهدين



«لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولَى الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا»
[سوره نساء، آیه ۹۵]

«(هرگز) افراد باایمانی که بدون بیماری و ناراحتی، از جهاد بازنشتند، با مجاهدانی که در راه خدا با مال و جان خود جهاد کردند، یکسان نیستند! خداوند، مجاهدانی را که با مال و جان خود جهاد نمودند، بر قاعدان [ترک‌کنندگان جهاد] برتری مهمی بخشیده؛ و به هریک از این دو گروه (به نسبت اعمال نیکشان) وعده پاداش نیک داده، و مجاهدان را بر قاعدان، با پاداش عظیمی برتری بخشیده است.»



شان نزول

این آیه درباره کعب بن مالک، از طایفه بنی سلمه و مراره بن ربیع از طایفه بنی عمرو بن عوف و هلال بن امیه از طایفه بنی واقف، که در جنگ تبوک از حرکت با پیامبر گرامی اسلام، متخلف شدند، نازل گردید و خداوند، عبد الله بن ام مکتوم را که نابینا بود، معذور دانست و آن عده را که سالم بودند ملامت کرد، این مطلب را ابو حمزه ثمالی در تفسیر خود روایت کرده است.^۱

واژگان مهم

- ضرر

کلمه «ضرر» به معنای کمبود در وجود است کمبودی که مانع شود از این که آدمی به امر جهاد و قتال قیام نماید، نظیر کوری و شلی و بیماری.^۲

- درجه

کلمه «درجة» به معنای مقام و منزلت است و درجات به معنای منزلتی بالاتر است بعد از منزلتی پائین تر.^۳
 قتاده در تفسیر آیه شریفه گفته است: منظور از «درجه» درجات اعمال است، چنان که گفته می شود، اسلام، درجه ای است، فقه، درجه ای است، هجرت، درجه است، جهاد در هجرت، درجه ای است و کشته شدن در راه هجرت، نیز درجه ایست. به طور کلی چون ایمان دارای درجات متفاوتی است آن اعمالی که بر اساس ایمان از انسان ها صادر می شود نیز درجات مختلفی دارد.^۴

- حُسنی

کلمه: «حسنی» صفتی است که موصوف آن حذف شده و تقدیر کلام «کلا وعد الله

۱. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۳۱.

۲. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۷۱.

۳. همان.

۴. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۳۱۵.

العاقبة الحسنى» و یا «مثنویة الحسنى» و یا چیزی نظیر اینها است.^۱

- قعود

به قول راغب اصفهانی نوعی کسالت نشان دادن در جنگ و کارهای مهم است؛ یعنی کسی که نسبت به جنگ دچار سستی و بی رغبتی است.^۲

نکات تفسیری

۱) قاعدین معذور

این آیه به مقام شامخ مجاهدان و نیروهای نظامی اسلام و فضیلت و برتری چشمگیر آنان بر دیگران اشاره کرده، به این ترتیب قرآن مجید مسلمانان را به دو گروه مجاهدان و قاعدان تقسیم می‌کند و قاعدان را نیز به دو بخش تقسیم می‌نماید افراد ناتوان و معذور و افراد توانا و غیر معذور که بر اثر سستی و کاهلی از شرکت در جهاد خودداری کرده‌اند، سپس درجات عظیم و فضل کبیر و مغفرت و رحمت الهی را تنها شامل حال مجاهدان می‌داند.^۳

۲) وعده حُسنی به قاعدین معذور

جمله: «وَكَلَّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى...» دلالت دارد بر این که مراد از این اشخاصی که قعود کردند (نشستند) کسانی هستند که رفتن به جنگ را در زمانی ترک کردند که احتیاجی به رفتن آنان به جبهه جنگ نبوده، چون به مقدار کفایت دیگران رفته بودند، چون می‌فرماید: خدای تعالی به هر دو طائفه (آنها که به جهاد رفتند و آنها که نرفتند) وعده حسنی داده، پس غرض از جمله مورد بحث ترغیب و تحریک مسلمانان بر قیام به امر جهاد است، تا مسلمین در رفتن به جهاد شتاب نموده، از یکدیگر سبقت بگیرند.^۴

۳) فضیلت مجاهدین بر قاعدین معذور

به فرضی هم که بگوییم خدای تعالی ثواب و مصلحتی که از اولی الضرر به خاطر نرفتنشان به جبهه جنگ بر طبق نیتانشان تلافی می‌کند، (اگر واقعاً نابینایی متأسف

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۷۱.

۲. المفردات، ذیل کلمه قاعد.

۳. پیام قرآن، ج ۱۰، ص ۳۰۹.

۴. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۷۱.



است از این که چنانمی تواند در جهاد شرکت کند، خدای تعالی ثواب مجاهد به او می دهد) این معنا را نمی توانیم انکار کنیم که این گونه افراد فضیلت آن افرادی که به جهاد رفتند یا شهید شدند و یا بردشمن پیروز گشتند را ندارند، خدای تعالی مجاهدین را بر قاعدین برتری داده، هر چند که قاعدین عذر موجه داشته باشند و سخن کوتاه این که: این آیه شریفه می خواهد مؤمنین را تحریک و تشویق به جهاد نموده و روح ایمان آنان را برای سبقت گیری در خیر و فضیلت بیدار کند.^۱

۴) گستره وجوب جهاد

برخلاف کسانی که وظیفه پیکار با دشمن را مخصوص گروه خاصی می دانند، در اسلام این وظیفه بر عهده تمام کسانی است که توانایی گرفتن اسلحه به دست و جهاد با دشمن را دارند و به همین دلیل در تمام دوران حکومت پیامبر اسلام ﷺ گروه خاصی به عنوان نیروهای نظامی تشکیل نشد و به هنگام بروز جنگ ها تمام کسانی که توانایی حمل اسلحه داشتند با الهام گرفتن از قرآن مجید اسلحه برداشته و به سوی میدان جنگ حرکت می کردند و به تعبیر امروز همه در صف بسیجیان جای داشتند؛ و همین امر سبب قدرت عظیم نظامی مسلمین بود.^۲

۵) استثناء قاعدان «اولی الضرر»

خدای تعالی به هر دو طائفه (آنها که به جهاد رفتند و آنها که نرفتند) وعده برخورداری از اجر و بهره اخروی داده، دلیل ما این است که خداوند «اولی الضرر» یعنی بیماران و نایبانیان را استثناء کرده است.^۳

۶) متخلفان از جهاد

کسانی که به جبهه ی جهاد نمی روند، چند گروهند: منافقان بی ایمان، مسلمانان ترسو، رفاه طلبان، شگاکان، بی همتان که می گویند: با مال و بیان و قلم و دعا، رزمندگان را دعا و حمایت می کنیم و جهاد، برای ما واجب عینی نیست. این آیه، به این گروه آخر مربوط می شود و از آنان انتقاد می کند. زیرا گروه های دیگر در موارد متعدّد به شدّت مورد انتقاد قرار گرفته اند و هیچ گونه مقام و درجه ای ندارند تا مجاهدان یک درجه بالاتر از آنان باشند. در روایات

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۷۲.

۲. همان.

۳. همان، ص ۴.



آمده است، کسانی که به خاطر بیماری نمی توانند بجنگند ولی دلشان همراه رزمندگان است، با آنان در ثواب جهاد برابرند.^۱

۷) موانع حضور فراگیر مسلمانان در جنگ تبوک

جنگ تبوک^۲ از جنگ های بسیار سخت و حساس برای مسلمانان بود که عده ای به بهانه های مختلف از شرکت در جهاد خود داری کردند. به همین جهت، می تواند برای ارزیابی رفتار مسلمین هنگام نیاز به جهاد، قابل توجه و بررسی باشد. بنابراین به طور خلاصه در این جاتحت عنوان موانع شرکت در جهاد به آن می پردازیم.

الف) قدرت نظامی دشمن و شرایط جوی

از دید بسیاری از مسلمانان، قدرت و شوکت روم عظیم تر از آن بود که خود را قادر به رویارویی با آن بدانند، به خصوص آنکه در نبرد موته (سال ۸ ق.م) طعم سخت شکست را از رومیان چشیده بودند؛ افزون بر این، مسافت طولانی مدینه تا تبوک، آن هم در تابستان سالی که مسلمانان دچار قحطی بودند و هنوز محصولات کشاورزی نیز برداشت نشده بود و بسیاری نیز دوست داشتند که در گرمای شدید تابستان در زیر درختان خود استراحت کنند. این عوامل و شرایط، نگرانی های فراوانی را برای برخی از مسلمانان از نبرد با روم فراهم آورده و روند تجهیز سپاه را کند کرده^۳ و بسیاری از مسلمانان را در تجهیز و عزیمت به تبوک به سستی واداشت تا جایی که خداوند با فرو فرستادن آیات ۳۸ تا ۴۱ سوره توبه، مسلمانان را به تلاش بیشتر برای شرکت در جنگ و دوری از هرگونه سستی واداشت.^۴

ب) دنیا طلبی

خداوند در این آیات زندگی دنیا را در برابر آخرت اندک معرفی می کند و منشأ سستی مسلمانان در همراهی با پیامبر ﷺ را رضایت آنان به زندگی دنیا به جای

۱. تفسیر نور، ج ۲، ص ۳۶۱.

۲. در سال نهم هجری بازرگانان نبطی که با مدینه روابط تجاری داشتند خبر آوردند که هراکلیوس، امپراتور روم شرقی، با فراخوانی قبایل عرب مسیحی سرزمینهای مرزی شام و حجاز، همچون جذام، لخم، عاملة و غسان، سپاهیان خود را به استعداد ۴۰۰۰۰ نفر به فرماندهی فردی به نام صناد تا بقاء (از شهرهای شام در اردن امروزی) پیش رانده و هراکلیوس نیز خود در شهر حمص از شهرهای شمالی شام مستقر شده است. پیامبر صلی الله علیه و آله با شنیدن خبر لشکرکشی رومیان، با خطابه، نامه نگاری و فرستادن پیک، مسلمانان را به نبرد با رومیان فرامی خواند.

۳. السيرة النبوية، ابن هشام، ج ۴، ص ۹۴۳؛ عیون الاثر، ج ۲، ص ۲۹۲؛ السيرة النبوية، ابن کثیر، ج ۴، ص ۴.

۴. المغازی، ج ۳، ص ۹۹۱؛ جامع البیان، ج ۱۰، ص ۱۷۲؛ مجمع البیان، ج ۵، ص ۵۴-۵۵.



آخرت می داند و این افراد را به مجازات دردناک تهدید می کند؛ همچنین با یادآوری پشتیبانی خود از پیامبر در آن زمان که وی از مکه تنها با همراهی یک تن خارج شده بود، مسلمانان را مخاطب ساخته که اگر شما پیامبر خود را یاری نکنید خداوند همراه و یاور او خواهد بود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ اتَّبِعُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْتِلُمُ إِلَى الْأَرْضِ اَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَّعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ أَلَا تَتَنَفَّرُوا يُعَذِّبُكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَ يَسْتَبْدِلُ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَنْصُرُوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ أَلَا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذَا خَرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيًا إِتَيْنَ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَ أَيْدِيَهُمْ يَجْنُودُ لَمْ تَرَوْهَا وَ جَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»^۱. خداوند در ادامه این آیات، همه مسلمانان را؛ چه آنان که می توانستند زاد و توشه فراوان فراهم کنند و چه آنان که چنین توانی نداشتند به جهاد و همراهی با پیامبر ﷺ امر می کند: «انفروا خِفَافًا وَ ثِقَالًا وَ جِهْدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ أَنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»^۲.

ج) بهانه اذن از والدین برای جهاد

برخی از مسلمانان نیز به این بهانه که باید از پدر و مادر خود اجازه عزیمت بگیرند از همراهی سپاه خودداری می کردند. در روایتی نیز از باب تطبیق، نزول آیه ۶ احزاب در شأن این افراد دانسته شده است.^۳ در این آیه خداوند پیامبر را نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر می داند و بدین شکل دستور پیامبر ﷺ را اجازه و اذن پدر و مادر مقدم و برتر گردید: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا»^۴.

د) عذر و اجازه از پیامبر ﷺ به دلیل دشواری جهاد

گروهی هم به رغم توانمندی مالی کوتاهی کرده، عذر آورده و برای ماندن از پیامبر اجازه خواستند و حتی برخی از آنان متعهد شدند تا پس از تجهیز و آماده کردن خود رهسپار تبوک شده و خود را به آن حضرت برسانند. افرادی چون «مرارة بن ربیع» از تیره اوسی «بنی عمرو بن عوف» و «کعب بن مالک خزرجی» از تیره بنی سلمه،

۱. سوره توبه، آیات ۴۰-۳۸.

۲. همان، آیه ۴۱.

۳. مجمع البیان، ج ۸، ص ۲۲۵. الصافی، ج ۴، ص ۱۶۴.

۴. سوره احزاب، آیه ۶.



«هلال بن امیه» از تیره اوسی «بنی واقف» و «ابو خثیمه مالک بن قیس خزر جی» از تیره «سالم بن عوف» از این گروه اند.^۱

آیات ۴۳-۴۲ توبه، ناظر به این گروه از متخلفان متمول و عذرآوردگان دانسته شده است.^۲ «لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَ سَفَرًا قَاصِدًا لَا تَبْعُوكَ وَ لَكِنْ بَعْدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَ سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا مَخْرَجَنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ * عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ إِذْنْتَ لَهُمْ حَتَّى يَتَّبِعِينَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمُ الْكَذِبِينَ» اگر کالایی (غنیمتی) نزدیک و دسترس و سفری کوتاه و آسان بود هرآینه تورا پیروی می کردند؛ اما آن راه بر آنان دراز و دشوار آمد؛ و به زودی به خدا سوگند یاد می کنند که اگر می توانستیم (توشه راه و ساز و برگ داشتیم) با شما بیرون می شدیم. خویش راتباه و هلاک می کنند و خدا می داند که آنها دروغگوی اند. خدای از تو درگذرد. چرا پیش از آنکه کسانی که راست گفتند برای پدیدار و شناخته شوند و دروغگویان را شناسی، به آنان [در نشستن از جنگ] رخصت دادی؟».

۸ کمک مالی به افراد بی سلاح

ناتوانی مالی بسیاری از مسلمانان می توانست در حدّ خود حرکت سپاه را به مخاطره اندازد، از این رو پیامبر ﷺ از همه افراد توانمند خواست تا برای فراهم شدن زمینه حضور بیشتر مسلمانان در این نبرد، اتفاق و از ناتوانان دستگیری کنند.^۳

پیام ها

۱. تفاوت مبارزان با قاعدان اندک نیست، بلکه فاصله بسیار است. «دَرَجَاتٍ»
۲. شرط دریافت و برخورداری از رحمت الهی، پاک بودن و پاک شدن است.^۴

روایات

الف) فَرَضَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيرًا مِنَ الشِّرْكِ، وَالصَّلَاةَ تَنْزِيهَاً عَنِ الْكِبَرِ، وَالزَّكَاةَ تَسْبِيحًا لِلرِّزْقِ، وَالصِّيَامَ ابْتِلَاءً، لِإِخْلَاصِ الْخُلُقِ، وَالْحَجَّ تَقَرُّبَةً لِلدِّينِ، وَالْجِهَادَ عِزًّا لِلْإِسْلَامِ.^۵

۱. المحبر، ص ۲۸۴. السيرة النبوية، ابن هشام، ج ۴، ص ۹۴۶. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۶۷.

۲. جامع البیان، ج ۱۰، ص ۱۸۲. التبیان، ج ۵، ص ۲۲۵.

۳. عیون الاثر، ج ۲، ص ۲۵۳. الاستغاثه، ج ۲، ص ۵۵. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۶۷.

۴. تفسیر نور، ج ۲، ص ۱۳۹.

۵. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۲۵۲.



خداوند تبارک و تعالی ایمان را واجب کرد برای پاکیزه شدن از شرک، نماز را واجب نمود برای پرهیز از کبر و خودپسندی، زکات را واجب کرد تا وسیله‌ای برای رسیدن به روزی گردد. روزه را واجب فرمود برای امتحان اخلاص در مردم، حج را واجب فرمود برای تقویت دین و جهاد را مقرر فرمود برای عزت اسلام.

(ب) وَرُؤِيَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ لِلْجَنَّةِ بَابٌ يُقَالُ لَهُ بَابُ الْمُجَاهِدِينَ يَدْخُلُونَ مِنْهُ وَأَنَّ الْمَلَائِكَةَ تَتَرَجَّبُ بِهِمْ وَأَهْلُ الْجَمْعِ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِمْ بِمَا أُكْرِمَهُمُ اللَّهُ.^۱

و از پیغمبر اکرم ﷺ روایت شده برای بهشت درستی که آن را در مجاهدین و پیکارکنندگان در راه خدا می‌گویند از همان در وارد می‌شوند و فرشتگان به آنان مرحبا می‌گویند و اهل محشر تماشای کرامتی که خدا به آنان فرموده می‌کنند.

(ج) فان الجهاد باب من ابواب الجنة فتحة الله لخاصة اوليائه وهولباس التقوى ودرع الله الحصينة وجنته الوثيقة، فمن تركه رغبة عنه البسه الله الذل وشملة البلاء وديث بالصغار والقماءة.^۲

جهاد درستی است از درب‌های بهشت، که خداوند آن را به روی دوستان خاص خود گشوده است، جهاد، لباس پرفضیلت «تقوی» است جهاد، زره نفوذناپذیر الهی است، جهاد، سپر محکم پروردگار است، آن کس که جهاد را ترک گوید، خداوند بر اندام او لباس ذلت و بلامی پوشاند و او را در مقابل دیدگاه مردم خوار و ذلیل جلوه می‌دهد.

(د) عن أبي عبد الله ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ: «فمن ترك الجهاد ألبسه الله - عز وجل - ذلاً و فقرافى معيشته و محقافى دينه، إن الله - عز وجل - أغنى أمتى بسنابك خيلها و مراكز رماحها».^۳

از ابی عبد الله ﷺ روایت شده است که: رسول خدا ﷺ فرمود: «هر آن کس که جهاد را ترک کند، خداوند او را در زندگی اش دچار خواری و فقر و پوچی در دینش می‌سازد. به راستی که خداوند «عز و جل» امت مرا با سم‌های اسبان و جای نیزه‌هایش بی‌نیاز ساخته است»

در حدیثی از پیامبر اسلام ﷺ نقل شده که به سربازان اسلام فرمود: افرادی را در مدینه پشت سر گذاشتید که هر گام در این مسیر با شما بودند (و در پاداش‌های الهی شرکت داشتند) آنها کسانی بودند که نیتی پاک داشتند و به اندازه کافی خیر خواهی کردند و قلب‌های آنها مشتاق به جهاد بود ولی موانعی همچون

۱. إرشاد القلوب إلى الصواب، ج ۱، ص ۹۸.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

۳. آمالی الصدوق، ص ۵۷۷.

بیماری و زیان و غیر آن آنها را از این کار باز داشت.^۱

داستان

در جنگ صفین که بین سپاه علی (ع) و سپاه معاویه در گرفت و هجده ماه طول کشید، روزهای بسیار سخت و وحشت انگیزی پیش آمد، در این روزهای یکی از یاران علی (ع) به نام زیاد بن نضر حارثی به هم رزم خود ((عبدالله بن بدیل)) گفت: در روز بسیار سخت و دشواری قرار گرفته ایم، که هیچ کس نمی تواند صبر و پایداری کند جز شخصی که قوی دل، پاک نیت و پیر صلابت باشد، سوگند به خدا گمان ندارم در چنین روز سختی کسی از مایه دشمن در جبهه باقی بماند جز افراد فرومایه (یعنی افراد شجاع و پرمایه از طرفین کشته می شوند ولی افراد ترسو و کم مایه با فرار و گریز، خود را حفظ می کنند).
عبدالله به حضور علی (ع) رفته و همین سخن را به عرض آن حضرت رساندند.
امام علی (ع) به آنها فرمود: این سخن را فاش نکنید و در دل خود نگه دارید و کسی از شما نشنود، خداوند برای قومی، مقام شهادت را مقدر کرده (چرا که شایسته آن مقامند) و برای قومی مرگ طبیعی را مقدر نموده است و هر کس فراخور شایستگی اش، مرگ تقدیر شده خود را ملاقات می کند.

خلاصه و نتیجه گیری

جهاد یک قانون عمومی در عالم آفرینش است و همه موجودات زنده جهان اعم از نباتات و حیوانات به وسیله جهاد موانع را از سر راه خود بر می دارند، تا بتوانند به کمالات مطلوب خود برسند. کسانی که از جهاد سرباز می زنند بر خلاف فطرت و فلسفه وجودی خود عمل می کنند. اسلام طی نمودن راه کمال را، تنها در کنار زدن موانع درونی و فردی نمی داند اگر چه جهاد بانفس از مرتبه بسیار والایی برخوردار است اما پیام آیات مورد بحث این است که کسانی که به بهانه های مختلف و بدون عذر، تن به جهاد با دشمنان محارب نمی دهند راهشان به کمال نخواهد رسید و گویا به همه حقیقت دین پی نبرده اند.... ضمناً باید توجه داشت که جهاد، تنها به معنی جنگ و نبرد مسلحانه نیست بلکه هر نوع تلاش و کوششی را که برای پیشبرد اهداف مقدس الهی انجام گیرد، شامل می شود و به این ترتیب علاوه بر نبردهای دفاعی و گاهی تهاجمی، مبارزات علمی، منطقی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی را نیز در بر می گیرد.

۱. تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۴۸۷.



وعدہ حکومت مستضعفین



«وَرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً
وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنُكِنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَ
جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ»
[سورہ قصص، آیہ ۵]

«ما می خواهیم بر مستضعفان زمین مَنّت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی
زمین قرار دهیم و حکومتشان را در زمین پابرجا سازیم؛ و به فرعون و هامان و
لشکریانشان، آنچه را از آنها [بنی اسرائیل] بیم داشتند نشان دهیم!»

واژگان مهم

- منت

کلمه «مَنْ» به طوری که از کلام راغب استفاده می شود. در اصل به معنای ثقل و سنگینی بوده و از همین جهت واحد وزن را هم در سابق «من» می گفتند و منت به معنای نعمت سنگین است و فلانی بر فلانی منت نهاد معنایش این است که: او را از نعمت، گرانبار کرد و نیز همو گفته: و این کلمه به دو نحو استعمال می شود، یکی منت عملی مانند آیه «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا» یعنی می خواهیم به آنان که در زندگی ضعیف شمرده شدند نعمتی بدهیم که از سنگینی آن گرانبار شوند و دوم منت زبانی، مانند آیه «يَكُونُ عَلَيْكَ أَنْ أَتَسَلَّمُوا» بر تو منت می نهند که مسلمان شده اند و این از جمله کارهای زشت است، مگر در صورت کفران نعمت، این بود خلاصه کلام راغب.^۱ بنابراین کلمه ی «منت» در این جا به معنای نعمت بزرگ و با ارزش است، نه منت زبانی که بازگو کردن نعمت به قصد تحقیر دیگران باشد و مسلماً کار زشت و ناپسندی است.^۲

- تمکین

تمکین ضعفا در زمین به این است که مکانی و جایی به ایشان دهد که مالک آنجا شوند و در آن استقرار یابند.^۳

- اراده

«اراده» از ماده رَوَد (بروزن موج) در اصل به معنای رفت و آمد توأم با ملایمت در طلب چیزی است؛ لذا به کسی که دنبال مرتع برای چرای حیوانات می رود می گویند. واژه اراده که از این ریشه گرفته شده در واقع مرکب از سه عنصر است: خواستن چیزی توأم با علاقه و همراه با امیدواری به وصول آن و حکم به انجام آن از سوی خودش یا دیگری.^۴

۱. مفردات راغب، ماده «من»؛ نقل از المیزان، ج ۱۶، ص ۹.

۲. تفسیر نور، ج ۷، ص ۱۶.

۳. المیزان، ج ۱۶، ص ۹.

۴. مفردات راغب، مقائیس اللغه، لسان العرب؛ ذیل کلمه مورد بحث.

- وراثت

همه لغویان، کاربرد ارث را در انتقال مال حقیقت می‌دانند؛^۱ ولی در حقیقت یا مجاز بودن استعمال این واژه در انتقال غیر مال بریک رأی نیستند.^۲ به شخصی که چیزی به او منتقل می‌شود وارث و شخصی که از او منتقل شده، موروث و مورث اطلاق می‌شود و چون لازمه این انتقال وجود و بقای وارث و میراث است، به نظر می‌رسد که تعریف ارث به بقیه و وارث، به باقی و... تعریف به لازم معنا باشد.

در آیاتی از قرآن وراثت بهشت مطرح شده است که گویا کاربرد وراثت در این باره، بلکه درباره کتاب آسمانی و حتی زمین در بعضی موارد، مجازی است. علامه طباطبایی رحمته الله علیه می‌فرماید: «وراثت» و «ارث» به طوری که راغب گفته به معنای انتقال مال است بدون این که معامله‌ای کرده باشی. و مراد از وراثت زمین این است که سلطنت بر منافع، از دیگران به صالحان منتقل شود و برکات زندگی در زمین مختص ایشان شود و این برکات یا دنیایی است که برمی‌گردد به تمتع صالحان از حیات دنیوی که در این صورت خلاصه مفاد آیه این می‌شود که: «به زودی زمین از لوث شرک و گناه پاک گشته جامعه بشری صالح که خدای را بندگی کنند و به وی شرک نوزند در آن زندگی کنند هم چنان که آیه «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ... يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً»^۳ از آن خبری دهد. و یا این برکات اخروی است که عبارت است از مقامات قربی که در دنیا برای خود کسب کردند چون این مقامات هم، از برکات حیات زمینی است هر چند که خودش از نعيم آخرت است هم چنان که آیه: «وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَغَدَهُ وَ أَوْزَنَّا الْأَرْضَ نَتَّبِعُوا مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ»^۴ که حکایت کلام اهل بهشت است و آیه «أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ»^۵ بدان اشاره می‌کنند.»^۶

بعضی آیات، زمین یا بخشی از آن را میراث دانسته، مستضعفان^۷، بندگان صالح^۸،

۱. مقاییس اللغة، ج ۶، ص ۱۰۵؛ مفردات، ص ۸۶۳؛ لسان العرب، ج ۱۵، ص ۲۶۶، «ورث».

۲. التبیان، ج ۸، ص ۸۳؛ مفردات، ص ۸۶۴، «ورث».

۳. سوره نور آیه ۵۵.

۴. سوره زمر آیه ۷۴.

۵. سوره مؤمنون، آیه ۱۱-۱۰.

۶. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۴۶۵.

۷. آیه مورد بحث و سوره اعراف، آیه ۱۳۷ «وَأَوْزَنَّا الْقَوَامَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعَّفُونَ مَشْرِقَ الْأَرْضِ وَمَغْرِبِهَا الَّتِي بَرَكْنَا فِيهَا».

۸. «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»؛ سوره انبیاء، آیه ۱۰۵.



یا گروهی از انسان‌ها را^۱ نیز وارثان آن معزفی می‌کند. از همه این آیات و آیه مورد بحث می‌توان نتیجه گرفت که دوره جولان و ظهور باطل موقت و همچون کفی بر روی آب نمودی مجازی دارد و این حاکی از وجود توهمی و غیر واقعی باطل و وجود حقیقی حق است که به زودی در روی زمین چیزی جز حق حاکم نخواهد بود.

- استضعاف

واژه استضعاف در قرآن نیامده است؛ اما مشتقات آن مجموعاً ۱۳ بار به کار رفته که ۸ مورد آن به صورت فعلی و در قالب واژه‌های «اسْتُضِعِفُوا»، «اسْتَضَعَفُونِ» و «يَسْتَضِعِفُ» آمده است و ۵ مورد دیگر به گونه اسم مفعول به صورت «مستضعفين» و «مستضعفون» استعمال شده است.^۲

اگرچه مراد از مستضعفان در آیه شریفه کسانی هستند که در سرزمین کفر تحت سیطره کافران بوده و چون راهی برای رهایی از دست آنان ندارند نتوانسته‌اند به وظایف دینی خود عمل کنند (استضعاف سیاسی) و آیه شریفه وعده می‌دهد که خداوند نهایتاً عوامل تحمیلی استضعاف را برطرف و آنان را حاکم بر زمین خواهد کرد، لکن استضعاف در قرآن معانی دیگری هم دارد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

الف) آیه «لَا يَكْلِفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» نیز به خوبی ضابطه معذوران و غیر معذوران را بیان می‌کند و آن این که اگر کسی به احکام و معارف آشنا نباشد یا نتواند به آنها عمل کند، چنانچه نادانی یا ناتوانی اش معلول کوتاهی خودش نباشد معذور خواهد بود.

ب) کسی که نتواند محذوری را که مبتلای بدان است دفع کند و این معنا شامل مستضعفین مورد بحث (که در سرزمینی قرار گرفته‌اند که اکثریت و قدرت در آنجا به دست کفار است) نیز می‌شود چرا که عالمی دینی نیست که معارف دین را از او بیاموزند و یا محیط کفر و ترس از شکنجه‌های طاقت فرسای کفار اجازه نمی‌دهد به آن معارف عمل کنند و از سوی دیگر قدرت بیرون آمدن از آنجا و رفتن به محیط اسلام راهم ندارند.

ج) کسانی که فکرشان کوتاه است و یا گرفتار بیماری و یا نقص بدنی و یا فقر مالی

۱. أَوَّلَهُمْ يَهْدِي لِلَّذِينَ يَرْتُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ شَاءَ أَضْبَتْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ؛ سوره اعراف، آیه ۱۰۰.

۲. دائرة المعارف قرآن کریم (۳)، ص ۹۳.

و یا موانع دیگرند.

د) کسی که به هیچ وجه، ذهنش به این مطلب منتقل نمی‌شود که دینی هست و معارف دینی ثابتی وجود دارد که باید آن معارف را آموخته و مورد عمل قرار دهد، چنین کسی در صورتی که عنادی با حق نداشته و اگر حق به گوشش بخورد به هیچ وجه از قبول آن استکبار نمی‌ورزد مستضعف است. بلکه اگر حقانیت مطلبی برایش روشن شود آن را پیروی می‌کند، لیکن حق برایش روشن نشده و عوامل مختلفی دست به دست هم داده و نگذاشته که این شخص به دین حق بگراید.^۱

نکات تفسیری

۱) حکومت مستضعفان سنت جاوید خداوند

تعبیر به «نرید» به صورت فعل مضارع که دلیل بر استمرار است نشان می‌دهد که این یک قانون همیشگی و سنت جاودانی است که خداوند حکومت روی زمین را سرانجام در اختیار مستضعفان قرار می‌دهد و زورمندان مستکبر را درهم می‌شکند. ولی باید توجه داشت که سخن از مستضعفان است نه ضعیفان، یعنی کسانی که در حال تلاش و کوشش و جهادند ولی از سوی دشمنان تضعیف می‌گردند، نه آنها که تن به ضعف و ذلت داده‌اند.^۲

۲) حکومت مستضعفان همان حکومت صالحان است

با ضمیمه کردن این آیه و آیه ۱۰۵ سوره انبیاء: «أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» معلوم می‌شود که منظور از مستضعفان همان صالحان و مؤمنان مجاهد مبارز است.

درباره این سنت الهی، یعنی حکومت مستضعفان برجهان، بحث‌های زیادی است که در جای خود به خواست خداوند خواهد آمد، آنچه در این جاشایان ذکر است این‌که: توجه به اراده تکوینی خداوند در این قسمت نیز اثر تربیتی فوق العاده‌ای دارد و به مؤمنان صالح و در بند، امید و نیروی توان می‌بخشد و در پیکار با ظالمان ستمگر، مصمم و مقاوم و امیدوار به پیروزی می‌سازد.^۳

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۵۰؛ با کمی تغییر.

۲. پیام قرآن، ج ۴، ص ۱۶۱.

۳. همان.

۳) شرایط تحقق استضعاف

بنابر آن چه گفته شد، استضعاف در قرآن در دو ساحت شناخت حق و عمل به آن مطرح است، در نتیجه کسی که دست کم در یکی از این دو محدوده دچار ناتوانی و محرومیت شده باشد مستضعف خوانده می شود.^۱

با توجه به این که مستضعف در قیامت از شفاعت شفیعان و بخشش خداوند بهره مند است^۲ قرآن و روایات دینی برای شناساندن ویژگیهای مستضعفان، پدیده استضعاف را در هر یک از دو مؤلفه زیست مؤمنانه، (شناخت دین و عمل به آن) همراه با شرایطی معرفی کرده است، بر این اساس، استضعاف در شناخت دین یا باید از زمینه های درونی چون ناتوانی در ادراک برخاسته باشد، یا آنکه به سبب عوامل بیرونی مانند دسترسی نداشتن به عالمان یا متون دینی زمینه شناخت دین فراهم نباشد، از این رو کسی که با وجود توانایی، همچنان به مبانی دینی جاهل باشد اصطلاحاً «جاهل مقصر» خوانده می شود.^۴

۴) عوامل اجتماعی استضعاف

به هر اندازه که مناسبات اجتماعی از عدالت تهی شود و رابطه حاکمان یا مردم بر پایه برتری طلبی، بر ضعف کشاندن حاکمان بر حق و نافرمانی از آنان فساد گرایی و محرومیت افراد زیر سلطه از حقوق انسانی باشد، استضعاف رخ می نماید.

بررسی آیات مربوط به استضعاف نشان می دهد که انباشت ثروت و اشرافیت در بخشی از جامعه به همراه کمی نفرات و تفرقه در طبقات دیگر اجتماع، زمینه زبونی و استضعاف فرودستان را به وسیله مستکبران فراهم می آورد.

و در آیه ۱۵۰ اعراف هارون، قومش را که به دست آنان از جایگاه رهبری برکنار و در معرض کشته شدن به وسیله قوم موسی قرار گرفته بود، سبب استضعاف خود می داند. بر اساس این آیات، امیرمؤمنان علی (علیه السلام) و دیگران «خود را مستضعف می دانستند و اراده خداوند بر امامت و استخلاف مستضعفان در زمین را در حق خود با ظهور مهدی موعود صادق می دانستند.

همه کسانی که در هر دوره ای در استضعاف مستکبران روزگار خود گرفتار آمده اند باید با

۱. همان، ص ۵۱.

۲. سوره نساء، آیت ۹۹-۹۸.

۳. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۹۵-۱۰۳؛ نورالثقلین، ج ۱، ص ۵۳۹-۳۶۰؛ کنزالدقائق، ج ۳، ص ۵۱۹-۵۱۳.

۴. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۵۱.



عبرت آموزی از سرنوشت مستضعفان اقوام گذشته، صابرانه در راه حق بایستند و تسلیم تبلیغات مستکبران نگردند و پیروی از آنان را برنگزینند و اگر مستکبران امکان زندگی مؤمنانه را از آنان گرفتند در صورت توانایی، مهاجرت کنند و همه مسلمانان نیز وظیفه دارند در راه نجات مستضعفان تلاش کنند.^۱

۵) اراده خداوند بر نجات بنی اسرائیل

جمله «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً» عطف تفسیر است برای «نَمْنٌ» و همچنین جملات دیگری که بعد از آن پی در پی آمده، همه منت مذکور را تفسیر می کنند.

و معنایش این است که: جوّی که ما موسی علیه السلام را در آن پروریدیم، جوّ علوّ فرعون در زمین و تفرقه افکنی وی در میان مردم و استضعاف بنی اسرائیل بود، استضعافی که به کلی نابودشان می کرد، در حالی که ما خواستیم بر همان ضعیف شدگان از هر جهت، نعمتی ارزانی بداریم که از سنگینی آن گرانبار شوند، به این که خواستیم آنان را پیشوا کنیم، تا دیگران به ایشان اقتدا کنند و در نتیجه پیشرو دیگران باشند، در حالی که سال ها تابع دیگران بودند و نیز خواستیم آنان را وارث دیگران در زمین کنیم، بعد از آنکه زمین در دست دیگران بود و خواستیم تا در زمین مکننتشان دهیم، به اینکه قسمتی از زمین را ملک آنان کنیم، تا در آن استقرار یابند و مالک آن باشند، بعد از آنکه در زمین هیچ جایی نداشتند، جز همان جایی که فرعون می خواست آنان را در آنجا مستقر کند و خواستیم تا به فرعون پادشاه مصر و هامان وزیرش و لشکریان آن دوازدهمین مستضعفین، آن سرنوشت را نشان دهیم که از آن بیمناک بودند و آن این بود که روزی بنی اسرائیل برایشان چیره شوند و ملک و سلطنت و مال و ثروت و رسم و سنت آنان را از دستشان بگیرند.^۲

۶) ارکان اراده و مشیت خداوند در آیه شریفه

در دو آیه ۵ و ۶ خداوند پرده از روی اراده و مشیت خود در مورد مستضعفان برداشته و پنج امر را در این زمینه بیان می کند که با هم پیوند و ارتباط نزدیک دارند.

- می خواهیم آنها را مشمول نعمت های خود کنیم «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ...»
- می خواهیم آنها را پیشوایان نمائیم «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً»
- می خواهیم آنها را وارثان حکومت جباران قرار دهیم «وَجَعَلْنَاهُمُ الْوَارِثِينَ»
- می خواهیم حکومت قوی و پابرجا به آنها می دهیم «وَتُكِنُّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ»
- آنچه را دشمنانشان از آن بیم داشتند و تمام نیروهای خود را بر ضد آن بسیج کرده

۱. دائرة المعارف قرآن کریم (۳)، ص ۹۶.

۲. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۹.



بودند به آنها نشان دهیم» (وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ)^۱

روایات

أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنِي سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ وَهَبَكَ حُبَّ الْمَسَاكِينِ وَالْمُسْتَضْعِفِينَ فِي الْأَرْضِ فَرَضِيَتْ بِهِمْ إِخْوَانًا وَرَضَا بِكَ إِمَامًا فَطُوبَى لِمَنْ أَحَبَّكَ وَصَدَّقَ عَلَيْكَ [بِكَ] وَوَيْلٌ لِمَنْ أَبْغَضَكَ وَكَذَبَ عَلَيْكَ يَا عَلِيُّ أَنْتَ الْعَالِمُ بِهَذِهِ الْأُمَّةِ.^۲

الف) ابو بصیر از امام صادق عليه السلام از پدران گرامی آن حضرت نقل کرد که رسول خدا صلى الله عليه وآله به علی عليه السلام فرمود: ای علی، خداوند، دوستی و محبت بینوایان و مستضعفان در زمین را به تو بخشیده است. من به برادری با آنها راضی شدم، چون آنها به امامت و پیشوایی تو خشود شدند. پس خوشابه حال کسی که تو را دوست می دارد و تصدیقت می کند و وای بر کسی که با تو دشمن است و تکذیب می نماید. ای علی، تو عالم به این امت هستی. ب) «قال سید العابدین علی بن الحسین عليه السلام والذی بعث محمداً بالحق بشيرا و نذیرا إن الأبرار من أهل البيت و شیعته بمنزلة موسی و شیعته و إن عدونا و أشیاعهم بمنزلة فرعون و أشیاعه»^۳

امام سجاد فرمود: به خدایی که محمد صلى الله عليه وآله را برای بشارت و انذار برگزید که نیکان خاندان ما و شیعیان نشان به منزله موسی و پیروانش و دشمنان ما و طرفدارانشان به منزله فرعون و پیروانش خواهند بود.

ج) «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيٍّ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ قَالَ هُمْ أَلْ مُحَمَّدِ يَبْعَثُ اللَّهُ مَهْدِيَّهُمْ بَعْدَ جَهْدِهِمْ فَيُعْزَّهُمْ وَيُذِلُّ عَدُوَّهُمْ»

۱۷۱) ینان که در زمین ضعیف گشته اند آل پیغمبرند که خداوند مهدی آنها را برانگیزد تا آنان را عزیز و دشمنانشان را ذلیل گرداند.^۴

علامه در بحث روایی ذیل این آیه اشاره دارد؛ در این که آیه مذکور درباره ائمه اهل بیت عليهم السلام است، روایات بسیاری از طریق شیعه رسیده است و از این روایت برمی

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۱۷۰۱۶.

۲. فضائل الشیعة، ترجمه توحیدی، ص ۴۷.

۳. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۳۷۵.

۴. بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۵۴.



آید که همه روایات این باب از قبیل جری و تطبیق مصداق بر کلی است.^۱

داستان

حکیمه خاتون گوید: ابو محمد حسن بن علی علیه السلام دنبال من فرستاد و گفت: ای عمه افطارت را در نزد ما باش، زیرا امشب نیمه شعبان است و خداوند حجت خود را ظاهر می کند، گوید: گفتم: مادر او کیست؟ فرمود: نرجس، گفتم: فدایت گردم در وی آثار حمل نیست، فرمود: مطلب همین است که گفتم، حکیمه گوید: من به منزل ابو محمد رفتم پس از این که سلام کردم نرجس خاتون آمد و کفش ها را از پایم بیرون کرد و گفت: ای سیده من امشب حالت چگونه است؟

حکیمه گفت: سیده من و خانواده ام شما هستید، گوید: وی از این کلام من ناراحت شد و تعجب کرد و گفت: این چه سخن است می گویند، گفتم: ای دخترک من! خداوند در این شب، کودکی به تو خواهد داد که سید دنیا و آخرت خواهد بود، گوید: وی از این کلام شرمنده شد، گوید پس از اینکه افطار کردم و نماز عشاء را اداء نمودم به خواب رفتم. پس از نیمه شب بار دیگر بیدار شدم و شروع به ادای نماز شب کردم، هنگامی که از نماز خود فارغ شدم نرجس هم چنان در خواب بود، پس از تعقیب نماز همان طور که نشسته بودم خوابم ربود، بار دیگر که بیدار شدم باز نرجس را خوابیده یافتم، بعد از مختصری نرجس از خواب بیدار شد و نماز خود را خواند و باز به خواب رفت.

حکیمه گوید: من بیرون شدم تا از طلوع فجر مطلع شوم، فجر اول گذشت نرجس باز هم در خواب بود، در این هنگام برای من شک عارض شد، ناگهان ابو محمد فریاد زد: ای عمه شتاب مکن که اینک موضوع انجام خواهد گرفت و فرزندم متولد خواهد گردید، من نشستم و سوره «الم سجده» و «یس» را خواندم در این بین که مشغول قرائت قرآن بودم ناگهان نرجس باناراحتی از خواب بیدار شد، من خود را به او رساندم و گفتم: نام خدا را بر زبان جاری کن.

در این هنگام امام متولد شد. حضرت ابو محمد علیه السلام فریاد زد: ای عمه فرزندم را نزد من بیاور، پس از این کودک را نزد وی بردم دست خود را بر پشت او قرار داد و پاهایش را هم به سینه چسبانید و زبانش را بدهان او آورد و دستش را هم بر گوش و چشم و مفاصل او

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص ۱۵.



کشید و بعد فرمود: ای فرزند من سخن بگو، فرمود: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. بعد از این بر امیرالمؤمنین و ائمه اطهار (علیهم السلام) صلوات فرستاد تا آنگاه که به پدرش رسید توقف کرد، حضرت ابو محمد فرمود: ای عمه اکنون کودک را نزد مادرش ببرید تا بر او سلام کند و بعد از آن بار دیگر نزد ما بیاورید، حکیمه گوید: کودک را نزد مادرش بردم و بار دیگر نزد پدرش برگردانیدم و مقابل او گذاشتم.

پس از این فرمود: ای پسرک من اکنون تکلم کنی، فرمود: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و بعد بر حضرت رسول و امیرالمؤمنین و ائمه اطهار (علیهم السلام) صلوات فرستاد و در پدرش توقف کرد و بعد این آیه شریفه را قرائت کرد: «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنُكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنَرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ»^۱

خلاصه و نتیجه‌گیری

درباره این سنت الهی، یعنی حکومت مستضعفان بر جهان، باید توجه به اراده تکوینی خداوند نمود که در این قسمت نیز اثر تربیتی فوق العاده‌ای دارد و به مؤمنان صالح و دربند، امید و نیرو و توان می‌بخشد و در پیکار با ظالمان ستمگر، مصمم و مقاوم و امیدوار به پیروزی می‌سازد. آیه گرچه در داستان بنی اسرائیل ذکر شده که خداوند به آنها وعده داد بر فرعونیان پیروز می‌شوند و سرانجام پیروز شدند؛ ولی منحصر به آنها نیست؛ افراد مستضعف هرگاه تکیه بر ذات پاک پروردگار کنند و از او یاری بطلبند و انجام وظیفه نمایند سرانجام بر ظالمان و مستکبران پیروز می‌شوند، ائمه و پیشوایان روی زمین می‌گردند و وارث امکانات وسیع ظالمان و مستکبران. ضمناً این آیه از آیاتی است که اشاره به ظهور حضرت مهدی (ارواحنا فداه) دارد.

۱. زندگانی چهارده معصوم (علیهم السلام)، ص ۵۴۴.



وعدہ حکومت صالحان



«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ
يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»
[سوره انبياء، آيه ١٠٥]

«و به یقین، در زبور، کتاب آسمانی داود، پس از تورات،
نوشتیم که زمین را از شرک و گناه پاک خواهیم ساخت و
بندگان شایسته من آن را به ارث خواهند برد.»

شان نزول

بعضی از مفسران معتقدند که این آیه هنگامی نازل شد که یاران پیامبر ﷺ به مدینه هجرت نموده و یک جنبش نوین آغاز شده بود، جنبشی که لرزه برارکان جامعه کهنه و پوسیده پراز خرافات و پراز جهل و ظلم و تبعیض جاهلی افکنده و طبعاً پرچم‌های مخالفت از هر سو برافراشته بود.

زمانی که یاران پیامبر ﷺ غالباً در حال آماده باش و خطر هجوم مشرکان بودند و از شدت نگرانی از خود می پرسیدند که آیامی شود زمانی فرارسد که بتوانند آزادانه خدا را بپرستند و در سایه حکومت عدالت پرور قرآن زندگی آسوده‌ای داشته باشند؟ آیه شریفه و آیات مشابه در پاسخ به این سؤال نازل شد و به آنها بشارت داد: آری چنان روزی فرامی رسد و این وعده بزرگ خدا است؛ وعده‌ای قطعی و تخلف ناپذیر.^۱

واژگان مهم

- زیور

ظاهراً منظور از «زیور» آن کتابی است که به حضرت داوود نازل شد چه در جای دیگر نیز آن را به این نام اسم برده و فرموده: «وَأَتَيْنَا دَاوُدَ زَيْوَرًا»^۲

بعضی از مفسرین^۳ گفته‌اند مراد از آن قرآن است. بعضی دیگر^۴ گفته‌اند مراد از آن مطلق کتبی است که بر انبیاء نازل شده و یا بر انبیاء بعد از موسی نازل شده. ولی هیچ دلیلی بر آن وجوه نیست. بعضی از مفسرین^۵ گفته‌اند مراد از «ذکر» تورات است به دلیل اینکه خدای تعالی آن را در دو جای از این سوره ذکر نامیده یکی در آیه

۱. حکومت جهانی مهدی ﷺ، ص ۱۱۹؛ با کمی تغییر.

۲. سوره نساء، آیه ۱۶۳.

۳. تفسیر ابو الفتوح رازی، ج ۸، ص ۶۴؛ منهج الصادقین، ج ۶، ص ۱۲۵.

۴. همان.

۵. همان.



«فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»^۱ دوم در آیه «وَذُكِّرَ الْمُنَافِقِينَ»^۲ و بعضی^۳ دیگر گفته اند: منظور از «ذکر» قرآن است به دلیل این که خدای عز و جل آن را در چند جای از کلامش ذکر نامیده است.^۴

- ارض

«ارض» به مجموع کره زمین گفته می شود و سراسر جهان را شامل می گردد مگر این که قرینه خاصی در کار باشد، گرچه بعضی احتمال داده اند که مراد وارث شدن سراسر زمین در قیامت است ولی ظاهر کلمه «ارض» هنگامی که به طور مطلق گفته می شود، زمین این جهان است.^۵

نکات تفسیری

۱) تشکیل حکومت اسلامی مخصوص حضرت حجت نیست

در قرآن تصریح شده است که داوود علیه السلام یکی از بزرگ ترین پیامبرانی بود که تشکیل حکومت حق و عدالت داد.^۶ نیز مرحوم علامه طباطبایی می فرمایند: «عده ای از مفسرین منظور از وراثت زمین را به دوران ظهور اسلام و یا دوران حضرت مهدی علیه السلام تفسیر کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در اخبار متواتره از آن خبر داده و شیعه و سنی آنها را نقل کرده اند. ولی به نظر ما روایات مذکور هر چند متواتر است اما آیه را تخصیص نمی زند. بنابراین تشکیل حکومت اسلامی مخصوص حضرت حجت علیه السلام نیست هر چند حکومت ایشان مصداق اتم حکومت اسلامی است.»^۷

۲) بندگان صالح خدا (الصالحون) چه کسانی هستند؟

با توجه به اضافه شدن بندگان به خدا، مسئله ایمان و توحید آنها روشن می شود و با توجه به کلمه «صالحون» که معنی گسترده و وسیعی دارد، همه شایستگی ها به ذهن می آید: شایستگی از نظر عمل و تقوا، شایستگی از نظر علم و آگاهی،

۱. سوره نحل، آیه ۴۳.

۲. سوره انبیاء، آیه ۴۸.

۳. همان.

۴. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۴۶۵.

۵. تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۵۱۵.

۶. همان، ص ۵۱۷.

۷. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص ۳۳.



شایستگی از نظر قدرت و قوّت و شایستگی از نظر تدبیر و نظم و درک اجتماعی. هنگامی که بندگان با ایمان این شایستگی‌ها را برای خود فراهم سازند، خداوند نیز کمک و یاری می‌کند تا آنها بینی مستکبران را به خاک بمالند، دست‌های آلوده‌شان را از حکومت زمین کوتاه کنند و وارث میراث‌های آنها گردند.^۱

۳) اشاره تورات به حکومت صالحان

در کتاب «مزامیر داوود» که امروز جزء کتب عهد قدیم (تورات) است موضوع وراثت جهانی صالحین به تعبیرات گوناگون دیده می‌شود.

از جمله در مزمور ۳۷ می‌خوانیم:

«زیرا که شیران منقطع خواهند شد و اما متوکلان به خداوند وارث زمین خواهند شد، هان بعد از اندک مدّتی شریر نخواهند بود، در مکانش تأمل خواهی کرد و نخواهد بود اما حکیمان وارث زمین خواهند شد.»

در همان «مزمور ۳۷» همین موضوع به تعبیرات دیگری نیز آمده است:

«... زیرا متبّرکان خداوند وارث زمین خواهند شد، اما ملعونان وی منقطع خواهند شد صدیقان وارث زمین شده ابداً در آن ساکن خواهند شد»^۲

همان گونه که ملاحظه می‌کنید کلمه صالحون که در قرآن آمده کلمه جامعی است که هم «حکیمان» و هم «صدّیقان» و هم «متوکلّان» و هم «متبّرکان» را در بر می‌گیرد. و همان طور که یادآور شدیم از آیه اخیر یعنی «انّ فی هذا البلاء»^۳ استفاده می‌شود که حکومت روی زمین، هدف نهایی صالحان و شایستگان نیست بلکه وسیله‌ای است که با آن به هدف نهایی یعنی تکامل انسان در همه زمینه‌ها خواهند رسید زیرا بلاغ به معنی «چیزی که با آن به هدفشان خواهند رسید» می‌باشد.^۴

۴) لزوم تشکیل حکومت برای تحقق وعده خداوند

مسلم است که تأمین اهداف ادیان الهی و انبیاء بدون تشکیل چنین حکومتی

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۵۱۸.

۲. جمله‌های فوق را از ترجمه تورات که در سال ۱۸۷۸ میلادی توسط مجمع ترجمه کتب مقدّسه به

بان‌های خارجی در لندن به فارسی برگردانده شده، آوردیم.

۳. سوره انبیاء، آیه ۱۰۶.

۴. حکومت جهانی مهدی ﷺ، ناصر مکارم، ص ۱۱۴.



کامل نخواهد شد، زیرا تجربه نشان داده که تنها از طریق توصیه و نصیحت و اندرز، احکام الهی به طور کامل پیاده نمی شود، بلکه باید از اهرم حکومت، در تمام ابعاد استفاده کرد و زندگی انسان ها را از لحظه تولد، تا هنگام مرگ زیر پوشش تعلیمات آسمانی قرار دارد. تعبیر به «عَبَادِی الصَّالِحُونَ» تعبیری است بسیار جامع و گویا که تمام شایستگی ها را از نظر «ایمان» و «علم» و «تقوا» و مدیریت و تدبیر» شامل می شود، آری چنین اشخاصی هستند که می توانند وارث حکومت زمین گردند.^۱

۵) نکاتی درباره استخلاف صالحان در زمین

در سوره نور، آیه ۵۵، می خوانیم:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لِيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلِيُمَكِّنَ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»

در این آیه سه وعده صریح به آنها که گروه افراد با ایمان و شایسته راتشکیل می دهند داده شده است.

و می دانیم در هر وعده سه رکن وجود دارد:

وعده دهنده که در اینجا خدا است؛ و وعده گیرنده که «الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» یعنی مؤمنان صالح هستند؛ و مواد مورد وعده که امور سه گانه زیر است:

الف) استخلاف فی الارض - «حکومت روی زمین به عنوان نمایندگی خدا»؛ یعنی حکومت حق و عدالت.

ب) تمکین دین - «نفوذ معنوی و حکومت قوانین الهی بر تمام پهنه زندگی».

ج) تبدیل خوف به امنیت؛ و بر طرف شدن تمام عوامل ترس و ناامنی و جایگزین شدن امنیت کامل و آرامش در همه روی زمین.^۲

۶) وقایعی که در آخر الزمان واقع خواهد شد

در آیات و روایات وقایع بیشماری در باره آخر الزمان پیش بینی شده که بیشتر به دوره پایانی آن (مقارن با ظهور مهدی) مربوط می شود.

وقایعی مانند:

● بحران معنویت: پیش از ظهور امام زمان جو حاکم بر جهان، جو ستم، گناه و

۱. پیام قرآن، ج ۷، ص ۳۳۵.

۲. حکومت جهانی مهدی (عج)، ص ۱۱۵.



فساد خواهد بود.^۱

● وقوع اختلاف‌ها و درگیری‌های بسیار:^۲ روایات، این آیه را به ظهور فرقه‌های مختلف در جهان اسلام مربوط دانسته‌اند که در آخرالزمان پدید آمده، موجب اختلاف‌های بسیار خواهند شد.^۳

● ظهور دجال: درهرسه دین آسمانی یهود، مسیحیت و اسلام، ظهور فاسدترین و مخرب‌ترین جریان منحط در طول تاریخ، پیش‌بینی و از خطر آن پرهیز داده شده است.^۴ دجال که تجسم کفر، فریب و گمراهی است، در آخرالزمان ظاهر شده، مردم را به پرستش خویش می‌خواند.

● وقوع مصائب: برخی از آیات عذاب بر کافران و گناه‌کاران آخرالزمان که نزول عذاب را انکار می‌کنند؛ تطبیق داده شده است.^۵ وقایعی مانند: صدایی هراسناک و دود در آسمان و حاکمان ستمگر، اختلافات بسیار در دین، قتل و کشتار ترس و ناامنی، گرسنگی و قحطی و فقر و کشتار نیز بسیار رخ خواهد داد.

● خروج سفیانی: بیشتر مفسران، از ظهور لشکری طغیان‌گر که آخرالزمان در کشورهای اسلامی به ستم و تعدی پرداخته، سرانجام در صحرایی بیرون از مکه، گرفتار عذاب الهی می‌شوند، خبر داده‌اند.

● ندای آسمانی: بنابر روایات شیعه، جبرئیل نخستین کسی است که با امام زمان (عج) بیعت و با صدایی بلند به گونه‌ای که به گوش همه جهانیان برسد، این آیه را تلاوت می‌کند: «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ»^۶

● ظهور منجی بزرگ بشر: مهم‌ترین رخ داد آخرالزمان، ظهور دوازدهمین امام شیعیان برای رهایی انسان‌ها است.

● نزول عیسی (ع): یکی از رخ داده‌های آخرالزمان، فرود آمدن عیسی (ع) از آسمان است.^۷

● خروج جنبنده‌ای از زمین: قرآن بارمزد و ابهام از خروج جنبنده‌ای حکایت می‌کند که

۱. سوره انبیاء، آیه ۱.

۲. سوره مریم، آیه ۳۷.

۳. تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود، ج ۱، ص ۶۴؛ البرهان، ج ۳، ص ۷۱۲.

۴. کتاب مقدس، عهد قدیم، زکریا ۹: ۶ و ۷ و دانیال ۷: ۱۹-۲۷ و عهد جدید، متی ۲۴: ۱۵-۲۵ و نامه اول یوحنا ۴: ۱-۶ و مکاشفه یوحنا ۱۳: ۱۱-۱۷؛ سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۶۲ و ۱۶۳.

۵. سوره یونس، آیه ۵۰. صافات، آیه ۱۷۷.

۶. سوره نحل، آیه ۱.

۷. سوره زخرف، آیه ۶۱.



- هنگام روی گردانی مردم از معنویت، از زمین خارج شده، با مردم سخن می گوید.^۱
- هجوم یاجوج و مأجوج: قومی وحشی و فاسد با تخریب سد ذوالقرنین، در اندک زمانی سرتاسر جهان را پر از ظلم و فساد خواهد کرد تا آن که بنابر روایات، در عصر ظهور مهدی، به طور کلی از بین خواهد رفت.^۲
- رجعت: در آخر الزمان برخی از نیکوکاران و بدکاران زمان های گذشته، دوباره زنده می شوند.^۳
- صلح و آرامش پایدار در سرتاسر جهان: پس از پیروزی حضرت مهدی و بارانش، آرامش و معنویت بر جهان حاکم خواهد شد.^۴

روایات

(الف) رُوِيَ الْعِيَاشِيُّ بِإِسْنَادٍ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ مِثْثَمٍ عَنْ عَبَايَةَ أَنَّهُ سَمِعَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ع) يَقُولُ: (هُوَ الَّذِي أُرْسِلَ رَسُولُهُ يَاهْدِي وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ) أَظْهَرَ بَعْدَ ذَلِكَ؟ قَالُوا نَعَمْ، قَالَ كَلَّا فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ حَتَّى لَا تَبْقَى قَرْيَةٌ إِلَّا وَبَيْنَادَى فِيهَا بِشَهَادَةٍ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بَكْرَةً وَعَشِيًّا.^۵

عیاشی به اسناد خود از «عمران بن میثم» از «عبایه» چنین نقل می کند: امیر مؤمنان علی (ع) هنگامی که آیه «هو الَّذی ارسل رسوله باهدی و دین الحق...» را تلاوت فرمود از یاران خود پرسید: (آیا این پیروزی حاصل شده است؟) عرض کردند: آری! فرمود: نه، سوگند به کسی که جانم به دست او است این پیروزی آشکار نمی شود مگر زمانی که هیچ آبادی روی زمین باقی نماند مگر این که صبح و شام بانگ لا اله الا الله از آن به گوش می رسد!

(ب) قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (ع) إِنَّ ذَلِكَ يَكُونُ عِنْدَ خُرُوجِ الْمَهْدِيِّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ فَلَا يَبْقَى أَحَدًا إِلَّا أَقْرَبَ مُحَمَّدًا (ع).^۶

این پیروزی به هنگام قیام مهدی از آل محمد (ع) خواهد بود، آن چنان که هیچ کس در جهان باقی نمی ماند مگر این که اقرار به محمد (ع) خواهد کرد.

(ج) مقداد بن اسود چنین می گوید:

۱. سوره نمل، آیه ۸۲.

۲. سوره انبیاء، آیه ۹۶.

۳. سوره نمل، آیه ۸۳.

۴. سوره اعراف، آیه ۱۲۸.

۵. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۴۲۰.

۶. تفسیر برهان، ج ۲، ص ۱۲۱.



سمعت رسول الله ﷺ يقول لا يبق على ظهر الأرض بيت مدر ولا وبر الا ادخله الله كلمة الاسلام^۱

بر سراسر روی زمین خانه‌ای از خشت و گل و خیمه‌ای (در بیابان باقی نمی ماند) مگر این که آئین اسلام در آن ورود خواهد کرد.

د) حاکم نیشابوری در مستدرک، حدیث مشروح تری در این زمینه از ابوسعید خدری از پیامبر اکرم ﷺ نقل می کند که فرمود: «يُنْزَلُ بِأَمْتِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ بَلَاءٌ شَدِيدٌ مِنْ سُلْطَانِهِمْ، لَمْ يُسْمَعْ بَلَاءٌ أَشَدُّ مِنْهُ، حَتَّى تَضِيقَ عَنْهُمْ الْأَرْضُ الرَّحْبَةَ، وَ حَتَّى يَمْلَأَ الْأَرْضَ جَوْرًا وَ ظُلْمًا، لَا يَجِدُ الْمُؤْمِنُ مَلْجَأًا يَلْتَجِإُ إِلَيْهِ مِنَ الظُّلْمِ فَيَبْعَثُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رَجُلًا مِنْ عَتَرَتِي، فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مَلَأْتُ ظُلْمًا وَ جَوْرًا، يَرْضَى عَنْهُ سَاكِنُ السَّمَاءِ وَ سَاكِنُ الْأَرْضِ، لَا تَدْخِرُ الْأَرْضُ مِنْ بَذْرِهَا شَيْئًا إِلَّا أَخْرَجَتْهُ، وَلَا السَّمَاءُ مِنْ قَطْرِهَا شَيْئًا إِلَّا صَبَّهُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا»

«در آخر زمان بلای شدیدی بر امت من از سوی سلطان آنها وارد می شود؛ بلایی که شدیدتر از آن شنیده نشده! تا آنجا که زمین وسیع و گسترده، بر آنها تنگ می شود و تا آنجا که زمین پر از جور و ظلم می گردد؛ و مؤمن پناه گاهی برای پناه جستن به آن از ظلم نمی یابد در این هنگام خداوند متعال مردی از عزترتم را مبعوث می کند که زمین را پر از عدل و داد کند؛ آن گونه که از ظلم و ستم پر شده بود. ساکنان آسمان (فرشتگان) از او خشنود می شوند؛ و همچنین ساکنان زمین، زمین تمام بذرهایی خود را بیرون می فرستد و بارور می شود؛ و آسمان تمام دانه های باران را بر آنها فرو می بارد (و همه جا را سیراب و پر برکت می کند)»^۲.

خلاصه و نتیجه گیری

- پیروزی ایمان بر کفر: ارسال رسل و نزول کتب آسمانی، فرآیند تعلیم و تربیت را کامل و ستیز بی امان حق و باطل، جهان را به سوی خواسته های منطبق با فطرت الهی سوق می دهد. اگر چه این فرآیند در کوتاه مدت حاصل نخواهد شد لکن وعده صدق خداوند ما را به برقراری حاکمیت عدل امیدوار می کند.
- وراثت صالحان: در آن زمان بسان وضعیتی که اکنون بر جهان حاکم است نخواهد بود. قدرت های باطل در مقابل اراده خداوند تاب مقاومت نخواهند داشت و مردم به دلیل رشد همه جانبه اخلاق و ایمان معین و پیرو حق خواهند

۱. تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه ۳۳، سوره توبه.

۲. المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۴۶۵ (طبع حیدرآباد دکن).



بود. چنین شرایطی زمینه را برای حاکمیت مطلق صالحان آماده خواهد کرد.

• وعده قطعی و دیرین الهی: براساس اصل قرآنی «وعد الله لا یمخلف الله وعده»^۱ جانشینی صالحان امری قطعی است که چیزی مانع آن نخواهد بود.

حاکمان و وارثان حقیقی زمین دارای ویژگی‌های علمی و عملی جامع می‌باشند بنابراین وراثت صالحان بر زمین همراه با اجرای کامل آموزه‌های دین و برقراری آرامش امنیت و رفاه فراگیر خواهد بود.

«زمانی که حاکمیت جهانی در اختیار صالحان قرار گیرد، تعلیمات الهی به طور ریشه‌دار و پابرجا در تمام شئون زندگی نفوذ خواهد داشت، نه همانند الفاظ صلح و آزادی و حقوق بشر که امروز بازیچه دست مدافعان قلابی آن است و تنها گلوهایشان را برای شعارهای داغ در این زمینه پاره می‌کنند و در خارج از آن اثری نیست؛ گوئی الفاظی هستند رؤیایی که جز در عالم خیال نمی‌توان به آنها دست یافت»^۲.

۱. سوره روم، آیه ۶.

۲. حکومت جهانی مهدی (عج)، ص ۱۱۷.



شرط امامت



«وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ
لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»
[سوره بقره، آیه ۱۲۴]

و [یاد کنید] هنگامی که ابراهیم را پروردگارش به اموری [دشوار و سخت] آزمایش کرد، پس او همه را به طور کامل به انجام رسانید، پروردگارش [به خاطر شایستگی و لیاقت او] فرمود: من تو را پیشوای مردم قرار خواهم داد. ابراهیم گفت: آیا از فرزندان من نیز کسی را پیشوای مردم قرار می‌دهی؟ فرمود: امامت، عهد من است، و عهد من به کسانی از فرزندان تو که ستمکارند نمی‌رسد.

واژگان مهم

- ابتلاء

ابتلاء و بلاء یک معنی دارد، اگر بخواهی بگویی: کسی را با فلان عمل آزمودم، هم می‌توانی بگویی: (ابتلیته بكذا) و هم می‌توانی بگویی (بلوته بكذا) و اثر این امتحان این است که صفات باطنی او را از قبیل اطاعت، شجاعت، سخاوت، عفت، علم و مقدار وفاء و نیز صفات متقابل این نامبرده را ظاهر سازد. به همین جهت امتحان، جز با برنامه‌ای عملی صورت نمی‌گیرد، این عمل است که صفات درونی انسان را ظاهر می‌سازد، نه گفتار.^۱

- کلمات

«کلمات» جمع است و «کلمه» در قرآن کریم بر موجودات و اعیان خارجی اطلاق شده، نه بر الفاظ و اقوال، بنابراین مراد از (کلمات) در آیه مورد بحث، قضایایی است که ابراهیم با آنها آزمایش شد و عهدهایی است الهی، که وفای به آنها را از او خواسته بودند، مانند قضیه کواکب، بت‌ها، آتش، هجرت، قربانی کردن فرزندان... و اگر در آیه مورد بحث نامی از این امتحانات نبرده، برای این بود که غرضی به ذکر آنها نداشته، بلکه همین که فرموده: «چون از آن امتحانات پیروز درآمدی ما تو را امام خواهیم کرد»، می‌فهماند که آن امور اموری بوده که لیاقت آن جناب را برای مقام امامت اثبات می‌کرده، چون امامت را مترتب بر آن امور کرد. اتمام کلمات هم به معنای این است که خداوند توفیق انجام آنها را به ابراهیم (علیه السلام) اعطاء نمود.^۲

- امام

امام در لغت به معنای پیشوا (رهبری دین و دنیا) جانشین پیامبر و مانند آن می‌باشد.

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۴۰۶.

۲. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۴۰۸؛ یا تلخیص.



شریف جرجانی در تعریف امام می گوید: «کسی است که ریاست عامّه در دین و دنیا از آن اوست.»

امام در قاموس قرآن، هدایت کننده ای است که با امری ملکوتی که در اختیار دارد هدایت می کند، پس امامت از نظر باطن یک نحوه ولایتی است که امام در اعمال مردم دارد و هدایتش چون هدایت انبیاء و رسولان و مؤمنین صرف راهنمایی از طریق نصیحت و موعظه حسنه و بالأخره صرف آدرس دادن نیست، بلکه هدایت امام دست خلق گرفتن و به راه حق رساندن است. توضیح این که گاهی کسی که از شما آدرس مکانی را می طلبد شما با دادن نشانی او را راهنمایی می کنی و گاهی دستش را گرفته و خود او را به مقصد می رسانی مقام هدایت امام مقام ایصال الی المطلوب است که در امر هدایت دستگیر خلاق می باشد.^۱

نکات تفسیری

۱) امامت در اصطلاح مفسران

در این جهت بین مفسران شیعه و سنی اختلاف وجود دارد برخی امامت را همان نبوت و برخی رسالت و برخی به رهبری دین و دنیا تفسیر کرده اند اما علامه طباطبایی چنان که توضیح خواهیم داد قائلند که امامت در اصطلاح قرآن به هیچ یک از این معانی اطلاق نمی شود بلکه معنای ویژه و خاصی دارد که ایشان در توضیح مدعای خود می نویسند:

«مقام امامت از منظر علامه به معنای ظهور این مقام در کسی است که برای هدایت برگزیده شده و عالم به باطن و ملکوت کل هستی است.»

ایشان می فرمایند: در قرآن هر جا مسئله امامت مطرح شده، به دنبال آن از هدایت به امر سخن به میان آمده است به گونه ای که در واقع هدایت به امر همان تفسیر امامت است. مانند آیه وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا^۲ و آیه وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لِمَا صَبَرُوا وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يُوْقِنُونَ^۳ که در این آیه علاوه بر این که هدایت و امامت قرین یکدیگر شده اند، علت رسیدن به مقام امامت که صبر و یقین است نیز بیان شده است و چون صبر، به صورت مطلق آمده است، تمام مواردی که مربوط به آزمایش بندگان در پرستش خداست را شامل می شود.

۱. همان، ص ۴۱۱ و ۴۰۹ با تلخیص و اضافات.

۲. سوره انبیاء، آیه ۷۳.

۳. سوره سجد، آیه ۲۴.



مرتبه یقین نیز مرتبه ای است که ملکوت آسمان ها و زمین به وسیله آن مشاهده می شود چنان چه آیه وَكَذَٰلِكَ تُرَىٰ اِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ وَلِيَكُونَنَّ مِنَ الْمُوقِنِينَ در این مسئله صراحت دارد. در سوره تکاثر هم می فرماید: كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ * ثُمَّ لَتَرَوْهَا عَيْنُ الْيَقِينِ^۱

از مجموعه این آیات نتیجه می گیرند که امام کسی است که علاوه بر انجام همه دستورات الهی و پرهیز از تمامی گناهان، دارای یقین نیز می باشد و ملکوت آسمان ها و زمین، یعنی چهره باطنی آنها را مشاهده می کند. چرا که امام در امر هدایت انسان ها می بایست از درون آنها مطلع و همه خیرها و شرورها را سعاد و شقاوت آنان را بشناسد. چنان چه در سوره یونس آیه ۳۵ می فرماید: آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند، برای پیروی شدن شایسته تر است یا کسی که چنین توانی ندارد بلکه خود محتاج هدایت است.^۲ بنابراین کسی که توان هدایت باطنی را ندارد، شایسته مقام امامت نیست. پس امام علاوه بر مقام یقین و صبر کسی است که از گناه و انحراف معصوم است بنابراین عبارت «ظالمین» در آیه شریفه همه کسانی که حتی لحظه ای در عمر خود مرتکب کمترین ستمی شده اند را در بر می گیرد و از مقام امامت خلع می کند.^۳

علامه طباطبایی با تکیه بر آیات ناظر به مسئله امامت بر این نظرند که قرآن هفت اصل مهم در باره مقام امامت بیان کرده است:

الف) امامت مقامی است که باید از طرف خدای تعالی معین و جعل شود.

ب) امام باید به عصمت الهی معصوم بوده باشد.

ج) زمین مادامی که موجودی به نام انسان بر روی آن هست، ممکن نیست از وجود امام خالی باشد.

د) امام باید مؤید از طرف پروردگار باشد.

ه) اعمال بندگان خدا هرگز از نظر امام پوشیده نیست و امام به آنچه که مردم می کنند آگاه است.

و) امام باید به تمامی ما یحتاج انسان ها علم داشته باشد، چه در امر معاش و دنیای شان و چه در امر معاد و دینشان.

۱. سوره انعام، آیه ۷۵.

۲. سوره تکاثر آیات ۴، ۶. [زندگی واقعی] این چنین نیست [که می پندارید]، اگر به علم یقین [که علم استوار و غیر قابل تردید است به آخرت] آگاه بودید [از تکالیف دینی و توجه به آباد کردن آخرت باز نمی ماندید].

۳. أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْخَقِّ أَخَقُّ أَمْ أَنْ يَتَّبِعْ أَفَنَ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي.

۴. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۶۹-۲۸۰ به طور خلاصه.



ز) محال است با وجود امام کسی پیدا شود که از نظر فضائل نفسانی مافوق امام باشد.

و این هفت مسئله از امهات و رؤس مسائل امامت است، که از آیه مورد بحث در صورتی که منضم با آیات دیگر شود استفاده می شود.^۱

۲) آیا امامت همان نبوت است؟

مسئله امامت و رهبری تنها یک مسئله دینی و تشریعی نیست، بلکه مجموعه جهان آفرینش و تکوین را نیز زیر بال و پر خود گرفته و خداوند بزرگ، امام کل جهان هستی و مجموعه های مختلف آن است و همه آن را رهبری و هدایت و تدبیر می کند. قرآن مجید نیز اهمیت خاصی برای امامت قائل است و آن را آخرین مرحله سیر تکاملی انسان شمرده که تنها پیامبران اولوالعزم به آن رسیده اند، مفسران در تفسیر معنی «امامت» در اینجا گفتگو بسیار کرده اند و چون بعضی نخواسته یا نتوانسته اند به عمق معنی والای این واژه برسند، گرفتار سرگردانی عجیبی شده اند.

از همه عجیب تر این که جمعی از مفسران معروف، آن را به نبوت تفسیر کرده اند؛ در حالی که به طور قطع در آن هنگام ابراهیم علیه السلام، پیامبر بود؛ و سال ها از نبوت و رسالتش می گذشت و صاحب فرزندی شده بود و در ادامه آیه تقاضای مقام امامت را برای فرزندان خویش و دودمانش نیز کرد.

بسیاری از مفسران کلماتی که خداوند ابراهیم علیه السلام را به وسیله آن آزمود، عبارت از یک سلسله از تعلیماتی که از سوی خداوند دریافت داشته بود می دانند، یا مبارزه بابت پرستان و بنای خانه کعبه و قربانی فرزندی با این حال «امامت» را به معنی نبوت تفسیر کرده اند با این که هم آن دستورات و هم این ایثارگری ها بعد از رسیدن ابراهیم علیه السلام به مقام نبوت بود و جمله ائی جاعلک لیتاسی امام در تفسیر آنها کاملاً نامفهوم است.

معنی دیگری که برای امامت گفته اند؛ واجب الطاعة بودن است، در حالی که هر پیامبری واجب الطاعة است و نیاز به حائز شدن مقام دیگری ندارد.

بعضی تفسیر سومی برای آن ذکر کرده اند و گفته اند: منظور، ریاست در امور دین و دنیا است، یا به تعبیر دیگر رئیس حکومت بودن.

این تفسیر هر چند از دو تفسیر سابق بهتر است ولی باز عمق معنی امامت را مشخص نمی کند.

۱. ترجمه المیزان، ج ۱، ص ۴۱۶.



به عقیده ما با توجه به آیات دیگر قرآن که در زمینه امامت بحث می‌کند، منظور از امامت در اینجا مقامی والاتر و بالاتر از همه اینهاست و آن تحقق بخشیدن به برنامه‌های الهی، اعم از حکومت و اجرای احکام الهی و تربیت و پرورش نفس انسانی در ظاهر و باطن است.

توضیح اینکه: هدف از بعثت انبیاء و ارسال رسل، هدایت جامعه بشری است و این هدایت در دو بعد انجام می‌شود اول هدایت به معنی ارائه طریق (نشان دادن راه) یعنی: همان چیزی که وظیفه هر پیامبری از پیامبران خداست، دوم ایصال به مطلوب (رساندن به مقصود) است که آن نیز دو شاخه دارد:

شاخه اول هدایت تشریعی، تحقق بخشیدن به برنامه‌های دینی، خواه از طریق تشکیل حکومت و اجرای حدود و احکام الهی و عدالت اجتماعی باشد و خواه از طریق تربیت و پرورش نفوس به طور عملی و این هر دو سبب تحقق یافتن اهداف پیامبران می‌شود و برنامه‌ای بسیار سخت و سنگین و نیاز به ویژگی‌های فراوان از نظر علم و تقوا و شجاعت و مدیریت دارد.

شاخه دیگر، هدایت تکوینی و رساندن به مقصود از طریق تأثیر و نفوذ معنوی و روحانی و تابش شعاع هدایت در قلب انسان‌های آماده است و این یک سیر معنوی و درونی است علاوه بر آن سیر ظاهری و برونی که انبیاء بزرگ و پیشوایان الهی نسبت به پیروان خود داشتند و به یقین چنین برنامه‌ای صفات و ویژگی‌ها و آمادگی‌های بیشتری را می‌طلبد.

مجموعه این دو برنامه به اهداف مذهب و رسالت‌های الهی تحقق می‌بخشد و انسان‌های آماده را به تکامل مادی و معنی، ظاهری و باطنی می‌رساند؛ و منظور از امامت در آیه فوق همین است؛ و تا ابراهیم علیه السلام امتحان آن همه شایستگی‌ها و صفات ویژه را نداد لایق این مقام نگشت.

از آنچه در بالا گفته شد این نکته نیز به دست آمد که مقام «امامت» با مقام نبوت در بسیاری از موارد جمع می‌شود و پیامبر اولوالعزمی چون ابراهیم به مقام امامت نیز می‌رسد و از آن روشنتر جمع مقام نبوت و رسالت و امامت در شخص پیغمبر خاتم علیه السلام است.

همچنین ممکن است مقام امامت، از نبوت و رسالت جدا شود، مانند امامان معصوم علیهم السلام که تنها وظیفه امامت را بر عهده داشتند، بی آنکه وحی بر آنها نازل شود و رسول و نبی باشند.

به هر حال از صدر این آیه عظمت مقام امامت و منصوب بودن امام از سوی خداوند به خوبی روشن می‌شود.^۱

۳) نظر مفسران اهل سنت درباره امامت

مفسران اهل سنت، مقصود از امامت ابراهیم علیه السلام بر مردم را پیشوایی حضرت برای دیگران در زمینه طهارت های عشر^۱ یا پیروی آیندگان از ابراهیم^۲ و بعضی، مراد از امامت وی را نبوت دانسته اند.^۳

لکن همان طور که گفتیم تفسیر امامت به نبوت از سوی مفسران شیعه رد شده؛ «رازی» که خود در این آیه، امامت را به نبوت تفسیر کرده، در جای دیگر تصریح می کند که امامت حضرت، معلول اتمام کلمات بوده و سخن او نشان می دهد که مقصود او از اتمام کلمات، علم حضرت به شریعت خود و عمل به آن بوده است؛^۴ هم چنین به تصریح طبری، درباره این که امامت ابراهیم علیه السلام پس از هجرت و در شام بوده، اجماع وجود دارد^۵ و بسیار روشن است که دریافت شریعت پیش از نبوت، بی معنا است؛ همان گونه که هجرت حضرت، مدت ها پس از نبوت بوده است. بنابراین مفسران شیعه تأکید دارند که منصب امامت، غیر از منصب نبوت است و واپسین مرحله تکامل ابراهیم علیه السلام به شمار می آید. روایتی از امام صادق علیه السلام بیان داشته که خداوند ابتدا ابراهیم را به بندگی برگزید؛ سپس نبوت، رسالت، خلعت و در نهایت، منصب امامت را به وی عطا فرمود.^۶

۴) ابتلاء به کلمات

عنوان دوم آیه یاد شده شرط رسیدن حضرت ابراهیم به مقام امامت را ابتلاء به کلمات شمرده است مفسران در بیان مقصود از ابتلاء کلمات در آیه نظراتی بیان کرده اند لکن ما در این جا نظر علامه طباطبائی را می آوریم و تحقیق کامل را به اهل نظر و امی گذاریم.

علامه در این خصوص می فرماید: «مراد به (کلمات) در آیه مورد بحث، قضایایی است که ابراهیم با آنها آزمایش شد و عهدهایی است الهی، که وفای بدانها را از او خواسته بودند، مانند قضیه کواکب، بتها، آتش، هجرت و قربانی کردن فرزند و غیره. و اگر در آیه مورد بحث نامی از این امتحانات نبوده، برای این بود که غرضی

۱. قرطبی، ج ۲، ص ۷۳.

۲. کشف الاسرار، ج ۱، ص ۳۴۶.

۳. التفسیر الکبیر، ج ۴، ص ۳۹. المنار، ج ۱، ص ۴۵۵.

۴. همان، ج ۱۱، ص ۵۸.

۵. جامع البیان، ج ۱۰، ص ۱۷، ج ۶۲ و ۶۳.

۶. الکافی، ج ۱، ص ۱۷۵.



به ذکر آنها نداشته، بلکه همین که فرموده: (چون از آن امتحانات پیروز درآمدی ما تو را امام خواهیم کرد)، می‌فهماند که آن امور اموری بوده که لیاقت آن جناب را برای مقام امامت اثبات می‌کرده، چون امامت را مترتب بر آن امور کرد.^۱

۵) آزمون‌های سخت برای مقام امامت

آزمون‌های الهی برای زمینه‌سازی مقام والای امامت، از دشوارترین آزمون‌هاست و این نکته را از چگونگی اتصاف حضرت ابراهیم علیه السلام به وصف «خلیل الرحمان» که زمینه نیل آن حضرت به امامت بود نیز می‌توان دریافت.

ذکر ابتلای ابراهیم خلیل علیه السلام در آغاز نقل سرگذشت آن حضرت در قرآن، برای اعلام و تذکر این مطلب به مردم است که انبیاء و اولیاء الهی علیهم السلام با آزمون‌های دشوار به آن مراتب عالی رسیده‌اند. گرچه اصل نبوت، رسالت و امامت اکتسابی نیست لیکن تهیه زمینه مناسب و تعالی از مرتبه موجود و رسیدن به مقام فعلی می‌تواند کسبی باشد.^۲

۶) منظور از ظالمین چه کسانی هستند

ظالم در آیه شریفه به کسی اشاره دارد که ولو در یک لحظه عمر خود متصف به صفت ظلم شده باشد چرا که محال است ابراهیم چنین تقاضایی را برای آن دسته از ذریه‌اش که بالفعل ظالم هستند، بکند و گذراندن آن همه امتحانات سنگین که او را مشمول چنین عنایتی نموده را نادیده انگارد، خواه این ظلم به معنای کفر باشد آن چنان که قرآن می‌گوید: «إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»^۳ و یا به معنای گسترده آن که هرگونه فسق و فجور و گناهی را شامل شود. منظور بنا بر این مراد از «ظالم» در این جا کسی است که ولو در یک لحظه از عمر خود، هرچند در گذشته، موصوف به این صفت بوده و چنین مصداقی است که نیاز به بیان دارد.

از طرفی عظمت مقام و مفهوم امامت در قرآن به ما می‌گوید که تنها کسانی شایسته این موهبت بزرگ هستند که در تمام عمر از هرگونه شرک و کفر و گناه و عصیان پاک و به تعبیر دیگر معصوم باشند. و لذا فخر رازی نیز به تفسیر آیه فوق که می‌رسد می‌گوید: «این آیه از دو راه دلالت بر عصمت انبیاء دارد:

نخست این که منظور از این عهد همان امامت است و می‌دانیم هر پیامبری، امام

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۴۰۸.

۲. تفسیر تسنیم، ج ۶، ص ۴۲۷.

۳. سوره لقمان، آیه ۱۳.



است و هنگامی که آیه دلالت بر این داشته باشد که امام نمی تواند فاسق باشد به طریق اولی پیامبر نمی تواند، گنه کار باشد، دوم این که تعبیر به «عهدی» اگر اشاره به نبوت باشد مفهومی این است که احدی از ظالمان به مقام نبوت نمی رسد و پیامبر باید معصوم باشد و اگر منظور امامت باشد باز دلالت آیه کامل است؛ زیرا هر پیامبری امام است؛ چرا که مردم (در همه کارها بدون قید و شرط) به او اقتدا می کنند^۱ اگرچه گفتار فخر در تفسیر امامت کمبودی دارد (چنانکه در بالا آمد) ولی اعتراف صریح او در زمینه دلالت بر لزوم عصمت انبیاء (و امام) قابل توجه است.

در تقاضای ابراهیم هر چند سخن از مقام امامت است ولی در جواب پروردگار لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ واژه «عهد» آمده است که هم «امامت» را شامل می شود و هم «نبوت» را؛ زیرا هر دو عهد الهی محسوب می شوند، چرا که عهد را هرگونه تفسیر کنیم هر دو را در بر می گیرد و چنین موهبتی نصیب ظالمان نمی شود و در روح البیان نیز آمده است که: «وَفِي الْآيَةِ دَلِيلٌ عَلَى عِصْمَةِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ مِنَ الْكِبَائِرِ قَبْلَ الْبُعْثَةِ وَبَعْدَهَا» «این آیه دلالت بر عصمت انبیاء از کبائر دارد؛ خواه بعد از بعثت باشد یا قبل از آن».^۲

روایات

«إِنَّ الْإِمَامَةَ زَمَامُ الدِّينِ وَنِظَامُ الْمُسْلِمِينَ وَصَلَاخُ الدُّنْيَا وَعِزُّ الْمُؤْمِنِينَ».^۳
الف) امام رضا علیه السلام: امامت، زمام دین است ورشته مسلمانان و اصلاح و آبادانی دنیا و عزت مؤمنان.

«وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ عَبْدًا جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَعْمَلُ سَبْعِينَ نَبِيًّا مَا قَبِلَ اللَّهُ ذَلِكَ مِنْهُ حَتَّى يَلْقَاهُ بِوَلَايَتِي وَوَلَايَةِ أَهْلِ بَيْتِي»^۴

ب) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: سوگند به آن که مرا به حق به پیامبری برانگیخت، اگر کسی با اعمال هفتاد پیامبر، خدا را دیدار کند، اما ولایت اولو الامر را خاندان را به همراه نداشته باشد، خداوند از او نه توبه و بازگشتی می پذیرد و نه فدیهای.

و عن المفيد عن درست و هشام عنهم عليهم السلام قال: قد كان إبراهيم نبيا وليس بإمام، حتى قال الله تبارك وتعالى: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَال وَمِنْ ذُرِّيَّتِي» فقال الله تبارك

۱. تفسیر کبیر، ج ۴، ص ۴۳.

۲. روح البیان، ج ۱، ص ۲۳۸؛ استفاده و تلخیص از پیام قرآن، ج ۷، ص ۸۲.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۲۰۰.

۴. بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۱۹۲.



و تعالی: لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ، من عبد صنما أو وثناً أو مثالا، لَا يَكُونُ إِمَاماً.^۱

(ج) از شیخ مفید از درست و هشام از ائمه علیهم السلام روایت شده، که فرمودند: ابراهیم نبی بود ولی امام نبود، تا آن که خدای تعالی فرمود: (إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا، قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي) خدای تعالی در پاسخ درخواستش فرمود: (لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ) و معلوم است کسی که بتی و یا وثنی و یا مجسمه‌ای بپرستد، امام نمی‌شود.

و فی أمالی الشیخ، مسندا، و عن مناقب ابن المغازلی مرفوعا عن ابن مسعود عن النبی صلی الله علیه و آله: فی الآية عن قول الله لإبراهيم: من سجد لصنم دوني لا أجعله إماما. قال صلی الله علیه و آله و انتهت الدعوة إلى وإلى أخی علی، لم يسجد أحدنا لصنم قط.^۲

مرحوم شیخ طوسی در امالی با ذکر سند و ابن مغازلی، در مناقب، بدون ذکر سند از ابن مسعود روایت کرده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در تفسیر آیه‌ای که حکایت کلام خدا به ابراهیم است، فرمود: کسی که به جای سجده برای من، برای بتی سجده کند، من او را امام نمی‌کنم، آن‌گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این دعوت ابراهیم در من و برادر من علی که هیچ‌یک هرگز برای بتی سجده نکردیم منتهی شد.

داستان

□ نقل است علی بن جعفر علیه السلام که پیرمردی کهن سال بود، هر گاه امام جواد علیه السلام که نوجوانی نورس بود می‌دید تمام قد در مقابلش قیام می‌کرد و دست او را می‌بوسید. وقتی به او اعتراض می‌کردند می‌فرمود:

«ساکت باشید، هنگامی که خداوند صاحب این محاسن سفید را شایسته امامت ندانست و این جوان را شایسته نمود و مقام شامخ امامت را به او تفویض کرد، آیا من فضل او را انکار کنم؟ پناه می‌برم به خدا از این سخن که شما می‌گوئید، بلکه من بنده امام جواد علیه السلام هستم.»^۳

□ هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله برای اولین بار حضرت علی علیه السلام را به عنوان رهبر بعد از خود انتخاب کرد، جمعی از قریش به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله آمده عرض کردند: «ای رسول خدا، مردم، تازه مسلمان هستند» (و هنوز اسلام بر اعماق دل و وجودشان نفوذ نکرده) از این روراضی نیستند که تو دارای مقام نبوت باشی ولی مقام امامت به پسر عمویت علی علیه السلام واگذار شود، اگر در این مورد مدتی صبر کنی (تا اسلام به

۱. تفسیر برهان، ج ۱، ص ۱۵۱.

۲. امالی الطوسی، ج ۱، ص ۳۸۸. تفسیر برهان، ج ۱، ص ۱۵۱.

۳. زندگانی حضرت جواد و عسکریین علیهم السلام، ص ۲۷.

خوبی در دل ها جا کند) و بعد اعلام امامت علی علیه السلام نمائی، بهتر است. پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود: من این کار را به رأی و اختیار خود انجام نداده‌ام، بلکه فرمان خدا بوده است.

آنها گفتند: اگر پیشنهاد ما را به خاطر این که مخالفت با دستور خدای می شود، نمی پذیری، پیشنهاد دیگری می کنیم و آن این که: در امر خلافت، مردی از قریش را با علی علیه السلام شریک گردان، تا دل های مردم به سوی علی علیه السلام متوجه و آرام شود و در نتیجه امر خلافت و رهبری آسیب پذیر نگردد و مردم در این مورد با تو مخالفت نکنند. در این هنگام جبرئیل از طرف خدا آمد و این آیه (۶۵ زمر) را نازل کرد: «لئن اشرکت لنحبطن عملک و لتکونن من الخاسرین: اگر مشرک شوی تمام اعمالت نابود می شود و از زیانکاران خواهی بود».

خلاصه و نتیجه گیری

- امامت دارای شئونی همچون رهبری سیاسی و زعامت اجتماعی و مرجعیت دینی و تبیین و تفسیر وحی و ولایت باطنی و معنوی است و از این جهت امام به عنوان کامل ترین انسان، خلیفه و حجت خدا در روی زمین خواهد بود.^۱
- منصب امامت که همان ایصال انسان های خدا جو به مقصد است، هرگز نمی تواند به کسانی سپرده شود که نفسشان آلوده به ظلم شده باشد حتی اگر از ظلم خود توبه کرده و یا با گرویدن به اسلام آن را جبران کرده باشند.
- امام در مسیر دریافت این منصب مبتلا به بلاهای بسیار سنگینی خواهد شد تا عده ای گمان نکنند گزافی در اعطای آن به انسان های لایق واقع شده است.

۱. ر.ک. دائرة المعارف قرآن کریم (۱)، ص ۵۴۵.



تنگی رزق جهت جلوگیری از ظلم و ستم



«وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ يُنْزِلُ بِقَدَرِ مَا
يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ.»
[سوره شوری، آیه ۲۷]

«هر گاه خداوند روزی را برای بندگانش وسعت بخشد، در زمین
طغیان و ستم می‌کنند؛ از این رو به مقداری که می‌خواهد (و مصلحت
می‌داند) نازل می‌کند، که نسبت به بندگانش آگاه و بیناست!»

شان نزول

از «خباب بن ارت» صحابی معروف، نقل شده که این آیه درباره ما نازل شد، و این به خاطر آن بود، که ما به اموال فراوان طوایف «بنی قریظه» و «بنی نظیر» و «بنی قینقاع» از یهود نظر افکندیم، و آرزو داشتیم که ای کاش ما هم چنین اموالی داشتیم، آیه نازل شد و به ما هشدار داد که اگر خداوند روزی را برای بندگانش گسترده کند، طغیان خواهند کرد.^۱

در «تفسیر در المنثور» حدیث دیگری نقل شده، و آن این که: این آیه در مورد اصحاب «صفه» نازل گردید، چرا که آنها آرزو داشتند دنیایشان رو به راه شود.^۲

واژگان مهم

- قَدَر

کلمه «قدر» در مقابل کلمه «بسط» است. اولی به معنای تنگ گرفتن رزق و دومی به معنای وسعت دادن به آن است، در جمله سابق هم که می فرمود: «يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ»^۳ به همین معنا است. و کلمه «قدر» (به فتح قاف و دال، و هم به سکون دال) به معنای کمیت و حجم هر چیز است، و در جمله مورد بحث که می فرماید: «وَلَكِنْ يُنْزِلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ» به این معنا است. خدای تعالی هر چه را بخواهد با کمیت و حجم نازل می کند. و به معنای کمیت و حجم معین هم می آید، مانند آیه «فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ»^۴

۱. «تفسیر کبیر فخر رازی»، ج ۲۷، ص ۱۷۱ و «تفسیر ابوالفتوح رازی»، (ذیل آیات مورد بحث)؛ «قرطبی»، ج ۱۶، ص ۲۷.

۲. «در المنثور» این حدیث را از «حاکم» و «بیهقی» و «ابو نعیم» نقل کرده است (ح ۶، ص ۸)؛ «قرطبی»، ج ۱۶، ص ۲۷.

۳. سوره شوری، آیه ۱۲.

۴. ما به هر چیز اندازه معین دادیم، پس در اندازه دهی هم بهترین اندازه دهندگانیم.؛ (مرسلات، ۲۳)؛ ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۸۱.

- بنی

کلمه «بنی» به معنای ظلم است. تعبیر «يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ» کرارا در آیات قرآن به معنی فساد و ظلم در زمین آمده است، مانند «فَلَمَّا أَتَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ». اگر چه «بنی» به معنی «طلب» نیز آمده، اما هنگامی که با «فی الارض» همراه شود به معنی فساد و ظلم در زمین است.

نکات تفسیری

۱) وسعت و ضیق روزی بر اساس مصلحت

معنای آیه شریفه این است که اگر خداوند روزی را بر بندگان آن طور که می خواهند گسترش می داد نعمت خدا را سبک می شمردند، و به چشم و هم چشمی می پرداختند، و بر یکدیگر برتری می جستند، و در روی زمین ستم روا می داشتند، و برای پیروزی بر یکدیگر می کوشیدند، و بدین وسیله از طاعت الهی بیرون می رفتند. لذا فرمود: «وَلَكِنْ يُنْزَلُ بِقَدَرِ مَا يَشَاءُ» و لکن خداوند روزی را به میزان مصلحت آنان هر اندازه که بخواهد با توجه به حالشان فرو می فرستد، یعنی: روزی کسانی را که مصلحتشان در وسعت روزی است وسعت می دهد، و روزی کسانی را که صلاحشان در تنگی روزی است تنگ می سازد، اگر بگویند: ما بسیاری از کسانی را که دارای وسعت روزی هستند می بینیم که در روی زمین ستمگری می کنند؟ خواهیم گفت: پس از آنکه اجمالا دانستیم که خداوند امور بندگان را طبق مصالح آنان تدبیر می فرماید، چه بسا این افراد کسانی بوده اند که چه روزی بسیار داشته باشند چه کم، به حالشان فرق نمی کند، و چه بسا اگر روزی آنان را وسعت نمی داد حالشان در ستمگری از این بدتر می شد، و لذا روزی آنان را توسعه داده است.^۲

۲) منظور از عباد در آیه شریفه

نکته دیگر این که ظاهراً منظور از عباد در این آیه برخی از بندگان مؤمن است، نه تمامی بندگان. بنابراین معنی، آیه چنین خواهد شد «اگر خداوند روزی برخی از بندگان مؤمنش را که خودش می داند فقر برایش بهتر است توسعه دهد چون ظرفیت ندارد طغیان می کند و موجب فساد و ستمگری می شود و در اثر ندادن حقوق واجبه و رعایت نکردن حال فقرا به خود و جامعه ستم می نماید»، مانند جریان ثعلبه که مرد فقیر و بسیار

۱. سوره یونس، آیه ۲۳؛ (اما هنگامی که خدا آنها را راهی بخشید، (باز) به ناحق، در زمین ستم می کنند.)

۲. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۲، ص ۱۴۰.



مؤمنی بود و همیشه پشت سر پیامبر به نماز می ایستاد چندین بار از حضرت خواست که برایش دعا کند ثروتمند شود حضرت می فرمود: به صلاحش نیست اصرار کرد حضرت دعا فرمود ثروتمند شد در نتیجه طغیان کرد و از دادن زکات سر باز زد، و نه تنها دیگر به نماز حاضر نمی شد، بلکه کارش به انکار زکات و هلاکت رسید.

البته در مورد بندگان کافر که خداوند به آنان ثروت داده و موجب ظلم و فساد هم هستند، مسئله روشن است زیرا خداوند می فرماید: «إِنَّمَا عَلَىٰ هُمْ لِيُزَادُوا إِنَّمَا»^۱ به آنان مهلت می دهیم تا بر گناهشان افزوده شود.^۲

۳) تطابق روزی با ظرفیت مرزوقین

خداوند متعال در آیه شریفه ۱۲ سوره شوری می فرماید:
«لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»؛ کلیدهای آسمان ها و زمین از آن او (خدا) ست؛ روزی را برای هر کس بخواهد گسترش می دهد یا محدود می سازد؛ او به همه چیز داناست.

هر چند خداوند روزی همه کسانی که تلاش و کوشش می کنند را تضمین کرده، ولی مقدار روزی آنها یکسان نیست، بلکه بر حسب ظرفیت آنها متفاوت است. زیرا ظرفیت بعضی انسان ها به قدری کم است که اگر زندگی آنها مختصری رونق پیدا کند همه چیز حتی خدا را فراموش می کنند. لذا به هر کس به اندازه ظرفیتش می دهد. چرا که او حکیم است، و این کار اقتضای حکمت اوست. علاوه بر اینکه تفاوت در مقدار روزی نوعی آزمایش الهی محسوب می شود، تا روشن شود آنکه روزی بیشتر نصیبش شده به نیازمندان کمک می کند، یا نه؟ و می دانیم امتحان، سبب پیشرفت و تکامل انسان هاست.^۳

۴) هماهنگی سنن الهی در تقدیر روزی

جمله «وَلَكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ» بیان سنت الهی در روزی دادن بر طبق حال مردم است، می فرماید: صلاح حال مردم در اندازه ارزاقشان دخالت دارد، و این با طغیانی که در بعضی ثروتمندان مشاهده می کنیم و می بینیم که روز به روز ثروتمندتر می شوند منافات ندارد، برای اینکه خدای تعالی غیر از آن سنت سنتی دیگر نیز دارد که بر سنت قبلی حاکم است، و آن عبارت است از سنت آزمایش و امتحان و در این

۱. ما به آنان مهلت می دهیم فقط برای اینکه بر گناهان خود بیافزایند، سوره آل عمران، آیه ۱۷۸.

۲. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۲، ص ۱۴۰.

۳. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۸۲.



باره فرموده: «إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ»^۱، و همچنین سنت سومی دارد، که آن سنت مکروه استدر اراج است، که در آن باره می فرماید: «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ وَأَمْلَى لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ»^۲.

سنت اصلاح، یعنی اندازه گیری رزق، سنتی است ابتدایی که با آن، حال انسان ها اصلاح می شود، مگر آنکه خداوند بخواهد انسانی را در بوته امتحان قرار دهد که در آن صورت دیگر به طور موقت از سنت قبلیش چشم می پوشد، و در این باره می فرماید: «وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ»^۳ و یا به خاطر کفران نعمت و تغییر آن، سنت قبلی خود را که دادن رزق به مقتضای صلاح حال او بود تغییر دهد، که در این صورت سنت دیگری به کار می برد، و آن این است که آن قدر رزقش را وسعت می دهد تا طغیان کند.^۴

۵) اوراق معنوی هم به اندازه ظرفیت نازل می شوند

همان طور که دادن مال و فرزندان و سائر نعمت های مادی و صوری رزق مقسوم است، و هر کسی از آن قسمتی دارد، همچنین معارف حقه و شرایع آسمانی که منشأ همه آنها وحی است نیز رزق مقسوم است. آن نیز از ناحیه خدا نازل می شود، و خداوند به وسیله آن نیز مردم را امتحان می کند، چون همه در عمل به آن معارف و به کار بستن آنها یکسان نیستند، هم چنان که در به کار بستن نعمت های صوری یکسان نیستند.

و بنابراین، اگر چنانچه معارف الهی و احکام خدایی همگی یک دفعه نازل می شد، با در نظر داشتن اینکه شامل تمامی شؤون حیاتی انسان است، مردم نمی توانستند آن را تحمل کنند، و قهرا به آن ایمان نمی آورند مگر اندکی از ایشان، و بدین جهت خدای سبحان آن را به تدریج بر رسول خدا ﷺ نازل کرد، تا مردم با پذیرفتن قسمت های اول آن آماده شوند برای پذیرفتن قسمت های بعدی. و در این باره فرموده: «وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكُتٍّ»^۵

۱. جزاین نیست که اموال و اولاد شما وسیله آزمایش شما است. سوره تغابن، آیه ۱۵.

۲. به زودی آنها را به عذاب و هلاکت می افکنیم از جایی که درک آن رانمی کنند. روزی چند به آنها مهلت دهیم که همانا مکروه عذاب مامتین است. (اعراف، ۱۸۲ و ۱۸۳).

۳. تا خدا آنچه در سینه ها پنهان دارید بیازماید و آنچه در دل ها نهان کرده اید آشکار سازد. (آل عمران، ۱۵۴).

۴. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۸۳.

۵. و قرآنی که آن را قطعه قطعه کردیم تا به تدریج آن را بر مردم بخوانی. (اسرا، ۱۰۶).



و همچنین احکام و تکالیف شرعی را یکسان بر همه مردم تحمیل نکرد، چون اگر می کرد بعضی از مردم تاب تحملش را نمی داشتند، و به همین جهت آنها را به مقتضای ابتلائی که هر فردی از افراد دارد تقسیم کرد تا هر کس به تکلیفی که متوجه خود او است عمل کند.

پس روزی دادن از معارف و شرایع هم از هر جهت که فرض شود عیناً مانند روزی دادن از مال و اولاد است که بین مردم تقسیم، و بر حسب حال فرد فرد آنان و به مقتضای صلاح ایشان تقسیم شده است.

پیام‌ها

۱. همان گونه که عطا‌های الهی لطف است، گاهی محرومیت‌ها نیز لطف است. «لَوْ يَسِّطُ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا»
۲. فضل الهی بر اساس مصلحت و حکمت تقسیم می شود نه بر اساس تمایلات انسان. «وَلَوْ يَسِّطُ اللَّهُ...»
۳. روابط اجتماعی سالم در گرو زندگی معتدل و در حدّ نیاز است. «لَوْ يَسِّطُ... لَبَغَوْا»
۴. مؤمنان نباید به خاطر تنگنای معیشت به خداوند سوء ظن داشته باشند. «وَلَوْ يَسِّطُ اللَّهُ»
۵. رفاه بیش از حد زمینه ی طغیان است. «لَوْ يَسِّطُ... لَبَغَوْا»
۶. مشیت الهی بر اساس حکمت است. «مَا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ»
۷. رزق مردم حساب و کتاب دارد. «يُنْزِلُ بِقَدَرٍ»

روایات

الف) الإمامُ عَلِيُّ عليه السلام: إِنَّ الْأَمْرَ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ كَقَطَرَاتِ الْمَطَرِ إِلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا قَسَمَ لَهَا مِنْ زِيَادَةٍ أَوْ نَقْصَانٍ، فَإِنْ رَأَى أَحَدُكُمْ لِأَخِيهِ غَفِيرَةً فِي أَهْلِ، أَوْ مَالٍ، أَوْ نَفْسٍ، فَلَا تَكُونَنَّ لَهُ فِتْنَةً^۱.

امام علی عليه السلام: فرمان [الهی به آنچه مقدّر است] همچون قطره های باران، از آسمان به زمین فروود می آید، به هر کس کم و بیش، آنچه سهم اوست می رسد. پس، اگر یکی از شما در خانواده یا مال یا جان و توان برادرش، اندک فرونی دید، این نباید مایه فتنه (فساد) او شود.

۱. نهج البلاغه، ج ۲۳.



ب) رسول الله ﷺ: إِنَّ الرِّزْقَ لَا يَجْرُ حَرْصُ حَرِيصٍ وَلَا يَصْرِفُهُ كَرَاهِيَّةُ كَارِهٍ^۱.
پیامبر خدا ﷺ: نه حرص زدن حریص، روزی را به سوی او می کشاند و نه ناخوش داشتن کسی، آن را از او باز می دارد.

ج) رواه انس عن النبي ص عن جبرائيل عليه السلام عن الله إن من عبادي من لا يصلحه إلا السقم ولو صححته لأفسده وإن من عبادي من لا يصلحه إلا الصحة ولو أسقمته لأفسده وإن من عبادي من لا يصلحه إلا الغنى ولو أفقرته لأفسده وإن من عبادي من لا يصلحه إلا الفقر ولو أغنيته لأفسده وذلك أني أدبر عبادي لعلمي بقلوبهم^۲.
انس از پیامبر خدا ﷺ نقل نموده:

بعضی از بندگان من طوری هستند که چیزی جز بیماری به صلاحشان نیست به طوری که اگر آنان را سلامت دهم فاسد خواهند شد و برخی از بندگان من هستند که چیزی جز صحت به صلاحشان نیست که اگر بیمارشان کنم، بیماری آنان را به فساد خواهد کشانید، و برخی از بندگان هستند که جزیب نیازی چیزی به صلاحشان نیست که اگر فقیرشان سازم، فقر آنان را تباه میسازد، و برخی از بندگانم جز فقر چیزی به صلاحشان نیست که اگر آنان را بی نیاز سازم بی نیازی فاسدشان سازد، و اینست که من با آگاهی از وضع دل های بندگانم امور آنان را تدبیر می کنم...

داستان

□ یکی از انصار به نام «ثعلبة بن حاطب» که مرد فقیری بود و مرتب به مسجد پیامبر ﷺ می آمد اصرار داشت که پیامبر ﷺ دعا کند تا خداوند مال فراوانی به او بدهد!، پیغمبر ﷺ به او فرمود:

«قليل تؤدى شكره خير من كثير لا تطيقه؛ مقدار کمی که حقش را بتوانی ادا کنی، بهتر از مقدار زیادی است که توانایی اداء حقش را نداشته باشی.» آیا بهتر نیست که توبه پیامبر خدا تاسی جویی و به زندگی ساده ای بسازی، ولی ثعلبه دست بردار نبود، و سرانجام به پیامبر ﷺ عرض کرد به خدایی که تو را به حق فرستاده سوگند یاد می کنم، اگر خداوند ثروتی به من عنایت کند تمام حقوق آن را می پردازم،

۱. مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، فضل بن حسن حفید شیخ طبرسی، ص ۱۳.

۲. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۴۶؛ (یکی از مصادیق این موضوع را می توان بیماری امام زین العابدین علیه السلام در واقعه کربلاء نام برد، که اگر حضرت بیمار نمی شد به میدان می رفت و کشته می شد، یا آنکه عاقبت یزید دستور می داد او را بکشند، و این بیماری موجب شد که خدا بعد از امام حسین علیه السلام مدتی که خدا خواسته است محفوظ بماند.)



پیامبر ﷺ برای او دعا کرد.

چیزی نگذشت که طبق روایتی پسر عموی ثروتمندی داشت از دنیا رفت و ثروت سرشاری به او رسید، و طبق روایت دیگری گوسفندی خرید و به زودی زاد ولد کرد، آن چنان که نگاهداری آنها در مدینه ممکن نبود، ناچار به آبادی های اطراف مدینه روی آورد و آن چنان مشغول و سرگرم زندگی مادی شد که در جماعت و حتی نماز جمعه نیز شرکت نمی کرد.

پس از مدتی پیامبر ﷺ مأمور جمع آوری زکات را نزد او فرستاد، تا زکات اموال او را بگیرد، ولی این مرد کم ظرفیت و تازه به نوارسیده و بخیل، از پرداخت حق الهی خودداری کرد، نه تنها خودداری کرد، بلکه به اصل تشریع این حکم نیز اعتراض نمود و گفت: این حکم، برادر «جزیه» است یعنی ما مسلمان شده ایم که از پرداخت جزیه معاف باشیم و با پرداخت زکات، چه فرقی میان ما و غیر مسلمانان باقی می ماند؟!۱

در حالی که او نه مفهوم «جزیه» را فهمیده بود، و نه مفهوم زکات را، و یا فهمیده بود اما دنیا پرستی اجازه بیان حقیقت و اظهار حق به او نمی داد، به هر حال هنگامی که پیامبر ﷺ سخن او را شنید فرمود: «یا ویح ثعلبه! یا ویح ثعلبه!؛ وای بر ثعلبه ای وای بر ثعلبه!» و در این هنگام آیات ۷۵ تا ۷۸ سوره توبه نازل شد.^۱

□ آیت الله دستغیب در درس اخلاق خود به مناسبت حفظ عزت نفس فرمودند اول ماه که خواستم شهریه طلاب را بدهم دیدم یازده هزار و پانصد تومان کم است من در بازار با افراد ثروتمند آشنا نبودم بنا هم نداشتم از آنها تقاضا کنم گفتم خدایا تو که می دانی من بنا ندارم از غیر تو درخواست کنم امید و اطمینان من به تو است. لحظاتی بیش نگذشت که درب منزل را زدند گفتند يك نفر می خواهد حساب مالش را بدهد هنگامی که حساب شد حدود ۲۰ هزار تومان گردید دست در جیب کرد و مقداری اسکناس بیرون آورد گفت معذرت می خواهم بیش از این میسر نشد من همراه پول بیاورم شمردم دیدم یازده هزار و پانصد تومان است ایشان می فرمود بدانید اگر برای خدا گام بردارید خداوند درهای رزق و رحمتش را به روی شما می گشاید.^۲

۱. تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۴۹.

۲. تفسیر سوره نجم، ص ۴ از آیت الله دستغیب.

خلاصه و نتیجه‌گیری

بنابرآن چه بیان شد معلوم شد که گسترش روزی گاهی وسیله‌ای است برای امتحان و آزمایش، چرا که همه انسان‌ها باید در این جهان آزمایش شوند گروهی نیز با ثروت آزمایش می‌شوند.

گاهی نیز به خاطر این است که هم خودشان و هم انسان‌های دیگر بدانند که ثروت خوشبختی نمی‌آفریند، شاید راه را پیدا کنند، و به سوی خدا باز گردند، هم اکنون جوامعی را می‌بینیم که غرق انواع نعمت و ثروت و رفاه‌اند و در عین حال گرفتار انواع مصائب و بدبختی‌ها می‌باشند، ناامنی، کشتار، آلودگی فراوان اخلاقی، اضطراب و انواع نگرانی‌ها جسم و روح آنها را فرا گرفته است.

گاهی نیز ثروت بی حساب يك مجازات الهی است که خدا بعضی را گرفتار آن می‌سازد، دورنمای زندگانشان دل‌انگیز، اما اگر از نزدیک نگاه کنیم می‌بینیم از خودشان بدبخت‌تر خودشانند! در این زمینه سرگذشت‌های فراوانی از سلاطین ثروت دنیا وجود دارد که بسیاری شنیده‌اند، و نقل آنها سخن را به درازا می‌کشد.

گاهی کمبود روزی به خاطر سستی و تنبلی خود انسان است، این کمبودها و محرومیت‌ها خواست حتمی خداوند نیست، بلکه نتیجه اعمال او است که دامن‌گیرش شده و اسلام بر اساس اصل سعی و کوشش که هم در آیات قرآن منعکس است و هم در سنت پیامبر ﷺ و ائمه هدی ﷺ همه را دعوت به تلاش و جهاد کرده است.

ولی هرگاه انسان نهایت تلاش خود را به کار گرفت در عین حال درها به روی او بسته شد، باید بداند در این امر مصلحتی بوده، بیتابی نکند، مأیوس نشود، زبان به کفران نگشاید، و به تلاش خود ادامه دهد، و تسلیم رضای الهی نیز باشد.^۱

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۴۳۴.



«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ * أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ فَمَن تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَن تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ * شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ فَمَن شَهِدَ مِنكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَن كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُم وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ . [سوره بقره، آیه ۱۸۵-۱۸۳]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، روزه بر شما مقرر شده است، همان گونه که بر امت‌هایی که پیش از شما بودند مقرر شده بود، باشد که بر تمایلات خویش فایق آید و تقوا پیمانه کنید. چند روز معدودی را (باید روزه بدارید!) و هر کس از شما بیمار یا مسافر باشد تعدادی از روزهای دیگر را (روزه ندارد) و بر کسانی که روزه برای آنها طاعت فرستاست: (همچون بیماران مزمن، و پیرمردان و پیر زنان)، لازم است کفاره بدهند: مسکینی را اطعام کنند؛ و کسی که کار خیری انجام دهد، برای او بهتر است؛ و روزه داشتن برای شما بهتر است اگر بدانید! (روزه، در چند روز معدود) ماه رمضان است؛ ماهی که قرآن، برای راهنمایی مردم، و نشانه‌های هدایت، و فرقی میان حق و باطل، در آن نازل شده است. پس آن کس از شما که در ماه رمضان در حضر باشد، روزه بدارد؛ و آن کس که بیمار یا در سفر است، روزهای دیگری را به جای آن، روزه بگیرد؛ خداوند، راحتی شما را می‌خواهد، نه زحمت شما را! هدف این است که این روزها را تکمیل کنید؛ و خدا را بر اینکه شما را هدایت کرده، بزرگ بشمرید؛ باشد که شکرگزاری کنید!»

واژگان مهم

- صیام

کلمه (صیام) و کلمه (صوم) در لغت مصدر و به معنای خودداری از عمل است، مثلاً صوم از خوردن و صوم از نوشیدن و از جماع و از سخن گفتن و راه رفتن و امثال آن به معنای خودداری از آنها است و چه بسا در معنای آن این قید را اضافه کرده باشند، که به معنای خودداری از خصوص کارهایی است که دل آدمی مشتاق آن باشد و اشتیهای آن را داشته باشد. معنای صوم در اصل لغت خودداری از خصوص چنین کارهایی بوده ولیکن بعدها در شرع در خصوص خودداری از کارهای معینی استعمال شده و آن هم خودداری از طلوع فجر تا مغرب و توأم با نیت است و منظور از «الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ» امت‌های گذشته و قبل از ظهور اسلام است، امت‌های انبیاء قبل، چون امت موسی و عیسی و غیر ایشان است.

- یطیقونه

از ماده «طوق» در اصل به معنی حلقه‌ای است که به گردن می‌اندازند و یا به طور طبیعی در گردن وجود دارد (مانند حلقه رنگین گردن بعضی از پرندگان) سپس به معنی نهایت توانایی به کار رفته است، جمله «یُطِيقُونَهُ» در اینجا با توجه به اینکه ضمیر آخر آن به روزه برمی‌گردد مفهومش این است که برای انجام روزه نهایت توانایی خود را باید به کار برد یعنی شدیداً به زحمت بیافتند و این در مورد پیران و بیماران غیر قابل علاج می‌باشد، بنا بر این آنها از حکم روزه معافند و تنها به جای آن فدیة می‌پردازند.^۱

- تطوع

بعضی جمله «تطوع خیر» را اشاره به روزه‌های مستحبی می‌دانند و بعضی دیگر گفته‌اند مفهوم جمله این است که با توجه به اهمیت و فلسفه روزه باید آن را از روی میل و رغبت انجام داد نه از روی کراهت و اجبار.

۱. تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۶۲۵.

۱- آیاتاً معذورات

منصوب آمدن کلمه (ایام) بنا بر ظرفیت و به تقدیر کلمه (فی) است و این ظرف (در ایامی معدود) متعلق است به کلمه (صیام) که نکره آمدن ایام و اتصاف آن به صفت (معدودات) برای این است که بفهماند تکلیف نامبرده ناچیز و بدون مشقت است، تا به این وسیله مکلف را در انجام آن دل و جرأت دهد.

۲- فدیة

مالی که در عوض تأخیر صوم داده می شود.

نکات تفسیری

۱) سیاق آیات شریفه دلالت دارد که هر سه با هم نازل شده اند

اولاً آیات سه گانه مورد بحث به هم متصل و نظیر کلام واحدی است که یک غرض را دربر دارد و آن غرض عبارت است از بیان وجوب روزه ماه رمضان. و ثانیاً قسمتی از گفتار این سه آیه به منزله زمینه چینی برای قسمت دیگر آن است، یعنی دو آیه اول به منزله مقدمه است برای آیه سوم، چون در آیه سوم تکلیفی واجب می شود که صاحب کلام، اطمینان ندارد از اینکه شنونده از اطاعت آن سرپیچی نکند، برای اینکه تکلیف نامبرده تکلیفی است که بالطبع برای مخاطب، شاق و سنگین است و به این منظور، دو آیه اول از جملاتی ترکیب شده که هیچ یک از آنها از هدایت ذهن مخاطب به تشریع روزه رمضان خالی نیست، بلکه در همه آنها به تدریج ذهن شنونده را به سوی آن توجه می دهد و به این وسیله استیحا ش و اضطراب ذهن او را از بین می برد و در نتیجه علاقمند به روزه می کند، تا با اشاره به تخفیف و تسهیلی که در تشریع این حکم رعایت شده و نیز با ذکر فوائد و خیر دنیوی و اخروی که در آن است، حدت و شدت دلخواهی و استکبار او را بشکند.^۱

۲) وجوب روزه در امت های پیشین

از تورات و انجیل فعلی نیز برمی آید که روزه در میان یهود و نصاری بوده و اقوام و ملل دیگر هنگام مواجه شدن با غم و اندوه روزه می گرفته اند، چنان که در «قاموس کتاب مقدس» آمده است: روزه در تمام اوقات، در میان هر طائفه و هر ملت و مذهب، در موقع ورود اندوه و زحمت غیر مترقبه، معمول بوده است.^۲

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۵.

۲. قاموس کتاب مقدس، ص ۴۲۷.



و نیز از تورات بر می آید که موسی علیه السلام چهل روز روزه داشته است چنان که می خوانیم: «هنگام برآمدنم به کوه که لوح های سنگی یعنی لوح های عهدی که خداوند با شما بست بگیرم آن گاه در کوه چهل روز و چهل شب ماندم نه نان خوردم و نه آب نوشیدم»^۱.

و همچنین به هنگام توبه و طلب خشنودی خداوند، یهود روزه می گرفتند: «قوم یهود غالباً در موقعی که فرصت یافته می خواستند اظهار عجز و تواضع در حضور خدا نمایند روزه می داشتند تا به گناهان خود اعتراف نموده به واسطه روزه و توبه، رضای حضرت اقدس الهی را تحصیل نمایند»^۲.
به این ترتیب اگر قرآن می گوید «کَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ» (همان گونه که بر پیشینیان نوشته شد) شواهد تاریخی فراوانی دارد که در منابع مذاهب دیگر (حتی بعد از تحریف) به چشم می خورد.^۳

۳) علت ارزشمندی ماه مبارک رمضان

این که ماه رمضان برای روزه گرفتن انتخاب شده به خاطر این است که این ماه بر سایر ماه ها برتری دارد، در آیه مورد بحث نکته برتری آن چنین بیان شده که قرآن کتاب هدایت و راهنمای بشر که «فرقان» است یعنی با دستورات و قوانین خود روش های صحیح را از ناصحیح جدا کرده و سعادت انسان ها را تضمین نموده است در این ماه نازل گردیده و در روایات اسلامی نیز چنین آمده است که همه کتاب های بزرگ آسمانی «تورات»، «انجیل»، «زبور»، «صحف» و «قرآن» همه در این ماه نازل شده اند.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «تورات» در ششم ماه مبارک رمضان و «انجیل» در دوازدهم و «زبور» در هیجدهم و «قرآن مجید» در شب قدر نازل گردیده است.^۴
به این ترتیب ماه رمضان همواره ماه نزول کتاب های بزرگ آسمانی و ماه تعلیم و تربیت بوده است چرا که تربیت و پرورش بدون تعلیم و آموزش صحیح ممکن نیست، برنامه تربیتی روزه نیز باید با آگاهی هر چه بیشتر و عمیق تر از تعلیمات آسمانی هماهنگ گردد، تا جسم و جان آدمی را از آلودگی گناه شستشو دهد.^۵

۱. تورات، سفر تثئیه، فصل ۹، شماره ۹.

۲. قاموس کتاب مقدس، ص ۴۲۸.

۳. تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۶۳۷-۶۲۸؛ با تلخیص.

۴. وسائل الشیعه، جلد ۷، ابواب احکام شهر رمضان، باب ۱۸، حدیث ۱۶.

۵. تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۶۳۷-۶۲۸؛ با تلخیص.



خداوند متعال اهميت و ارزش ماه رمضان را به خاطر نزول قرآن در اين ماه مي داند.

معناي اين سخن آن است كه قرآن آن قدر ارزشمند و والاست كه شعاع آن، ماه رمضان، كه به سان ظرفي براي قرآن است، رانيز گران بها كرده است. سپس قرآن مجيد را در سه جمله توصيف مي كند:

۱. هدى للناس. ۲. بينات من الهدى. ۳. والفرقان.

به نظر مي رسد تفاوت آنها به شرح زير باشد:

قرآن مجيد داراي سه مرحله است؛ در مرحله نخست (هدى للناس) براي تمام مردم، با تمام تفاوت ها و اختلافاتي كه در سطح درك و معرفت و علم و دانش و آگاهي و ديگر امور دارند، مايه هدايت است. و همگان را (البته در صورتى كه قابليت داشته باشند) هدايت مي كند. اين مرحله هدايت عامه است و شامل همه توده هاي مردم مي گردد. اما در مرحله دوم «بينات من الهدى» افراد خاصي را شامل مي شود؛ كساني كه بينش عميق تري دارند. قرآن مجيد براي اين دسته از افراد نشانه هاي روشني ذكر كرده است. بنابر اين، «بينات من الهدى»؛ هدايت هاي مخصوصي است كه ويژه گروه خاصي است.

و مرحله سوم (والفرقان) ويژه اخص الخواص است. آنها كه مراحل عالي ايمان و تقوا را پيموده و بر اثر آن نورانيت خاصي پيدا كرده اند، تا آنجا كه قادر بر تشخيص حق از باطل هستند.

اينها به مرحله اي از كمال دست يافته اند كه چنانچه حق و باطل در مسائل مختلف فرهنگي، سياسي، اقتصادي، اعتقادي و مانند آن مشتبه شود، با نور فرقان خويش به راحتي راه را از چاه تشخيص داده و به سوي حق گام برمي دارند. خداوند متعال در آيه شريفة ۲۹ سوره انفال، به روشني به اين مرحله اشاره كرده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»

(اي كساني كه ايمان آورده ايد! اگر از (مخالفت فرمان) خدا بپرهيزيد، براي شما وسيله اي جهت جدا ساختن حق از باطل قرار مي دهد؛ (روشن بيني خاصي كه در پرتو آن، حق را از باطل خواهيد شناخت؛) و گناهانتان را مي پوشاند و شما را مي آمرزد؛ و خداوند صاحب فضل و بخشش عظيم است.)



دست یافتن به این مرحله از ایمان و به دست آوردن فُرْقان، صرفاً یک فرضیه نیست، بلکه از یاران پیامبر اسلام ﷺ کسانی را می‌شناسیم که با این دید، دوزخیان را از همین دنیا می‌دیدند و بر سرنوشت آنها حسرت می‌خوردند!

آری! درسایه تقوا و ایمان و عمل به قرآن، می‌توان به چنین مدارج والایی از کمال دست یافت.

نتیجه اینکه قرآن مجید همچون چشمه جوشان زلالی است که همگان بهره یکسانی از آن نمی‌برند، بلکه هر کس به اندازه ظرفیت و تلاش و کوشش و علم و دانش و آگاهی و دقت و تفکر و اندیشه و تقوا و بندگی اش، از آن بهره‌مند خواهد شد. همان طور که طالبان آب چشمه، هر کس به اندازه ظرف آبی که به همراه دارد می‌تواند از چشمه آب بردارد. بنابراین، این تفاوت‌ها از ناحیه خداوند نیست، بلکه از جانب خود ماست.^۱

۴) اثرات تربیتی روزه

الف) تقوی

تقوا و خداترسی، در ظاهر و باطن، مهم‌ترین اثر روزه است. روزه، یگانه عبادت مخفی است. نماز، حج، جهاد، زکات و خمس را مردم می‌بینند، اما روزه دیدنی نیست. روزه، اراده انسان را تقویت می‌کند.^۲

«لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»، یعنی علاوه بر اینکه عمل به این دستور، همان فائده‌ای را دارد که شما به امید رسیدن به آن ایمان آوردید و آن، عبارت است از تقوا، و عملی نیست که تمامی اوقات شما را بگیرد، بلکه عملی است که در ایامی قلیل و محدود انجام می‌شود، «أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ» علاوه بر اینکه مادر تشریع این حکم رعایت اشخاصی را هم که این تکلیف برایشان طاقت فرسا است کرده ایم و این گونه افراد باید به جای روزه فدیّه بدهند، آن هم فدیّه مختصری که همه بتوانند بدهند و آن عبارت است از طعام یک مسکین.^۳

ب) تلطیف روح، قوت اراده و تعدیل غرائض

از فوائد مهم روزه این است که روح انسان را تلطیف، اراده انسان را قوی و غرائز

۱. سوگندهای پربار قرآن، ص ۳۰.

۲. تفسیر نور، ج ۱، ص ۲۸۲.

۳. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۵.



او را تعدیل می‌کند. روزه‌دار باید در حال روزه با وجود گرسنگی و تشنگی از غذا و آب و همچنین لذت جنسی چشم‌پوشد و عملاً ثابت کند که او همچون حیوان در بند اصطبل و علف نیست، او می‌تواند زمام نفس سرکش را به دست گیرد و بر هوس‌ها و شهوات خود مسلط گردد.

روزه با محدودیت‌های موقت به او مقاومت و قدرت اراده و توان مبارزه با حوادث سخت می‌بخشد و چون غرائز سرکش را کنترل می‌کند بر قلب انسان نور و صفا می‌پاشد. خلاصه روزه انسان را از عالم حیوانیت ترقی داده و به جهان فرشتگان صعود می‌دهد، جمله **لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ** (باشد که پرهیزگار شوید) اشاره به همه این حقایق است.

۵) اثر اجتماعی روزه (تقویت حس نوع دوستی)

بر کسی پوشیده نیست. روزه یک درس مساوات و برابری در میان افراد اجتماع است، با انجام این دستور مذهبی، افراد متمکن هم وضع گرسنگان و محرومان اجتماع را به طور محسوس درمی‌یابند و هم با صرفه جویی در غذای شبانه روزی خود می‌توانند به کمک آنها بشتابند.

البته ممکن است با توصیف حال گرسنگان و محرومان، سیران را متوجه حال گرسنگان ساخت ولی اگر این مسئله جنبه حسی و عینی به خود بگیرد اثر دیگری دارد.

۶) اثر بهداشتی و درمانی روزه

در طب امروز و همچنین طب قدیم، اثر معجزه‌آسای «امساک» در درمان انواع بیماری‌ها به ثبوت رسیده و قابل انکار نیست، کمتر طبیبی است که در نوشته‌های خود اشاره‌ای به این حقیقت نکرده باشد، زیرا می‌دانیم عامل بسیاری از بیماری‌ها زیاده روی در خوردن غذاهای مختلف است، چون مواد اضافی، جذب نشده به صورت چربی‌های مزاحم در نقاط مختلف بدن، یا چربی و قند اضافی در خون باقی می‌ماند، این مواد اضافی در لابلای عضلات بدن در واقع لجن زارهای متعفن برای پرورش انواع میکروب‌های بیماری‌های عفونی است و در این حال بهترین راه برای مبارزه با این بیماری‌ها نابود کردن این لجن زارها از طریق امساک و روزه است! روزه زباله‌ها و مواد اضافی و جذب نشده بدن را می‌سوزاند و در واقع بدن را «خانه تکانی» می‌کند.



به علاوه یک نوع استراحت قابل ملاحظه برای دستگاه‌های گوارشی و عامل مؤثری برای سرویس کردن آنها است و با توجه به اینکه این دستگاه از حساسترین دستگاه‌های بدن است و در تمام سال به طور دائم مشغول کار است، این استراحت برای آنها نهایت لزوم را دارد.

بدیهی است شخص روزه دار طبق دستور اسلام به هنگام «افطار» و «سحور» نباید در غذا افراط و زیاده روی کند، تا از این اثربهداشتی نتیجه کامل بگیرد، در غیر این صورت ممکن است نتیجه برعکس شود.

«الکسی سوفورین» دانشمند روسی در کتاب خود می‌نویسد:

«درمان از طریق روزه فائده ویژه‌ای برای درمان کم خونی، ضعف روده‌ها التهاب بیضی و مزمن، دمل‌های خارجی و داخلی، سل، اسکلیروز، روماتیسم، نقرس، استسقاء، نوراستنی، عرق النساء، خراز (ریختگی پوست)، بیماری‌های چشم، مرض قند، بیماری‌های جلدی، بیماری‌های کلیه، کبد و بیماری‌های دیگر دارد. معالجه از طریق امساک اختصاص به بیماری‌های فوق ندارد، بلکه بیماری‌هایی که مربوط به اصول جسم انسان است و با سلول‌های جسم آمیخته شده همانند: سرطان سفلیس، سل و طاعون را نیز شفا می‌بخشد»^۱.

۷) فواید و آثار روزه

روزه آثار فراوانی از نظر مادی و معنوی در انسان دارد که نمونه‌هایی از آثار تربیتی، اجتماعی، بهداشتی و عرفانی روزه را بیان می‌کنیم:

روزه انسان را از عالم حیوانیت ترقی داده و به جهان فرشتگان بالا می‌برد.

الف) آثار تربیتی روزه

حضرت علی (ع) از پیامبر اکرم (ص) پرسید: چه کنیم که شیطان از ما دور شود؟

فرمود:

«الصَّوْمُ يُسَوِّدُ وَجْهَهُ وَالصَّدَقَةُ تَكْسِرُ ظَهْرَهُ، وَالْحُبُّ فِي اللَّهِ وَالْمُؤَاطَبَةُ عَلَى الْعَمَلِ يَقْطَعُ دَابِرَهُ، وَالْأَسْتِغْفَارُ يَقْطَعُ وَبَيْنَهُ»^۲

روزه روی شیطان را سیاه می‌کند و انفاق در راه خدا پشت او را می‌شکند و دوست داشتن به خاطر خدا و مواظبت بر عمل صالح دنباله او را قطع می‌کند و استغفار، رگ قلب او را می‌بُرد».

۱. روزه روش نوین برای درمان بیماری‌ها، ص ۶۵.

۲. بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۲۵۵.

ب) آثار اجتماعی روزه

روزه باعث مساوات و برابری در میان افراد جامعه می‌شود؛ در حدیث معروفی هشام بن حکم از امام صادق (ع) علت تشریع روزه را پرسید امام فرمود:

«إِنَّمَا فَرَضَ اللَّهُ الصَّيَامَ لِيَسْتَوِيَ بِهِ الْغَنِيُّ وَالْفَقِيرُ...»^۱

روزه به این دلیل واجب شده است که میان فقیر و غنی مساوات برقرار گردد و این به خاطر آن است که غنی طعم گرسنگی را بچشد و نسبت به فقیر ادای حق کند، چرا که اغنیا معمولاً هر چه را بخواهند برای آنها فراهم است، خدای خواهد میان بندگان خود مساوات باشد و طعم گرسنگی و درد و رنج را به اغنیا بچشاند تا به ضعیفان و گرسنگان رحم کنند.

پیام‌ها

۱. اسلام برای هر فرد در هر شرایطی، قانون مناسب دارد. در این آیه، حکم مسافران، بیماران و سالمندان بیان شده است. «فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ»
۲. شرایط نباید فلسفه کلی حکم و آثار و منافع آن را تماماً از بین ببرد. اگر انسان مریض یا مسافر در شرایطی نمی‌تواند روزه بگیرد، باید در ایام دیگری قضا کند تا از منافع روزه برخوردار شود. «فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ»
۳. قصد سفر، به تنهایی مانع روزه نیست، در سفر بودن لازم است. «عَلَى سَفَرٍ»
۴. قضای روزه، زمان خاصی ندارد. «فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ»
۵. توانایی، شرط تکلیف است. «عَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ»
۶. تغذیه‌ی فقرا، در متن احکام جاسازی شده است. «طَعَامُ مَسْكِينٍ»
۷. عباداتی سبب رشد و قرب بیشتر است که با علاقه و رغبت باشد. «فَمَنْ تَطَوَّعَ»
۸. دستورات الهی به گونه‌ای است که حداقل را بر همه واجب کرده است و بیش از آن را به اختیار انسان می‌گذارد. در این آیه سیر کردن یک گرسنه واجب ولی بیش از آن به عنوان عمل مستحبی در اختیار خود انسان است. «فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ»
۹. انجام دستورات خداوند، آثار خوبی دارد که به خود انسان باز می‌گردد نه خدا. «أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ»^۲

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۷۳.

۲. تفسیر نور، ج ۱، ص ۲۸۴.

روایات

— اقسام روزه داران در روایات

روزه سه مرتبه و درجه دارد:

● روزه عام: عبارت است از امساک و خودداری از مبطلات روزه، که در روایات به این نوع روزه اشاره شده، علی علیه السلام می فرمایند:

الف) «كَمْ مِنْ صَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنَ الصَّيَامِ إِلَّا الظَّمَا»^۱

چه بسا روزه دارانی که از روزه خود جز تشنگی، بهره ای ندارند.

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند:

ب) «رَبِّ صَائِمٍ حَقُّهُ مِنَ صِيَامِهِ الْجُوعُ وَالْعَطَشُ»^۲

چه بسا روزه داری که بهره اش از روزه گرفتن، گرسنگی و تشنگی است؛ این افراد چشم، گوش و زبان شان روزه نیست بلکه مشغول گناه است.

● روزه خاص: علاوه بر اینکه از مبطلات روزه خودداری می کند، از گناهان چشم، گوش، زبان، دست و پا و سایر جوارح نیز اجتناب می کند. امام علی علیه السلام می فرمایند:

الف) «الصَّيَامُ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ كَمَا يَمْتَنِعُ الرَّجُلُ مِنَ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ»^۳

روزه دوری کردن از حرام هاست، آن گونه که انسان از خوردن و آشامیدن دوری می کند.

حضرت زهرا علیها السلام نیز می فرمایند:

ب) «مَا يَصْنَعُ الصَّائِمُ بِصِيَامِهِ إِذَا لَمْ يَصْنَعْ لِسَانَهُ وَتَمَعَهُ وَبَصَرَهُ وَجَوَارِحَهُ»^۴

اگر روزه دار زبان و گوش و چشم و اعضا و جوارح خود را نگه ندارد، روزه به چه کارش می آید؟.

● روزه اخص: عبارت است از دوری از مبطلات روزه؛ و همچنین اعضا و جوارح او هم از گناه دوری کند، به علاوه، دل او هم روزه باشد و توجه به خدا داشته باشد.

۱. بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۲۹۴.

۲. همان، ص ۲۸۹.

۳. بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۲۹۴.

۴. دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۶۸.

امام علی (علیه السلام) می فرمایند:

«صَوْمُ الْقَلْبِ خَيْرٌ مِنْ صِيَامِ اللِّسَانِ، وَصِيَامُ اللِّسَانِ خَيْرٌ مِنْ صِيَامِ الْبَطْنِ»^۱
روزه قلب بهتر است از روزه زبان و روزه زبان بهتر است از روزه شکم.

- فلسفه روزه در روایت

الف) امام باقر (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل می کند که آن حضرت فرمود:

«قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: الصَّوْمُ لِي وَأَنَا أَجْزَى بِهِ»^۲

خداوند فرمود روزه اختصاص به من دارد و من خود پاداش آن را می دهم.

ب) درباره پاداش روزه داران روایتی است که شخصی یهودی از رسول خدا پرسید: چرا خداوند روزه را در امت تو سی روز قرار داده ولی در امت های گذشته بیش از آن بود؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

«إِنَّ آدَمَ لَمَّا أَكَلَ مِنَ الشَّجَرَةِ بَقِيَ فِي بَطْنِهِ ثَلَاثِينَ يَوْمًا فَفَرَضَ اللَّهُ عَلَى ذُرِّيَّتِهِ ثَلَاثِينَ يَوْمًا الْجُوعَ وَالْعَطَشَ، وَالَّذِي يَأْكُلُونَهُ بِاللَّيْلِ تَفَضَّلُ مِنَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ، وَكَذَلِكَ كَانَ عَلَى آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَفَرَضَ اللَّهُ ذَلِكَ عَلَى أُمَّتِي...» وقتی آدم از آن درخت خورد به مدت سی روز در شکم او باقی ماند و به همین خاطر خداوند در ذریه اش سی روز گرسنگی و تشنگی را قرار داد و اینکه در شب برای خوردن آزادند به خاطر تفضلی است که خداوند در حق آنها کرده است و بر امت من هم سی روز واجب کرد؛ سپس شخص یهودی گفت: «صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ، فَمَا جَزَاءُ مَنْ صَامَهَا؟» قَالَ: فَقَالَ النَّبِيُّ (صلی الله علیه و آله): مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَصُومُ شَهْرَ رَمَضَانَ احْتِسَابًا إِلَّا أُوجِبَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ سَبْعَ خِصَالٍ: أَوَّلُهَا: يَذُوبُ الْحَرَامُ مِنْ جَسَدِهِ، وَالثَّانِيَةُ يَقْرُبُ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَالثَّالِثَةُ يَكُونُ قَدْ كَفَرَ خَطِيئَةَ آدَمَ أَبِيهِ، وَالرَّابِعَةُ: يَهْوَى اللَّهُ عَلَيْهِ سَكْرَاتِ الْمَوْتِ، وَالْخَامِسَةُ أَمَانٌ مِنَ الْجُوعِ وَالْعَطَشِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَالسَّادِسَةُ: يُعْطِيهِ اللَّهُ بُرَاءَةً مِنَ النَّارِ، وَالسَّابِعَةُ: يُطْعِمُهُ اللَّهُ مِنْ طَيِّبَاتِ الْجَنَّةِ، قَالَ: صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ»^۳

راست گفتی ای محمد؛ پاداش روزه داران چیست؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: هیچ مؤمنی نیست که برای خشنودی خدا ماه رمضان را روزه دارد جز آنکه خداوند هفت خصلت برای او قرار دهد:

۱. میزان الحکمه، ج ۵، ص ۴۷۱.

۲. جامع احادیث الشیعه، ج ۹، ص ۹۴.

۳. وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۱۷۲؛ بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۳۶۹؛ خصال، باب السبعه.



۱. آنچه از حرام در بدنش باشد آب خواهد شد.
۲. به رحمت خدا نزدیک شود.
۳. کفار اشتباه پدرش آدم خواهد بود.
۴. خداوند سكرات و سختی مرگ را بر او آسان گرداند.
۵. در روز قیامت از گرسنگی و تشنگی در امان خواهد بود.
۶. به او ورقه برائت و بی‌زاری از آتش داده خواهد شد.
۷. از خوراکی‌های پاکیزه بهشت به او بخوراند.

داستان

در اخبار منصوب به تورات آمده است که عابدی مدّت درازی خدا را عبادت کرده بود، در خواب دید که فلان زن در بهشت همسر اوست، از آن زن جویا شد تا او را پیدا کرد و سه مرتبه از او پذیرائی کرد تا عمل او را ببیند، دید خودش شب را به نماز می‌گذراند و او به خواب می‌رود و خود روزها روزه دارد و او روزه هم نمی‌گیرد پرسید: آیا تو عملی جز آن چه من دیدم، داری؟ گفت: نه! به خدا قسم همان بود که دیدی، غیر از آنها چیزی بلند نیستم، آن عابد دوباره پرسید: بگو چه عملی داری؟ زن پس از قدری تأمل گفت: یک خصلت کوچکی دارم و آن این است که اگر در تنگنا باشم آرزوی رفاه نمی‌کنم و اگر بیمار شوم آرزوی تندرستی نمی‌کنم و اگر ناخوش باشم آرزوی خوشی نمی‌کنم. پس عابد دستش را روی سر خود گذاشت و گفت: به خدا که این خصلتی بزرگ است و دیگران توانایی آن را ندارند.^۱

خلاصه و نتیجه‌گیری

روزه یک برنامه عام الهی برای تربیت همه امت‌ها بوده و خواهد بود؛ اهتمام فراوان آیات و روایات برای بیان آثار فردی و اجتماعی روزه ناشی از آن است که روزه صرف یک تکلیف تعبّدی نیست و برنامه منسجم و جامعی در آن گنجانده شده است. حتی کسانی که بدون قصد قربت روزه می‌گیرند از فوائد جسمانی و روحی آن بهره‌مند می‌گردند اگر چه روزه بدون اخلاص در درگاه خداوند، نمی‌تواند عامل قرب به صفات حق تعالی باشد. روزه دستاویز همه کسانی است که قصد تقویت اراده برای مبارزه با رذایل اخلاقی را دارند و نیز کسانی که به

۱. مجموعه ورام، ابی فراس، ص ۴۲۴.

سلامت جسم و روح خود می‌اندیشند. و جالب است که بهترین عمل برای تقرب به خداوند، در بهترین زمان یعنی ماه رمضان واقع شده و کسانی که با استقبال از این ماه وارد چنین برنامه و ضیافت پر محتوا و جامعی می‌شوند می‌بایست رفتار خود را در طول ماه مطابق با فلسفه وجودی آن قرار دهند بنابراین، پرگویی، پر خوری، روزه داری برای رفع تکلیف، اوقات را به غفلت سپری کردن و مانند آن از اساس با اهداف این ماه هماهنگ نبوده و برای چنین کسانی این ماه تفاوتی با ماه‌های دیگر نخواهد داشت.



نماز



«اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ
إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ
أَكْبَرُ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ»
[سوره عنكبوت، آیه ۴۵]

«آن چه را از این کتاب به تو وحی شده است، بخوان و
نماز را برپا دار، یقیناً نماز از کارهای زشت، و کارهای ناپسند
باز می‌دارد و همانا ذکر خدا بزرگ‌تر است، و خدا آنچه را
انجام می‌دهید، می‌داند.»

واژگان مهم

- ذکر

راغب در مفردات می‌گوید: ذکر در جایی به کار می‌رود که علاوه بر وجود مطلب در صندوق حافظه، در نظر شخص هم حاضر باشد.^۱ بنابراین نماز، ذکر است به مثابه درک حضور خداوند.

- فحشاء و منکر

فرق میان «فحشاء» و «منکر» را در یک عبارت کوتاه می‌توان چنین گفت «فحشاء» اشاره به گناهان بزرگ پنهانی و «منکر» گناهان بزرگ آشکار است و یا فحشاء گناهانی است که بر اثر غلبه قوای شهویه و منکر بر اثر غلبه قوه غضبیه صورت می‌گیرد.^۲ «فحشاء و منکرات» مجموعه افعال غیر اخلاقی است و می‌دانیم تمام افعال غیر اخلاقی سرچشمه‌ای از صفات ضد ارزشی در درون جان انسان دارد؛ به تعبیر دیگر، همیشه اخلاق درونی است که در اخلاق برونی اثر می‌گذارد.

تأثیر نماز در باز داشتن از فحشاء و منکر نیز درست به همین دلیل است؛ زیرا نماز با افعال و اذکار بسیار پر محتوایش، انسان را در جهانی برتر و والاتر (جهان قرب به خدا) وارد می‌کند؛ و این نزدیکی او را از سرچشمه‌های اصلی فحشاء و منکر که همان هوای نفس و حب افراطی به دنیا است دور می‌سازد.

به همین دلیل، نماز گزاران واقعی کمتر گناه می‌گردند؛ و هر قدر نماز روح و جان و محتوای بیشتری داشته باشد، به همان نسبت انسان از منکرات و زشتی‌ها دورتر می‌شود و شکوفه‌های فضائل و اخلاق در درون جان‌ش آشکارتر می‌گردد.^۳

- اقامه

«قیام» بر چهار گونه است:

● قیام کردن و برخاستن با جسم و بدن، قهرا و به ناچار.

۱. مفردات راغب، ج ۱، ص ۳۲۸.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۳۷۰.

۳. اخلاق در قرآن کریم، ج ۱، ص ۹۲.



- قیام کردن و برخاستن با جسم و بدن، اختیاراً.
 - قیام در معنی مراعات و محافظت،
 - قیامی که در معنی عزم و قصد و اراده است
- مثلاً یُقِیْمُونَ الصَّلَاةَ به این معناست که کسی قصد انجام نماز نموده آن را ادامه می دهد و بر اقامه آن محافظت می کند.
- قیام و قیوام، اسمی است برای آنچه که چیزی را برپا می دارد و ثابت می کند مثل: عماد و سناد، در مورد چیزی که به آن اعتماد و تکیه می شود [تکیه گاه، ستون (پایه و اساس) سرپرست خانواده، حافظ و نگهدارنده].^۱

نکات تفسیری

۱) مهم ترین اثر نماز

اثری که نماز در روح و روان ما می گذارد، همان تقویت روح ایمان و توجّه به خداست و این توجّه همان طور که گفتیم درجاتی دارد و درباره افرادی که از ارتکاب بسیاری از گناهان پروایی ندارند، یاد خدا نسبت به ترک گناهان، تنها به صورت یک زمینه است نه علت تامّه.

به عبارت دیگر، مقصود قرآن که می فرماید: «نماز انسان را از گناه باز می دارد» این نیست که هر فرد نماز گزار در برابر تمام گناهان معصوم می گردد، بلکه مقصود این است که نماز موجب یاد خدا و سبب توجّه به مقام ربوبی می شود و اثر طبیعی چنین توجّهی این است که در انسان زمینه روح اطاعت و ترک گناه پدید آورد ولی در عین حال چه بسا ممکن است بر اثر ضعف توجّه به خدا، عوامل نیرومندتری اثر آن را خنثی سازد.^۲

۲) مراتب تأثیر یاد خدا

بدیهی است توجّه به خدا درجاتی دارد و هرگز در همه جایکسان نیست، گاهی به مرحله ای می رسد که انسان را در برابر هر نوع گناه بیمه می کند و ارتکاب گناه به صورت یک محال عادی در می آید، آنان افرادی هستند که در پرتو یاد خدا قلوبی آرام، دل هایی بیدار، دیدگانی پر فروغ، گوش هایی شنوا و نفوسی فرمان بردار دارند.

در بسیاری از مردم، یاد خدا در درجه متوسطی قرار دارد، مثلاً افرادی پیدا

۱. ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ج ۳، ص ۲۶۸.

۲. المیزان، ج ۱۶، ص ۱۴۱.



می‌شوند که در عین این که به برخی از گناهان آلوده می‌گردند ولی به هیچ وجه حاضر نمی‌شوند خونی بریزند، مال یتیمی را بخورند و به ناموس کسی تجاوز کنند؛ زیرا می‌دانند که کيفرهای الهی در این موارد بسیار سخت و سنگین است و وجدان آنها در برابر گناهان مقاومت می‌کند.

گاهی یاد خدا به قدری ضعیف و کم فروغ می‌گردد که فقط به صورت زمینه‌ای برای ترک گناه جلوه می‌کند، چه بسا عوامل نیرومندتری اثر این زمینه را خنثی می‌سازد ولی هرگاه یاد خدا در همین صورت که ضعیف است و به اصطلاح علت ناقص است پرورش داده شود، می‌تواند انسان را از بسیاری از گناهان بازدارد.

خلاصه این که اگر نماز، نماز باشد در همه کس تأثیر در برابر گناه خواهد گذارد. گاهی این تأثیر بسیار نیرومند و زمانی کمتر است و این با تفاوت گناهان و تفاوت نمازها تغییر پیدا می‌کند، هر قدر نماز روح بیشتری داشته باشد، اثر تربیتی و بازداشتن آن از گناه، نیرومندتر است.

گذشته از این، نماز افراد نمازگزار را از بسیاری گناهان عملاً باز می‌دارد و در عین حال زمینه را برای ترک گناهان دیگر آماده می‌سازد، زیرا نمازگزار ناچار است که برای صحت و قبولی نماز، از بسیاری از گناهان اجتناب ورزد؛ مثلاً، یکی از شرایط نماز، مشروع بودن و مباح بودن تمام وسایلی است که در نماز و مقدمات آن مانند آب وضو و غسل و مکان و لباس نمازگزار، به کار می‌رود. این موضوع تدریجاً سبب می‌شود که گناهان بسیاری را ترک کند و در کار و کسب از هر نوع حرام اجتناب ورزد؛ زیرا بسیار مشکل است که یک فرد تنها در امور مربوط به نماز، به حلال بودن آنها مقید شود و در موارد دیگری پروا باشد.

شاهد این گفتار این است: کسانی که تارک نماز هستند، با ترک این فریضه، بسیاری از فرایض دیگر مانند روزه، حج، زکات و خمس را ترک می‌کنند و فرقی میان حلال و حرام و پاک و ناپاک نمی‌گذارند ولی برعکس کسانی که لااقل صورتی از نماز را انجام می‌دهند، طبعاً قسمتی از گناهان را به خاطر آن ترک می‌کنند تا چه رسد به افرادی که این فریضه را به صورت کاملتری انجام می‌دهند، آنان بیشتر گناهان و یا همه آن را ترک می‌نمایند.^۱

خلاصه: نماز در تمام «نمازگزاران» یک نوع اثر تربیتی خواهد گذاشت. خواه این اثر قوی و همه جانبه باشد یا ضعیف و کم فروغ و این بستگی به چگونگی برگزاری نماز و آداب و روح آن دارد.

۱. المیزان، ج ۱۶، ص ۱۴۱.

این سخن را با حدیثی از رسول خدا ﷺ پایان می دهیم فرمود: «مَنْ حَافَظَ عَلَيْهَا كَانَتْ لَهُ نُورًا وَبُرْهَانًا وَنَجَاةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» هرکس نماز خود را محافظت کند نماز برای او مایه نور و روشنایی و آگاهی و نجات در روز قیامت است.^۱

۳) فرآیند تاثیرگذاری نماز در اصلاح انسان

محافظت انسان نسبت به نماز طرفینی است، هم او باید نماز را از فساد و خلل حفظ کند و هم نماز انسان را از تباهی و فساد محافظت می کند و شاهد آن «اِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» است.

گرچه نماز چیزی نیست که فلسفه اش بر کسی مخفی باشد ولی دقت در متون آیات و روایات اسلامی ما را به ریزه کاری های بیشتری در این زمینه رهنمون می گردد:

الف) یاد خدا

روح و اساس و هدف و پایه و مقدمه و نتیجه و بالآخره فلسفه نماز همان یاد خدا است، همان «ذکر الله» است که در آیه فوق به عنوان برترین نتیجه بیان شده است.

البته ذکرى که مقدمه فکر و فکری که انگیزه عمل بوده باشد، چنان که در حدیثی از امام صادق (ع) آمده است که در تفسیر جمله وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ فرمود: «ذکر الله عند ما احل و حرم»^۲ (یاد خدا کردن به هنگام انجام حلال و حرام (یعنی به یاد خدا بیفتد به سراغ حلال برود و از حرام چشم پیوشد)

کلمه ذکر هم به معنای حضور قلبی است هم حضور زبانی اما در قرآن، اصالتا در معنای حضور قلبی به کار رفته بنابراین اگر به ذکر زبانی هم ذکر گفته می شود دلیلش این است که ذکر لفظی می تواند مشتمل بر ذکر قلبی هم باشد. از طرفی می بینیم نماز را هم ذکر نامیده اند چرا که نماز نیز مشتمل بر ذکر زبانی (تهلیل، حمد، تسبیح و مانند آن) و حضور قلبی است و مجموعه نماز، همان عبودیت و بندگی خدا را مجسم می سازد و غایت و نتیجه نماز رسیدن به مقام درک و ورود به محضر ربوبی است.^۳

ب) محو گناهان

نماز وسیله شستشوی از گناهان و مغفرت و آمرزش الهی است چرا که خواه ناخواه

۱. روح البیان، ج ۱۰، ص ۱۶۷.

۲. کافی، ج ۲، ص ۸۰؛ بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۲۰۰.

۳. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۲۰۲، با تلخیص.



نماز انسان را دعوت به توبه و اصلاح گذشته می‌کند، لذا در حدیثی می‌خوانیم پیامبر ﷺ از یاران خود سؤال کرد:

«لو كان علي باب دار احدكم نهرواغتسل في كل يوم منه خمس مرات اكان ييق في جسده من الدرن شيء؟ قلت لا، قال: فان مثل الصلاة كم مثل النهر الجاري كلما صلي كفرت ما بينهما من الذنوب»^۱

اگر بر در خانه یکی از شما نهری از آب صاف و پاکیزه باشد و در هر روز پنج بار خود را در آن شستشو دهد، آیا چیزی از آلودگی و کثافت در بدن او می‌ماند؟ در پاسخ عرض کردند: نه، فرمود: نماز درست همانند این آب جاری است، هر زمان که انسان نمازی می‌خواند گناہانی که در میان دو نماز انجام شده است از میان می‌رود و به این ترتیب جراحاتی که بر روح و جان انسان از گناه می‌نشینند، با مرهم نماز التیام می‌یابد و زنگارهایی که بر قلب می‌نشینند زدوده می‌شود.

ج) سد در برابر گناهان با تقویت روح ایمان

نماز سدی در برابر گناهان آینده است، چرا که روح ایمان را در انسان تقویت می‌کند و نهال تقوی را در دل پرورش می‌دهد و می‌دانیم «ایمان» و «تقوی» نیرومندترین سد در برابر گناه است این همان چیزی است که در آیه فوق به عنوان نهی از فحشاء و منکر بیان شده است و همان است که در احادیث متعددی می‌خوانیم: افراد گناه کاری بودند که شرح حال آنها را برای پیشوایان اسلام بیان کردند فرمودند: غم مخورید، نماز آنها را اصلاح می‌کند و کرد.

د) برطرف کننده غفلت

نماز، غفلت زدا است، بزرگ‌ترین مصیبت برای رهروان راه حق آن است که هدف آفرینش خود را فراموش کنند و غرق در زندگی مادی و لذائذ زود گذر کردند، اما نماز به حکم اینکه در فواصل مختلف و در هر شبانه روز پنج بار انجام می‌شود، مرتباً به انسان اخطار می‌کند، هشدار می‌دهد، هدف آفرینش او را خاطر نشان می‌سازد، موقعیت او را در جهان به او گوشزد می‌کند و این نعمت بزرگی است که انسان وسیله‌ای در اختیار داشته باشد که در هر شبانه روز چند مرتبه به طور بسیار قوی به او بیدار باش گوید.

ه) از بین بردن تکبر

نماز خود بینی و کبر را درهم می‌شکند، چرا که انسان در هر شبانه روز هفده رکعت و در هر رکعت دو بار پیشانی بر خاک در برابر خدا می‌گذارد، خود را ذره کوچکی

۱. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۷، (باب ۲ از ابواب اعداد الفرائض حدیث ۳).



در برابر عظمت او می بیند، بلکه صفری در برابری نهایت. پرده های غرور و خود خواهی را کنار می زند، تکبر و برتری جویی را درهم می کوید.

به همین دلیل علی علیه السلام در آن حدیث معروفی که فلسفه های عبادات اسلامی در آن منعکس شده است بعد از ایمان، نخستین عبادت را که نماز است با همین هدف تبیین می کند می فرماید: «فرض الله الايمان تطهيرا من الشرك و الصلاة تنزيها عن الكبر...»^۱

(خداوند ایمان را برای پاکسازی انسان ها از شرک واجب کرده است و نماز را برای پاکسازی از کبر)

و) پرورش فضایل اخلاقی

نماز وسیله پرورش، فضائل اخلاق و تکامل معنوی انسان است، چرا که انسان را از جهان محدود ماده و چهار دیوار عالم طبیعت بیرون می برد، به ملکوت آسمان ها دعوت می کند و با فرشتگان هم صدا و هم راز می سازد، خود را بدون نیاز به هیچ واسطه در برابر خدا می بیند و با او به گفتگو بر می خیزد.

تکرار این عمل در شبانه روز آن هم با تکیه روی صفات خدا، رحمانیت و رحیمیت و عظمت او مخصوصا با کمک گرفتن از سوره های مختلف قرآن بعد از حمد که بهترین دعوت کننده به سوی نیکی ها و پاکی ها است اثر قابل ملاحظه ای در پرورش فضائل اخلاقی در وجود انسان دارد.

ز) دعوت به طهارت و پاکیزگی

نماز قطع نظر از محتوای خودش با توجه به شرائط صحت، دعوت به پاکسازی زندگی می کند، چرا که می دانیم مکان نمازگزار، لباس نمازگزار، فرش که بر آن نماز می خواند، آبی که با آن وضو می گیرد و غسل می کند، محلی که در آن غسل و وضو انجام می شود باید از هر گونه غصب و تجاوز به حقوق دیگران پاک باشد کسی که آلوده به تجاوز و ظلم، ربا، غصب، کم فروشی، رشوه خواری و کسب اموال حرام باشد چگونه می تواند مقدمات نماز را فراهم سازد؟ بنا بر این تکرار نماز در پنج نوبت در شبانه روز خود دعوتی است به رعایت حقوق دیگران.

ح) تقویت نظم

نماز روح انضباط را در انسان تقویت می کند، چرا که دقیقا باید در اوقات معینی انجام گیرد که تأخیر و تقدیم آن هر دو موجب بطلان نماز، است همچنین آداب و احکام دیگر در مورد نیت و قیام و قعود و رکوع و سجود و مانند آن که رعایت آنها،

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار ۲۵۲.



پذیرش انضباط را در برنامه‌های زندگی کاملاً آسان می‌سازد. همه اینها فوایدی است که در نماز، قطع نظر از مسئله جماعت وجود دارد و اگر ویژگی جماعت را بر آن بیافزاییم (که روح نماز همان جماعت است) برکات بی شمار دیگری دارد که اینجا جای شرح آن نیست، به علاوه کم و بیش همه از آن آگاهیم. گفتار خود را در زمینه فلسفه و اسرار نماز با حدیث جامعی که از امام علی بن موسی الرضا (ع) نقل شده پایان می‌دهیم:

امام در پاسخ نامه‌ای که از فلسفه نماز در آن سؤال شده بود چنین فرمود: علت تشریع نماز این است که توجه و اقرار به ربوبیت پروردگار است، مبارزه با شرک و بت پرستی، قیام در پیشگاه پروردگار در نهایت خضوع و نهایت تواضع، اعتراف به گناهان و تقاضای بخشش از معاصی گذشته و نهادن پیشانی بر زمین همه روز برای تعظیم پروردگار. نیز هدف این است که انسان همواره هشیار و متذکر باشد، گرد و غبار فراموشکاری بر دل او ننشیند، مست و مغرور نشود، خاشع و خاضع باشد، طالب و علاقمند افزونی در مواهب دین و دنیا گردد. علاوه بر اینکه مداومت ذکر خداوند در شب و روز که در پرتو نماز حاصل می‌گردد، سبب می‌شود که انسان مولا و مدبر و خالق خود را فراموش نکند، روح سرکشی و طغیانگری براو غلبه ننماید. همین توجه به خداوند و قیام در برابر او، انسان را از معاصی باز می‌دارد و از انواع فساد جلوگیری می‌کند.^۱

بنابراین برخلاف گفته بعضی مفسران^۲ اولاً نماز در همه اثر دارد، ثانیاً اثرش در همه احوال است؛ ثالثاً نهی مستلزم انتهای هم هست یعنی در نماز چنین خاصیتی وجود دارد که انسان را از منکرات باز دارد لکن همه اینها به نحو اقتضاء است نه علت تامه؛ به نحوی که نمازگزار دیگر نتواند گناه کند! بلکه اثرش به مقدار اقتضاء است، یعنی اگر مانع و یا مزاحمی در بین نباشد اثر خود را می‌بخشد و نمازگزار را از فحشاء بازمی‌دارد ولی اگر مانعی و یا مزاحمی جلواثر آن را گرفت، دیگر اثر نمی‌کند و در نتیجه نمازگزار آن کاری که انتظارش را از او ندارند انجام خواهد داد. به طور خلاصه یاد خدا و موانع یاد خدا، مانند دو کفه ترازو هستند، هر وقت کفه یاد خدا چربید، نمازگزار گناه نمی‌کند و هر جا کفه آن موانع چربید کفه یاد خدا ضعیف می‌شود و نمازگزار از حقیقت یاد خدا منصرف

۱. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۴.

۲. روح المعانی، ج ۲۰، ص ۱۶۳.

می‌گردد و ممکن است مرتکب گناه شود.^۱

۴) شرایط کمال نماز

نماز علاوه بر شرائط صحت شرائط قبول، یا به تعبیر دیگر شرائط کمال دارد که رعایت آنها نیز یک عامل مؤثر دیگر برای ترک بسیاری از گناهان است. در کتب فقهی و منابع حدیث، امور زیادی به عنوان موانع قبول نماز ذکر شده است از جمله مسئله شرب خمر است که در روایات آمده: «لا تقبل صلاة شارب الخمر اربعین یوما الا ان یتوب»^۲

(نماز شراب خوار تا چهل روز مقبول نخواهد شد مگر اینکه توبه کند) و در روایات متعددی می‌خوانیم: از جمله کسانی که نماز آنها قبول نخواهد شد پیشوای ستمگراست^۳ و در بعضی از روایات دیگر تصریح شده است که نماز کسی که زکات نمی‌پردازد قبول نخواهد شد و همچنین روایات دیگری که می‌گوید: خوردن غذای حرام یا عجب و خود بینی از موانع قبول نماز است، پیدا است که فراهم کردن این شرایط قبولی تا چه حد سازنده است؟^۴

روایات

(الف) «روی أنس بن مالك الجهني عن النبي ص قال إنه من لم تنهه صلاته عن الفحشاء والمنكر لم يزد من الله إلا بعدا»^۵

انس بن مالک از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود: کسی که نمازش او را از فحشاء و منکر باز ندارد، جز دورتر شدن از خدا اثری برایش ندارد.

(ب) «وَقَالَ النَّبِيُّ ص مَا مِنْ صَلَاةٍ يَخْضُرُ وَفَتْهَا إِلَّا نَادَى مَلَكٌ بَيْنَ يَدَيِ النَّاسِ أَيُّهَا النَّاسُ قُومُوا إِلَى نِيرَانِكُمُ الَّتِي أَوْقَدْتُمُوهَا عَلَى ظُهُورِكُمْ فَأَظْفِقُوهَا بِصَلَاتِكُمْ»^۶

پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: هیچ نمازی نیست که وقت به جا آوردن آن فرارسد مگر آنکه فرشته‌ای آمده و در برابر مردم فریاد می‌کند: ای مردم برخیزید و به آتش‌هایی که (به سبب ارتکاب گناهان) بر پشت‌های خود افروخته‌اید بنگرید، پس شعله آن

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص ۱۳.

۲. بحار، ج ۸۴ ص ۳۲۰، ۳۱۷.

۳. همان، ص ۳۱۸.

۴. تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۸۹، ۲۹۶؛ به صورت خلاصه.

۵. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص: ۴۴۷.

۶. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص: ۲۰۸.



آتش‌ها را به یاری نمازهایتان فرو نشانید.
 (ج) امیرمؤمنان (علیه السلام) برای یاد خدا اهمّیت خاصی قائل شده و درباره آن چنین می‌گوید:
 «انّ الله جعل الذكر جلاء للقلوب، تسمع به بعد الوقرة وتبصر به بعد العشوة و تنقاد به بعد المعاندة»^۱

خداوند یاد خود را صیقل و روشنائی دل‌های بندگان قرار داده که در پرتو آن گوش آنها شنوای می‌شود و چشم آنها بینا می‌گردد و به جای دشمنی و ستیزه جویی، فرمانبردار می‌شوند.

(د) «من احب ان يعلم اقبلت صلوته ام لم تقبل؟ فليتنظر: هل منعت صلوته عن الفحشاء والمنكر؟ فبقدر ما منعت قبلت منه»^۲

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: کسی که دوست دارد ببیند آیا نمازش مقبول درگاه الهی شده یا نه؟ باید ببیند آیا این نماز او را از زشتی‌ها و منکرات باز داشته یا نه؟ به همان مقدار که باز داشته نمازش قبول است.

داستان

□ یکی از آقایان می‌نویسد: به آقای بهجت (رحمه الله) عرض کردم: حاج آقا! عمرمان گذشت اما هنوز لذتی از عبادت و به خصوص نماز احساس نکردیم، به نظر شما چه باید بکنیم! ایشان فرمودند: آقا عام البلوی است! این دردی است که همه گرفتاریم! عرض کردم: آقا! به هر حال مراتب دارد (مراتب نماز ما با شما تفاوت می‌کند) در عین حال باز دستوری خواستم؛ بعد از چند بار اصرار فرمودند: احساس لذت در نماز یک سری مقدمات خارج از نماز دارد و یک سری مقدمات در خود نماز. آن چه قبل از نماز و خارج از آن باید مورد ملاحظه قرار بگیرد این است که انسان گناه نکند، قلب را سیاه نکند، دل را تیره نکند. اما در خود نماز باید فکر را از غیر خدا منصرف کند و توجهش به غیر خدا مشغول نشود. البته اگر به طور غیر اختیاری بود که هیچ، اما به محض التفات باید قلبش را از غیر خدا منصرف کند.^۳

□ فخر رازی در تفسیرش در ذیل تفسیر سوره مبارکه عصر^۴ می‌گوید: زنی صبحه

۱. نهج البلاغه، ج ۲۲۲.

۲. مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث.

۳. در محضر بزرگان، ج ۲، ص ۶۹-۷۰.

۴. مفتاح الغیب، ج ۳۲، ص ۲۷۸.



زنان، دیوانه وار خدمت پیامبر ﷺ آمده گفت: «یا رسول الله، اصحاب بروند تنها با شما کاری دارم.» اصحاب رفتند. آن زن خدمت پیامبر ﷺ نشست و گفت: «یا رسول الله گناه کردم، گناهم خیلی بزرگ است» پیامبر ﷺ فرمود: «رحمت خدا از آن بزرگ تر است» گناه هر چه بزرگ باشد معنا ندارد که کسی مأیوس باشد. هر چه گناه بزرگ و هر چند طولانی، مسلم است که اگر توبه کند، تلاطم درونی پیدا کند، گناهش آمرزیده می شود. بن بست در اسلام نیست» سپس فرمودند: «گناهت چیست؟» گفت: یا رسول الله! زن شوهر دار بودم، زنا دادم، آبستن شدم، بچه به دنیا آمد، او را در خمره سرکه خفه کردم، بعد هم سرکه های نجس را به مردم فروختم!

حضرت خیلی متأثر شدند و بعد از بیان حکم مسئله، فرمودند: «می خواهی به تو بگویم چرا در این چاه افتادی؟» «ظننت أنك ترکت صلاة» به گمانم تو نماز نمی خوانی!

خلاصه و نتیجه گیری

- نماز مشتمل است بر ذکر خدا و این ذکر، اولایمان به وحدانیت خدای تعالی و رسالت و جزای روز قیامت را به نمازگزار تلقین می کند و به او می گوید که خدای خود را با اخلاص در عبادت مخاطب قرار داده و از او استعانت بنما و درخواست کن که تو را به سوی صراط مستقیم هدایت نموده و از ضلالت و غضبش به او پناه ببر.
- و ثانیاً او را وادار می کند بر اینکه با روح و بدن خود متوجه ساحت عظمت و کبریایی خدا شده، پروردگار خود را با حمد و ثنا و تسبیح و تکبیر یاد آورد و در آخر بر خود و هم مسلکان خود و بر همه بندگان صالح سلام بفرستد.
- علاوه بر این او را وادار می کند به اینکه از حدث (که نوعی آلودگی روحی است) و از خبث یعنی آلودگی بدن و جامه، خود را پاک کند و نیز از اینکه لباس و مکان نمازش غصبی باشد، بپرهیزد و رو به سوی خانه پروردگارش بایستد.
- پس اگر انسان مدتی کوتاه بر نماز خود پایداری کند و در انجام آن تاحدی نیت صادق داشته باشد، این ادامه در مدت کوتاه به طور مسلم باعث می شود که ملکه پرهیز از فحشاء و منکر در او پیدا شود، به طوری که اگر فرضاً آدمی شخصی را موکل بر خود کند، که دائماً ناظر بر احوالش باشد و او را آن چنان تربیت کند که این ملکه در او پیدا شود و به زیور ادب عبودیت آراسته گردد، قطعاً تربیت او مؤثر تر از تربیت نماز نیست و به بیش از آنچه که نماز او را دستور می دهد دستور نخواهد داد و به بیش از آن مقدار که نماز به ریاضت وادارش

می‌کند و ادا را نخواهد کرد.^۱

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۱۹۹.



خدا نزدیک است



«وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ
دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي
لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ»
[سوره بقره، آیه ۱۸۶]

«و هنگامی که بندگان من، از تو درباره من سؤال کنند،
(بگو:) من نزدیکم! دعای دعا کننده را، به هنگامی که مرا
می خواند، پاسخ می گویم! پس باید دعوت مرا بپذیرند،
و به من ایمان بیاورند، تا راه یابند (و به مقصد برسند).»

شان نزول

گویند که در روایت آمده که بادیه نشینی از حضرت پرسید که یا رسول الله پروردگار ما آیا با ما نزدیک است تا با او راز گوئیم یا دور است تا او را به آواز بلند بخوانیم این آیه آمد که «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي» و چون پرسند از تو بنده های من از حال من که نزدیکم یا دورم از ایشان پس در جواب بگو «فَإِنِّي قَرِيبٌ» پس بدرستی که من نزدیکم به ایشان بحسب احاطه علمی.^۱

واژگان مهم

- دعا و دعوت

کلمه (دعا) و (دعوت) به معنای این است که دعا کننده نظر دعا شده را به سوی خود جلب کند.^۲

- سوال

کلمه (سؤال) به معنای جلب فائده و یا زیادتر کردن آن از ناحیه مسئول است، تا بعد از توجیه نظر او حاجتش برآورده شود، پس سؤال به منزله نتیجه و هدف است برای دعا (مثل اینکه از دور یا نزدیک شخصی را که دارد می رود صدای زنی و می خوانی، تا روی خود را برگرداند، آن وقت چیزی از او می پرسی تا به این وسیله حاجتت برآورده شود)^۳

در سؤال یک معنای جامع وجود دارد که مشمول همه نوع سؤال می شود و آن جلب توجه مسئول عنه است در دعا. سؤال به منزله نتیجه و هدف برای دعا می باشد مانند این که کسی را صدا می کنیم تا وقتی توجهش جلب شد از او چیزی را سؤال کنیم و پاسخ را بشنویم.^۴

۱. تفسیر شریف لاهیجی، ج ۱، ص ۱۷۰.

۲. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۳۱.

۳. همان.

۴. همان.

- عبودیت

کلمه (عبودیت) به معنای مملوکیت است، البته نه هر مملوکیت، بلکه مملوکیت انسان (پس گوسفند را عبد صاحبش نمی خوانند) و عبد عبارت است از انسان و یا هر صاحب عقل و شعور دیگری که ملک دیگری باشد، در نتیجه عبد وقتی به خدا نسبت داده می شود نظیر ملک منسوب به او است.^۱

نکات تفسیری

۱) تجلی اهتمام ویژه خداوند به دعای بندگان در آیه شریفه

علامه طباطبائی بر این نظرند که نکات ذیل در آیه شریفه روشن گراهتمام ویژه خداوند به دعای بندگان می باشد:

خداوند در آیه شریفه اساس گفتار را بر تکلم وحده قرار داده، نه غیبت؛ هفت مرتبه ضمیر متکلم (من) تکرار شده و آیه ای به چنین اسلوب در قرآن منحصر به همین آیه است؛ پس نسبت به مضمون آیه کمال عنایت را دارد.

□ تعبیر فرموده به «عبادی».

□ در پاسخ دعای بندگان فرموده من نزدیک هستم یعنی وقتی بندگان سؤال می کنند «خداوند کجاست» خودش مستقیم پاسخ می دهد.

□ نزدیک بودن خودش به بندگان را با حرف «إِنِّ» تاکید می کند.

□ قرب به بندگان را به صفت بیان کرده و فرمود: «نزدیکم» و نه با فعل، «من نزدیک می شوم» ثابوت و دوام نزدیکی را برساند.

□ مسئله استجاب دعا را با فعل مضارع آورده تا تجدد اجابت و استمرار آن را برساند.

□ از آیه برمی آید که اجابت همان خواندن خدا و خواندن او همان اجابت است این دلالت دارد بر اینکه دعوت داعی بدون هیچ شرطی و قیدی مستجاب است نظیر آیه: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»^۲

۲) علت نزدیک بودن بندگان به خداوند

آیه «وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ» همان طور که متعرض حکم مسئله اجابت دعا است متعرض بیان علل آن نیز هست و می فهماند علت نزدیک بودن خدا به بندگان همین است که دعا کنندگان بنده او بند و علت اجابت بی قید و شرط دعای ایشان همان نزدیکی خدا به ایشان است و

۱. همان.

۲. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۴۵؛ با تلخیص و اضافات.



بی قید و شرط بودن اجابت دعا، مستلزم بی قید و شرط بودن دعا است، پس تمامی دعاهایی که خدا برای اجابت آن خوانده می شود مستجاب است.^۱

۳) دعا برترین عبادت

از آیات و روایات استفاده می شود که دعا نه تنها عبادت است، بلکه از برترین عبادت ها به شمار رفته است.

خداوند متعال در آیه ۶۰ سوره غافر (مؤمن) می فرماید: «وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ»؛ پروردگار شما گفته است: مرا بخوانید تا دعای شما را بپذیرم! کسانی که از عبادت من تکبر می ورزند به زودی با ذلت وارد دوزخ می شوند!

آیه شریفه، نخست به «دعا» تعبیر می کند؛ سپس در ادامه تعبیر را عوض کرده، از آن به «عبادت» یاد می کند.

با تفکر در آیات قرآن درمی یابیم که دعا از نظر اسلام هم عبادت است؛ و هم باعث اعتنای خدا به انسان؛ و هم وسیله تقرب بنده به مولاست.^۲

۴) آثار دعا

چرا دعا از نظر دین دارای چنین ارزش و اهمیتی است که بنا بر آیات و روایات، برترین عبادت، اسلحه مؤمن، ستون دین، نور آسمان ها و زمین، کلید رحمت، چراغ هدایت، نیمی از عبادات، رمز پیروزی، اسلحه انبیا، مایه ارج انسان در پیشگاه خدا و ... به شمار می رود؟ اگر این تحفه و هدیه الهی را مورد دقت و بررسی قرار دهیم و آن را موشکافی کنیم، درمی یابیم که حقیقتاً، تمام این فضایل برای دعا سزاوار و شایسته است.^۳

الف، عامل خود سازی و تربیت

دعا آثار مهمی در وجود انسان به ارمغان می آورد که مهم ترین اثر آن این است که انسان را تربیت می کند؛ و عامل خود سازی و تربیت انسان است.

تعلیم و تربیتی که بعثت انبیا بر آن نهاده شده و از مهم ترین اهداف بعثت به شمار رفته است. بی شک تعلیم مقدمه تربیت است. از این رو، هدف نهایی، تربیت شناخته شده است.^۴

۱. همان.

۲. مثال های زیبای قرآن، ناصر مکارم شیرازی، ج ۱، ص ۲۷۵.

۳. همان، ص ۲۷۷.

۴. همان، ص ۲۷۸.

ب) ایجاد نور تقوا در وجود انسان است.

تقوا؛ سبب تقرب انسان به درگاه الهی است. تقوا؛ زاد و توشه‌ای است که سبب نجات انسان در جهان آخرت می‌گردد. تقوا؛ برات و گذرنامه بهشت است.^۱

ج) تقویت نور معرفت

وقتی انسان به درگاه خداوند روی می‌آورد، در این فکر فرو می‌رود که او بر همه چیز توانا و قادر است و اسرار درون و برون ما را می‌داند. این مطلب سبب می‌شود که سطح معرفت انسان بالا برود؛ مخصوصاً اگر دعا‌هایی همچون: صحیفه سجّادیه، مناجات شعبانیه، صباح، کمیل و ندبه خوانده شود که اینها بالاترین درس‌های عرفان اسلامی است و با وجود این منابع معتبر، شایسته نیست طالب عرفان در پی کتاب‌های مشکوک برود. بنابراین، دعا نور امید، نور تقوا و نور معرفت را در دل انسان زنده می‌کند.

سؤال: در دعای ماه رجب - که خواندن آن پس از هر نمازی مستحب است -، می‌خوانیم: «يَا مَنْ يُعْطِي مَنْ سَأَلَهُ، يَا مَنْ يُعْطِي مَنْ لَمْ يَسْأَلْهُ وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ»؛ ای خدایی که به دعاکنندگان و به کسانی که دعا نمی‌کنند، به عارفان و به کسانی که تو را نمی‌شناسند، عطا می‌کنی و نعمت می‌دهی.

بر اساس این قسمت از دعای ماه رجب، خداوند به همه انسان‌ها - چه کسانی که خداشناس باشند و چه نباشند، چه کسانی که دعا کنند و چه نکنند - نعمت عطا می‌کند. بنابراین، چه نیازی به دعا و توسل است؟

پاسخ: فیض برکات خداوند اقسام و انواعی دارد: بخشی از آن را خداوند به همه انسان‌ها عطا می‌کند، همانند باران که در هنگام نزول کافرو مؤمن، عارف و غیر عارف و ... همه از آن بهره‌مند می‌شوند.

بخش دیگر آن، برکاتی است که تنها به اهل معرفت عطا می‌شود و غیر مؤمن مشمول آن نمی‌گردد. و بخش سوم، نعمت‌هایی است که تنها دعاکنندگان از آن بهره‌مند می‌برند.^۲

د) دعا سبب ایجاد نور امید در دل انسان‌ها است.

انسان ناامید در دریف مرده‌ها قرار دارد؛ انسان بیمار اگر به سلامت خود امیدوار باشد، به‌بود می‌یابد و اگر مایوس شود و چراغ امید در دلش خاموش گردد، دیگر امیدي به به‌بود او نیست. همان گونه که عامل اصلی پیروزی جنگجویان در میدان جنگ، امید و روحیه است. از این رو، سربازان ناامید اگر پیشرفته‌ترین

۱. همان.

۲. همان، ص ۲۷۹.



سلاح‌های جنگی را نیز داشته باشند، بازنده میدان جنگ خواهند بود. دعا در دل انسان نور امید می‌تاباند، انسانی که اهل دعا و متکی به خداوند است (علی‌رغم مشکلات زیاد؛ دشمنان جسور، فقر مالی و ...) اگر به درگاه خداوند روی آورد و به او امید ورزد و با او راز و نیاز کند، نور امید در دلش زنده می‌شود و به زندگی امیدوار می‌گردد و گویی حیات دوباره‌ای می‌یابد؛ چه اینکه این انسان دست نیاز به سوی کسی دراز نموده که مشکل‌ترین کارها در نزد او آسان‌ترین است.^۱

۵) بررسی یک پریش

سؤال اول: در دعاهایی که از ائمه معصومان علیهم‌السلام به ما رسیده است، دعاهایی می‌بینیم که هرگز مستجاب نخواهد شد. چرا ائمه علیهم‌السلام دستور داده‌اند که چنین دعاهایی را بخوانیم؟ مثلاً در دعاهای ماه رمضان (که به عنوان تعقیب نماز خوانده می‌شود) آمده است: «اللَّهُمَّ أَقْضِ دَيْنَ كُلِّ مَدَّيْنٍ؛ پروردگارا! بدهی تمام بدهکاران را عطا بفرما» در حالی که این خواسته تحقق نمی‌یابد مخصوصاً، در عصر و زمانی که ما زندگی می‌کنیم؛ زیرا زندگی دنیای فعلی به گونه‌ای است که همه مردم برای خود وام و بدهکاری فراهم می‌کنند و اساساً، دنیای بدون بدهکاری و وام خیالی بیش نیست. بنابراین، هدف از این گونه دعاها چیست؟

پاسخ: وام و بدهکاری بر دو قسم است؛ نخست وام‌ها و بدهکاری‌هایی که زمینه پرداخت آن فراهم است؛ مثل وام‌هایی که تجار و کسبه می‌گیرند و معاملاتی انجام می‌دهند و تا زمان قسط آن نیز مال مورد نظر را می‌فروشند و بدهکاری را می‌پردازند، یا وام‌هایی که افراد حقوق‌بگیر دریافت می‌کنند و از محل حقوق خود آن را می‌پردازند.

قسم دوم وام‌هایی است که زمینه پرداخت ندارد و در عین حال، انسان مجبور به گرفتن آن است و در پرداخت آن عاجز و ناتوان می‌شود. ظاهراً منظور از دعای فوق وام‌های قسم دوم است نه اول.

در وام‌های قسم دوم، نه تنها دعا برای اجابت آن پسندیده و اجابت آن امکان‌پذیر است، بلکه بنابر دستورات اسلام، باید برای تحقق آن گام‌های عملی نیز برداشته شود؛ چه اینکه در یک جامعه اسلامی کامل (که همان جامعه امام زمانی است) حتی یک گرسنه هم نباید وجود داشته باشد. «اللَّهُمَّ اشْبِعْ كُلَّ جَائِعٍ». یک برهنه نباید باشد، «اللَّهُمَّ اكْسُ كُلَّ عُرْيَانٍ». یک فقیر و نیازمند نباید



باشد؛ «اللَّهُمَّ اغْنِ كُلَّ فَقِيرٍ». و نهایتاً یک بدهکار نیز نباید باشد.^۱
 شاهد این مطلب روایت مفصّلی است به این مضمون که از امام صادق (ع) نقل شده است که «خداوند دقیقاً نیازمندان را محاسبه کرده و به مقدار نیاز آنها در اموال ثروتمندان زکات قرار داده است. اگر نیاز فقرا بیشتر بود، خداوند مقدار زکات را بیشتر می‌کرد.»^۲

۶) آداب و شرایط دعا در قرآن

قرآن درباره دعا سفارشات دارد، از آن جمله:
 (الف) دعا و درخواست باید خالصانه باشد. «فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»^۳
 (ب) باترس و امید همراه باشد. «وَادْعُوهُ خَوْفًا وَ طَمَعًا»^۴
 (ج) باتضرّع و در پنهانی صورت بگیرد. «ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً»^۵
 (د) باندا و خواندنی مخفی همراه باشد. «إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا»^۶
 در اصول کافی، جلد دوم، صدها حدیث در اهمیت، نقش و آداب دعا، توجّه و اصرار و ذکر حاجت‌ها به هنگام دعا، دعای دسته جمعی و ایمان به استجاب آن آمده است.^۷

۷) دلیل عدم استجاب دعا

مفسران درباره عدم استجاب دعا نظراتی طرح کرده‌اند علامه طباطبایی در این باره می‌نویسند:
 سؤال فطری از خدای سبحان هرگز از اجابت تخلف ندارد، در نتیجه دعائی که مستجاب نمی‌شود و به هدف اجابت نمی‌رسد، یکی از دو چیز را فاقد است و آن دو چیز همان است که در جمله: «دَعْوَةُ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ»، به آن اشاره شده.
 اول این است که دعا دعای واقعی نیست و امر بر دعا کننده مشتبه شده، مثل کسی که اطلاع ندارد خواسته‌اش نشدنی است و از روی جهل همان را درخواست می‌کند، یا کسی که حقیقت امر را نمی‌داند و اگر بداند هرگز آنچه را می‌خواست

۱. همان، ص ۲۸۸.

۲. وسائل الشیعه، ج ۶، ابواب الزکاة، باب ۱، حدیث ۲ و ۳ و ۶ و ۹.

۳. سوره غافر، آیه ۱۴.

۴. سوره اعراف، آیه ۵۶.

۵. همان، آیه ۵۵.

۶. سوره مریم، آیه ۳.

۷. تفسیر نور، ج ۱، ص ۲۸۹.



درخواست نمی‌کرد، مثلاً اگر می‌دانست که فلان مریض مردنی است و درخواست شفای او درخواست مرده زنده شدن است هرگز درخواست شفا نمی‌کند و اگر مانند انبیاء این امکان را در دعای خود احساس کند، البته دعای می‌کند و مرده زنده می‌شود ولی یک شخص عادی که دعای می‌کند از استجابت مایوس است و یا اگر می‌دانست که بهمودی فرزندش چه خطرهایی برای او در پی دارد دعای نمی‌کرد، حالا هم که از جهل به حقیقت حال دعا کرده مستجاب نمی‌شود.

دوم این است که دعا، دعای واقعی هست، لیکن در دعا خدا را نمی‌خواند، به این معنا که به زبان از خدا مسئلت می‌کند ولی در دل همه امیدش به اسباب عادی یا امور وهمی است، اموری که توهم کرده در زندگی او مؤثرند.

پس در چنین دعائی شرط دوم (اذا دعان، در صورتی که مرا بخواند) وجود ندارد، چون دعای خالص برای خدای سبحان نیست و در حقیقت خدا را نخوانده چون آن خدایی دعا را مستجاب می‌کند که شریک ندارد و خدایی که کارها را با شرکت اسباب و اوهام انجام می‌دهد، او خدای پاسخگوی دعا نیست، پس این دو طایفه از دعا کنندگان و صاحبان سؤال، دعایشان مستجاب نیست، زیرا دعایشان دعا نیست و یا از خدا مسئلت ندارند چون خالص نیستند.^۱

برخی از مفسران نیز در این باره گفته‌اند: منظور از نزدیک بودن خداوند این است که «من می‌شنوم دعای کسی را که مرا بخواند مانند کسی که در مکان نزدیک باشد». ممکن است سؤال شود که ما بسیاری از مردم را می‌بینیم که دعای می‌کنند ولی خداوند اجابت نمی‌کند بنا بر این، با آیه فوق چگونه سازگار است؟

پاسخ این است که کسی نیست که دعا کند و دعایش موافق حکمت خداوند و به نفع دین او بوده و فسادی هم برایش نداشته باشد جز این که خداوند دعایش را اجابت می‌کند. این مطلبی است که باید دعا کننده باور داشته باشد چیزی که هست گاهی مصالح و منافع بنده ایجاب می‌کند که زودتر آن دعا مستجاب شود و زمانی دیرتر. لذا در روایتی آمده که: جابر بن عبدالله از پیغمبر اکرم ﷺ نقل کرده که حضرت فرمود چه بسا بنده‌ای دعای می‌کند ولی از آنجا که خداوند آن بنده را دوست می‌دارد به جبرئیل خطاب می‌کند اجابت دعای بنده‌ام را عقب بیاورد من دوست دارم پیوسته صدای او را بشنوم و گاهی بنده‌ای دعای می‌کند ولی چون مورد غضب خداوند است به جبرئیل امر می‌کند زود دعای او را مستجاب نما، چون نمی‌خواهم صدای او را بشنوم.^۲

۱. همان، ص ۴۷.

۲. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۵۰۲.



اگر گفته شود ما می دانیم، آنچه حکمت خداوند ایجاب کند انجام می دهد و در این صورت دعای بنده و اجابت خدا چه معنا است؟

در پاسخ به دو نکته باید توجه داشت:

۱- از آنجا که خود دعا اظهار خضوع و انقیاد در برابر خداوند است پس دعا عبادت خواهد بود.

۲- چه بسا خود دعا مصلحتی به وجود می آورد که حکمت خداوند ایجاب می کند برطبق آن مصلحت دعایش را مستجاب کند در صورتی که قبل از دعا چنین مصلحتی نبوده و در نتیجه حکمتی هم از خدا درباره آن وجود نداشت شاهد این مطلب روایت زیر است:

ابی سعید خدری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: هر مسلمانی که دعا کند در صورتی که دعای او در مورد گناه و قطع رحم نباشد خداوند یکی از این سه مطلب را به او می دهد.

۱- فوراً دعایش را مستجاب می کند.

۲- در آخرت خواسته اش را به او می دهد.

۳- (به واسطه آن دعا) یک بدی و گرفتاری را از او دفع می کند.

بعضی عرض کردند یا رسول الله بنا بر این ما زیاد دعا می کنیم. فرمود خدا زیادتر کند و در روایت انس بن مالک است که رسول اکرم سه مرتبه فرمود: خدا زیادتر و نیکوتر کند.^۱

روایات

- موانع استجاب دعا در روایات

در این نوشتار به برخی از شرایط و موانع استجاب دعا اشاره می شود:

الف) عدم معرفت خدا مهم ترین مانع اجابت دعا

در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است که: عده ای از نزدیکان و اقوام آن حضرت عَلمت مستجاب نشدن دعاها را از حضرتش پرسیدند. حضرت در جواب فرمودند: «لَا تَكُنْ تَدْعُونَ مَنْ لَا تَعْرِفُونَهُ»^۲

عَلمت اینکه دعاها به اجابت نمی رسد، این است که شما کسی را می خوانید که نسبت به او معرفت ندارید».

۱. همان.

۲. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۳۶۸.



بنابراین، شرط اول اجابت دعا، شناخت صفات جلال و جمال و فعل و اسماء الله الحسنى است که هر کس باید به اندازه توان خود این شناخت را به دست آورد.

ب) نیت صادق

امام صادق علیه السلام در حدیثی فرموده است: «إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا دَعَا اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِنَيْتَةٍ صَادِقَةٍ وَقَلْبٍ مُخْلِصٍ اسْتَجِيبَ لَهُ بَعْدَ وَفَائِهِ بِعَهْدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»^۱
(هنگامی که بنده خدا، با نیت صادق و پاک و قلبی پراز اخلاص و صفا به درگاه خداوند روی آورد بعد از آن که به عهد و پیمانی که با خداوند منان داشته، عمل نماید، خداوند دعای او را مستجاب می گرداند.)

ج) پاک نبودن طعام

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در روایت بسیار زیبا و هشدار باشی می فرماید: «أُطِبُّ كَسْبَكَ شُتَّجَابُ دَعْوَتِكَ؛ فَإِنَّ الرَّجُلَ يَرْفَعُ إِلَى فِيهِ حَرَامًا فَأَسْتَجَابَ لَهُ دَعْوَةٌ أَرْبَعِينَ يَوْمًا»^۲
(کسب و درآمدت را پاک کن تا دعاهايت مستجاب شود؛ زیرا یک لقمه حرام باعث می شود که دعا تا چهل روز، مستجاب نشود.)

د) عدم حضور قلب

«سُئِلَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله عَنْ اسْمِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ فَقَالَ: كُلُّ اسْمٍ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ أَعْظَمُ فَفَرَّغَ قَلْبَكَ مِنْ كُلِّ مَا سِوَاهُ وَأَدْعُهُ بِأَيِّ اسْمٍ شِئْتَ»^۳
(از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد اسم اعظم سؤال شد. حضرت فرمودند: «تمام اسم های خداوند اعظم است، قلبت را از ما سوی الله خالی کن، سپس به هر نامی از اسماء الله که می خواهی خدا را بخوان، همان اسم اعظم است.)

توضیحات

از این روایت استفاده می شود که اسم اعظم (آن گونه که بعضی ها تصور می کنند) یک لفظ نیست که انسان آن را بر زبان جاری سازد و مشکلاتش حل شود، بلکه اسم اعظم حالت و صفت خاصی است که باید در درون انسان ایجاد شود و آن، پاک کردن خانه دل است.^۴

۱. مکارم الاخلاق، ج ۲، ص ۸۷۴..

۲. همان، ص ۲۰.

۳. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۳۲۲.

۴. توضیح بیشتر پیرامون «اسم اعظم» را در تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۳۰ و ج ۲۳، ص ۳۱ و ج ۱۵، ص ۴۷۰، مطالعه فرمائید.

— عدم مصلحت اجابت دعا

اگرچه ما موظف به دعا هستیم و باید نسبت به اجابت آن هم امیدوار باشیم؛ ولی باید توجه داشت که برخی اوقات اجابت بعضی از دعاها به مصلحت انسان نیست، گاهی از اوقات انسان خیال می‌کند که سعادت او در اجابت دعاست، در حالی که خداوند از روی آگاهی می‌داند که شقاوت و هلاکت و نابودی او در آن است، اینجاست که چنین دعاهایی اجابت نمی‌شود.^۱

داستان

روزی موسی علیه السلام در محلی عبور می‌کرد، در مسیر راه مردی را دید که دست هایش را به سوی آسمان دراز کرده و با حالت خاصی از گریه و زاری دعا می‌کند و خواسته هایش را از درگاه خدا می‌طلبد.

موسی علیه السلام از آنجا گذشت و پس از یک هفته مراجعت نمود، باز دید او در همان محل، مشغول دعا و زاری است و حاجت خود را از خدا می‌طلبد.

در این هنگام خداوند به موسی علیه السلام وحی کرد: «ای موسی! اگر آن مرد آن قدر دعا کند که زبانش بریده شده و بیافتد، دعایش را به اجابت نمی‌رسانم مگر اینکه از طریقی که من به آن امر کرده‌ام وارد شود» (یعنی رهبری پیامبران و اوصیاء آنها را بپذیرد و با این اعتقاد دعا کند)^۲

خلاصه و نتیجه‌گیری

دعا نوعی عبادت بلکه از برترین عبادت هاست استجابت دعا متوقف بر دو شرط است نخست دعای انسان مطابق با مصالح حقیقی باشد و دیگر این که انسان در دعا فقط از خدا طلب کند.

اموری مانند: خلوص در دعا (سیطره ترس و امید بردل) تضرع در دعا و از آداب و شرایط دعا در دیدگاه قرآن می‌باشد.

در روایات ائمه علیهم السلام اموری مانند عدم معرفت به خدا، فقدان خلوص نیت، ناپاکی طعام، عدم حضور قلب، فقدان مصلحت و از موانع استجابت دعا شمرده شده است.

۱. در این مورد روایات فراوانی وارد شده است که دعا بدون اثر نیست، به میزان الحکمه، باب ۱۲۰۹ مراجعه کنید.

۲. بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۱۸۰.



دعا در هر جا و در هر وقت که باشد، مفید است. چون خداوند می‌فرماید: من نزدیک هستم. «فَإِنِّي قَرِيبٌ» آنچه از اوقات مخصوصه، یا اماکن مقدسه برای دعا مطرح شده برای فضیلت است. خداوند به ما نزدیک است ولی ما چطور؟ اگر گاهی قهر او دامن ما را می‌گیرد، به خاطر دوری ما از خداوند است که در اثر گناهان می‌باشد. «فَإِنِّي قَرِيبٌ». استجاب خداوند دائمی است، نه موسمی. «اجیب» نشانه‌ی دوام است. با آنکه خدا همه چیز را می‌داند، اما دعا کردن وظیفه‌ی ماست. «فَلَيْسَتْ جِيبُوا لِي» دعا آنگاه به اجابت می‌رسد که همراه با ایمان باشد. «وَلْيُؤْمِنُوا بِي» دعا وسیله‌ی رشد و هدایت است. «لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ»^۱

۱. تفسیر نور، ج ۱، ص ۲۹۰.



شکایت پیامبر ﷺ از مہجوریت قرآن



«وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا»
[سورہ فرقان، آیہ ۳۰]

«وپیامبر [در قیامت] می گوید: پروردگارا! همانا قوم من این قرآن را متروک گذاشتند!»

واژگان مهم

- قوم

در باره این واژه دو قول است: برخی گفته اند مراد از قوم آن جناب در آیه یاد شده، عموم عرب بلکه عموم امت او است، البته به اعتبار عاصیان امت.^۱ و برخی نیز گفته اند: مراد از «قوم» آن عده از مردمند که بر رسالت و کتاب او طعنه می زدند.^۲

- هجر

کلمه هجر (به فتح هاء و سکون جیم) به معنای ترک است.^۳ «هجر»، جدایی با عمل، بدن، زبان و قلب را شامل می شود.^۴ رابطه‌ی میان انسان و کتاب آسمانی، باید دائمی و در تمام زمینه‌ها باشد، زیرا کلمه‌ی «هجر» در جایی به کار می رود که میان انسان و آن چیز رابطه باشد.^۵

نکات تفسیری

۱) قرآن کتابی محبوب اما مهجور

قرآن در بین ما حضور دارد و محبوب است؛ اما عملاً مهجور است. مردم قرآن را تلاوت می کنند و تا اندازه‌ای با آن آشنا هستند، اما بیشتر آن را برای ثواب می خوانند و این در فرهنگ عمومی ما رایج است؛ هر کس خارج از وقت اذان، صدای تلاوت قرآن را بشنود، تصور می کند کسی از دنیا رفته و برای او مراسم ختم گرفته اند! در حقیقت خیلی از مواقع، خواندن قرآن در نزد عموم یادآور مرگ است، چرا که

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۲۸۳.

۲. همان.

۳. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، ص ۲۰۵.

۴. مفردات راغب.

۵. التحقيق فی کلمات القرآن.



وقتی مردم عزیزی از دست می دهند، با تدارک حجله و گذاشتن نوار قرآن از طریق بلندگو، حزن و اندوه خود را ابراز می دارند...

سؤال اینجاست که چرا چنین کتاب محبوبی مهجور مانده و غبار غربت بر آن نشسته؟ با این مقدمه به برخی عوامل مهجوریت و نیز برخی راهکارهای مهجوریت زدایی از قرآن اشاره ای می کنیم.

در بعضی از کشورهای اسلامی مدارس عریض و طویلی به عنوان مدارس «تحفیظ القرآن» دیده می شود و گروه عظیمی از پسران و دختران به حفظ قرآن مشغولند، در حالی که اندیشه های آنها گاهی از غرب و گاه از شرق و قوانین و مقرراتشان از بیگانگان از اسلام گرفته شده است و قرآن فقط پوششی است برای خلافتکاری هایشان.

آری امروز هم پیامبر ﷺ فریاد می زند: «خدا! قوم من قرآن را مهجور داشتند!» مهجور از نظر مغزو محتوا، متروک از نظر اندیشه و تفکر و متروک از نظر برنامه های سازنده اش!

۲) گوشه ای از امتیازات معجزه جاودان الهی

اگرچه درباره امتیازات بی منتهای قرآن کتاب های فراوانی وجود دارد لکن صرفاً برای یادآوری به گوشه ای از آنها در این مقال اشاره می کنیم:

الف) گنجاندن معارفی بلند در کلماتی کوتاه:

مانند تعبیر «هن لباس لکم وانتم لباس هن» که اشاره به هم پوشانی و حمایت مادی و معنوی زن و مرد دارد و یا برای بیان سستی قدرت های غیر الهی، آنها را به خانه عنکبوت تشبیه می کند و یا این که از آفریدن یک پشه هم ناتوانند. نقل شده که هارون را طبیبی مسیحی بود، روزی این طبیب به علی بن حسین بن واقد گفت: «در کتاب شما (قرآن) از علم طب چیزی نیست، در حالی که علم دواست، علم پزشکی و علم ادیان وی در جواب گفت: خداوند تمام علم پزشکی را در نصف آیه جمع کرده است: «كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا».

ب) شیرینی و نفوذ کلام:

قرآن هیچ گاه کهنه نمی شود انسان را زده و خسته نمی کند مطالبش تمام نمی شود و مانند آن.

ج) جامعیت:

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۷۸.



اگرچه قرآن کتاب هدایت است اما از همه علوم در این زمینه بهره برده است از برهان تا مثل، از دنیا تا آخرت و نیز مسایل خانوادگی، حقوق، سیاسی، نظامی، اخلاقی، تاریخی و را در بر دارد.

د) واقع گرایی:

محتوای آن مبتنی بر حدس و گمان نیست.

ه) همه گیر و جهانی:

مردم در هر سطح و هر کجا باشند، از آن بهره می برند.

و) رشد فزاینده:

با داشتن بیشترین دشمن و ضربات فراوان، بیشترین رشد را در طول عمر خود داشته است.

ز) معجزه ای قابل دسترسی:

چون از نوع سخن و کلمات است در اختیار همگان می باشد.

ح) کتاب قانون:

هم معجزه و هم کتاب دستور و قانون است.

ط) از پیامبری امی:

از فردی درس نخوانده و در منطقه ای مرحوم از سواد نازل شده.

ی) مصون از تحریف:

چیزی به آن افزوده و یا از آن کاسته نشده است و مصون از تحریف است.^۱

۳) نجات از سلطه بیگانگان در سایه تبعیت از قرآن

از آنجا که قرآن کتاب هدایت است: «هَذَا بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»^۲ پیروی از آن از مهم ترین مصداق های پیروی در مسیر هدایت به شمار می آید، از این رو خداوند متعالی به مؤمنان دستور داده تا از قرآن پیروی کرده: «وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ»^۳ و از پیروی دیگران بپرهیزند: «اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ»^۴. جمله «اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ»

۱. تفسیر نور، ج ۳، ص ۵۷۱.

۲. سوره اعراف، آیه ۲۰۳: «در جای دیگری فرماید: قُلْ إِنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيَّ مِنَ رَبِّي هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (جائیه، ۲۰) بگو: «من تنها از چیزی پیروی می کنم که بر من وحی می شود؛ این وسیله بینایی از طرف پروردگارتان، و مایه هدایت و رحمت است برای جمعیتی که ایمان می آورند».

۳. سوره انعام، آیه ۱۵۵.

۴. سوره اعراف، آیه ۳. آنچه را از سوی پروردگارتان به جانب شما نازل شده پیروی کنید، و از معبودانی



رَبِّكُمْ» جمله‌ای کنایی است و مراد از آن، امر به دخول در تحت ولایت خدای سبحان است، زیرا در ادامه به جای آنکه بگوید: «وَلَا تَتَّبِعُوا غَيْرَ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ» می‌فرماید: «وَلَا تَتَّبِعُوا مَنِ دُونِهِ أُولِيَاءَ»^۱ و در حقیقت بدین معناست که با پیروی از قرآن خود را در ولایت خداوند داخل کرده و با دوری کردن از تبعیت دیگران خویش را از سلطه دیگران نجات دهید. به گفته برخی در آیه «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»^۲ پیروی از بهترین‌ها پیروی از قرآن است.^۳

۴) اظهار حسرت بزرگان از کم‌کاری در باره قرآن^۴

الف) ملاصدرا رحمته الله در مقدمه تفسیر سوره واقعه می‌گوید: بسیار به مطالعه کتب حکما پرداختم تا آنجا که گمان کردم کسی هستم ولی همین که کمی بصیرتم باز شد، خودم را از علوم واقعی خالی دیدم. در آخر عمر به فکر رفتم که به سراغ تدبّر در قرآن و روایات محمد و آل محمد علیهم السلام بروم. یقین کردم که کارم بی‌اساس بوده است، زیرا در طول عمرم به جای نور در سایه ایستاده بودم. از غصه جانم آتش گرفت و قلبم شعله کشید، تا رحمت الهی دستم را گرفت و مرا با اسرار قرآن آشنا کرد و شروع به تفسیر و تدبّر در قرآن کردم، در خانه‌ی وحی را کوبیدم، درها باز شد و پرده‌ها کنار رفت و دیدم فرشتگان به من می‌گویند: «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ».^۵

ب) فیض کاشانی رحمته الله می‌گوید: کتاب‌ها و رساله‌ها نوشتم، تحقیقاتی کردم ولی در هیچ یک از علوم دوائی برای دردم و آبی برای عطشم نیافتم، بر خود ترسیدم و به سوی خدا فرار و انابه کردم تا خداوند مرا از طریق تعمّق در قرآن و حدیث هدایت کرد.^۶

ج) امام خمینی رحمته الله در گفتاری از اینکه تمام عمر خود را در راه قرآن صرف نکرده، تأشّف می‌خورد و به حوزه‌ها و دانشگاه‌ها سفارش می‌کند که قرآن و ابعاد گوناگون آن را در همه‌ی رشته‌ها، مقصد اعلیٰ قرار دهند تا مبادا در آخر عمر بر ایام جوانی تأشّف بخورند.^۷

غیر او پیروی ننمایید، ولی بسیار اندک و کم پند می‌گیرید.

۱. المیزان، ج ۸، ص ۸.

۲. سوره زمر، آیه ۱۸.

۳. التّحریر و التّنویر، ج ۲۳، ص ۳۶۵.

۴. برگرفته از تفسیر نور، ج ۶، ص ۲۴۹.

۵. سوره زمر، آیه ۷۳.

۶. رساله الانصاف.

۷. صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۲۰.

۵) علل مهجوریت قرآن

بحث درباره عللی که باعث مهجوریت قرآن در بین مسلمانان شد، می تواند به رفع این مهجوریت کمک شایانی بکند، چرا که شناخت عوامل به وجود آورنده یک آسیب و معضل راهنمای خوبی است که می تواند راهکار درست حل آن معضل را نشان دهد. به طور کلی ممکن است عوامل بسیاری در مهجوریت قرآن دخیل باشد که در اینجا به مهم ترین آنها اشاره می شود.

الف) کنار گذاشتن اهل بیت (علیهم السلام) به عنوان مفسران حقیقی قرآن

همان طور که در مقدمه اشاره شد، پیامبر گرامی اسلام (علیه السلام) همان سفارشی را که نسبت به حفظ قرآن و تمسک به آن (به معنای پیروی عملی از دستورات آن) داشت، نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) خودش هم داشت و در موارد بسیاری اهمیت این امر را به مردم گوشزد کرد، چرا که اهل بیت (علیهم السلام) جزء جدایی ناپذیر قرآن و دانای به تمام اسرار قرآن بودند و این در دیگران یافت نمی شد. ولی متأسفانه جامعه اسلامی علی رغم سفارش های اکید پیامبر (علیه السلام) این حاملان و عاملان واقعی قرآن را از صحنه اجتماع کنار زد و جامعه از فیض وجودی این ذوات مقدسه محروم ماند. در صورتی که قرآن اطاعت از این معصومان را به عنوان اولوالامر، هم ردیف اطاعت پیامبر (علیه السلام) و اطاعت پیامبر را در ردیف اطاعت خدای دانده و می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۱

بنابراین می توان گفت اولین عاملی که باعث مهجوریت قرآن در جامعه اسلامی شد، کنار گذاشتن و رها کردن اهل بیت (علیهم السلام) بود، مسئله ای که حضرت علی (علیه السلام) فراوان از آن یاد می کند.^۲ حتی صدیقه کبری، حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) در بستر بیماری آنگاه که تعدادی از زنان مهاجرو انصار نزد او می آیند در بخشی از کلامش می فرماید: «وای بر آنان چرا نگذاشتند حق در مرکز خود قرار گیرد؟ و خلافت بر پایه های نبوت استوار بماند؟... به خدا سوگند اگر پای در میان می نهادند و علی (علیه السلام) را برکاری که پیغمبر (علیه السلام) بر عهده او نهاد می گزاردند، بسیار آسان ایشان را به راه راست می برد و حق هر یک را به او می سپرد... اگر چنین می کردند درهای رحمت از زمین و آسمان به روی آنان می گشود. اما نکردند و به زودی خدا به کیفر آنچه کردند آنان را عذاب

۱. سوره نساء، آیه ۵۹؛ ای کسانی که ایمان آورده اید خدا و پیامبر و اولیای امر خود را اطاعت کنید.

۲. سیری در نهج البلاغه، بخش پنجم، صفحات ۱۴۱ تا ۱۸۴.

خواهد فرمود.^۱

ب) پیروی از هواهای نفسانی

دومین عاملی که باعث مهجوریت قرآن در جوامع اسلامی گذشته و حال شده، پیروی اکثریت مردم از هواهای نفسانی است. بسیاری از مردم هنگامی که منافع دنیوی و مادی خود را با تعالیم و دستورات قرآن در تعارض می بینند، جانب منافع خود را می گیرند و حق و حقیقت را فدای مصالح شخصی خویش می کنند.

قرآن کسانی را که به دنبال هواهای نفسانی هستند به شدت نکوهش می کند و می فرماید: «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاءً فَن يَسْهَىٰ»^۲ آیا دیدی کسی را که هوس خود را معبود خویش قرار داده و خدا او را دانسته گمراه گردانیده و برگوش و دلش مهر و بردیده اش پرده نهاده است؟ آیا پس از خدا چه کسی او را هدایت خواهد کرد؟ آیا پند نمی گیرید؟ همان طور که این آیه بیان می کند پیروی از هوا و هوس چشم و گوش و دل انسان را کور می کند و چنین انسانی هرگز نمی تواند به محضر قرآن شرفیاب شود و از انوار ملکوتی آن مستفیض گردد.

بنابراین پیروی از هوا و هوس دومین عاملی است که می تواند قرآن را در زندگی فردی و اجتماعی به مهجوریت بکشانند.^۳

ج) شیطان

شیطان بعد از سجده نکردن بر حضرت آدم علیه السلام از درگاه رحمت الهی رانده شد و از همان روز به عزت خداوند سوگند یاد کرد که فرزندان آدم را گمراه خواهد کرد، در موارد دیگری نیز خداوند انسان را شدیداً از دوستی با شیطان و شیطان صفتان بر حذر می دارد. این تاکید شدید قرآن برای پیروی نکردن از فرامین و وسوسه های شیطانی به خاطر این است که شیطان اعمال زشت را برای انسان نیکو جلوه می دهد به گونه ای که انسان زیبایی های قرآن را درک نمی کند در حالی که انجام معاصی و گناهان برایش جاذبه و زیبایی دارد. نتیجه این می شود که انسان به سوی قرآن نمی رود و این نسخه شفا بخش هستی را متروک می گذارد و زمینه های بدبختی و شقاوت خود را فراهم می کند. بنابراین شیطان هم سومین عامل موثر در مهجوریت قرآن است.^۴

۱. شهیدی، سید جعفر، زندگی فاطمه زهرا علیها السلام، ص ۱۵۱.

۲. سوره جاثیه، آیه ۲۳.

۳. پرواز در ملکوت، ص ۱۱۳، به نقل از سایت اندیشه قم.

۴. همان.



د) عدم توجه به نقش سازنده قرآن در زندگی فردی و اجتماعی

امام خمینی رحمته الله علیه درباره مهجور ماندن قرآن و نقش سازنده آن در زندگی فردی و اجتماعی می‌فرماید: «آیا اگر ما این صحیفه الهی را مثلاً جلدی پاکیزه و قیمتی نمودیم و در وقت قرائت یا استخاره بوسیدیم و به دیده نهادیم، آن را مهجور نکرده ایم؟ آیا اگر غالب عمر خود را در تجوید و جهات لغویه و بیانیه و بدیعیه آن صرف کردیم، این کتاب شریف را از مهجوریت بیرون آورده ایم؟ آیا اگر قرائات مختلف و امثال آن را فرا گرفتیم، از ننگ مهجوریت قرآن خلاصی پیدا کرده ایم؟ آیا اگر وجود اعجاز قرآن و فنون محسنات آن را تعلیم کردیم از شکایت رسول خدا صلی الله علیه و آله مستخلص شده ایم؟ هیاهات! که هیچ یک از این امور مورد نظر قرآن و مُنزل عظیم الشان آن نیست. قرآن کتاب الهی است و در آن شئون الهیه است. قرآن حبل متصل مابین خالق و مخلوق است و به وسیله تعلیمات آن باید رابطه معنویه و ارتباط غیبی، بین بندگان خدا و مربی آن پیدا شود، از قرآن باید علوم الهیه و معارف لدنیّه حاصل شود.»^۱

ه) گسترش خرافات در جامعه

گسترش خرافات در جامعه نیز از اموری است که به مهجوریت قرآن می‌انجامد. اعتقاد داشتن مردم جامعه به اموری مانند، فال، سحر و جادو، خواب‌ها و... می‌تواند جامعه را از حقایق موجود در عالم هستی که جلوه‌های آن در قرآن بروز ظهور دارد، دور کند و به مهجوریت قرآن منتهی شود.^۲

۶) راه‌های مهجوریت زدایی از قرآن

الف) اعتقاد و باور جامعه به الگو بودن قرآن در تمام ابعاد زندگی

اولین موردی که توجه به آن در زدودن مهجوریت از قرآن لازم و ضروری به نظر می‌رسد، اعتقاد و باور به این امر است که قرآن می‌تواند در تمام زمینه‌های زندگی بشراعم از اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، علمی و... الگو باشد و می‌تواند انسان‌ها و جوامع انسانی را به سعادت برساند. مگر همین مسلمانان نبودند که در سده‌های نخستین هجری با الهام از تعالیم انسان ساز قرآن توانستند قدرت آن روز جهان را در اختیار بگیرند و حتی در بسیاری از علوم و دانش‌ها پیشرو و برتر از سایر جوامع باشند؟

نگاهی به تاریخ در قرون اولیه اسلام این واقعیت را برای ما اثبات می‌کند، ولی متأسفانه با گذشت زمان و به علل متعدد، مسلمانان از این تعالیم عالیه فاصله گرفتند و هویت قرآنی

۱. همان.

۲. پایگاه اطلاع رسانی معاونت حوزه به قلم محمد اسماعیل زاده.



خود را از دست دادند و این فاصله گرفتن از قرآن باعث شده که موقعیت ویژه خود را در جامعه جهانی از دست بدهند. بنابراین اگر امروز مسلمانان خواستار به دست آوردن آن موقعیت رفیع در صحنه جهانی هستند باید به قرآن بازگردند و دستورات این کتاب عزیز را در تمام ابعاد زندگی فردی و اجتماعی پیاده کنند.^۱

ج، تصحیح فرهنگ استفاده از قرآن

یک فرهنگ نامناسب که در بین بیشتر افراد جامعه رایج است انحصار عملی استفاده از قرآن در مجالس ترحیم و فاتحه و مسابقات قرآنی و سفره عقد و مانند آنست! گویی هنوز این باور در ما ایجاد نشده که قرآن برنامه چگونه زیستن را به ما می آموزد! چگونه بخوریم، چگونه بپوشیم، چگونه راه برویم، چگونه با دیگران معاشرت نماییم، مسائل مربوط به خانواده و جامعه و سیاست و اقتصاد و... را با چه میزان و ملاکی برنامه ریزی نماییم و ده ها مطلب اساسی دیگر که خط مشی یک مسلمان در چگونه زیستن را تعیین می کند و پاسخ تمام اینگونه مسائل در قرآن آمده... باید این انحصار را بشکنیم و قرآن را از دل مقبره ها و مجالس ترحیم به بیرون سوق دهیم! به خانواده، به مدرسه، به دل فیلم ها و کتاب ها و مجلات خواندنی، به دنیای مجازی اینترنت و دنیای خیالی تصویرها و دنیای واقعی خودمان...^۲

د، عمل کردن دست اندرکاران قرآن به دستورات قرآن

یکی از عوامل مهم که در مهجوریت زدایی از قرآن می تواند بسیار تاثیرگذار باشد، این است که حافظان، قاریان، مفسران و تمام کسانی که در این بخش فعالیت دارند، عامل به قرآن باشند. این افراد که معمولاً در جامعه به عنوان افراد الگو مطرح هستند، خود باید از اعمالان به دستورات قرآن باشند و سایر مردم این خوشبختی و سعادت را که، در سایه عمل به قرآن به دست می آید، در زندگی این افراد ببینند تا بقیه هم نسبت به آن تمایل و رغبت پیدا کنند. روشن است که اگر دست اندرکاران علوم قرآنی، قرآن را در زندگی خود پیاده نکنند، خواسته یا ناخواسته تأثیر بدی در نگاه مردم و افراد مرتبط با اینها به وجود خواهد آمد و اگر مردم تأثیرات قرآن را در زندگی آنان مشاهده کنند، به طور طبیعی به استفاده کردن از این کتاب و عمل به دستورات آن علاقه مند می شوند.^۳

۱ - همان.

۲ - همان.

۳ - همان.

هـ) تدبیر و اندیشه در قرآن

یکی دیگر از اموری که می‌تواند در مهجوریت زدایی از قرآن تأثیر به سزایی داشته باشد، دعوت افراد جامعه به تدبیر و اندیشه در آیات نورانی قرآن است. قرآن، خود را کتاب اندیشه معرفی می‌کند و از مسلمانان می‌خواهد که در آن تفکر و اندیشه کنند. قرآن کریم به گونه‌ای نازل شده است که همگان بتوانند در آن تدبیر نموده و از آن بهره‌مند شوند. در واقع هر کس به اندازه ظرفیت‌ها و استعداد های خود می‌تواند از تعالیم این کتاب بهره‌مند شود و آن را بفهمد.

«وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ»^۱

و) نگاه ویژه آموزش و پرورش به درس قرآن

یکی از نهادهایی که می‌تواند در راستای مهجوریت زدایی از قرآن بسیار تأثیر گذار باشد، آموزش و پرورش است. آموزش و پرورش یک قشر عظیم نوجوان و جوان را در اختیار دارد که این قشر از ویژگی‌های منحصر به فرد برخوردارند و مطابق کلام معروف امیر مومنان حضرت علی (علیه السلام) که فرمود: «العلم في الصغر كالنقش في الحجر»^۲

«دانش آموختن در خردسالی همانند نقش بر روی سنگ، ماندگار و بادوام است.»

چه بهتر که در این سنین روح و روان این قشر با آیات کریمه قرآن پیوند بخورد و به تعبیر امام جعفر صادق (علیه السلام) «من قرأ القرآن و هو شاب مومن اختلط القرآن بلحمه و دمه»^۳ هر کس قرآن را بخواند در حالی که جوانی مومن است، قرآن با گوشت و خونس آمیخته می‌شود؛ جوانی که روح و روانش با قرآن همراه شود، می‌تواند تمام برنامه‌های زندگی‌اش را بر مبنای قرآن قرار دهد و چنین جوانی در زندگی به بن بست نمی‌رسد.

لازم به ذکر است که این رویکرد قرآنی در آموزش و پرورش نباید منحصر به حیطه روحانی و تجوید و... باشد بلکه باید به جوان آموخت که قرآن کتاب زندگی است و الگوهای عملی آن را نشان داد، تا جوان به این باور برسد که می‌تواند تمام برنامه‌های زندگی خود را بر پایه قرآن قرار دهد. مهم‌ترین ثمره اقبال جوانان به قرآن خارج شدن قرآن از مهجوریت خواهد بود و البته نتایج گرانمای دیگری

۱. سوره قمر، آیه ۲۲؛ و قطعاً قرآن را برای پندآموزی آسان کرده ایم؛ پس آیا پند گیرنده‌ای هست؟

۲. بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۴.

۳. کافی، ج ۲، ص ۶۰۳.



هم خواهد داشت که در این نوشتار بررسی نمیشود.^۱

زا توجه خاص مراکز علمی فرهنگی به مباحث قرآنی

نقشی که روشن فکران هر جامعه در ابعاد مختلف و تأثیری که می توانند در جامعه و افراد داشته باشند، کاملاً بدیهی و روشن است. تربیت متخصص در حیطه علوم قرآن باعث بهره مندی دانشگاهیان و جامعه از معارف والای قرآن خواهد شد. از سوی دیگر در مراکز حوزوی نیز همین توجه خاص به علوم قرآنی و تربیت متخصص، همین نتایج را برای جامعه به همراه خواهد داشت. هماهنگی حوزه و دانشگاه در این راستا و نشر معارف قرآن در سطح جامعه تأثیر به سزایی در زدودن مهجوریت از چهره تابناک قرآن خواهد داشت.

ح. محور قرار دادن قرآن در سخنرانی ها

روحانیون و مبلغان علوم دینی با توجه به نقش سازنده و تأثیرگذاری که در جامعه دارند، می توانند به مهجوریت زدایی از قرآن کمک شایانی بکنند و این امر محقق نمی شود، مگر اینکه مباحث و سخنرانی ها با محوریت قرآن انجام گیرد. به تعبیری در سخنرانی ها باید قرآن اصل باشد نه در حاشیه؛ اصل قرار دادن قرآن در موضوع سخنرانی به مخاطب القا می کند، که همه چیز براساس قرآن است و نتیجه آن تشویق مخاطبین و توجه آنها به قرآن خواهد بود.^۲

روایات

الف) امام علی علیه السلام که پس از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، بزرگ ترین شخصیت جامعه اسلامی است به مردم زمانش هشدار می دهد که «ای مردم زمانی خواهد آمد که قرآن در مهجوریت قرار گیرد و فقط اسم و رسم آن در جامعه خواهد بود، بدون این که از عمل به احکام آن خبری باشد.» آنچه را که مولای متقیان علیه السلام بیان می کند می توان از آن به پیامدهای مهجوریت و متروک گذاشتن قرآن تعبیر کرد.

حضرت در بخشی از خطبه ۱۴۷ می فرماید:

«وَإِنَّهُ سَيَأْتِي عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِي زَمَانٌ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ أَحَقُّ مِنَ الْحَقِّ وَلَا أظْهَرُ مِنَ الْبَاطِلِ وَلَا أَكْثَرُ مِنَ الْكَذِبِ عَلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَيْسَ عِنْدَ أَهْلِ ذَلِكَ الزَّمَانِ بِلَعْنَةِ أَبِي بَرٍّ مِنَ الْكِتَابِ إِذَا تَلَى حَقًّا تَلَاوَتَهُ وَلَا أَنْفَقَ مِنْهُ إِذَا حَرَفَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَلَا فِي الْبِلَادِ شَيْءٌ أَنْكَرَ مِنَ الْمَعْرُوفِ وَلَا أَعْرَفَ مِنَ الْمُنْكَرِ فَقَدْ نَبَذَ الْكِتَابَ حَمَلَتُهُ وَتَنَاسَاهُ حَقَظَتُهُ

۱ - پایگاه اطلاع رسانی معاونت حوزه به قلم محمد اسماعیل زاده.

۲. همان.



فَالْكِتَابُ يَوْمَئِذٍ وَاهِلُهُ طَرِيدَانِ مُنْفِيَانِ وَصَاحِبَانِ مُصْطَجِبَانِ فِي طَرِيقٍ وَاحِدٍ لَا يُؤْوِيهِمَا مَوْوٍ فَالْكِتَابُ وَاهِلُهُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ فِي النَّاسِ وَلَيْسَا فِيهِمْ وَمَعَهُمْ وَلَيْسَا مَعَهُمْ لِأَنَّ الصَّلَاةَ لَا تُؤَافِقُ الْهُدَى وَإِنْ اجْتَمَعَا فَاجْتَمَعَ الْقَوْمُ عَلَى الْفُرْقَةِ وَافْتَرَقُوا [عَنِ عَلَى الْجَمَاعَةِ كَانَتْهُمْ أَيْمَةُ الْكِتَابِ وَلَيْسَ الْكِتَابُ إِمَامَهُمْ فَلَمْ يَبْقَ عِنْدَهُمْ مِنْهُ إِلَّا اسْمُهُ وَلَا يَعْرِفُونَ إِلَّا خَطْلَهُ]¹

«همانا پس از من روزگاری بر شما فرا خواهد رسید که چیزی پنهان تر از حق و آشکار تر از باطل و فراوان تر از دروغ به خدا و پیامبرش نباشد. و نزد مردم آن زمان کالایی زیانمند تر از قرآن نیست، اگر آن را درست بخوانند و تفسیر کنند؛ متاعی پرسود تر از قرآن یافت نمی شود، اگر که آن را تحریف کنند و معانی دلخواه خود را رواج دهند... حاملان قرآن آن را وا گذاشته و حافظان قرآن آن را فراموش می کنند، پس در آن روز قرآن و پیروانش از میان مردم رانده و مهجور می گردند و هر دو غریبانه در یک راه ناشناخته سرگردانند و پناهگاهی میان مردم ندارند، پس قرآن و پیروانش در میان مردمند اما گویا حضور ندارند؛ بامردمند ولی از آنها بریده اند... مردم در آن روز در جدایی و تفرقه هم داستان و در اتحاد و یگانگی پراکنده اند، گویی آنان پیشوای قرآن بوده و قرآن پیشوای آنان نیست، پس از قرآن جز نامی نزدشان باقی نماند و آنان جز خطی را از قرآن نشانساند.»

با توجه به بیان نورانی مولایمان حضرت علی (علیه السلام) می توان پیامدهای مهجوریت را به این شکل دسته بندی کرد.

۱. پنهان شدن حق و آشکار شدن باطل.
 ۲. دروغ بستن به خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله).
 ۳. استفاده ابزاری از قرآن برای اثبات دعای خویش.
 ۴. متروک شدن شریعت و رواج منکرات.
 ۵. رانده شدن حاملان و حافظان قرآن از صحنه اجتماع.
 ۶. جدا شدن مردم از فرهنگ قرآن.
 ۷. جایگزین شدن تفرقه و جدایی به جای اتحاد و یگانگی در جامعه.
 ۸. باقی ماندن خط و تذهیب قرآن و عدم راهیابی قرآن به زندگی روزانه مردم.
- همان طور که ملاحظه شد، حضرت علی (علیه السلام) به وضوح این را پیش بینی می کند که مردم در آینده چه بر سر قرآن خواهند آورد و آنچه مولا (علیه السلام) فرمود، نه تنها در سده های نخست اتفاق افتاده بلکه هم اکنون نیز می توان آن را در جوامع اسلامی به وضوح مشاهده کرد و

۱. نهج البلاغه، خ ۱۴۷، ترجمه محمد دشتی، ص ۲۷۱.



آنچه که امروز در جوامع اسلامی اتفاق می افتد بی نیاز از شرح و تبیین است.
 (ب) مولای متقیان علی علیه السلام در خطبه ای که خبر از ظهور فرزندش مهدی علیه السلام می دهد او را به عنوان شخصیتی معرفی می کند که مهوریت را از قرآن و سنت خواهد زدود و می فرماید: «فَيُرِيكُمْ كَيْفَ عَدْلُ السَّيْرَةِ وَيُحْيِي مَيِّتَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ...»^۱

او روش عادلانه در حکومت حق را به شما می نمایاند و کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را که تا آن روز متروک ماندند، زنده می کند.

(ج) «يَا مَعْزُودُ! إِنْ أَرَدْتَ عَيْشَ السُّعْدَاءِ وَمَيِّتَةَ الشُّهَدَاءِ وَالنَّجَاةَ يَوْمَ الْحَشْرِ وَالْأَمْنَ يَوْمَ الْخَوْفِ وَالنُّورِ يَوْمَ الظُّلُمَاتِ وَالظَّلَّ يَوْمَ الْحَرُورِ وَالرَّيَّ يَوْمَ الْعَطَشِ وَالْوَزْنَ يَوْمَ الْحِفَّةِ وَ الْهُدَى يَوْمَ الضَّلَالَةِ فَادْرُسِ الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ ذِكْرُ الرَّحْمَنِ وَ حِزْمُ الشَّيْطَانِ، وَ رُجْحَانٌ فِي الْمِيزَانِ»^۲

ای معاذ اگر می خواهی زندگی سعادت‌مندان‌ه ای داشته باشی و به بالاترین مقامات، یعنی مقام شهدا دست یابی و اگر طالب نجات در روز قیامت هستی، به دنبال پناهگاهی برای روزی هستی که همگان ترسانند و در پی نوری هستی که در مراحل تاریک صحرای محشر تو را نجات دهد و چنانچه سابیانی می خواهی که در مراحل داغ و سوزان قیامت حافظ تواز گرما باشد و طالب سیراب شدن در روزی هستی که همه عطشانند و خواهان سنگین شدن ترازوی اعمال نیک در روزی هستی که کفه اعمال سبک است و مشتاق یافتن مسیر هدایت در روزی هستی که همه راه را گم کرده اند، (برای دست یافتن به تمام این امتیازات) به تعلیم و فراگیری و بحث و بررسی پیرامون قرآن بپرداز و این امور را در قرآن جستجو کن». سپس می فرماید: «عَلَّتْ أَيْنَ امْتِيَازَاتِ فِرَاوَانَ (که در سایه عمل به قرآن بدست می آید) آن است که قرآن کلام خداوند و نگهدارنده انسان در مقابل شیطان و باعث سنگینی ترازوی عمل انسان در روز قیامت است».

(د) رسول خدا صلی الله علیه و آله: «فَضْلُ الْقُرْآنِ عَلَى سَائِرِ الْكَلَامِ كَفَضْلِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ»^۳
 برتری قرآن بر سایر سخنان، مانند برتری خداوند بر مخلوقاتش است.
 «الْقُرْآنُ أَفْضَلُ كُلِّ شَيْءٍ دُونَ اللَّهِ»^۴

قرآن به جز خداوند برتر از هر چیزی است»

(ه) روایاتی که به بزرگداشت قرآن توصیه می کند؛ مانند: روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله

۱. همان، خ ۱۳۸، ترجمه محمد دشتی، ص ۲۵۷.

۲. جامع الأخبار، ص ۴۱.

۳. روض الجنان، ج ۱، ص ۷؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۵۱۶، ۵۲۵، ۵۲۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۲۳۷.

۴. همان، ص ۱۸؛ جامع الاخبار، ص ۴۱؛ مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۲۳۶.



که فرمود:

«فَنُ وُقِرَ الْقُرْآنُ فَقَدْ وُقِرَ اللَّهُ، وَ مَنْ لَمْ يُوقِرَ الْقُرْآنَ فَقَدْ اسْتَحَفَّ بِحُرْمَةِ اللَّهِ»^۱
آن کس که قرآن را بزرگ بشمارد خداوند را بزرگ داشته و کسی که قرآن را بزرگ
نشمارد، حرمت خداوند را سبک شمرده است.

و در فتنه‌ها ملجأ و پناهگاه است؛ آنگاه که فضای جامعه را غبارهای فتنه
گرفته و هر کس به سویی دعوت می‌کند، قرآن راهنماست: «إِذَا التَّبَسَّثَ عَلَيْكُمْ
الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلَمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ»^۲.

ز) یکی دیگر از شاکیان در روز قیامت قرآن است. امام صادق (ع) می‌فرماید:
«ثَلَاثَةٌ يَشْكُونَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: مَسْجِدٌ خَرَابٌ لَا يُصَلِّي فِيهِ أَهْلُهُ، وَ عَالِمٌ بَيْنَ
جُهَالٍ، وَ مُصْحَفٌ مُعَلَّقٌ قَدْ وَقَعَ عَلَيْهِ غُبَارٌ، لَا يُقْرَأُ فِيهِ»^۳
«سه چیز نزد خدا شکایت می‌کنند: مسجدی که خراب شده و در آن نماز خوانده
نمی‌شود، عالمی که در بین مردم قرار دارد و از او بهره نمی‌برند و قرآنی که غبارروی آن را
گرفته و خوانده نمی‌شود».

داستان

□ یکی از ویژگی‌های عرفانی پیامبر (ص) مانوس بودن با قرآن بود. سعد بن هشام
گوید: نزد عایشه همسر رسول خدا (ص) رفتم و از اخلاق آن حضرت پرسیدم؛ او به
من گفت: آیا قرآن می‌خوانی؟ گفتم: آری، اخلاق رسول خدا (مطابق) قرآن است.
آهنگ صدای رسول خدا (ص) چنان بود که قرآن را از همه مردم زیباتر و دلرباتر
می‌خواند. چنان که انس بن مالک خدمتکار پیامبر (ص) می‌گوید: رسول خدا (ص)
هنگام خواندن قرآن، آهنگ صدایش را می‌کشید.

ابن مسعود که از کاتبان وحی بود، می‌گوید یک روز رسول خدا (ص) به من فرمود:
مقداری قرآن بخوان تا من گوش کنم.

من سوره مبارکه نساء را می‌خواندم تا رسیدم به آیه ۴۱ (وکیف اذا جئنا من کل
امه بشهید و جئنا بك على هؤلاء شهيدا: چگونه باشد آن هنگام که از هرامتی
گواهی آریم و تو را برای این امت بگواهی خواهیم).

همین که این آیه قرائت شد، دیدم چشمان رسول خدا (ص) پراز اشک شد، سپس

۱. کنز العمال، ج ۱، ص ۵۲۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۲۳۶.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۶۰۰.

۳. الخصال، ج ۱، ص ۱۴۲.

فرمود: (دیگر بس است).^۱

□ امام خمینی رحمته الله علیه قبل از فرارسیدن وقت هر نماز معمولاً قرآن تلاوت می‌کردند. بلکه در هر فرصتی که بین کارها فراغت داشتند، قرآن می‌خواندند. روزانه هشت مرتبه این کار تکرار می‌شد. امام ماهی یک مرتبه قرآن را تمام می‌کردند و در ماه رمضان سه دوره قرآن را ختم می‌نمودند. همسر حاج احمد آقا می‌گویند: نجف که بودیم آقا چشمشان ناراحت شده بود. دکتر آمد و چشم ایشان را معاینه کرد و گفت: «شما چند روز قرآن نخوانید و استراحت کنید!» امام یک دفعه خندیدند و گفتند: «دکتر! من چشمم را برای قرآن خواندن می‌خواهم؛ چه فایده‌ای دارد اگر چشم داشته باشم و قرآن نخوانم؟ شما کاری کنید که من بتوانم قرآن بخوانم.» بارها دیده می‌شد که در دقایقی قبل از آماده شدن سفره که معمولاً به بطالت می‌گذرد، ایشان به تلاوت قرآن می‌پرداختند.^۲

خلاصه و نتیجه‌گیری

قرآن با وجود جامعیت تمام و خصوصاً در پاسخ‌گویی به نیازهای انسان مهجور باقی مانده است و دقیقاً به همین دلیل هم هست که برای ما مسلمانان و بلکه کل بشریت یک ننگ است که کتابی با این همه برجستگی‌ها و فضایل این چنین مورد بی‌مهری در علم و عمل قرار گیرد

مهم‌ترین ویژگی‌های قرآن:

الف) گنجاندن معارفی بلند در کلماتی کوتاه؛

ب) شیرینی و نفوذ کلام.

ج) جامعیت.

د) واقع‌گرایی: محتوای آن مبتنی بر حدس و گمان نیست.

ه) همه‌گیر و جهانی بودن پیام.

و) رشد‌فزاينده: با داشتن بیشترین دشمن و ضربات فراوان، بیشترین رشد را در طول عمر خود داشته است.

ز) چیز به آن افزوده و یا از آن کاسته نشده است و مصون از تحریف است.

ح) هم معجزه و هم کتاب دستور و قانون است.

۱. داستان‌هایی از زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله ۶۳ به نقل از محجة البیضاء ج ۴ ص ۱۲۰ و بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۳۲۶ و کحل البصر، ص ۷۹.

۲. برداشت‌هایی از سیره امام خمینی رحمته الله علیه، ج ۳، ص ۶.



ط) از فردی دست نخوانده و در منطقه ای مرحوم از سواد نازل شده.
ی) معجزه ای قابل دسترسی: چون از نوع سخن و کلمات است در اختیار همگان می باشد.

علل مهبوریت قرآن

الف) کنار گذاشتن اهل بیت علیهم السلام به عنوان مفسران حقیقی قرآن.

ب) پیروی از هواهای نفسانی.

ج) شیطان.

د) عدم توجه به نقش سازنده قرآن در زندگی فردی و اجتماعی.

ه) گسترش خرافات در جامعه.

راه های مهبوریت زدایی از قرآن

الف) آشنایی با معارف و آموزه های قرآنی و ترویج صحیح آن.

ب) اعتقاد و باور جامعه به الگو بودن قرآن در تمام ابعاد زندگی.

ج) تصحیح فرهنگ استفاده از قرآن.

د) عمل کردن دست اندرکاران قرآن به دستورات قرآن.

ه) تدبیر و اندیشه در قرآن.

و) نگاه ویژه آموزش و پرورش به درس قرآن.

ز) توجه خاص مراکز علمی فرهنگی به مباحث قرآنی.

ح) محور قرار دادن قرآن در سخنرانی ها.



شراب و قمار



«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ
رَجَسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ * إِنَّمَا يُرِيدُ
الشَّيْطَانُ أَنْ يُوَفِّعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ
يَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ»
[سوره مائده، آیه ۹۱-۹۰]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! شراب و قمار و بتها و ازلام [نوعی
بخت‌آزمایی]، پلید و از عمل شیطان است، از آنها دوری کنید تا رستگار
شوید. * شیطان می‌خواهد به وسیله شراب و قمار، در میان شما عداوت
و کینه ایجاد کند، و شما را از یاد خدا و از نماز بازدارد. آیا (با این همه زیان
و فساد، و با این نهی اکید،) خودداری خواهید کرد؟!»

شان نزول

در تفاسیر شیعه و اهل تسنن، شأن نزول‌های مختلفی درباره آیه نخست ذکر شده است، که تقریباً با یکدیگر شباهت دارند از جمله این که: در «تفسیر دژ المنثور» از «سعد بن وقاص» چنین نقل شده: این آیه درباره من نازل گردید، مردی از انصار غذائی تهیه کرده بود و ما را دعوت کرد، جمعی در مجلس میهمانی او شرکت کردند و علاوه بر صرف غذا شراب نوشیدند و این، قبل از تحریم شراب در اسلام بود، هنگامی که مغز آنها از شراب گرم شد، شروع به ذکر افتخارات خود کردند، کم کم کار بالا گرفت و به اینجا رسید که یکی از آنها استخوان شتری را برداشت، بر بینی من کوبید و آن را شکافت، من خدمت پیامبر ﷺ رسیده، این جریان را عرض کردم، در این موقع آیه فوق نازل شد.^۱

واژگان مهم

- خمر

خمر در اصطلاح اهل لغت، در معنایش ستر (پوشیدن) است و اگر مسکر را خمر و پوشاننده خوانند، بدین جهت است که عقل را می پوشاند و نمی گذارد میان خوب و بد و خیر و شر را تمیز دهد، روپوش را هم که زنان با آن سر خود را می پوشانند از همین جهت خمار می گویند و نیز می گویند (خمر الاناء) یعنی من روی ظرف را پوشاندم و نیز اگر می گویند (اخمرت العجین) معنایش این است که من مایه خمیر را داخل خمیر کردم و اگر مایه را خمیر گفته اند، به این جهت است که قبلاً خمیر می شود و رویش را می پوشانند.

«اما کلمه (خمر) در اصطلاح اهل لغت به معنای هر مایع مست کننده است، مایعی که اصلاً به این منظور ساخته و پرداخته می شود و خمر به معنای مسکر در عرب تنها در شراب انگور و خرما و جو استعمال می شده است. چون غیر این چند

۱. «دژ المنثور»، ج ۲، ص ۳۱۵؛ «فتح القدیر»، ج ۲، ص ۷۵؛ «المیزان»، ج ۶، ص ۱۳۲؛ «مسند احمد»، ج ۱، ص ۱۸۱ و ۱۸۶؛ «جامع البیان»، ج ۷، ص ۴۶؛ «اسباب نزول الآیات» واحدی نیشابوری، ص ۱۳۸ و بسیاری از تفاسیر دیگر.



قسم مسکری نمی شناختند و بعدها مردم به تدریج اقسام آن را زیاد کردند که هم از جهت نوع بسیار شد و هم از حیث درجه سکرش انواع مختلفی پیدا کرد و به هر حال همه انواعش خمر است.^۱

- میسر

و کلمه (میسر) در لغت به معنای قمار است و مقامر (قمار باز) را یاسر می گویند و اصل در معنایش سهولت و آسانی است و اگر قمار باز را آسان خوانند به این مناسبت است که قمار باز بدون رنج و تعب و به آسانی مال دیگران را به چنگ می آورد، بدون اینکه کسی کند، یا بیلی بزند و عرقی بریزد البته میسر در عرب بیشتر در یک نوع خاصی از قمار استعمال می شود و آن عبارت است از انداختن چوبه تیر که از لام و اقلامش هم می گویند.^۲

- اُنصاب

عبارتست از همان بت ها و یا سنگ هایی که برای ذبح قربانی ها در اطراف خانه کعبه نصب می کرده اند، سنگ هایی بوده که مردم به آن تبرک می جسته و در باره آن عقیده هایی داشتند.^۳

- ازلام

«الْأَزْلَامُ»، نوعی قرعه کشی یا قمار با چوب بوده که در جاهلیت رواج داشته است. زَلَمٌ وَ زُلْمٌ (جمع: ازلام) در لغت به شیء باریک و بلندی که تراشیده و صاف و مستقیم شده، زَلَمٌ می گویند. یکی از مصداقیق بارز زلم، قَدْح (جمع: اقداح و قداح)، چوبی است که به اندازه تیر، بریده و تراشیده شده و آماده پیکان و پرنهادهن است.^۴ نیز به دست و پای گاو یا هر حیوان شبیه به آن، زَلَمٌ و ازلام گویند.^۵ در زبان عرب، چوبی را که به اندازه تیر از درخت جدا کرده و شاخ و برگ آن را بریده و کجی آن را راست کرده و آماده پرو پیکان نهادهن کرده باشند، «قَدْح» و زَلَمٌ نامند.^۶

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۲۸۸.

۲. همان.

۳. همان، ص، ۱۷۵.

۴. ترتیب العین، ص ۳۴۹. ۶۵۰؛ لسان العرب، ج ۶، ص ۷۵، ۱۱، ص ۵۱؛ التحقيق، ج ۴، ص ۳۰۱. ۳۰۲.

۵. تهذیب اللغة، ج ۱۳، ص ۲۱۸؛ لسان العرب، ج ۶، ص ۷۶.

۶. لسان العرب، ج ۱۱، ص ۵۱.

- رجس

«رجس» (به کسر را) بنا بر آنچه راغب در مفردات خود گفته مانند نجس هر چیز پلیدی را گویند^۱ و اما «رجاست» (به فتح را و سکون جیم) به معنای وصف پلیدی است، مانند نجاست و قذارت که عبارتند از پلیدی یعنی حالت و وصفی که طبایع از هر چیزی که دارای آن حالت و وصف است از روی نفرت دوری می کنند و پلید بودن اینهایی که در آیه ذکر شده است از همین جهت است که مشتمل بر وصفی است که فطرت انسانی نزدیکی به آن را برای خاطر آن وصفش جایز نمی داند، چون که در آن هیچ خاصیت و اثری که در سعادتش دخیل باشد و احتمال دهد که روزی آن خاصیت از آن پلیدی جدا شود، نمی بیند.^۲

- عداوت

راغب در مفردات می گوید: «عدو» به معنای تجاوز و ضد التیام است که اگر نسبت به قلب ملاحظه شود عداوت و دشمنی را معنا می دهد، و اگر نسبت به راه رفتن ملاحظه شود معنای دویدن را، و نسبت به اخلاص در عدالت در معامله معنای عدوان و ظلم را می دهد، و به این معنا در آیه «فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدُوًّا بِغَيْرِ عِلْمٍ» آمده، و اگر نسبت به اجزای زمین و محل نشستن ملاحظه شود معنای ناهمواری را می دهد.^۳

بغض و بغضاء ضد محبت است و «صد» به معنای گردانیدن راه است بر کسی و یا چیزی «انتها» هم به معنای پذیرفتن نهی است و هم به معنای ضد ابتدا.^۴

نکات تفسیری

۱) مقصود از «ازلام» در آیه

علامه طباطبایی می گوید: «ازلام» عبارتست از چوب هایی که با آن به طرز مخصوصی قمار می کرده اند، و چه بسا اطلاق بر چوبه تیرهایی می شده که در ابتدای هر کار مثلاً در موقع عزیمت به سفر و امثال آن با آنها تَفَال می زده اند، لیکن این کلمه در اول همین سوره به معنای اول آمده است، زیرا در بین چیزهایی ذکر شده بود که تصرف و خوردنش حرام بود، از این رو بعید نیست که در این آیه هم به همان معنا باشد، نه به معنای تَفَال.

۱. مفردات راغب، ص ۱۸۸.

۲. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۱۷۷.

۳. همان، ج ۷، ص ۴۳۴.

۴. همان، ج ۶، ص ۱۸۱.



برخی معتقدند که خداوند در این آیه در پی تحریم ازلام و انصاب نبوده؛ چون انصاب (قربانی بت‌ها) و ازلام (استقسام از هبل و ...) از مناسک آیین بت پرستی است؛ در حالی که آیه مدنی است و خطاب به مؤمنان در مدینه است؛ از نظر ایشان این آیه بیانگر تحریم خمر و میسر بوده که هنوز در میان مسلمانان رواج داشت و برای آن که این دورا نیز از سنن جاهلی و مشرکانه بخواند در کنار انصاب و ازلام از آنها یاد کرده است.^۱ از مدنی بودن هر دو آیه می‌توان نتیجه گرفت که ازلام در این دو آیه نمی‌توانسته خارج از مفهوم میسر (برد و باخت گوشت) باشد؛ زیرا کاربردهای دیگر ازلام با مفهوم توحید در میان مؤمنان سازگاری نداشت.^۲

۲) آیات در یک نگاه

الف) آیه با خطاب «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» شروع شده است. اشاره به اینکه مخالفت با این حکم با روح ایمان سازگار نیست.

ب) بعد از آن کلمه «إِنَّمَا» که برای حصر و تاکید است به کار رفته.

ج) شراب و قمار هم ردیف انصاب (بتی که شکل مخصوصی نداشتند و تنها قطعه سنگی بودند) ذکر شده است و نشان می‌دهد، خطر شراب و قمار به قدری زیاد است که در ردیف بت پرستی قرار گرفته، به همین دلیل در روایتی از پیامبر ﷺ می‌خوانیم: «شارب الخمر كعابد الوثن»^۳ (شراب خوار همانند بت پرست است).

د) شراب و قمار و همچنین بت پرستی و ازلام (یک نوع بخت آزمایی) همگی به عنوان رجس و پلیدی شمرده شده‌اند (إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رَجَسٌ).

ه) تمام این اعمال جزء اعمال شیطانی قلمداد شده است (مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ).

و) سرانجام فرمان قاطع برای اجتناب از آنها را صادر کرده و می‌فرماید (فَاجْتَنِبُوهُ). ضمناً باید توجه داشت که اجتناب مفهومی رساترا زهی دارد، زیرا معنی اجتناب فاصله گرفتن و دوری کردن و نزدیک نشدن است که به مراتب از جمله «نوشید» رساتر می‌باشد.

ز) در پایان این آیه می‌گوید: این دستور به خاطر آن است که شما رستگار شوید (لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ) یعنی بدون آن رستگاری ممکن نیست.^۴

۱. غرائب القرآن، ج ۲، ص ۵۴۶.

۲. دائرة المعارف قرآن کریم (۲)، ص ۶۰۴.

۳. در حاشیه تفسیر طبری جلد هفتم ص ۳۱- همین حدیث در تفسیر نور الثقلین جلد اول ص ۶۶۹ از امام

صادق علیه السلام نیز نقل شده است.

۴. تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۷۳.



ح) ودر آیه سوم به عنوان تاکید این حکم نخست به مسلمانان دستور می‌دهد که خدا و پیامبرش را اطاعت کنند و از مخالفت او بپرهیزند (وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ اخْذُوا).^۱

ط) و سپس مخالفان را تهدید می‌کند که اگر از اطاعت فرمان پروردگار سر باز زنند، مستحق کفر و مجازات خواهند بود و پیامبر ﷺ وظیفه‌ای جز ابلاغ آشکار ندارد (فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ).^۱

۳) حرمت تدریجی شراب

مرحوم علامه طباطبائی رحمته الله می‌فرماید: از این که حرمت شراب تدریجی بوده است نمی‌توان نتیجه گرفت که قرآن در آیات اولیه، خوردن آن را جایز دانسته و سپس کراهت آن را بیان کرده و نهایتاً آن را منع کرده است و نیز نمی‌توان نتیجه گرفت که ابتدا آن را به صورت مبهم حرام کرده و بعدها به حرمت آن تصریح کرده است، بلکه ابتدا در سوره اعراف آیه ۳۳ تمامی زشتی‌ها، من جمله شراب را به صورت کلی حرام اعلام کرده و سپس در سوره بقره آیه ۲۱۹ به صورت خاص حرمت آن را اعلام فرموده و در آیه مورد بحث با صراحت و لحنی شدید حرمت قطعی آن را بیان کرده.^۲

۴) قرآن شراب را هم رجس و هم اثم می‌داند

در آیه ۲۱۹ بقره به جای عبارت «رجس» از عبارت «اثم» استفاده شده^۳ اثم آن گناهی است که به دنبال خود شقاوت و محرومیت از نعمت‌های دیگری را می‌آورد و سعادت زندگی را در جهات دیگری تباه می‌سازد و دو گناه مورد بحث از همین گناهان است و بدین جهت آن را اثم خوانده.^۴

معنای دیگر اثم زیان و ضرر است. در حقیقت خداوند بیان می‌دارد که اگر کسی در پی منافع اقلی خمر و شراب است می‌بایست آگاه شود که زیان آن بسیار بزرگ‌تر و بیش‌تر از سود اقلی آن است که می‌تواند نسبت به آن زیان بزرگ‌تر هیچ شمرده شود.

۵) پلیدی و رجس فلسفه تحریم خمر

در ادبیات عرب از شراب به عنوان خمر یاد شده است. همان‌طور که قبلاً بیان شد،

۱. همان، ص ۷۴.

۲. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۱۱.

۳. يَسْتَأْذِنُكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ.

۴. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۲۸۹.



خمر در لغت به معنای پوشاندن چیزی است و فقیهان و دانشمندان علم حقوق اسلامی هر نوشیدنی مست کننده‌ای که عقل آدمی را زایل کند به عنوان خمر معرفی و حکم حرمت را به تبع آیات و روایات معتبر بر آن بار نموده اند و به عنوان جرم اجتماعی کیفر خاصی نیز بر آن وضع نموده اند.^۱

خداوند در آیه ۹۰ سوره مائده پلیدی و رجز خمر را ملامک و فلسفه تحریم آن از سوی خداوند دانسته و از مردمان خواسته است که از شراب خواری خوداری و پرهیز کنند. از آن جایی که امر پلید و رجز، هر چیزی است که انسان با استفاده از آن دچار خروج از حالت انسانی و سلامت جانی و روانی و جسمی شود، خمر نیز به عنوان امری پلید و رجز معرفی شده است؛ زیرا هم عنصر اساسی و اصلی و مقوم انسانیت یعنی عقل را می پوشاند و به آن ضرر و زیان می رساند و هم موجب می شود تا رفتارها و کردارها و گفتارهای شخص از حالت طبیعی بیرون رفته و هم در نهایت پس از هوشیاری احساس درد و رنج فزون تری کند و نوعی افسردگی روحی و روانی در وی پدید آید که در نهایت او را به سوی مرگ و هلاکت سوق می دهد.^۲

۶ اثرات مخرب شراب در آمارهای جهانی

گرچه در ذیل آیه ۲۱۹ بقره جلد دوم تفسیر نمونه صفحه ۷۴ تا ۷۹ بحث‌های فشرده‌ای پیرامون ضررهای این دو بلای اجتماعی ذکر شده است. ولی در اینجا نیز برای تأکید مطلب (به عنوان اقتدا به قرآن مجید) لازم است نکات دیگری را یادآور شویم، این نکات مجموعه‌ای است از آمارهای مختلف که هر کدام به تنهایی به اندازه یک بحث مشروح برای بیان عمق و عظمت این زیان‌ها گویا است:

(الف) به موجب آمارهای که در انگلستان درباره جنون الکلی انتشار یافت و این جنون با جنون‌های دیگر در آن مقایسه شده بود، چنین به دست آمده که در برابر ۲۲۴۹ دیوانه الکلی فقط ۵۳ دیوانه به علل دیگر وجود داشته است!

(ب) به موجب آمار دیگری که از تیمارستان‌های آمریکا به دست آمده ۸۵ درصد از بیماران روانی آنها را بیماران الکلی تشکیل می دهد!

(ج) یکی از دانشمندان انگلیسی به نام «بتنام» می نویسد: مشروبات الکلی در کشورهای شمالی انسان را کودن و ابله و در کشورهای جنوبی دیوانه می کند، سپس می افزاید: آئین اسلام تمام انواع نوشابه‌های الکلی را تحریم کرده است و این یکی از امتیازات اسلام می باشد.

۱. زبدة البیان، محقق اردبیلی، ص ۷۸۹. جواهر الکلام، نجفی، ج ۳۶، ص ۳۷۳.

۲. همان.



د) اگر از کسانی که در حال مستی دست به انتحار یا جنایت زده و خانه‌هایی را ویران ساخته و بر باد داده‌اند آماری تهیه شود، رقم سرسام‌آوری را تشکیل می‌دهد. (ه) در فرانسه، هر روز ۴۴۰ نفر جان خود را فدای الکل می‌کنند! (و) طبق آمار دیگری تلفات بیماری‌های روانی آمریکا در یک سال دو برابر تلفات آن کشور در جنگ جهانی دوم بوده است و به عقیده دانشمندان در بیماری‌های روانی آمریکا مشروبات «الکی» و «سیگار» نقش اساسی داشته‌اند!

ز) به موجب آماری که توسط یکی از دانشمندان به نام «هوگر» به مناسبت بیستمین سالگرد مجله علوم ابراز شد ۶۰ درصد قتل‌های عمدی، ۷۵ درصد ضرب و جرح، ۳۰ درصد جرائم ضد اخلاقی (از جمله زنا با محارم!) ۲۰ درصد جرائم سرقت مربوط به الکل و مشروبات الکی بوده است و به موجب آماری از همین دانشمند ۴۰ درصد از اطفال مجرم دارای سابقه مصرف الکل بوده‌اند.

ح) از نظر اقتصادی تنها در انگلستان زیان‌های ناشی از طریق غیبت کارگران از کار به خاطر الکیسم به ۵۰ میلیون دلار در سال (تقریباً ۱۷۵۰ میلیون تومان) برآورد شده است، که این مبلغ به تنهایی می‌تواند هزینه ایجاد هزاران کودکستان و دبستان و دبیرستان را تأمین کند.

ط) به موجب آماری که درباره زیانهای مشروبات الکی در فرانسه انتشار یافته: الکل ۱۳۷ میلیارد فرانک در سال بر بودجه فرانسه غیر از خسارات شخصی به شرح زیر تحمیل می‌کند:

- ۶۰ میلیارد فرانک خرج دادگستری و زندان‌ها.
- ۴۰ میلیارد فرانک خرج تعاون عمومی و خیریه.
- ۱۰ میلیارد فرانک مخارج بیمارستان‌ها برای الکی‌ها.
- ۷۰ میلیارد فرانک هزینه امنیت اجتماعی! و به این ترتیب روشن می‌شود که تعداد بیماران روانی و بیمارستان‌ها و قتل‌ها و نزاع‌های خونین و سرقت‌ها و تجاوزها و تصادف‌ها با تعداد میخانه‌ها تناسب مستقیم دارد.
- ی) بزرگ‌ترین مؤسسات آمارگیری آمریکا ثابت کرده است که قمار در ۳۰ درصد جنایت‌ها دخالت مستقیم دارد.
- و به موجب آمار دیگری که در زمینه جرائم قماربازان منتشر شده با نهایت تأسف می‌بینیم که:

- ۹۰ درصد جیب‌بری.

- ۵۰ درصد جرائم جنسی.



- ۱۰ درصد فساد اخلاق.
- ۳۰ درصد از طلاق‌ها.
- ۴۰ درصد از ضرب و جرح‌ها.
- ۵۰ درصد از خودکشی‌ها به دلیل قمار صورت گرفته است.^۱

۷) پیامدهای شراب‌خواری در قرآن

الف) از دست دادن تعادل فکری و رفتاری

شراب‌خواری پیامدهای فردی و اجتماعی زیانباری به دنبال دارد که از جمله می‌توان به مستی و بی‌خبری و فقدان شعور اشاره کرد که در آیه ۴۳ سوره نساء^۲ و نیز ۶۷ سوره نحل^۳ اشاره کرد. البته آیه اخیر می‌تواند به مسئله دیگری اشاره داشته باشد که ارتباطی با مستی ندارد.

به هر حال هرچیزی که موجب شود انسان از حالت تعادل بیرون رود و مست شود حرام و استفاده از آن جایز نیست و چنان که از روایات به دست می‌آید عامل مست شدن در عصر پیامبر ﷺ خمر بوده است و برخی با همان حالت مستی به نماز می‌ایستادند و رفتاری غیر متعادل و کلماتی زشت و نامفهوم در نماز می‌خواندند که از این عمل در آیه ۴۳ سوره نساء بازداشته است. با این همه می‌توان دریافت که خمر عاملی از عوامل مستی و عدم هوشیاری و پوشاندن عقل بشر است و می‌بایست از آن پرهیز و اجتناب کرد.

ب) مانع از یاد خدا

آیه ۹۱ سوره مائده، خمر را مانع از یاد خدای شمارد و به سبب همین مسئله آن را امری زشت و عملی شیطان‌ی قلمداد می‌کند؛ زیرا موجب می‌شود تا انسان به سوی خداوند تقرب نجوید و به کمالات شایسته دست نیابد و در مسیر شیطان و ابلیس گام بردارد. از این روست که در همین آیه از آن به عنوان مانع و بازدارنده از نماز بر می‌شمارد و

۱. تفسیر نمونه ج ۵ ص ۷۶. به نقل از نشریه مرکز مطالعه پیشرفت‌های ایران درباره الکحل و قمار. البته باید توجه داشت این آمارها مربوط به دهه های گذشته بوده و طبعاً طبق آمار موجود میزان این جرائم افزایش یافته است.

۲. (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى).

۳. (وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ) و از محصولات درختان خرما و انگور [گاهی بر خلاف خواسته خدا] نوشابه‌ای مست کننده و [زمانی دیگر] رزقی پاکیزه و نیکو می‌گیرید؛ در این [حقیقت] نشانه‌ای [بر توحید، ربوبیت و قدرت خدا] ست برای گروهی که تعقل می‌کنند.



یادآور می‌گردد که آدمی در حالت مستی شراب نمی‌تواند ذکر الهی داشته باشد و به نماز که عامل معراجی و تقرب الی الله است تمسک جوید.

ج) کندی و بازماندن از کارهای نیک

خداوند شراب را منشأ کندی و بازماندن بشر از ثواب و کارهای خیر و نیک می‌شمارد؛ زیرا مشوق انسان به کارهای نیک و خیر عقل بشری است که شراب خواری مانع از استفاده آن می‌شود و غیر از عقل چیزی نیست که فرمان به کارهای نیک و پسندیده دهد. از این رو کسانی که مست می‌شوند عقل خویش را می‌پوشانند و دیگر عقلی نیست تا فرمان به کارهای خیر دهد. از این روست که در آیه ۲۱۹ سوره بقره آن را عاملی برای بازماندن بشر از کارهای خیر می‌شمارد؛ زیرا چنان که در مفردات راغب اصفهانی ذیل واژه اثم آمده است، اثم به کارهایی گفته می‌شود که انسان را در انجام دادن کارهای خیر و نیک سست کند و باز دارد.

د) دخالت شیطان با هدف زوال عقل

خداوند خمر را چیزی از کارخانه شیطان می‌شمارد و آن را به عنوان مصنوع شیطان معرفی می‌کند و شرابخواری نیز در همین راستا عملی شیطانی و کرداری زشت شمرده شده است. از این روست که اجتناب و پرهیز از خمر به عنوان یکی از راه‌های رستگاری مطرح می‌شود؛ زیرا با دوری از شراب و شرابخواری است که عقل می‌تواند عمل خود را به درستی انجام دهد و آدمی را به سوی کمال هدایت نماید.^۱ در آیه ۲۱۹ سوره بقره نیز درباره برخی از منافع آن می‌فرماید: **يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِن نَّفْعِهِمَا**؛ و از تو درباره شراب و قمار می‌پرسند، بگو: در آنها گناهی است بزرگ و سودهایی برای مردم و گناه آنها از سودشان بزرگ‌تر است.

از آنچه گفته شد این معنا به خوبی روشن گردید که: رجس و شیطانی بودن شراب و سایر مذکورات در آیه از این جهت است که اینها کار آدمی را به ارتکاب اعمال زشتی که مخصوص به شیطان است می‌کشاند و شیطان هم جز این کاری ندارد که و سوسه‌های خود را در دل‌ها راه داده و دل‌ها را گمراه کند و از همین جهت در آیه مورد بحث آنها را رجس نامیده، چون در آیات دیگری هم گمراهی را رجس خوانده، از آن جمله فرموده است: **«وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ وَهَذَا صِرَاطٌ**

۱. سوره مائده، آیه ۹۰.



رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا»^۱ آن گاه در آیه بعدی این معنا را که رجس بودن اینها ناشی از این است که عمل شیطانی است بیان نموده و می فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْحُمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيُضْذَكِّمَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ»^۲ شیطان از دعوت به اینگونه اعمال جز شر شما را نمی خواهد و لذا گفتیم رجس از اعمال شیطانی است.^۳

در آیات زیادی شیطان را برای انسان دشمن معرفی نموده که هیچ گاه خیر آدمی را نمی خواهد و فرموده: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ»^۴ و نیز فرموده: «كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ يُضِلُّهُ»^۵ و نیز فرموده: «إِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا لَّعَنَهُ اللَّهُ»^۶ پس لعنت خود را بر او ثابت و او را از هر خیری طرد کرده است و از طرفی هم در آیات زیادی بیان فرموده که اعمال شیطان نظیر اعمال ما نیست بلکه تماسش با انسان و اعمال انسان از راه تسویل و وسوسه و اغواء است یعنی در قلب او القائاتی می کند و در نتیجه او را گمراه می سازد، از آن جمله در آیه زیر از قول خود شیطان می فرماید: «قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ. إِنَّ عِبَادِي لَكُلِّ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ»^۷ بندگان خدای را به اغواء و گمراه ساختن تهدید کرده و خدای تعالی هم در جوابش نفوذ و قدرت وی را از بندگان خالص خود نفی کرده و فرموده: نفوذ تو تنها در گمراهانی است که تو را پیروی کنند. و نیز پاره ای از کلمات

۱. و کسی را که خدا بخواهد گمراهش کند سینه اش را تنگ نموده و او را نسبت به ایمان و عمل صالح بی میل می سازد، تو گویی تکلیف وی به ایمان و عمل صالح تکلیف بیروزی به آسمان است. آری خداوند اینطور عذاب گمراهی را کیفر کفر کسانی قرار می دهد که ایمان نیاوردند، و این است راه پروردگار تو در حالی که مستقیم است. سوره انعام آیه ۱۲۶.

۲. سوره انعام، آیه ۱۲۷.

۳. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۱۸۰.

۴. شیطان برای انسان دشمنی است آشکار. سوره یوسف، آیه ۵.

۵. در لوح محفوظ در باره شیطان چنین نوشته شده که هر کس او را دوست بدارد مسلماً او گمراهش می کند. سوره حج، آیه ۴.

۶. نمی خوانند مگر شیطان را که در کفر و عصیان شدید است، خداوند لعنتش کرده. سوره نساء، آیه ۱۱۸.

۷. گفت پروردگار! چون مرا از رحمت خود مایوس و بی بهره کردی هر آینه در زمین گناه و باطل را در نظر بندگان جلوه داده و همه آنها را ی گمراه می کنم، مگر بندگان از آنان که تو را ی بخلوص عبادت می کنند، خداوند متعال فرمود: این امری است که امضا و اجرای آن از من است بندگان من چنانند که برای تو سلطنتی بر آنان نیست مگر کسانی از گمراهان که بمیل و اختیار خود پیروی تو کنند. سوره حجر، آیه ۴۲.



او را که روز قیامت در خطاب به مردم می زند از او نقل کرده می فرماید: «ما كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَن دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي»^۱ و درباره چگونگی دعوتش می فرماید: «يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ»^۲ تا آنجا که می فرماید: «إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْهُمْ»^۳ یعنی هان ای بنی آدم زنهرا که شیطان فریبتان ندهد، چه او و نفرات او شما را می بینند از جایی که شما آنان را نمی بینید، بیان فرموده است که دعوت او نظیر دعوت یک انسانی از دیگری به گفتن او و شنیدن آن دیگری نیست، بلکه به طوری است که داعی (شیطان) مدعو (انسان) را می بیند و لیکن مدعو، داعی را نمی بیند و آیه شریفه «مَنْ شَرَّ الْوُشَاوِسِ الْخَنَاسِ الَّذِي يُؤْشِوْشُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ»^۴ در حقیقت تفصیل آن اجمالی است که ما از آن آیات استفاده کردیم، چه صریحاً می فرماید: اعمال شیطان به تصرف و القادر دل ها است، از این راه است که انسان را به ضلالت دعوت می کند.^۵

شگفت این که خداوند در آیه ۹۰ سوره مائده، نفس خمر را عمل شیطان می داند نه این که شراب خواری را عمل شیطانی بشمارد؛ به این معنا که از نظر خداوند خود ماده خمر به سبب این که زایل کننده عقل است نمی تواند عملی در راستای کمال باشد و بیش از آن که سازنده و مفید باشد، زیانبار است. بنابراین می توان گفت که خمر ساخته شیطان است و شیطان برای دست یابی به هدف خویش آن را ایجاد و ساخته است. از آن جایی که هر عمل شیطانی، عمل دور از کمالات و رجس و پلید است، خداوند خمر را رجس و پلید شمرده است.

خداوند در این آیه خمر را عمل شیطان شمرده است نه عمل ابلیس تا این نکته را گوشزد نماید که ابلیس در مقام شیطنت و گمراهی بشر اقدام به ساخت خمر و معرفی آن نموده است و هیچ گاه از ابزار شیطانی نمی توان سود و بهره ای برد که در برابر ضرر و زیان آن کم تر باشد. از این روست که در آیه ۲۱۹ سوره بقره منافع و سود خمر را بسیار

۱. شیطان گفت: من شمارای مجبور به گناه نکردم و جز این تقصیری ندارم که شمارای به گناه دعوت کردم و شما به میل خود دعوت مرا پذیرفتید. سوره ابراهیم، آیه ۲۲.

۲. سوره اعراف، آیه ۲۷.

۳. همان.

۴. و پناه می برم به پروردگار مردم از شر شیطانی که دارای وسوسه ها است و بمحضی که بندگان خدا از شرش به خدای خود پناه می برند می گریزد، همان شیطانی که در دل های مردم وسوسه می کند پناه می برم از شر شیطان های انسی و جنی. سوره ناس، آیه ۶.

۵. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۱۷۹.

کم تر از ضرر و زیان آن برمی شمارد.

شیخ طبرسی در کتاب مجمع البیان انتساب خمر به عمل شیطان را به جهت مفاسدی می داند که در آن وجود دارد و شیطان به آن فرمان می دهد.^۱

هـ) عداوت و دشمنی

در حوزه عمل اجتماعی نیز چنان که خداوند در آیه ۹۱ سوره مائده بیان می کند شراب خواری عاملی برای ایجاد عداوت و دشمنی های میان بشر است؛ زیرا با مستی عقل و پوشیده شدن آن به شراب، آدمی توان مدیریت عقلی و عقلایی رفتار و گفتار خویش را نداشته و سخنان و اعمالی را مرتکب می شود که جز کینه و عداوت و دشمنی به دنبال نخواهد داشت. این گونه است که رفتارهای زشت شراب خواری عاملی برای درگیری ها و خشونت ها و دشمنی ها شمرده شده است.

۸) زیان های روحی و روانی شراب

الف) آثار سوء جسمی

اما می گساری مضراتی گوناگون دارد، مضرات طبیعی، اخلاقی و مضرات عقلی. اما ضررهای طبیعی و آثار سوء و جسمی این عمل اختلال هایی است که در معده و روده و کبد و شش و سلسله اعصاب و شرایین و قلب و حواس ظاهری، چون بینایی و چشایی و غیر آن پدید می آورد که پزشکان حاذق قدیم و جدید تألیفات بسیاری نوشته و آمارهای عجیبی ارائه داده اند، که از کثرت مبتلایان به انواع مرض های مهلکی خبر می دهد که از این سم مهلک ناشی می شود.

بر این اساس که خداوند در آیات ۲۱۹ سوره بقره^۲ و نیز ۹۰ سوره مائده^۳ و ۳۳ سوره اعراف^۴ ضمن اشاره به برخی از خواص ناچیز خمر، آن را به علت پیامدها و زیان های

۱. مجمع البیان، ج ۳ و ۴، ص ۲۷۰.

۲. یَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِن نَّفْعِهِمَا وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْغَفْوُ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (در باره شراب و قمار از تو سؤال می کنند، بگو: «در آنها گناه و زیان بزرگی است؛ و منافعی (از نظر مادی) برای مردم در بردارد؛ (ولی) گناه آنها از نفعشان بیشتر است. و از تو می پرسند چه چیز انفاق کنند؟ بگو: از ما زاد نیازمندی خود.» اینچنین خداوند آیات را برای شما روشن می سازد، شاید اندیشه کنید!)

۳. آیات مورد بحث.

۴. قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَن تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَن تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (بگو: «خداوند، تنها اعمال زشت را، چه آشکار باشد چه پنهان، حرام کرده است؛ و (همچنین) گناه و ستم بناحق را؛ و اینکه چیزی را که خداوند دلیلی برای آن نازل



بسیار در روح و روان فرد و رفتارهای فردی و اجتماعی حرام دانسته و به عنوان جرم، مجازات و کیفرهای دنیوی و اخروی بر آن وضع نموده است تا انسان ها به سبب آن از ارتکاب آن خودداری ورزند. این گونه است که ورود به مساجد برای شراب خوار حرام و جرم دانسته شده^۱ و نماز خواندن در آن حالت باطل شمرده (همان) و به عنوان اثم و گناه مجازات برای آن تعیین شده است.^۲

این ها بخشی از مطالبی است که در قرآن برای این پدیده و ساخت شیطان بیان شده است و تفصیل آن نیازمند وقت و حوصله دیگری است.

ب) عدم کنترل اعضاء و جوارح به دلیل سکرآور بودن شراب

در آیه ۴۳ سوره نساء حالتی که انسان از استفاده خمر و شراب و هر گونه نوشیدنی همانند آن به آن مبتلا می شود را به عنوان حالت سکر و سکاری یعنی مستی تعبیر می کند. حالت مستی آن است که انسان حیران و سرگردان و واله می شود و هیچ گونه کنترلی برای جوارح و رفتارهای خویش ندارد و در هنگام راه رفتن تلوتلو خوران به هر سمتی متمایل می شود.

این عدم کنترل اعضاء و جوارح و حتی سخن گفتن موجب می شود تا سخنان پیاوه و بی معنا و بیهوده ای را بر زبان آورد و یا در رفتارهای خویش تعادل خود را از دست بدهد و به هر سوی متمایل شده و بیافتد.

بنابراین از ماده مخدری چون شراب و مسکری چون خمر به عنوان، پلید و رجس یاد شده است؛ زیرا نه تنها برای آدمی مفید نیست بلکه موجبات خروج آدمی را از حالت تعادل فراهم می آورد و به رفتارها و گفتارهای نابه هنجار سوق می دهد.

ج) ناسزاگویی و ارتکاب به جنایات

و اما مضرات اخلاقی شراب این است که علاوه بر آثار سوئی که گفتیم در درون انسان دارد و علاوه بر اینکه خلقت ظاهری انسان را زشت و بی قواره می کند، انسان را به ناسزاگویی و او می دارد و نیز به دیگران ضرر می رساند و مرتکب هر جنایتی و قتلی می شود، اسرار خود و دیگران را فاش می سازد، به نوامیس خود و دیگران هتک و تجاوز می کند، تمامی قوانین و مقدسات انسانی را که اساس سعادت زندگی انسان ها است باطل و لگد مال می کند و مخصوصاً نسبت به اعراض و نفوس و اموال را مورد تجاوز قرار می دهد، آری کسی که مست شده و نمی داند چه می گوید و چه می کند، هیچ جلوگیری که از افسار گسیختگی مانعش شود ندارد و کمتر جنایتی

نکرده، شریک او قرار دهید؛ و به خدا مطلبی نسبت دهید که نمی دانید.» (۳۳)

۱. سوره نساء، آیه ۴۳.

۲. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۷. المیزان، ج ۴، ص ۳۵۹. جواهر الکلام، ج ۳۶، ص ۳۷۳.



است که در این دنیای مالا مال از جنایات دیده شود و شراب در آن دخالت نداشته باشد، بلکه مستقیم و یا حداقل غیر مستقیم در آن دخالت دارد. و اما ضررهای عقلیش این است که عقل را زایل و تصرفات عقل را نامنظم و مجرای ادراک را در حال مستی و خماری تغییر می دهد و این قابل انکار نیست و بدترین گناه و فساد هم همین است، چون بقیه فسادها از اینجا شروع می شود و شریعت اسلام همان طور که قبلا هم گفته شد اساس احکام خود را تحفظ بر عقل قرار داده، خواسته است با روش عملی، عقل مردم را حفظ کند، (و بلکه رشد هم بدهد) و اگر از شراب و قمار و تقلب و دروغ و امثال این گناهان نهی کرده، باز برای این است که اینگونه اعمال ویرانگر عقل هستند و بدترین عملی که حکومت عقل را باطل می سازد در میان اعمال شرب خمر و در میان اقوال دروغ و زور است.^۱

د) فرورفتن در مشکلات روحی (به جای به دست آوردن آرامش)

انسان هایی که به این ماده مخدر به هر عنوانی پناه می برند همانند کسانی هستند که از باران به زیر ناودان می گریزند؛ زیرا بسیاری از آن ها برای رهایی از فشارهای زندگی و رهایی از مشکلات سنگین آن و دور شدن لحظات و یا ساعاتی چند از فکر و اندیشه به این ماده مخدر و یا همانند آن روی می آورند و خود را به عالم خیالات و دور از عالم عقل و واقعیت ها می برند تا از رنج افسردگی و شدت فشارهای روحی و روانی بکاهند؛ اما در عمل خود را گرفتارتر نموده و پس از بازگشت به عالم واقع و واقعیت با انبوه مشکلات جدیدتر و حادثتری مواجه می شوند. این گونه است که ناودان را پناهگاهی برای رهایی از باران مشکلات و فشارهای واقعیت های زندگی می شمارند.

البته هستند کسانی که به هرگونه مواد مخدر به عنوان تفنن و تفریح روی می آورند و در جوانی از روی جهالت اقدام به آن می کنند و پس از مدتی سرخورده و در دام افیون ها گرفتار آمده هرگونه راه بازگشت را بر خود بسته می بینند. نوجوانان و جوانان در جهان امروز به سبب افزایش دسترسی آسان به این گونه مواد در معرض خطر جدی تری قرار دارند و لزوم مراقبت را از سوی والدین و اولیای امور و مربیان تشدید کرده و افزایش می دهد.

ه) از دست دادن قدرت تحلیل و تشخیص

در همین آیه عمل شراب خواری را عملی شیطانی بر می شمارد و توضیح می دهد که شراب خواری عملی است که شیطان برای کنترل و مدیریت انسان تشویق و

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۲۹۰، ۲۸۹.



ترغیب کرده است و هدف وی از آن این است که به سوگند خویش دست یابد که خواستار گمراهی و نابودی بشر شده بود؛ زیرا ابلیس خود خواستار دست یابی به مقام خلافت ربوبی الهی بوده است و چون انسان به حکم کمال عقلی صاحب آن شده بود، ابلیس کینه وی را در دل گرفته است و با هر وسیله ای می کوشد تا وی را گمراه سازد. در این میان ابزارهایی که موجب می شود تا عامل بزرگی و کرامت انسان یعنی عقل زایل شود، مورد توجه بیش تر قرار می گیرد، که شراب و دیگر مسکرات و مواد تخدیری عقل، از جایگاه ویژه ای برخوردار می باشد.

به هر حال شراب خواری موجب آن است که شیطان به هدف تخدیر عقلی آدمی دست یابد و خلافت انسان را از وی سلب نماید. بنابراین همراهی با دشمن سوگند خورده کینه توز برخلاف عقل است و انسان می بایست از هر گونه ابزاری که دشمن را برای دست یابی به هدف و منظور خویش موفق می دارد دوری ورزد و به مقابله با آن برخیزد.

روایات

(الف) «عَنْ هَارُونَ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ كُنَّا مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بِالْحَبِيرَةِ - حِينَ قَدِمَ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ الْمَنْصُورِ - فَخَتَنَ بَعْضُ الْقَوَادِ ابْنَاهُ وَصَنَعَ طَعَامًا وَدَعَا النَّاسَ - وَكَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ فِيْمَنْ دَعَا فَبَيْنَمَا هُوَ عَلَى الْمَائِدَةِ يَأْكُلُ وَمَعَهُ عِدَّةٌ فِي الْمَائِدَةِ - فَاسْتَسْقَى رَجُلٌ مِنْهُمْ مَاءً فَأَتَى بِقَدَحٍ فِيهِ شَرَابٌ لَهُمْ - فَلَمَّا أَنْ صَارَ الْقَدَحُ فِي يَدِ الرَّجُلِ - قَامَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ عَنْ الْمَائِدَةِ فَسُئِلَ عَنْ قِيَامِهِ - فَقَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ - مَلْعُونٌ مَنْ جَلَسَ عَلَى مَائِدَةٍ يُشْرَبُ عَلَيْهَا الْخَمْرُ.»^۱

هارون بن جهم می گوید: در خدمت امام صادق ﷺ بودیم که ما را به مجلس یکی از سرهنگان منصور دوانیقی دعوت کردند. بر سر سفره وقتی مهمانان مشغول خوردن غذا بودند شخصی یک قدح آب طلب کرد، قدحی که در آن نوعی شراب با آب مخلوط بود، همین که قدح به دست آن مرد رسید. امام ﷺ از جای حرکت نمود و فرمود: پیامبر اکرم ﷺ فرموده است: ملعون است کسی که سر سفره ای بنشیند که شراب در آن سفره باشد.

(ب) «قال امير المومنين ﷺ سمعت رسول الله ﷺ لا يَسْرِقُ السَّارِقُ حِينَ يَسْرِقُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ وَلَا يَشْرَبُ الشَّارِبُ حِينَ يَشْرَبُ الْخَمْرَ وَهُوَ مُؤْمِنٌ»^۲

۱. بحار، ج ۴۷، ص ۴۰.

۲. تحف العقول، ص ۴۲۱.



ج) امام باقر علیه السلام:
 «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ لِلشَّرَافِ أَفْغَالًا وَجَعَلَ مَفَاتِيحَ تِلْكَ الْأَقْفَالِ الشَّرَابُ، وَالْكَذِبُ شَرِّمَنِ الشَّرَابِ»^۱

خداوند برای بدی ها قفل هایی قرار داده و کلید آن قفل ها را شراب قرار داده است و دروغ از شراب بدتر است.

د) و نیز فرمود:

«إِذَا مَاتَ شَارِبُ الخمر عُرِجَ بِرُوحِهِ إِلَى السَّمَاءِ السَّابِعَةِ وَمَعَهُ الْحَفِظَةُ يَقُولُونَ رَبَّنَا عَبْدُكَ فُلَانٌ مَاتَ وَهُوَ سَكْرَانٌ فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى ارْجِعْ إِلَى قَبْرِهِ وَالْعَنَاهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۲
 «فرمود هرگاه شراب خوار بمیرد روحش را به آسمان هفتم ببرند و با او نگهبانانی باشند و بگویند پروردگار ا فلان بنده ی تو مُرد درحالتی که مست بود پس خدای تعالی می فرماید روحش را به قبرش برگردانید و تا روز قیامت لعنتش کنید.»

ها) عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ اكْتَحَلَ عِمِيلَ مِنْ مُسْكِرٍ كَحَلَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عِمِيلَ مِنْ نَارٍ قَالَ إِنَّ أَهْلَ الرَّيِّ فِي الدُّنْيَا مِنَ الْمُشْكِرِ يَمُوتُونَ عَطَاشًا وَيُخْشَرُونَ عَطَاشًا وَيَدْخُلُونَ النَّارَ عَطَاشًا.»^۴

امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس میلی آلوده به شراب در چشم خود کشد (تا به گمان خود آن را مداوا نماید)، خداوند عز و جل در روز قیامت با میلی (میله ای) آتشین در چشم او سرمه کشد. و فرمود: کسانی که در این دنیا با شراب، سیراب می شوند، با حالت عطش خواهند مرد و تشنه محسوس می گردند و در حال تشنگی وارد جهنم خواهند شد.»

داستان

امام صادق علیه السلام می فرماید:

اگر شراب خوار به خواستگاری آمد نباید او را پذیرفت، چون صلاحیت ازدواج ندارد، سخنانش را نباید تصدیق نمود، هرگاه برای کسی واسطه شود نباید او را قبول نمود و نمی توان به او اعتماد کرد، هر کس به شراب خوار امانتی بسپارد

۱. بحار، ج ۶۶، ص ۴۱۱.

۲. همان، ص ۱۷۶.

۳. ظاهراً در آن زمان بعضی از بیماری های چشم را با شراب به نحوی که گذشت درمان می کردند ولی غافل بودند که خداوند شفای خود را در چیزهای حرام و ناپاک قرار نداده است.

۴. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۲۴۳.



چنانچه از بین برود، خداوند به صاحب امانت پاداشی نمی دهد و امانت از دست رفته او را جبران نمی کند.

سپس فرمود: مایل بودم شخصی را سرمایه بدهم برای تجارت به کشور یمن برود، خدمت پدرم حضرت امام باقر (ع) رسیدم و عرض کردم: می خواهم به فلانی برای تجارت سرمایه بدهم، نظر شما چیست؟ صلاح است یا نه؟ فرمود: مگر نمی دانی او شراب می خورد؟

گفتم: از بعضی از مؤمنین شنیده ام می گویند او شراب می خورد. فرمود: سخنان آنان را تصدیق کن! چون خداوند درباره پیامبر می فرماید: پیغمبر به خدا ایمان دارد و مؤمنین را تصدیق می نماید، بنابراین شما باید مؤمنین را تصدیق کنی.

آنگاه فرمود: اگر سرمایه را در اختیار او بگذاری، سرمایه نابود شود و از بین برود خدا تو را نه اجر می دهد و نه امانتت را جبران می کند.

گفتم: برای چه؟

فرمود: خداوند می فرماید: «لَا تَوْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا»^۱ اموالی را که خداوند آن را مایه زندگی تان قرار داده به نادانان ندهید. آیا نادان تر از شرابخوار وجود دارد؟

پس از آن فرمود: بنده تا شراب نخورده همیشه در پناه خدا است و در سایه لطف او اسرارش پرده پوش می شود. هنگامی که شراب خورد سرش را فاش می کند و او را در پناه خود نگه نمی دارد. در این صورت گوش، چشم، دست و پای چنین شخص، هر کدام شیطان است او را به سوی هر زشتی می برد و از هر خوبی باز می دارد.^۲

خلاصه و نتیجه گیری

- در رأس چیزهایی که ادیان الهی حرام کرده اند، شراب و قمار است. زیرا این دو عقل و اراده انسان را به پایین ترین سطح خود تنزل می دهند و سبب نقصان عقل و ضعف اراده می شوند رستگاری بالاترین هدف هرانسانی در زندگی است و آن تحقق نمی یابد مگر با سیطره بر شهوات آن هم به نیروی اراده.^۳
- نقش شیطان که عبارت است از ایجاد عداوت و دشمنی، بازدارندگی از قرب

۱. سوره نساء، آیه ۵.

۲. بحار، ج ۱۰۳، ص ۸۴.

۳. تفسیر هدایت، مترجمان، ج ۲، ص ۳۹۱.

خداوند و گرایش جامعه به اوهام و خرافات با دعوت به نوشیدن شراب و انجام قمار نقش فعالی است.

● بسیاری از پزشکان صاحب نظر و مفسران درباره زیان های شراب و شراب خواری مطالب زیادی نوشته و باشگفتی از قرآن یاد کرده اند، زیرا قبل از اسلام شراب خواری عادت بشری بوده، چنان که در عصر حاضر در بسیاری از کشورهای غیرمسلمان این گونه است و حتی تورات و انجیل کنونی نیز به نوعی آن را تشویق می کنند؛ ولی اسلام با این پدیده زیان آور برخورد کرد که خود از خدمات اعجاز آمیز قرآن به بشریت است.^۱

۱. دائرة المعارف قرآن کریم (۳)، ص ۶۰۷.



زندگی سخت نتیجه فراموشی خدا



«وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ أَعْمَى * قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا *
قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى»
[سوره طه، آیه ۱۲۶-۱۲۴]

«وهرکس از یاد من روی گردان شود، زندگی (سخت و) تنگی خواهد داشت؛
و روز قیامت، او را نابینا محسوس می‌کنیم می‌گوید: «پروردگارا! چرا نابینا
محسوسم کردی؟! من که بینا بودم!» * می‌فرماید: «آن گونه که آیات من
برای تو آمد، و تو آنها را فراموش کردی؛ امروز نیز تو فراموش خواهی شد!».

واژگان مهم

- عیش

راغب در مفردات می‌گوید: کلمه «عیش» به معنای زندگی مخصوص حیوان است در نتیجه از کلمه «حیات» خصوصی تراست و حیات عمومی تر از آن است چون حیات، هم به زندگی حیوان اطلاق می‌شود و هم فرشته و هم به خدای تعالی و کلمه «معیشت» از همان عیش مشتق می‌گردد و معنایش آن چیزهایی است که با آن تعیش می‌شود و در قرآن هم آمده و فرموده «لَا تَحْزَنْ قَسَمْنَا لَبُيْهَتُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»^۱ و نیز فرموده: «مَعِيشَةُ ضَنْكًا»^۲

- ضنک

کلمه «ضنک» در هر چیزی که به کار رود تنگی آن را می‌رساند و کلمه‌ای است که در مذکر و مؤنث به یک جور استعمال می‌شود مثلاً در مذکر می‌گویند «مکانی ضنک» و در مؤنث می‌گویند «معیشه ضنک»^۳.

این آیه آثار ترک ذکر خدا را بیان نموده است. چنان‌چه؛ گاه تنگی معیشت به خاطر این است که انسان درآمد کمی دارد و گاه به خاطر آن است که با داشتن درآمد هنگفت، به خاطر بخل و حرص و آز و طمع، صحنه زندگی براو تنگ می‌شود؛ مایل نیست در خانه‌اش باز باشد و دیگران از زندگانی او استفاده کنند و حاضر نیست محرومان را در زندگی خود شریک سازد.^۴

نکات تفسیری

۱) اقوال مختلف مفسران در تفسیر آیه شریفه

آیه یاد شده گویای این است که فراموشی یاد خدا باعث معیشت ضنک (تنگی

۱. سوره زخرف، آیه ۳۲.

۲. مفردات راغب، ماده عیش.

۳. همان.

۴. اخلاق در قرآن، ج ۱، ص، ۳۵۲.



معیشت می شود) از همین رو کافران و مشرکانی که خدا را فراموش کرده اند باید به دچار معیشت ضنک باشند اما تجربه و تاریخ به ظاهر این مطلب را تأیید نمی کند چرا که زندگی بسیاری از کافران و مشرکان بارفاه وسیع است. تعارض یاد شده باعث شده که مفسران در تفسیر آیه و جوهی را طرح کنند.

الف) مراد از معیشت ضنک عذاب قبر و شقاوتهای برزخی است

بعضی از مفسرین^۱ گفته اند: مراد از معیشت ضنک، عذاب قبر و شقاوت های زندگی برزخی است، چون می بینیم برای بسیاری از اعراض کنندگان از یاد خدا زندگی دنیا بسیار وسیع است و دنیا به تمام معنا، خود را در اختیار آنان و به کام آنان قرار داده، پس آنان دیگر معیشت ضنک در حقشان صادق نیست.

لکن علامه در جواب می فرماید: این گفتار خالی از اشکالی نیست بله می توان گفت که عذاب قبر هم خود یکی از مصادیق معیشت ضنک است، چون آیه شریفه متعرض دو نکته است: جمله «فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا» متعرض بیان حال کفار در دنیا و جمله «وَوَحْشُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» متعرض حال آنان در آخرت است، به همین دلیل باید گفت زندگی برزخ دنباله زندگی دنیا است.^۲

ب) نظر علامه طباطبائی

آیه شریفه در صدد مقایسه بین دو معیشت زندگی فقرا و اغنیاء نیست بلکه نوع معیشت را نسبت به مومن و کافر نظر نموده لذا پیام آیه این است که مؤمن که مسلح به یاد خدا و ایمان به او است، با کافری که مقام پروردگار خود را فراموش کرده و دل به زندگی دنیا بسته و از نور ایمان بهره ای ندارد از نظر معیشت یکی نیستند زیرا جای هیچ تردیدی نیست که مؤمن حیات حرو سعیدی دارد که در هر دو حال غنا و فقر، سعید است، هر چند که فقرش به حد عفا و کفاف و کمتر از آن باشد ولی کافر دارای چنین حیاتی نیست و زندگی او درد و کلمه خلاصه می شود، نارضایتی نسبت به آنچه دارد و دل بستگی به آنچه ندارد، این است معنای زندگی تنگ.^۳

ایشان در علت گرفتاری به معیشت تنگ می فرمایند:

دلیل گرفتاری به معیشت تنگ این است که کسی که خدا را فراموش کند و با او

۱. مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۴، به نقل از ابن مسعود؛ روح المعانی، ج ۱۶، ص ۲۷۷.

۲. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص ۲۲۶؛ با تلخیص.

۳. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۳۱۴.



قطع رابطه نماید، دیگر چیزی غیر دنیا نمی ماند که وی به آن دل ببندد و آن را مطلوب یگانه خود قرار دهد، در نتیجه همه کوشش های خود را منحصر در آن می کند و فقط به اصلاح زندگی دنیایش بپردازد و روز به روز آن را توسعه بیشتری داده، به تمتع از آن سرگرم شود و این معیشت، او را آرام نمی کند، چه کم باشد و چه زیاد، برای اینکه هر چه از آن به دست آورد به آن حد قانع نگشته و به آن راضی نمی شود و دائماً چشم به اضافه تر از آن می دوزد، بدون اینکه این حرص و تشنگی اش به جایی منتهی شود، پس چنین کسی دائماً در فقر و تنگی بسر می برد و همیشه دلش علاقه مند به چیزی است که ندارد، صرف نظر از غم و اندوه و قلق و اضطراب و ترسی که از نزول آفات و روی آوردن ناملایمات و فرار سیدن مرگ و بیماری دارد و صرف نظر از اضطرابی که از شر حسودان و کید دشمنان دارد، پس او علی الدوام در میان آرزوهای برآورده نشده و ترس از فراق آنچه برآورده شده به سر می برد.

در حالی که اگر مقام پروردگار خود را می شناخت و به یاد او بود و او را فراموش نمی کرد، یقین می کرد که نزد پروردگار خود حیاتی دارد که آمیخته با مرگ نیست و ملکی دارد که زوال پذیر نیست و عزتی دارد که مشوب با ذلت نیست و فرح و سرورو رفعت و کرامتی دارد که هیچ مقیاسی نتواند اندازه اش را تعیین کند و یا سرآمدی آن را به آخر برساند و نیز یقین می کند که دنیا دار مجاز است و حیات و زندگی دنیا در مقابل آخرت پشیزی بیش نیست، اگر او این را بشناسد دلش به آنچه خدا تقدیرش کرده قانع می شود و معیشتش هر چه باشد برایش فراخ گشته، دیگر روی تنگی و ضنک را نمی بیند.^۱

ج) بیان دیدگاه تفسیر نمونه که بر نظر علامه منطبق است

گاهی تنگی معیشت به خاطر این نیست که درآمد کمی دارد، ای بسا پول و درآمدش هنگفت است ولی بخل و حرص و آرزو تنگی را بر او تنگ می کند نه تنها میل ندارد در خانه اش باز باشد و دیگران از زندگی او استفاده کنند، بلکه گویی نمی خواهد آن را به روی خویش بگشاید، به فرموده علی (علیه السلام) «همچون فقیران زندگی می کند و همانند اغنیاء و ثروتمندان حساب پس می دهد».^۲

راستی چرا انسان گرفتار این تنگناها می شود، قرآن می گوید: عامل اصلیش اعراض از یاد حق است.

۱. همان.

۲. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۱۱۹. (يَعِيشُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ وَيَحْسَبُ فِي الْآخِرَةِ حِسَابَ الْأَغْنِيَاءِ)



یاد خدا مایه آرامش جان و تقوا و شهادت است و فراموش کردن او مایه اضطراب و ترس و نگرانی است.

هنگامی که انسان مسئولیت‌هایش را به دنبال فراموش کردن یاد خدا به فراموشی بسپارد، غرق در شهوات و حرص و طمع می‌گردد، پیدا است، که نصیب او معیشت ضنک خواهد بود، نه قناعتی که جان او را پر کند، نه توجه به معنویت که به او غنای روحی دهد و نه اخلاقی که او را در برابر طغیان شهوات باز دارد.

اصولاً تنگی زندگی بیشتر به خاطر کمبودهای معنوی و نبودن غنای روحی است، به خاطر عدم اطمینان به آینده و ترس از نابود شدن امکانات موجود و وابستگی بیش از حد به جهان ماده است و آن کس که ایمان به خدا دارد و دل به ذات پاک او بسته، از همه این نگرانی‌ها در امان است.^۱

۲) اعراض از قرآن

از آن جا که خداوند، یکی از عناوین قرآن را «ذکر» نامیده،^۲ بنابراین یکی از مصادیق اعراض از ذکر، همان اعراض از قرآن است و کسی که از قرآن و دلالت‌های آن اعراض کند و در آن دقت نکند، گرفتار معیشت تنگ خواهد شد. یعنی خداروزی او را به سختی می‌دهد و این کیفر اعراض اوست. اگر هم به او رزق فراوان دهد، معیشت را از این راه بر او سخت می‌گیرد که امساک کند و از آن استفاده نگیرد و اگر هم استفاده گیرد، حرص و تلاش زیاد، زندگی را بر او دشوار می‌سازد.

برخی گویند: یعنی زندگی‌اش ناگوار است زیرا همیشه از آینده بیمناک است. برخی گویند: یعنی گرفتار روزی حرام می‌شود و نتیجه آن کیفر اخروی است. برخی گویند: یعنی گرفتار زندگی کوتاه و ناگواری‌های این جهان می‌شود و از زندگی آسوده و لذت‌بهشت محروم می‌گردد.

وَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى: روز قیامت هم کور محسورش می‌کنیم و به قولی چنان محسورش می‌کنیم که نسبت به دلیل و حجت، کور خواهد بود. اما مانعی نیست که مراد همان کوری چشم باشد.

فراء گوید: هنگامی که از قبر خارج می‌شود، بیناست اما در صحرای محشر

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۳۲۹.

۲. وَ قَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ (هجر، ۶)

نابیناست.^۱

۳) برخی از آثار اعراض از یاد خدا

قرآن پیامدهایی برای فراموشی خدا یادآور شده است که به بررسی آنها می‌پردازیم.

الف) خود فراموشی

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»^۲

(و چون کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند و او نیز آنان را دچار خود فراموشی کرد.)

بیماری خود فراموشی یکی از بیماری‌ها و آفت‌های خطرناک روحی است. کسی که به این بیماری روحی مبتلا گردد، حقیقت انسانی خویش را از یاد می‌برد و فراموش می‌کند که در رنجیره جهان هستی ذره‌ای ناچیز است که برای تداوم حیات هر لحظه نیازمند فیض و عطای الهی است.

چنین کسی خود را مستقل و بی‌نیاز از غیر خود می‌پندارد و در دام غرور و خود بزرگ بینی گرفتار می‌آید و تصور می‌کند که دیگران باید در خدمت او باشند. ریشه این بدبختی و گرفتاری این است که او خدا را فراموش کرده و در نتیجه از حقیقت انسانی بی‌بهره مانده است. همان حقیقتی که در زبان قرآن، قلب نامیده شده است و ظرف ادراک حقایق الهی و صفات عالی انسانی می‌باشد.^۳

ب) زندگی مشقت بار و نابینایی در آخرت

عالم آخرت تجسم وسیع و گسترده‌ای از عالم دنیا است و همه حقایق این جهان در آنجا به صورت متناسبی مجسم می‌گردد، آنها که چشم جانسان در این عالم از دیدن حقایق نابیناست در آنجا چشم جسمشان نیز نابینا خواهد بود، لذا هنگامی که می‌گویند ما قبلا بینا بودیم چرا نابینا محسوس شدیم؟ به آنها گفته می‌شود این به خاطر آن است که آیات الهی را به دست فراموشی سپردید (و این حالت انعکاس آن حالت است).^۴

ج) سلطه شیطان

۱. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص ۸۴.

۲. سوره حشر، آیه ۱۹.

۳. یاداو، مصباح یزدی.

۴. همان.



«وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِصْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ»^۱

(و هر کسی از یاد خدای رحمان دل بگرداند، براو شیطانی می گماریم تا برای وی همنشین باشد.)

کسی که از ذکر خدا غافل گشت، آماده پذیرش تسلط شیطان و وسوسه های شیطانی می شود؛ زیرا هر چه انسان از یاد خدا فاصله بگیرد، به مادیات و لذت های دنیوی نزدیک تر و به ظواهر مادی و تعلقات دنیوی برای کسی اصل قرار گرفت، او در پرتو وقتی هدف های مادی و تعلقات دنیوی برای کسی اصل قرار گرفت، او در پرتو وسوسه های شیطانی، برای رسیدن به هدف های ناپاک خود از هیچ کاری روی گردان نیست و از هر فکر و اندیشه شیطانی استقبال می کند. با توجه به این حقیقت، امام صادق علیه السلام می فرمایند: «لا يتمكن الشيطان بالوسوسة من العبد الا وقد أعرض عن ذكر الله.»^۲

(شیطان با وسوسه بر بنده تسلط نمی یابد. مگر آن که او از ذکر خداوند اعراض کرده باشد.)

شکی نیست که دل انسان در اثر انس گرفتن با امور مادی و تعلق به لذاذ دنیوی تیره می گردد همان گونه که آهن زنگ میزند، دل نیز وقتی با بیگانگان مشغول شد زنگار می گیرد.

امیر المؤمنین علیه السلام می فرمایند. آنچه دل را صفا و جلا می دهد و زنگار را از آن می زداید و به آن نورانیت می بخشد، یاد خدا است. قلب و دل انسان حقیقت و گوهری است ملکوتی که ذاتاً تمایل به عالم و ملکوت و ذات اقدس حق دارد و اگر بر خلاف ذات و فطرتش به غیر خداوند سپرده شود تیره می شود و گوش دلش کر می گردد و قدرت شنوایی حقایق ناب الهی را از دست می دهد. در این حال نیز با یاد خدا می توان دوباره آن را شنوا کرد. هم چنین چشم دل که لایق مشاهده انوار الهی است وقتی از عالم نورانیت به درآمد و در ظلمات و تاریکی جهل و گناه قرار گرفت، نورانیت و روشنایی خویش را از دست می دهد. در این جا نیز راه درمان این است که مجدداً با یاد خدا درخشندگی و بینایی را به آن باز گردانیم.^۳

۱. سوره زخرف آیه ۳۶.

۲. بحار الانوار، ج ۷۲، باب ۱۰۰، روایت ۲.

۳. نهج البلاغه، خ ۲۲۲.

د) نگرانی ها و اضطراب ها

تاریخ بشر آکنده از صحنه های غم انگیزی است که انسان برای آرامش خود به هر چیز دست اندازی کرده و در هر وادی گام نهاده و تن به انواع اعتیادها داده است. در این میان قرآن با جمله ای کوتاه اما پرمغز، مطمئن ترین و نزدیک ترین راه را نشان می دهد و می فرماید: بدانید که یاد خدا آرامش بخش دل ها است.^۱ بر اساس روایت شریف نبوی که می فرماید: «كَمَا تَعِيشُونَ تَمُوتُونَ وَ كَمَا تَمُوتُونَ تُبْعَثُونَ وَ كَمَا تُبْعَثُونَ تُحْشَرُونَ» زندگی اخروی انسان تابع نوع زندگی او در عالم دنیا است و برخی مفسرین مانند علامه طباطبایی معتقدند اساساً بهشت و جهنم از جان و روح انسان خلق می شوند بنابراین تمام خصوصیات روحی انسان که ناشی از نوع عقاید و رفتار اوست در عالم آخرت مطابق با آن عالم تجلی یافته و بروز و ظهور دارد. و می دانیم تنها کتابی که از این حقیقت پرده برداشته و به مقدار فهم ما از نوع این تجلیات سخن گفته است قرآن کریم است.^۲

۴) منظور از فراموش شدن مجرمان

منظور از فراموش شدن مجرمان در جهان دیگر این نیست که خداوند آنها را فراموش می کند بلکه روشن است که منظور معامله فراموشی با آنها کردن است، همان گونه که در تعبیرات روزمره خود داریم که اگر کسی به دیگری بی اعتنائی کرد می گوید: چرا ما را فراموش کردی؟^۳

۵) پاسخ به یک شبهه

در اینجا این سؤال پیش می آید که ظاهر بعضی از آیات قرآن آن است که همه مردم در قیامت «بینا» هستند و به آنها گفته می شود نامه اعمالتان را بخوانید (اقْرَأْ كِتَابَكَ... اسراء، ۱۴) یا اینکه گنهکاران آتش جهنم را با چشم خود می بینند (وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ... کهف، ۵۳) این تعبیرات با نابینا بودن گروهی چگونه سازگار است؟

۱. یاداو، مصباح یزدی.

۲. آیاتی که دلالت بر تجسم اعمال دارد در قرآن فراوان است من جمله آیه مورد بحث که کوری در آخرت رانتیجه کوری در دنیا می داند.

۳. همان.



بعضی از مفسران بزرگ گفته اند وضع آن جهان با این جهان متفاوت است چه بسا افرادی نسبت به مشاهده بعضی از امور بینا هستند و از مشاهده بعضی دیگر نابینا! و به نقل مرحوم طبرسی از بعضی از مفسران «أَنَّهُمْ أَعْمَى عَنْ جِهَاتِ الْخَيْرِ لَا يَهْتَدِي لَشَيْءٍ مِنْهَا» (آنها در برابر آنچه خیر و سعادت و نعمت است نابینا هستند و آنچه عذاب و شر و مایه حسرت و بدبختی است بینا می باشند) چرا که نظام آن جهان با نظام این جهان متفاوت است.^۱

روایات

(الف) عَنْ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: وَمَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ وَلَمْ يَعْمَلْ بِهِ، حَشَرَهُ اللَّهُ - عَزَّوَجَلَّ - يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى فَيَقُولُ: رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا، قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيَتْهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى فَيُؤْمَرُ بِهِ إِلَى النَّارِ.^۲

و هر که قرآن بخواند و بدان عمل نکند خداوند عز و جل در قیامت او را کور محشور کند و او گوید پروردگارا چرا مرا کور محشور کردی با اینکه بینا بودم خدا می فرماید چنان که آیات ما برای آمدن و آنها را فراموش کردی و چنین امروز فراموش شوی» و فرمان داده شود به سوی دوزخ.

(ب) وَقَدْ رَوَى عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ عَنْ رَجُلٍ لَمْ يَحْجِجْ وَلَهُ مَالٌ قَالَ هُوَ مَعْنَى قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى فَقُلْتُ سُبْحَانَ اللَّهِ أَعْمَى قَالَ أَعْمَاهُ اللَّهُ عَنْ طَرِيقِ الْحَقِّ.^۳

معاویة بن عمار گوید: از امام صادق ﷺ درباره مردی سؤال کردم که حج نکرده و دارای ثروت است.

فرمود: او از کسانی است که خدا در باره شان می فرماید: «وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى».

گفتم: سبحان الله! اعمی است؟! فرمود: خدا او را از راه حق نابینا کرده است. این روایت مؤید قول کسانی است که می گویند کوری آنها از جهات خیر و راه نیافتن بسوی آنهاست.^۴

۱. همان، ص ۳۳۱.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۳۶۵.

۳. همان، ج ۷، ص ۱۴۹.

۴. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۵۶.

ج) از امام صادق علیه السلام پرسیدند منظور از آیه مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً چیست؟ فرمود: اعراض از ولایت امیر مؤمنان علیه السلام است.^۱

داستان

(جلوه‌های گوناگون از حشر انسان در قیامت)

جمعی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در منزل ابوایوب انصاری بودند معاذبن جبل که در کنار رسول خدا نشسته بود. از حضرت معنای آیه (یوم ینفخ فی الصور فتأتون افواجا) را سؤال کرد.

حضرت فرمود: ای معاذ! از مطلب بزرگی پرسش نمودی، آنگاه اشک از دیدگان پیامبر صلی الله علیه و آله جاری شد و فرمود: ده گروه از امت من در ده صفت گوناگون وارد صحرای محشر می‌شوند که از سایر مسلمانان جدا هستند: بعضی به صورت میمون، برخی به صورت خوک، بعضی پاها بالا و صورتشان پایین به سوی محشر کشیده می‌شوند، برخی کور و لال، بعضی زبان‌شان را می‌جوند در حالی که عفونت از دهان‌شان سرازیر است و اهل محشر از کثافت دهان آنان ناراحت می‌شوند، برخی دست و پا بریده، بعضی برشاخه‌های آتش آویخته، برخی بدبوتر از مردار گندیده و بعضی در پوشش آتشین وارد محشر می‌شوند و آنها عبارتند از:

۱. سخن چین، به صورت میمون.
۲. حرام‌خواران، به صورت خوک.
۳. ربا‌خواران و ازگون (پاها به طرف بالا و سرها به طرف زمین).
۴. ستمگران، کور.
۵. خودپسندها، کور و لال.
۶. عالم بی عمل و قاضی ناحق، در حال جویدن زبان خود....
۷. آزاردهندگان همسایه، دست و پا بریده.
۸. خبرگزاران سلطان ظالم، آویخته به شاخه‌های آتش.
۹. شهوت‌پرستان و عیاشان و آنان که حقوق الهی را پرداخت نمی‌کنند، بدبوتر از مردار گندیده.

۱. نور الثقلین، ج ۳، ص ۴۰۵.

۱۰. متکبران و مغروران، در پوششی از آتش در روز قیامت محشور خواهند شد.^۱

خلاصه و نتیجه‌گیری

- دوری از یاد خدا مایه اضطراب، حیرت و حسرت است، هر چند تمکن مالی بالا باشد.
- زندگی آرام و شیرین، فقط در پرتویاد و ذکر خداست.
- معنویت در زندگی مادی نیز نقش مهمی دارد.
- کسی که در دنیا چشم‌جانش را بر روی حقایق بست، در قیامت کور محشور خواهد شد.
- بی‌ایمان، هم در دنیا زندگی مشقت‌بار دارد و هم در آخرت از نعمت دیدن محروم است.^۲

۱. بحار، ج ۷، ص ۸۹.

۲. تفسیر نور، ج ۵، ص ۴۰۶.



حفظ نگاه



«قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ* وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَرِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلَا يَضْرِبْنَ خُمْرَهُنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِثْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يَخْفَيْنَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»

[سوره نور، آیه ۳۱-۳۰]

«به مؤمنان بگو چشم‌های خود را (از نگاه به نامحرمان) فروگیرند، و عفاف خود را حفظ کنند؛ این برای آنان پاکیزه‌تر است؛ خداوند از آنچه انجام می‌دهید آگاه است؛ و به آنان با ایمان بگو چشم‌های خود را (از نگاه هوس‌آلود) فروگیرند، و دامن خویش را حفظ کنند و زینت خود را - جز آن مقدار که نمایان است - آشکار ننمایند و (اطراف) روسری‌های خود را بر سینه خود افکنند (تا گردن و سینه با آن پوشانده شود)، و زینت خود را آشکار نسازند مگر برای شوهرانشان، یا پدرانشان، یا پسر شوهرانشان، یا پسرانشان، یا پسران همسرانشان، یا برادرانشان، یا پسران برادرانشان، یا پسران خواهرانشان، یا زنان هم‌کیششان، یا بردگان‌شان [کنیزانشان]، یا افراد سفیه که تمایلی به زن ندارند، یا کودکانی که از امور جنسی مربوط به زنان آگاه نیستند؛ و هنگام راه رفتن باهای خود را به زمین نزنند تا زینت پنهانی‌شان دانسته شود (و صدای خلخال که بر پا دارند به گوش رسد). و همگی بسوی خدا بازگردیدای مؤمنان، تا رستگار شوید!»

شان نزول

در کتاب کافی در شان نزول نخستین آیه از آیات فوق از امام باقر علیه السلام چنین نقل شده است که جوانی از انصار در مسیر خود با زنی روبرو شد (در آن روز زنان مقنعه خود را در پشت گوش ها قرار می دادند و طبعاً گردن و مقداری از سینه آنها نمایان می شد) چهره آن زن نظر آن جوان را به خود جلب کرد و چشم خود را به او دوخت هنگامی که زن گذشت جوان هم چنان با چشمان خود او را بدرقه می کرد در حالی که راه خود را ادامه می داد تا اینکه وارد کوچه تنگی شد و باز هم چنان به پشت سر خود نگاه می کرد ناگهان صورتش به دیوار خورد و تیزی استخوان یا قطعه شیشه ای که در دیوار بود صورتش را شکافت! هنگامی که زن گذشت جوان به خود آمد و دید خون از صورتش جاری است و به لباس و سینه اش ریخته! (سخت ناراحت شد) با خود گفت به خدا سوگند من خدمت پیامبر می روم و این ماجرا را بازگو می کنم، هنگامی که چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله به او افتاد فرمود چه شده است؟ و جوان ماجرا را نقل کرد، در این هنگام جبرئیل، پیک وحی خدا نازل شد و آیه فوق را آورد (قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّونَ أَبْصَارَهُمْ...)^۱

واژگان مهم

- غَضْ

یغضوا از ماده «غض» (بروزن خز) در اصل به معنی کم کردن و نقصان است و در بسیاری از موارد در کوتاه کردن صدا یا کم کردن نگاه گفته می شود، بنا بر این آیه نمی گوید مؤمنان باید چشم هاشان را فرو بندند، بلکه می گوید باید نگاه خود را کم

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۳۹؛ تفسیر نور الثقلین و المیزان و روح المعانی (با تفاوت مختصری) ذیل آیه مورد بحث.

توضیح اینکه: عرب ها در آن زمان روسری و مقنعه ای می پوشیدند که دنباله آن را روی شانه ها و پشت سر می انداختند به طوری که مقنعه پشت گوش آنها قرار می گرفت و تنها سرو پشت گردن را می پوشاند، ولی قسمت زیر گلو و کمی از سینه که بالای گریبان قرار داشت نمایان بود. اسلام آمد و این وضع را اصلاح کرد و دستور داد دنباله مقنعه را از پشت گوش یا پشت سر جلو بیاورند و به روی گریبان و سینه بیندازند و نتیجه آن این بود که تنها گردی صورت باقی می ماند و بقیه پوشانده می شد.



و کوتاه کنند و این تعبیر لطیفی است به این منظور که اگر انسان به راستی هنگامی که با زن نامحرمی روبرو می‌شود بخواهد چشم خود را به کلی ببندد ادامه راه رفتن و مانند آن برای او ممکن نیست، اما اگر نگاه را از صورت و اندام او برگیرد و چشم خود را پایین اندازد گویی از نگاه خویش کاسته است و آن صحنه‌ای را که ممنوع است از منطقه دید خود به کلی حذف کرده.

- ابداء و زینت

کلمه «ابداء» به معنای اظهار است و مراد از «زینت زنان»، مواضع زینت است، زیرا اظهار خود زینت از قبیل گوشواره و دست بند حرام نیست، پس مراد از اظهار زینت، اظهار محل آنها است.^۱

- خُمُر

«خمر» جمع «خمار» (بروزن حجاب) در اصل به معنی پوشش است ولی معمولاً به چیزی گفته می‌شود که زنان با آن سر خود را می‌پوشانند (روسری).^۲

- جیوب

«جیوب» جمع «جیب» (بروزن غیب) به معنی یقه پیراهن است که از آن تعبیر به گریبان می‌شود و گاه به قسمت بالای سینه به تناسب مجاورت با آن نیز اطلاق می‌گردد.^۳

- فرج

«فرج» در اصل به معنی «شکاف» و فاصله میان دو چیز است ولی در این گونه موارد کنایه از عورت می‌باشد و ما برای حفظ معنی کنایی آن در فارسی کلمه «دامان» را به جای آن می‌گذاریم. منظور از «حفظ فرج» به طوری که در روایات وارد شده است پوشانیدن آن از نگاه کردن دیگران است.^۴

- بعوله

کلمه «بعوله» به معنای شوهران است. و طوایف هفت گانه‌ای که قرآن از آنها

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۱۵۶.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۴۴۰.

۳. همان.

۴. همان، ص ۴۳۷.



نام بُرده، مَحرم‌های نسبی و سببی هستند. و اجداد شوهران حکمشان حکم پدران ایشان و نوه‌های شوهران حکم فرزندان ایشان است.^۱

نکات تفسیری

۱) حدود آزادی جنسی^۲

قرآن، آزادی‌های جنسی بی قید و شرط را که خواست شهوت پرستان است، انحراف عظیم از مسیر خوشبختی و تکامل و گرفتار شدن در بی‌راهه و پرتگاه می‌شمارد: «... و يُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ يُقِيلُوا مِثْلًا عَظِيمًا»^۳ و خدای سبحان، بر اساس علم و حکمت خویش حدود آزادی جنسی را که صلاح دنیا و آخرت انسان‌ها در آن است، به شرح ذیل بیان فرموده است:

الف) حفظ نگاه: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّونَ أَبْصَارَهُمْ... * وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ...»

ب) حفظ حریم عفاف: «... وَلَا يَبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ...»
ج) عدم برقراری روابط جنسی نامشروع (زنا): «قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ عَلَيْكُمْ... وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ»^۴، «وَلَا تَقْرَبُوا الرِّزْيَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا»^۵

د) عدم ارتباط جنسی با محارم^۶ هم‌چنین عدم جواز اجبار کنیزان پاکدامن به فحشا و روابط جنسی نامشروع: «وَلَا تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا...»^۷
ه) عدم برقراری روابط جنسی با هم‌جنس (لواط). در قرآن، هم‌جنس‌بازی، ممنوع و عملی بی‌پایه و اساس و بی‌سابقه در بین انسان‌ها و نشانه جهل، اسراف، انحراف، عدم رشد، روی آوردن به منکرو بی‌تقوایی و فساد معرفتی شده است: «وَلَوْ طُغِيَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ * أَيْنَكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّجْهَلُونَ»^۸

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۱۵۶.

۲. این بحث از دائرة المعارف قرآن کریم (۱)، ص ۱۹۵، استفاده شده.

۳. سوره نساء، آیه ۲۷.

۴. سوره انعام، آیه ۱۵۱.

۵. سوره اسراء، آیه ۳۲.

۶. سوره نساء، آیه ۲۳، ۲۴.

۷. سوره نور، آیه ۳۳.

۸. سوره نمل، آیه ۵۵.

۲) زینت آشکار و پنهان

زینت بر دو قسم است: آشکار و پنهان. زینت آشکار لازم نیست پوشیده شود و می‌توان به آن نظر افکند. درباره زینت آشکار و پنهان سه قول است: الف) زینت آشکار لباس و زینت پنهان خلخال و گوشواره و دستبند است. ب) زینت آشکار، سرمه و انگشتری و خضاب کف دست است. ج) زینت آشکار صورت و کف دست هاست. در تفسیر علی بن ابراهیم می‌گوید: کف دست‌ها و انگشتان است. زنان زینت‌های باطن خود را تنها در برابر شوهران آشکار می‌کنند و پیش آنها لازم نیست روسری داشته باشند. منظور این است که زمینه را برای تحریکات شهوی آنها فراهم سازند.

وَلَا يَصْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ: قبلاً زنها پاها را به زمین می‌زدند تا صدای خلخال آنها شنیده شود. قرآن کریم آنها را از این کار نهی کرد. برخی گویند: مقصود این است که پاها را در موقع راه رفتن طوری حرکت ندهند که خلخال آنها آشکار گردد یا صدای خلخال آنها شنیده شود.^۱

۳) انواع حجاب در آیه شریفه

الف) حجاب چشم

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ (نور: ۳۰) ای رسول ما به مردان مؤمن بگو تا چشم‌ها را از نگاه ناروا بپوشند.
قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ (نور: ۳۱) ای رسول به زنان مؤمن بگو تا چشم‌ها را از نگاه ناروا بپوشند.

ب) حجاب در گفتار

نوع دیگر حجاب و پوشش قرآنی، حجاب گفتاری زنان در مقابل نامحرم است: فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ (احزاب: ۳۲) نازک و نرم با مردان سخن نگویند؛ مبادا آن که دلش بیمار (هوا و هوس) است به طمع افتد.

ج) حجاب رفتاری

نوع دیگر حجاب و پوشش قرآنی، حجاب رفتاری زنان در مقابل نامحرم است. به زنان دستور داده شده است به گونه‌ای راه نروند که بان نشان دادن زینت‌های خود باعث جلب توجه نامحرم شوند
وَلَا يَصْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ (نور: ۳۱) و آن طور پای به

۱. همان.



زمین نزنند که خلخال و زیور پنهان پاهایشان معلوم شود.
از مجموع مباحث طرح شده به روشنی استفاده می شود که مراد از حجاب اسلامی، پوشش و حریم قایل شدن در معاشرت زنان با مردان نامحرم در انحای مختلف رفتار، مثل نحوه ی پوشش، نگاه، حرف زدن و راه رفتن است.

بنابراین، حجاب و پوشش زن نیز به منزله ی یک حاجب و مانع در مقابل افراد نامحرم است که قصد نفوذ و تصرف در حریم ناموس دیگران را دارند. همین مفهوم منع و امتناع در ریشه ی لغوی عفت نیز وجود دارد.

آیا حجاب مانع همه بزه کاری های اجتماعی است؟

بین پوشش ظاهری و عفت باطنی، رابطه ی علامت و صاحب علامت نیز هست؛ به این معنا که مقدار حجاب ظاهری، نشانه ای از مرحله ی خاصی از عفت باطنی صاحب حجاب است. البته این مطلب به این معنا نیست که هر زنی که حجاب و پوشش ظاهری داشت، لزوماً از همه ی مراتب عفت و پاکدامنی نیز برخوردار است. با توجه به همین نکته، پاسخ این اشکال و شبهه ی افرادی که برای ناکارآمد جلوه دادن حجاب و پوشش ظاهری، تخلفات بعضی از زنان با حجاب را بهانه قرار می دهند آشکار می گردد؛ زیرا مشکل این عده از زنان، ضعف در حجاب باطنی و فقدان ایمان و اعتقاد قوی به آثار مثبت حجاب و پوشش ظاهری است و قبلاً گذشت که حجاب اسلامی ابعادی گسترده دارد و یکی از مهم ترین و اساسی ترین ابعاد آن، حجاب درونی و باطنی و ذهنی است که فرد را در مواجهه با گناه و فساد، از عقاید و ایمان راسخ درونی برخوردار می کند؛ و اساساً این حجاب ذهنی و عقیدتی، به منزله ی سنگ بنای دیگر حجاب ها، از جمله حجاب و پوشش ظاهری است؛ زیرا افکار و عقاید انسان، شکل دهنده ی رفتارهای اوست.

البته، همان گونه که حجاب و پوشش ظاهری، لزوماً به معنای برخورداری از همه ی مراتب عفاف نیست، عفاف بدون رعایت پوشش ظاهری نیز قابل تصور نیست. نمی توان زن یا مردی را که عریان یا نیمه عریان در انظار عمومی ظاهر می شود عقیف دانست؛ زیرا گفتیم که پوشش ظاهری یکی از علامت ها و نشانه های عفاف است و بین مقدار عفاف و حجاب، رابطه ی تأثیر و تأثر متقابل وجود دارد. بعضی نیز رابطه ی عفاف و حجاب را از نوع رابطه ی ریشه و میوه دانسته اند؛ با این تعبیر که حجاب، میوه ی عفاف و عفاف، ریشه ی حجاب است. برخی افراد ممکن است حجاب ظاهری داشته باشند ولی عفاف و طهارت باطنی را در خویش ایجاد نکرده باشند. این حجاب، تنها پوسته و ظاهری است. از سوی دیگر،



افرادی ادعای عفاف کرده و با تعابیری، مثل «من قلب پاک دارم، خدا با قلب ها کار دارد»، خود را سرگرم می کنند؛ چنین انسان هایی باید در قاموس اندیشه ی خود این نکته ی اساسی را بنگارند که درون پاک، بیرونی پاک می پروراند و هرگز قلب پاک، موجب بارور شدن میوه ی ناپاک بی حجابی نخواهد شد.^۱

۴) فلسفه حجاب

فلسفه حجاب دشمنی اسلام با التذاذ و خوشی و طرفداری از رهبانیت و ریاضت نیست، کما این که مربوط به بخل و امساک و خودپرستی و مالکیت مرد نیست؛ بلکه مربوط به صیانت فرد و اجتماع از مفاسد بوده و عدم رعایت آن منجر به از هم گسیختگی وضع خانواده ها از یک طرف و وقوع جرم ها و جنایت های اجتماعی از طرف دیگر می گردد.

اسلام طرفدار رهبانیت و منع غرایز نیست. هیچ زن یا مردی را از ازدواج منع نمی کند و مرد را هب و زن تارک دنیا نمی شناسد، لذا ازدواج را برای همه سنت کرده است ولی طرفدار تنظیم و آرام نگهداشتن غرایز از قبیل غریزه ی جنسی و برتری طلبی و خشم یعنی غرایز هیجان بردار و دیوانه کننده می باشد.

در حقیقت آن چه باعث حرص شهوانی و مایه طمع و تجاوز جنسی می شود رفتارهای هوس مآبانه و پوشش های غیرعقیقانه زن است نه ممنوعیت های منطقی و محدودیت های مصونیت آفرین مثل حجاب و وجود حریم میان زن و مرد.

در نتیجه باید گفت زنان و بانوان عقیف و با حجاب از چنان نیروی بازدارنده ای برخوردارند که تجاوزپیشگان و چشم چرانان را از حریم منزلت والای خویش می رانند و آنان را از چشم طمع و خواسته های شیطانی باز می دارند. اما زنان بی حجاب و بدحجاب با نمایش جاذبه های فریبنده و شهوت انگیز، افراد هرزه و شهوت طلب را به سمت خود کشانده و از این طریق عامل فساد و تباهی های غیرقابل کنترل می شوند. امید است، زنان جامعه ی امروز، با حفظ حریم و حجاب فاطمی جامعه را به سوی جامعه ی مهدوی سوق دهند.

حقیقت امر این است که در مسئله ی پوشش سخن در این نیست که آیا زن خوب است پوشیده در اجتماع ظاهر شود یا غیرپوشیده؟ حجاب در اسلام از یک مسئله ی کلی تر و اساسی تر ریشه می گیرد و آن این است که اسلام می خواهد انواع

۱. برگرفته از چند مقاله در باره حجاب.



التذاذهای جنسی، چه بصری و لمسی و... به محیط خانوادگی و در کادر ازدواج قانونی اختصاص یابد و اجتماع منحصرأ برای کار و فعالیت باشد.

در حقیقت فلسفه ی پوشش اسلامی چند چیز است. بعضی از آنها جنبه ی روانی دارد، بعضی جنبه ی خانه و خانوادگی، بعضی جنبه ی اجتماعی و بعضی مربوط است به بالا بردن احترام زن و جلوگیری از ابتذال او.^۱

(الف) جلوگیری از تحریک جنسی (هیجان مستمر عامل بیماری است)

برهنگی زنان که طبعاً پیامدهایی همچون آرایش و عشوهری و امثال آن همراه دارد مردان مخصوصاً جوانان را در یک حال تحریک دائم قرار می دهد تحریکی که سبب کوبیدن اعصاب آنها و ایجاد هیجان های بیمار گونه عصبی و گاه سرچشمه امراض روانی می گردد، مگر اعصاب انسان چقدر می تواند بار هیجان را بر خود حمل کند؟ مگر همه پزشکان روانی نمی گویند هیجان مستمر عامل بیماری است؟ اسلام می خواهد مردان و زنان مسلمان روحی آرام و اعصابی سالم و چشم و گوش پاک داشته باشند و این یکی از فلسفه های حجاب است.^۲

(ب) طلاق و فروپاشی خانواده

آمارهای قطعی و مستند نشان می دهد که با افزایش برهنگی در جهان طلاق و از هم گسیختگی زندگی زناشویی در دنیا به طور مداوم بالا رفته است، چرا که «هر چه دیده بیند دل کند یاد». و به این ترتیب هر روز دل به دلبری می بندد و بادیگری وداع می گوید.

در محیطی که حجاب است (و شرائط دیگر اسلامی رعایت می شود) دوهمسرتعلق به یکدیگر دارند و احساساتشان و عشق و عواطفشان مخصوص یکدیگر است. ولی در «بازار آزاد برهنگی» که عملاً زنان به صورت کالای مشترکی (لا اقل در مرحله غیر آمیزش جنسی) در آمده اند دیگر قداست پیمان زناشویی مفهومی نمی تواند داشته باشد و خانواده ها همچون تار عنکبوت به سرعت متلاشی می شوند و کودکان بی سرپرست می مانند.^۳

(ج) فساد جنسی زمینه افزایش فرزندان نامشروع

گسترش دامنه فحشاء و افزایش فرزندان نامشروع، از دردناکترین پیامدهای بی حجابی است که فکر می کنیم نیازی به ارقام و آمار ندارد و دلایل آن مخصوصاً در جوامع غربی کاملاً نمایان است، آن قدر عیان است که حاجتی به بیان ندارد.

۱. سمیه فیض آبادی، بخش احکام اسلامی تبیان.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۴۴۹، ۴۴۲، به صورت خلاصه

۳. همان.

نمی‌گوئیم عامل اصلی فحشاء و فرزند نامشروع منحصر بای حجابی است، نمی‌گوئیم استعمار ننگین و مسائل سیاسی مخرب در آن مؤثر نیست، بلکه می‌گوئیم یکی از عوامل مؤثر آن مسئله برهنگی و بی حجابی محسوب می‌شود. گسترش فحشاء حتی برای آنها که هیچ اهمیتی برای مذهب و برنامه‌های اخلاقی قائل نیستند فاجعه آفرین است، بنابراین هر چیز که دامنه فساد جنسی را در جوامع انسانی گسترده تر سازد تهدیدی برای امنیت جوامع محسوب می‌شود و پی‌آمدهای آن هر گونه حساب کنیم به زیان آن جامعه است. مطالعات دانشمندان تربیتی نیز نشان داده، مدرسی که در آن دختر و پسر با هم درس می‌خوانند و مراکزی که مرد و زن در آن کار می‌کنند و بی بند و باری در آمیزش حکم فرما است، کم کاری، عقب افتادگی و عدم مسئولیت به خوبی مشاهده شده است.^۱

د) سقوط شخصیت زن

مسئله «ابتذال زن» و «سقوط شخصیت او» در این میان نیز حائز اهمیت فراوان است که نیازی به ارقام و آمار ندارد، در اثر بی توجهی به کرامت زن او مبدل به وسیله‌ای خواهد شد برای اشباع هوس‌های سرکش یک مشت آلوده فریبکار و انسان‌نماهای دیو صفت! در چنین جامعه‌ای چگونه یک زن می‌تواند با ویژگی‌های اخلاقی‌اش، علم و آگاهی و دانایی‌اش جلوه کند و حائز مقام والایی گردد؟!^۲

۵) شبهاتی درباره حجاب

برخی نسبت به حکم حجاب در اسلام شب‌هاتی طرح کرده اند که پاره‌ای از آنها را می‌کاویم:

الف) انزوای زنان

مهم‌ترین چیزی که همه آنان در آن متفق‌اند و به عنوان یک ایراد اساسی بر مسئله حجاب ذکر می‌کنند این است که زنان نیمی از جامعه را تشکیل می‌دهند اما حجاب سبب انزوای این جمعیت عظیم می‌گردد و طبعاً آنها را از نظر فکری و فرهنگی به عقب می‌راند، مخصوصاً در دوران شکوفایی اقتصاد که احتیاج زیادی به نیروی فعال انسانی است از نیروی زنان در حرکت اقتصادی هیچ گونه بهره‌گیری نخواهد شد و جای آنها در مراکز فرهنگی و اجتماعی نیز خالی است! به

۱. همان.

۲. همان به طور خلاصه.



این ترتیب آنها به صورت یک موجود مصرف کننده و سربار اجتماع در می آیند. پاسخ: اولاً مظاهر زندگی اجتماعی زنان عفیف، خلاف این را اثبات می کند و ثانیاً کسانی که رسالت عظیم زن در امر تعلیم و تربیت را کار مثبت محسوب نمی کنند از نقش خانواده و تربیت، در ساختن یک اجتماع سالم و آباد و پر حرکت بی خبرند، آنها گمان می کنند راه این است که زن و مرد ما همانند زنان و مردان غربی اول صبح خانه را به قصد ادارات و کارخانه ها و مانند آن ترک کنند و بچه های خود را به شیرخوارگاه ها بسپارند و یا در اطاق بگذارند و در برابر روی آنها ببینند و طعم تلخ زندان را از همان زمان که غنچه ناشکفته ای هستند به آنها بچشانند. غافل از اینکه با این عمل شخصیت آنها را در هم می کوبند و کودکانی بی روح و فاقد عواطف انسانی بار می آورند که آینده جامعه را به خطر خواهند انداخت.^۱

ب) عدم هماهنگی حجاب با عصر تمدن

ایراد دیگری که آنها دارند این است که حجاب یک لباس دست و پاگیر است و با فعالیت های اجتماعی مخصوصاً در عصر ماشینهای مدرن سازگار نیست، یک زن حجاب دار خودش را حفظ کند یا چادرش را و یا کودک و یا برنامه اش را؟! ولی این ایراد کنندگان از یک نکته غافلند و آن اینکه حجاب همیشه به معنی چادر نیست، بلکه به معنی پوشش زن است، حال آنجا که با چادر امکان پذیر است چه بهتر و آنجا که نشد به پوشش قناعت می شود.^۲

ج) تحریص مردان

ایراد دیگر اینکه آنها می گویند حجاب از این نظر که میان زنان و مردان فاصله می افکند طبع حریص مردان را آزمندتر می کند و به جای اینکه خاموش کننده باشد آتش حرص آنها را شعله ورتر می سازد که «الانسان حریص علی ما منع». وضعیت طمع و ولع بی حد جنسی در مغرب زمین پاسخ روشنی به این مدعاست سرزمینی که با برهنگی زنان خو گرفته هرگز نتوانسته راهی برای جلوگیری از صعود سرسام آور تجاوزات جنسی ارائه کند و چون خوانندگان فهیم با آمارهای جهانی در این جهت آشنایی دارند نیازی به ارائه آمار نیست!^۳

۶) مستثنیات حجاب

از آیه یاد شده حدود و مستثنیات حجاب زنان نیز فهمیده می شود از جمله:

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان.



الف) استثناء «زینت ظاهر» در آیه فوق خواه به معنی محل زینت باشد یا خود زینت دلیل روشنی است بر اینکه پوشاندن صورت و کفین لازم نیست.

ب) دستوری که آیه فوق در مورد انداختن گوشه مقنعه به روی گریبان می دهد که مفهومش پوشانیدن تمام سر و گردن و سینه است و سخنی از پوشانیدن صورت در آن نیست قرینه دیگری به این مدعاست.

شواهد تاریخی نیز نشان می دهد که نقاب زدن بر صورت در صدر اسلام جنبه عمومی نداشت (شرح بیشتر در زمینه بحث فقهی و روایی این مسئله در مباحث نکاح در فقه آمده است). ولی باز تاکید و تکرار می کنیم که این حکم در صورتی است که سبب سوء استفاده و انحراف نگردد.

ذکر این نکته نیز لازم است که استثناء وجه و کفین از حکم حجاب مفهومش این نیست که جائز است دیگران عمدانگاه کنند، بلکه در واقع این یک نوع تسهیل برای زنان در امر زندگی است.^۱

روایات

الف) رسول الله ﷺ: صُفْنَانِ مِنَ أَهْلِ النَّارِ لَمْ أَرَهُمَا: قَوْمٌ مَعَهُمْ سِيَاطٌ كَأَذْنَابِ الْبَقَرِ يَضْرِبُونَ بِهَا النَّاسَ، وَنِسَاءٌ كَاسِيَاتٌ عَارِيَاتٌ، مُبِيلَاتٌ مَائِلَاتٌ، رُؤُوسُهُنَّ كَأَسْنِمَةِ الْبُخْتِ الْمَائِلَةِ، لَا يَدْخُلْنَ الْجَنَّةَ وَلَا يَجِدْنَ رِيحَهَا، وَإِنْ رِيحَهَا لَيُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ كَذَا وَكَذَا.^۲

پیامبر خدا ﷺ: دو گروه از دوزخیان را [هنوز] من ندیده ام: گروهی که تازیانه هایی مانند دم گاو در دست دارند و مردم را با آن می زنند؛ و [گروه دیگری] زنانی که پوشش [تن نما] دارند و برهنه اند، کج راه می روند و دیگران را نیز به کجروی تشویق می کنند، سرهایشان همچون کوهان شتر خراسانی فرو هشته است. اینان به بهشت نمی روند و بوی بهشت را که از فاصله ای چنین و چنان (بسیار زیاد) به مشام می رسد، استشمام نمی کنند.^۳

۱. همان.

۲. صحیح مسلم، ج ۶، ص ۱۶۸.

۳. در متن حدیث تعبیرهای «مائلات» و «مبيلات» ذکر شده است. لسان العرب درباره این تعبیرات می نویسد: مائلات یعنی زنانی که با کرشمه راه می روند و دل مردان را می ربایند؛ یا: روسری و مقنعه خود را کج و تا نیمه به سر می نهند؛ یا: با آرایش و زیور بیرون می آیند و خود را به نمایش می گذارند؛ مُبيلات: زنانی که به دیگر زنان یاد می دهند مانند آنها رفتار کنند (در بی حجابی)؛ یا: باتبخترو کرشمه راه می روند. به قولی: مائلات یعنی زنانی که مانند بد کاره ها، موهای خود را شانه و آرایش می کنند؛ و مميلات زنانی هستند که دیگران را به این گونه آرایش می کنند. (زنان آرایشگر)



ب) در کافی به سند خود از ابو عمرو و زبیری از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در حدیثی درباره وجبات اعضاء فرمود: بر چشم واجب کرده که به آنچه خدا براو حرام کرده نگردد و از آنچه براو حلال نیست اعراض کند و ایمان و وظیفه چشم این است. و خدای تبارک و تعالی فرموده: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّونَ أَبْصَارَهُمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ» و مؤمنین رانهی کرده از اینکه به عورت یکدیگر نگاه کنند و مرد به عورت برادرش نگاه کند و عورت خود را از اینکه دیگران ببینند حفظ کند و نیز فرموده: «وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ» و زنان مؤمن رانهی کرده از اینکه به عورت خواهر خود نگاه کنند و نیز عورت خود را از اینکه دیگران به آن نگاه کنند حفظ نمایند. آن گاه اضافه فرمودند که در هر جای قرآن درباره «حفظ فرج» آیه ای هست مقصود حفظ آن از زناست، مگر این آیه که منظور در آن حفظ از نگاه است.^۱

داستان

□ ترکیه کشوری است که بر اساس سیستم لائیک (منهای مذهب) اداره می شود، از این روزا مظاهر مذهب جلوگیری می نماید.

یکی از دختران شجاع مسلمان (۱۹ ساله) به نام ((نور جان کوجامان)) دانشجو بود و در شهر آنکارا، با حجاب اسلامی به دانشگاه می رفت و در آنجا از رئیس جمهور وقت ترکیه «کنهان اوژن» به خاطر حکومت لامذهبی انتقاد می کرد، او را دستگیر کردند و به یک سال زندان محکوم نمودند.

او در دادگاه فرمایشی آنکارا پس از شنیدن محکومیتش به یک سال زندان، فریاد زد: «امام خمینی رهبر دنیای اسلام است و من از طرفداران او هستم!» این دختر شیردل، آن چنان در آن کشور ضدّ خدا، پایبند به احکام اسلام بود، که حجاب خود را کاملاً رعایت می کرد و با قرآن مأنوس بود و در هر فرصتی آیات قرآن را تلاوت می نمود و با صراحت می گفت: من امام خمینی علیه السلام را به عنوان رهبر اسلامی می شناسم و از او پیروی می کنم.^۲

□ حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ غلامرضا فیروزیان فرمودند: تابستان سال ۱۳۲۳ در ونک مستوفی منبر می رفتیم. امام جماعت آنجا سید

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰.

۲. سایت عفاف و حجاب.



بزرگواری بود که الآن با گذشت، ۵۵ سال نامش را فراموش کرده‌ام.

بین گفتگوهایی که با هم داشتیم تعریف کرد:

یک روز صدای در منزل بلند شد وقتی آمدم در را باز کردم، خانمی نیمه برهنه و بی حجاب و آرایش کرده و دست و سینه باز را مقابل خود دیدم، خواستم درب را ببندم و به او بی اعتنایی کنم. فکر کردم همین که در خانه یک روحانی با این قیافه آمده شاید معایب بی حجابی را نمی‌داند و شاید بتوانم نصیحتش کنم.

سرم را پایین انداخته و گفتم بفرمایید، داخل اطاق شده نشست و مسئله‌ای در مورد ارث از من سؤال کرد. من گفتم خانم من هم از شما می‌خواهم مسئله‌ای بپرسم اگر جواب دادید من هم جواب می‌دهم گفت: شما از من؟ گفتم بله. گفت بفرمائید؟ گفتم: شخصی در محلی مشغول غذا خوردن است غذا هم بسیار مطبوع و خوشبو است، گرسنه‌ای از کنار او می‌گذرد، پایش از حرکت می‌ایستد جلوی او می‌نشیند شاید تعارفش کند ولی او اعتنا نمی‌کند.

شخص گرسنه تقاضای یک لقمه می‌کند او می‌گوید: غذا متعلق به من است و نمی‌دهم. هر چه التماس می‌کند او به خوردن ادامه می‌دهد. خانم! این چگونه آدمی است؟

گفت: آن شخص بی‌رحم از شمر بدتر است.

گفتم: گرسنه دو جور است، یکی گرسنه شکم و یکی گرسنه شهوت.

جوان عذب و گرسنه شهوت، خانم نیمه برهنه و زیبایی را می‌بیند که همه نوع عطرهای و آرایش‌های مطبوع را دارد، جوان هر چه با او راه می‌رود که شاید خانم توجهی به او نکند و مقداری روی خوش به او نشان بدهد، او اعتنا نمی‌کند. جوان اظهار علاقه می‌کند، زن محل نمی‌گذارد، جوان خواهش می‌کند، زن می‌گوید: من نجیبم و حاضر نیستم با تو صحبت کنم.

جوان التماس می‌کند، زن توجه نمی‌کند. این خانم چگونه آدمی است؟

خانم فکری کرد و از جا حرکت کرد و از خانه بیرون رفت.

فردا درب منزل صدا کرد، رفتم در را باز کردم، دیدم سرهنگی دم در ایستاده و اجازه ورود می‌خواهد وقتی وارد اطاق شد و نشست، گفت: من شوهر همان خانم دیروزی هستم. وقتی که با او ازدواج کردم چون خانواده‌های مذهبی بودیم از او خواستم با حجاب باشد، گفت: بعد از ازدواج، ولی زیر بار نرفت ولی دیروز آمد و از من چادر و پوشش اسلامی خواست، نمی‌دانم شما دیروز به او چه گفتید؟ ماجرا را به او

گفتم. او با خود عبايي آورده بود. به من داد و تشکر کرد و رفت.^۱

خلاصه و نتیجه‌گیری

- در لزوم عفت و پاکدامنی و ترک نگاه حرام، بین زن و مرد فرقی نیست.
- جلوه‌گری زنان، در جامعه ممنوع است.
- ظاهر بودن قسمت‌هایی از بدن که به طور طبیعی پیداست، (صورت، دست یا پا) مانعی ندارد.
- در این آیه، در میان انواع پوشش‌ها، نام مقنعه و روسری آمده و این دلیل بر اهمیت پوشش سر و گردن و سینه است.
- در وضع قانون باید به ضرورت‌ها و واقعیّت‌ها و نیازها توجه شود. (اگر پوشاندن صورت و دست‌ها تا مچ واجب می‌شد، برای عموم زنان مشکل ایجاد می‌شد.)
- اسلام به نیازهای غریزی انسان پاسخ مثبت می‌دهد.
- پوشیدن هرگونه کفش و لباسی که هنگام راه رفتن، سبب آشکار شدن زیور و زیبایی‌های زن شود، جایز نیست.
- هرکاری که زینت زن را آشکار کند یا دیگران را از آن آگاه سازد ممنوع است.
- با حفظ حجاب، حضور زن در جامعه مانعی ندارد. همان گونه که شرکت زن در نماز جماعت بلامانع است.^۲

۱. همان.

۲. تفسیر نور، ج ۶، ص ۱۷۵.



صبر



«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ
اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ»
[سوره بقره، آیه ۱۵۳]

«ای افرادی که ایمان آورده‌اید! از صبر (و استقامت) و نماز،
کمک بگیرید! (زیرا) خداوند با صابران است.»

واژگان مهم

- استعانت

کلمه استعانت به معنای طلب کمک است و این در وقتی صورت می‌گیرد که نیروی انسان به تنهایی نمی‌تواند مهم و یا حادثه‌ای را که پیش آمده بر وفق مصلحت خود بر طرف سازد و اینکه فرموده: از صبر و نماز برای مهمات و حوادث خود کمک بگیرید، برای این است که در حقیقت یآوری به جز خدای سبحان نیست، در مهمات یاور انسان مقاومت و خویشتن داری آدمی است، به اینکه استقامت به خرج داده، ارتباط خود را با خدا وصل نموده، از صمیم دل متوجه او شود و به سوی او روی آورد و این همان صبر و نماز است و این دو بهترین وسیله برای پیروزی است، چون صبر هر بلا و یا حادثه عظیمی را کوچک و ناچیز می‌کند و نماز که اقبال به خدا و التجاء به اوست، روح ایمان را زنده می‌سازد و به آدمی می‌فهماند: که به جایی تکیه دارد که انهدام پذیر نیست و به سببی دست زده که پاره شدنی نیست.^۱

- صبر

راغب در مفردات گفته: کلمه «صبر» به معنای امساک و خودداری در تنگنا است. وقتی کسی می‌گوید: «صبرت الدابة» معنایش این است که من فلان حیوان را در جایی بدون علف حبس کردم. و نیز وقتی کسی می‌گوید: «صبرت فلانا» معنایش این است که بلائی بر سرش آوردم که بعدامی فهمد، بلائی که از آن خلاصی نخواهد یافت.^۲

کلمه «صبر» به طور کلی به معنای حبس و نگهداری نفس است در برابر عمل به مقرراتی که عقل و شرع معتبر می‌شمارند و یا ترک چیزهایی که عقل و شرع اقتضاء

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۲۲۹.

۲. مفردات راغب، ماده صبر؛ منقول از المیزان، ج ۱۳، ص ۳۰۱.



می کنند که نفوس را از ارتکاب آن حبس کرد.^۱

- صلاة

درباره صلاة همین قدر می گوییم: که نماز از بزرگ ترین عبادت هایی است که قرآن بر آن تاکید بسیار دارد، حتی درباره اش فرموده: (إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ) نماز انسان را از فحشاء و منکر باز می دارد^۲ و در قرآن کریم درباره هر امری سفارش می کند، در صدر آن نماز را به یاد می آورد.^۳

نکات تفسیری

۱) فضیلت صبر

صبر از بزرگ ترین ملکات و احوالی است که قرآن آن را ستوده و مکرر امر بیدان نموده است، تا به جایی که قریب به هفتاد مورد شده، حتی درباره اش فرموده: (إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ) این صبر از کارهای بس مهم است و نیز فرموده: (وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا دُونَ حَظِّ عَظِيمٍ) این اندرز را نمی پذیرد مگر کسانی که صبر کنند و نمی پذیرد، مگر صاحب بهره ای عظیم و نیز فرموده: (إِنَّمَا يُوفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرُهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ) تنها صابرانند که بدون حساب، اجرشان به تمام داده می شود.^۴

معنای صبر این نیست که انسان خود را آماده هر مصیبتی نموده صورت خود را بگیرد تا هر کس خواست سیلیش بزند، نه، معنای صبر (که یکی از فضایل است) این نیست که آدمی چون زمین مرده زیر دست و پای دیگران بیافتد مردم او را لگدکوب کنند و مانند سنگ جلوی پا باز بچپه اش قرار دهند، زیرا خدای سبحان آدمی را طوری خلق کرده که به حکم فطرتش خود را موظف می داند هر مکروهی را از خود دفع نماید و خدا هم او را به وسائل و ابزار دفاع مسلح نموده تا به قدر توانایی اش از آنها استفاده کند و چیزی که این غریزه را باطل و عاقل سازد نمی توان فضیلت نام نهاد. بلکه صبر عبارت است از اینکه انسان در قلب خود استقامتی داشته باشد که بتواند کنترل نظام نفس خود را که - استقامت امر حیات انسانی و جلوگیری از اختلال آن بستگی به آن نظام دارد - در دست گرفته، دل خود را از تفرقه و نسیان تدبیر و خبط فکر و فساد رأی جلوگیری کند.

۱ - حقیقت صبر، ج ۱، ص ۱۵۳.

۲ - سوره عنکبوت، آیه ۴۵.

۳ - ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۵۱۸؛ با تلخیص.

۴ - همان.



پس صابران آنهایی هستند که در مصائب استقامت به خرج داده و از پادرنمی آیند و هجوم رنج‌ها و سختی‌ها پایشان را نمی‌لغزاند، به خلاف غیر صابران که در اولین برخورد با نااملایمات قصد هزیمت می‌کنند و آن چنان فرار می‌کنند که پشت سر خود راهم نگاه نمی‌کنند.

از همین جا معلوم می‌شود که صبر چه فضیلت بزرگی است و چه راه خوبی است برای مقاومت در برابر مصائب و شکستن شدت آن. ولی با این حال به تنهایی کافی نیست که عافیت و سلامت را که در مخاطره بوده برگرداند، در حقیقت صبر مانند دژی است که انسان از ترس دشمن بدان پناهنده شود ولی این در نعمت امنیت و سلامتی و حریت حیات را به انسان عودت نمی‌دهد و چه بسا محتاج به سبب دیگری شود که آن سبب رستگاری و پیروزی را تامین نماید.^۱

۲) توصیف قرآن از صبر

خدای سبحان صبر را چنین توصیف کرده که خدا با صابران است که دارای این صفتند و اگر در آیه مورد بحث تنها صبر را توصیف کرد و از نماز چیزی نفرمود، با اینکه در آیه: (وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ) نماز را توصیف کرده، بدین جهت بود که مقام آیات مورد بحث مقام برخورد با مواقف هول‌انگیز و هم‌واردی با شجاعان است و در این مقام اهتمام ورزیدن به صبر مناسب‌تر است، به خلاف آیه سابق و باز به همین جهت در آیه مورد بحث فرمود: (إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ) و نفرمود: (ان الله مع المصلين).

و اما اینکه فرمود: خدا با صابران است این معیت غیر آن معیتی است که در آیه: (وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ، او با شماست هر جا که باشید)^۲، آمده، برای اینکه معیت در آیه سوره حدید معیت احاطه و قیمومت است، می‌خواهد بفرماید: خدا بر همه شما احاطه دارد و قوام ذات شما به او است، به خلاف معیت در آیه مورد بحث که به معنای یاری کردن صابران است می‌خواهد بفرماید (الصبر مفتاح الفرج؛ صبر کلید فرج خدایی و یاری اوست).^۳

۳) فراگیر بودن معنای صبر

این آیه دارای مفهوم وسیعی است و هرگونه صبر و استقامت را شامل می‌شود،

۱. همان، ج ۱۱، ص ۱۴۲.

۲. سوره حدید، آیه ۴.

۳. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۵۱۸؛ بالتلخیص.



خواه صبر به اطاعت یا بر معصیت یا بر مصیبت باشد. برای انجام هر کار مهمی کمک گرفتن و استعانت لازم است، خواه جهاد باشد یا غیر آن؛ بنابراین، برای انجام هر کار مهمی باید از شاخه های مختلف صبر که متناسب با آن کار است، یاری خواست.

درباره تفسیر صبر به «روزه» باید گفت که روزه یکی از مصداق های روشن این صبر است، نه این که تمام مفهوم آن را در بر بگیرد.^۱

۴) رابطه بین صبر و صلاة

در این جا این سؤال پیش می آید که چه رابطه ای میان صبر به معنی وسیع کلمه با صلاة (نماز) وجود دارد؟

بعضی از مفسران گفته اند: رابطه آن دو این است که گاه پیمانۀ صبر انسان لبریز می شود و طاقت او بر صبر کاهش می یابد. این جاست که نماز به اوقوت قلب و اراده و توکل بر خدا می بخشد و بدین سان، نیروی صبر از طریق نماز افزایش می یابد. به تعبیر دیگر، هنگامی که انسان از طریق نماز به خدا روی می آورد، خود را به قدرت بی پایان و لایزال حق مرتبط می سازد، این کار، مقاومت انسان را در برابر مشکلات، چنان افزایش می دهد که به نیروی شکست ناپذیری تبدیل می شود.

به همین دلیل در حدیثی که گاه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و گاه از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده و هر دو نیز صحیح می باشد، آمده است: «إِذَا أَهَالَهُ أَمْرُ فَرْغٍ، قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ ثُمَّ تَلَى هَذِهِ الْآيَةَ وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ؛ هنگامی که با مشکل مهمی روبه رو می شد، به نماز بر می خاست (و پس از نماز به دنبال حل مشکل می رفت) و این آیه را تلاوت می فرمود: استعینوا بالصبر و الصلوة»^۲

به هر حال، این آیه از روشن ترین آیاتی است که اهمیّت صبر را به عنوان عامل پیروزی در زندگی مشخص می کند.^۳ از طرفی به پیامبر دستور می دهد که به مؤمنین بگو:

«ای بندگان من که ایمان آورده اید، تقوای الهی پیشه کنید؛ برای کسانی که در این دنیا نیکی کرده اند، پاداش نیکی است؛ سرزمین خدا وسیع است هر گاه تحت فشار شدید کافران جبار قرار گرفتید، تسلیم نشوید، بلکه مهاجرت کنید؛ زیرا صابران اجر و پاداش خود را بی حساب دریافت می کنند؛ قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَارْضُ بِاللَّهِ وَاسِعَةً أَمَّا يُوقِ الصَّابِرُونَ

۱. اخلاق در قرآن، ج ۲، ص ۴۴۲.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۵۴؛ روح البیان، ج ۱، ص ۲۵۷.

۳. اخلاق در قرآن، ج ۲، ص ۴۴۲.

اَجْرُهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»^۱

این آیه از یک سو نشان می‌دهد که انسان باید در برابر مشکلاتی که در راه مقابله با جباران متحمل می‌شود، از نیروی صبر کمک بگیرد؛ زیرا بدون آن چاره‌ای جز تسلیم در برابر ظالمان زورمدار ندارد. و از سوی دیگر، پاداش صابران را بی حساب و غیر قابل شمارش بیان می‌دارد.

تعبیر «بی حساب» نشان می‌دهد که خداوند، آن قدر به آنها پاداش می‌دهد که جزاوی، کسی قادر به حسابش نیست. به همین جهت در حدیثی از رسول خدا ﷺ می‌خوانیم: «هنگامی که نامه‌های اعمال گشوده می‌شود و ترازوهای اعمال نصب می‌شود، برای کسانی که گرفتار بلاهای سختی شدند و صبر کردند، نه ترازویی نصب می‌شود و نه نامه عملی گشوده خواهد شد (بلکه بی حساب به آنها پاداش می‌دهند)؛ سپس پیامبر اسلام ﷺ آیه فوق را تلاوت نمود: اَمَّا يُوقِي الصَّابِرُونَ اَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»^۲. تعبیر بسیار جالبی درباره اهمّیت صبر در قرآن وجود دارد و آن این که فرشتگان هنگامی که برای دیدار بهشتیان از هردری وارد می‌گردند، به آنها می‌گویند: «سلام بر شما! به خاطر صبر و استقامتان، چه پایان خوبی در این سرانصیبتان شد! سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ»^۳.

جالب این که از میان تمام اعمال و طاعات و عبادات و کارهای نیک بهشتیان، انگشت روی صبر و شکیبایی آنها می‌گذارند و آن را سبب ورود به بهشت می‌شمارند و اگر دقت کنیم، تصدیق خواهیم کرد که صبر و استقامت، نقش مهمی در سعادت انسان و بهشتی شدن او دارد؛ زیرا بدون صبر، نه پرهیز از گناه ممکن است و نه انجام اطاعت‌ها و عبادت‌ها، نه جهاد با نفس و نه جهاد با دشمن. به همین دلیل فرشتگان، در نخستین تبریک به بهشتیان، به مسئله صبر تکیه می‌کنند.^۴

۵) همه طاعات در سایه صبر انجام می‌گیرد

طاعات در سایه صبر انجام می‌گیرد، در آیه بیست و دوم همین سوره آمده است: «اندیشمندان و اولوالالباب، کسانی هستند که به خاطر ذات پروردگارشان، صبر و

۱. سوره زمر، آیه ۱۰.

۲. این حدیث را مرحوم طبرسی در «مجمع البیان» و قرطبی در تفسیر خود و برسوی در «روح البیان» با تفاوت‌های مختصری در ذیل آیه مورد بحث نقل کرده‌اند.

۳. سوره رعد، آیه ۲۴.

۴. اخلاق در قرآن، ج ۲، ص ۴۴۲.



شکیبایی می‌کنند، نماز را برپا می‌دارند و از آنچه به آنها روزی داده‌ایم، در پنهان و آشکار، انفاق می‌کنند و با حسنات، آثار سیئات را از بین می‌برند؛ وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَانْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرُسُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ...»^۱

در تفسیر این آیه، حدیث جالبی از امام علی بن الحسین (علیه السلام) نقل شده است: «هنگامی که روز قیامت می‌شود، ندادنده‌ای ندا می‌دهد که اهل صبر و شکیبایی به پاخیزید؛ گروهی بر می‌خیزند، به آنها گفته می‌شود: سوی بهشت بروید. در این هنگام، فرشتگان به استقبال آنها می‌آیند و می‌گویند: کجا می‌روید؟ می‌گویند: سوی بهشت! فرشتگان می‌گویند: قبل از حساب؟! می‌گویند: آری (قبل از حساب). می‌گویند: شما کیستید؟

می‌گویند: ما اهل صبریم؛ می‌گویند: صبر شما چه چیز بوده است؟ می‌گویند: «ما در راه طاعت پروردگار و پرهیز از گناهان و در برابر بلا و اندوه و غم، در دنیا صبر و شکیبایی کردیم». آن‌گاه حضرت فرمود: «این جاست که فرشتگان می‌گویند: داخل بهشت شوید؛ چه عالی است پاداش عاملان». بعضی از راویان احادیث گفته‌اند: «در همین جا فرشتگان می‌گویند: «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ»^۲. از مجموع آنچه در آیات بالا آمد، می‌توان نتیجه گرفت که اهمّیت صبر و شکیبایی و استقامت، بسیار بیش از آن است که ما فکر می‌کنیم. به گفته بعضی از مفسران، صبر در قرآن مجید، بیش از هفتاد بار یا نزدیک به یکصد بار تکرار و تأکید شده، در حالی که هیچ یک از فضایل انسانی، به این اندازه مورد تأکید قرار نگرفته است. این نشان می‌دهد که قرآن، برای این فضیلت اخلاقی و عملی اهمّیت فراوانی قائل است و آن را عصاره همه فضیلت‌ها و خمیرمایه همه سعادت‌ها و ابزار وصول به هر گونه خوشبختی و سعادت می‌داند.

مشابه این کلام الهی را در همین سوره^۳ خواندیم که خداوند به بنی اسرائیل می‌فرمود: در برابر ناملایمات و سختی‌ها، از صبر و نماز کمک بگیرید. در این آیه نیز به مسلمانان دستور داده می‌شود تا در برابر حوادث سخت زندگی، از صبر و نماز یاری بجویند. آری، دردهای یکسان، داروی یکسان لازم دارد. اصولاً انسان محدود، در میان مشکلات متعدّد و حوادث ناگوار، اگر متصل به

۱. سوره رعد، آیه ۲۴.

۲. تفسیر قرطبی، ج ۵، ص ۴۵۳۲.

۳. سوره بقره، آیه ۴۵.



قدرت نامحدود الهی نباشد، متلاشی و منکوب می شود. و انسان مرتبط با خداوند، در حوادث و سختی ها، خود را نمی بازد و برای او حوادث، بزرگ نمی نماید. کسی که نماز را با حضور قلب و با توجه می خواند، به معراج می رود. هرچه پرواز معنوی او بیشتر باشد و بالاتر رود، دنیا و مشکلات آن و حتی خوشی های آن کوچکتر می شود. انسان، یا در نعمت بسر می برد که باید به آیه قبل عمل کند: «فَاذْكُرُونِي، اَشْكُرُوا لِي» و یا در سختی به سر می برد که باید به این آیه عمل کند: «اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ»^۱

۶) ثمرات صبر

(الف) صبر، مادر همه کمالات است.

(ب) صبر در جنگ، مایه شجاعت است.

(ج) صبر در برابر گناه وسیله تقواست.

(د) صبر از دنیا، نشانه زهد است.

(ه) صبر در شهوت، سبب عفت است.

(و) صبر در عبادت، موجب طاعت و صبر در شب هات، مایه ی ورع است.^۲
طبیعت زندگی دنیا این است که با موانع و مشکلات و آفات همراه می باشد. در مسیر انجام «بایدها» و «نبایدها» اغلب مشکلاتی است که اگر انسان از آنها نگذرد، به مقصد نمی رسد. در ضمن، همیشه آفات و مصائبی در کمین نعمت هاست که باعث از دست دادن آنها می شود، مصایبی در اموال و انفس و عزیزان و دوستان و مواهب دیگر.

انسان بدون صبر و استقامت، هم در جهات مثبت به جایی نمی رسد و هم در برابر عوامل منفی و قادر به ایستادگی نیست. به همین دلیل، کلید اصلی پیروزی ها، صبر و شکیبایی است و از آنجا که دین مجموعه ای از بایدها و نبایدهاست، اطاعت و ترک معاصی، بدون صبر و استقامت، بقا و دوامی ندارد؛ زیرا طبق بیان گذشته، صبر در برابر ایمان، همانند سر نسبت به بدن است.

از این رو، در بعضی از احادیث اسلامی (از جمله حدیثی از امیرمؤمنان (علیه السلام) نقل شده: «صبر و ظفر، قرین هم شمرده شده اند که به واسطه صبر، ظفر می آید»؛ «الصَّبْرُ الظَّفَرُ؛ صبر مساوی با پیروزی است»^۱.

۱. اخلاق در قرآن، ج ۲، ص ۴۴۷.

۲. تفسیر نور، ج ۱، ص ۲۳۶.

۳. غرر الحکم، حدیث ۲۱۳.



در آیات قرآن نیز شرط مهم پیروزی مجاهدان راه خدا را صبر و شکیبایی شمرده است: «... اَنْ يَّكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَاَنْ يَّكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا»^۱

(هر گاه بیست نفر صبر و با استقامت از شما باشد، بر دویست نفر غلبه می کنند و اگر صد نفر باشند بر هزار نفر از کافران پیروز می گردند)

چه نیرویی است که یک نفر را توانایی مقابله با ده نفر و صد نفر را توانایی مقابله با یک هزار نفر را می دهد. این نیرو همان صبر و استقامت است که در آیه به آن تصریح شده است.

افراد سست اراده و کم حوصله و کم استقامت، بسیار زود از میدان حوادث می گریزند، یا در برابر حجم مشکلات زانوی می زنند. نه دنیا را بدون صبر و استقامت به انسان می دهند و نه آخرت را؛ به همین دلیل، اقوام و ملت هایی در جهان پیشرفت دارند که استقامت بیشتری داشته باشند.

در حالات علمای بزرگ (اعم از شخصیت های والای مذهبی که درهای علوم را گشودند یا دانشمندان علوم دیگر که به اختراعات و اکتشافات بزرگی نایل شدند) چیزی که بیش از هر چیز دیگر می درخشد، صبر و استقامت آنها است. گاهی یک دانشمند، برای کشف یک قانون علمی، ناچار است چند سال در انزوا در کتابخانه یا آزمایشگاه خود بماند تا موفق به کشف آن شود.

از سوی دیگر، افراد کم صبر و استقامت، بسیار زود آلوده انواع گناه می شوند، زیرا گناهان، جاذبه های نیرومندی برای نفس سرکش انسانی دارد و اگر مقاومت شدیدی در انسان نباشد، ایستادگی در برابر آن جاذبه ها ممکن نیست.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است: «كَمْ مِنْ صَبْرٍ سَاعَةٍ قَدْ أَوْرَثَتْ فَرَحًا طَوِيلًا وَ كَمْ مِنْ لَذَّةٍ سَاعَةٍ قَدْ أَوْرَثَتْ حُرْنًا طَوِيلًا»^۲

(بسیار اتفاق افتاده که یک ساعت صبر و شکیبایی، سبب شادی طولانی شده است و چه بسیار لذت کوتاهی در یک ساعت، غم و اندوه طولانی به بار آورده است) ممکن است در طول زندگی، انسان گرفتار خسارت ها و زیان های مادی، اجتماعی و یا معنوی شود؛ مثلاً در مورد مرگ نزدیکان باید گفت: چنان نیست که دوستان و خویشاوندان همه با هم متولد شوند و همه با هم بمیرند، بعضی زودتر و بعضی دیرتر، چشم از جهان می پوشند، آنها که زودتر می روند، بازماندگان را به داغ

۱. سوره انفال، آیه ۶۵.

۲. کنز الفوائد، ص ۵۸.



و فراق خود مبتلا می سازند. اگر انسان، صبور نباشد، به زودی سلامتیش را از دست می دهد، از همه چیز زندگی مأیوس گشته و دست او از کار می ماند. آری! این صبر است که با وجود تمام این حوادث ناگوار، به روح و قلب انسان توانایی ادامه حیات را می دهد.

خلاصه این که: درباره اهمّیت صبر و نقش آن در پیشبرد دین و دنیا، هر چه بیان شود کم است. به همین دلیل، تعبیرات بسیار والایی را که در روایات اسلامی درباره پاداش صابران آمده است، نباید مبالغه پنداشت و در یک بیان کلی می توان به این روایت از امام باقر (علیه السلام) تمسک بجویم: «أَنَّ مَنْ صَبَرَ نَالَ بِصَبْرِهِ دَرَجَةَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ، وَ دَرَجَةَ الشَّهِيدِ الَّذِي ضَرَبَ بِسَيْفِهِ قَدَامَ مُحَمَّدٍ (ص)؛ هر کس صبر و شکیبایی کند، به خاطر آن به مقام روزه داران شب زنده دار می رسد و درجه شهیدی را که در پیشاپیش پیغمبر اکرم (ص) با شمشیر به دفاع پرداخته و شربت شهادت نوشیده است، را به دست می آورد»^۱.

۲) شاخه های صبر

در بسیاری از گفتار و نوشتار علمای اخلاق و بزرگان اسلام، «صبر» به سه شاخه تقسیم شده است:

الف) صبر بر اطاعت.

ب) صبر بر معصیت.

ج) صبر بر مصیبت.

منظور از «صبر بر اطاعت»؛ ایستادگی در برابر مشکلات اطاعت فرمان خداست. اطاعت فرمان الهی در نماز و روزه و حج و جهاد و ادای واجبات مالی، همانند خمس و زکات و هم چنین صبر و شکیبایی در برابر مشکلات اطاعت او امر استحبابی که دامنه گسترده ای دارد.

منظور از «صبر بر معصیت»؛ ایستادگی در برابر شعله های سرکش شهوات و هیجان های برخاسته از هوا و هوس است که اگر چنین نباشد، طوفان شهوات و هوس ها تمام ایمان و تقوا و پاکی و صدق و صفا و ... را از بین می برد.

و منظور از «صبر بر مصیبت»؛ آن است که انسان در طول زندگی، در برابر حوادث دردناکی، مانند از دست دادن عزیزان، خسارت های عظیم مالی، به خرافتدان آبرو و حیثیت اجتماعی، گرفتاری در چنگال بیماری های صعب العلاج و افتادن در دام دوستان ناباب و شرکای خائن و حکومت ظالم و گاه همسران فاسد و ... صبر و

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۱، کتاب الجهاد، ص ۲۰۹.

شکیبایی را از دست ندهد.

بزرگان اخلاق، این تقسیم سه گانه را از روایات اسلامی گرفته اند؛ همانند روایتی که از پیامبر اسلام ﷺ نقل شده است: «الصَّبْرُ ثَلَاثَةٌ، صَبْرٌ عَلَى الْمُصِيبَةِ وَ صَبْرٌ عَلَى الطَّاعَةِ وَ صَبْرٌ عَلَى الْمُعْصِيَةِ، فَصَبْرٌ عَلَى الْمُصِيبَةِ حَتَّى يَرُدَّهَا بِحُسْنِ عَزَائِهَا، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ ثَلَاثَ مِائَةِ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَ مَنْ صَبَرَ عَلَى الطَّاعَةِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ سِتِّ مِائَةِ دَرَجَةٍ، مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ كَمَا بَيْنَ تَحْتِ الْأَرْضِ إِلَى الْعَرْشِ وَ مَنْ صَبَرَ عَلَى الْمُعْصِيَةِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ تِسْعَ مِائَةِ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ كَمَا بَيْنَ تَحْتِ الْأَرْضِ إِلَى مُنْتَهَى الْعَرْشِ»^۱

صبر بر سه گونه است: صبر بر مصیبت، صبر بر طاعت و صبر بر معصیت کسی که صبر بر مصیبت کند و آن را با شکیبایی و صبر جمیل تحمل نماید، خداوند سیصد درجه برایش می نویسد که فاصله میان هر درجه همانند فاصله آسمان و زمین است و هر کس صبر بر طاعت کند، خداوند ششصد درجه برایش می نویسد که فاصله هریک با دیگری همانند فاصله انتهای زمین تا عرش خداست. و هر کس صبر بر معصیت کند، خداوند نهصد درجه برایش می نویسد که فاصله هریک با دیگری، همانند فاصله منتهای زمین تا منتهای عرش خداست.

از تعبیرات این حدیث، استفاده می شود که صبر بر معصیت مهم تر از همه است و صبر بر طاعت در مرحله دوم و صبر بر مصیبت در مرحله سوم قرار دارد.

امیرمؤمنان علی (ع) در حدیثی دیگر، بعد از آن که ایمان را بر چهار ستون قرار داده که رکن اول آن صبر، رکن دوم آن یقین و رکن سوم آن، عقل و رکن چهارم آن جهاد است، می فرماید: «وَالصَّبْرُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ، عَلَى الشَّوْقِ وَالشَّقِّ وَالزُّهْدِ وَ التَّوَقُّبِ؛ صبر چهار شعبه دارد، اشتیاق، ترس، زهد و انتظار»^۲

و سپس در شرح آن می فرمایند: «کسی که اشتیاق بهشت داشته باشد، از شهوات و هوس های سرکش به کنار می رود و آن کسی که از آتش دوزخ بترسد، از محرمات دوری میگزیند و کسی که زهد بر دنیا داشته باشد، مصیبت ها را ناچیز می شمرد و کسی که در انتظار سرانجام نیک باشد، برای انجام نیک سرعت می گیرد».

با اندکی دقت روشن می شود که هدف امام (ع)، در این بیان، شرح انگیزه های صبر و استقامت است، نه شاخه های آن. نظیر حدیث فوق که از پیامبر اسلام ﷺ

۱. بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۷۷- در اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۹۱ نیز همین معنی نقل شده است.

۲. نهج البلاغه، کلمات قصار، حدیث ۳۱.

نیز نقل شده است.^۱

۱۸) جزع و بی‌تابی

«جزع» نقطه مقابل «صبر» است و آن، حالت بی‌قراری و ناشکیبایی در برابر حوادث و مشکلات است، به گونه‌ای که انسان در برابر حادثه زانو زند، مأیوس شود، بی‌تابی کند و یا از تلاش و کوشش برای رسیدن به مقصد چشم‌پوشد.

جزع یکی از بدترین و نکوهیده‌ترین صفات است که انسان را در دنیا و آخرت به بدبختی می‌کشاند و از رسیدن به مقامات والا باز می‌دارد و ارزش و مقام او را در جامعه کاسته، شربت زندگی را در کامش تلخ و شهد حیات را شرنگ می‌سازد.

قرآن مجید در سوره «معاراج»، انسان را موجودی حریص و کم‌طاقت معرفی می‌کند که وقتی بدی به او برسد، بی‌تابی می‌کند و هنگامی که خوبی به او رسد، بخل می‌ورزد و مانع دیگران می‌شود، «انَّ الْاِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا* اِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا* وَاِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا».^۲

افراد با ایمانی را که به نماز و کمک به محرومان و اصول عفت و امانت و شهادت به حق وفا دارند، استثنا کرده و از تحت عنوان «هلوع» خارج می‌کند.

تعبیر آیات فوق، شاید اشاره به این باشد که معمولاً افراد جزوع و ناشکیبا بخیل هم هستند؛ همان گونه که بخیلان ناشکیبا می‌باشند؛ به تعبیر دیگر این دو صفت با یکدیگر رابطه دارند و از این رو در مفهوم «هلوع» جمع شده‌اند.

در روایات اسلامی نیز بحث‌های جالب و عمیق و نکته‌های قابل ملاحظه‌ای در این زمینه دیده می‌شود که هریک از دیگری آموزنده‌تر است.

دلیل آن روشن است؛ زیرا جزع و بی‌تابی هیچ مشکلی را حل نمی‌کند، تنها اثرش این است که روح و جسم انسان را در هم می‌کوبد، به همین دلیل از شکیبایی پر زحمت‌تری باشد؛ مثلاً، هنگامی که انسان، عزیزی را از دست دهد، ممکن است سرش را به دیوار بکوبد، گریبان چاک کند، نعره و فریاد بکشد و یا سرانجام خودکشی کند؛ اما هیچ یک از این‌ها عزیز از دست رفته را باز نمی‌گرداند، بلکه تنها پایه‌های ایمان و سلامت جسم و جان او را در هم می‌کوبد، علاوه بر این، اجر و پاداش انسان را نیز بر باد می‌دهد که شرح آن در حدیث بعد می‌آید.^۳

۱. اخلاق در قرآن، ج ۲، ص ۴۶۷.

۲. سوره معارج، آیه ۲۱-۱۹.

۳. اخلاق در قرآن، ج ۲، ص ۴۵۹.

۹) درمان جزع و ناشکیبایی

این بیماری درونی، مانند بسیاری از بیماری‌های دیگر، راه‌های درمان دارد که در ذیل به آنها اشاره می‌کنیم:

الف) تشخیص درد و تجویز بهترین راه درمان

هنگامی که یک طبیب روحانی، این بیماری اخلاقی را از طریق آثار و نشانه‌هایش (مانند برسرو صورت زدن، انگشت به دندان گزیدن، ناله و فریاد کشیدن، با کج خلقی و خشونت با دیگران صحبت کردن، بازن و فرزند خود بدرفتاری نمودن و حداقل زبان به شکوه گشودن) تشخیص داد، برای درمان دست به کاری شود و از راه‌های مختلف اقدام می‌کند!

ب) یادآوری پیامدهای شوم جزع و بی‌تابی

یادآوری پیامدهای جزع و بی‌تابی و آثار سوء آن نقش مهمی در درمان این بیماری روحی دارد. شاید کمتر کسی این آثار را بداند و از این حالت، بیزار نشود و در صدد رفعش بر نیاید.

آری! هنگامی که انسان بداند، ناشکیبایی‌ها، اجر و پاداش او را در پیشگاه خدا (طبق روایات گذشته)، برباد می‌دهد؛ بی‌آن که مشکلی را حل کند، روان انسان را در هم می‌کوبد و آرامش او را سلب نموده و سلامت جسم و جان او را به خطر می‌اندازد؛ از همه بدتر این که درهای حل مشکل را بر روی انسان می‌بندد؛ زیرا اگر به هنگام بروز مشکلات و مصائب، انسان خونسردی خویش را حفظ کند و به اعصاب خویش مسلط باشد، اغلب راه حلی برای گشودن مشکل و یا حداقل، کاهش مصائب می‌یابد؛ ولی انسان ناشکیبا بر اثر اضطراب و بی‌تابی و عدم تسلط بر اعصاب و عدم تمرکز فکر، حتی درهایی را که آشکارا به رویش باز است، نمی‌بیند؛ درست مانند پرندگانی که در اتاق و سالنی گرفتار شوند، مرتب خود را به این در و دیوار می‌کوبند و حتی هنگامی که صاحب خانه، پنجره‌ها را می‌گشاید تا آنها آزاد شوند، به خاطر اضطراب و بی‌تابی‌شان، حتی دریچه‌های باز را نیز نمی‌بینند که اگر لحظه‌ای آرام گیرند و شکیبایی پیشه کنند و نگاهی به اطراف خود اندازند، به آسانی راه نجات خود را پیدا خواهند کرد.

دقت به این حقایق، تأثیر مهمی در تغییر این حالت دارد و به تدریج انسان را در صف شکیبایان درمی‌آورد.

ج) مطالعه آیات و روایاتی که پیرامون اجر و پاداش صابران وارد شده است

مطالعه آیات و روایاتی که درباره اجر صابران وارد شده است، نقش مهمی در تقویت روحیه صبر در انسان دارد، از جمله این آیه شریفه که بزرگ‌ترین بشارت



را به صابران می‌دهد: «بشارت ده صابران را همان‌ها که وقتی مصیبتی به آنها برسد، می‌گویند: «وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ* الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ*» اُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ؛ ما از خداییم و به سوی او باز می‌گردیم، رحمت و درود خدا بر آنهاست و آنها هدایت یافتگانند...»^۱.

تعبیر «اُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» تعبیر پر معنا و دارای تفسیرهای گوناگونی است که ممکن است یکی از تفسیرهای آن همان که در بالا ذکر شد، باشد و آن این که صابران، راه حل مشکلات را زودتر از دیگران پیدا می‌کنند و درها به روی آنان گشوده می‌شود.

چون یکی از عوامل اصلی بی‌تابی «ضعف نفس» است؛ پس هر قدر انسان در تقویت روحیات خود بکوشد، در زدودن آثار ناشکیبایی و بی‌صبری موفق‌تر است.

د، مطالعه احوال انبیا و اولیا و بزرگان

یکی دیگر از راه‌های درمان بی‌تابی، مطالعه حالات انبیا و اولیا و صبر و شکیبایی آنان در مقابل مصائب و درد و رنج‌های گوناگون و دشمنان درونی و بیرونی است. یادآوری این مسائل به انسان الهام می‌دهد که نباید در برابر حجم مشکلات بی‌تابی نمود.

ه، تلقین و اعتماد به نفس در تحمل سختی‌ها

این نکته را نیز نباید فراموش کرد که تلقین، چه از سوی خود و چه از طرف دیگران، عامل مؤثری در برطرف ساختن اخلاق سوء و صفات زشت نفسانی است. اگر ناشکیبایان هر روز به خود تلقین شکیبایی کنند و اطرافیان نیز در تلقین کوتاهی نکنند، بی‌شک آثار شکیبایی در آنان ظاهر می‌شود.

این بحث را با دعایی از امام سجاد (ع) پایان می‌دهیم: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ أَوَّلَ يَوْمِي هَذَا صَلَاحًا وَأَوْسَطَهُ فَلَاحًا وَآخِرَهُ نَجَاحًا أَعُوذُ بِكَ مِنْ يَوْمٍ أَوَّلُهُ فَرْعٌ وَأَوْسَطُهُ جَزَعٌ وَآخِرُهُ وَجَعٌ؛ پروردگارا! آغاز روز مرا صالح و سعادت و وسط آن را راستگاری و پایانش را پیروزی قرار ده. پناه به تو می‌برم از روزی که آغازش بی‌تابی و وسط آن ناله و فریاد و پایانش درد و رنج باشد».

از این تعبیر استفاده می‌شود که جزع و فزع انسان را به درد و رنج می‌کشاند و نه تنها از درد انسان نمی‌کاهد، بلکه دردش را افزایش می‌دهد.

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۷-۱۵۵.

روایات

(الف) «روی عن الصادق علیه السلام أنه قال ما يمنع أحدكم إذا دخل عليه غم من غموم الدنيا أن يتوضأ ثم يدخل المسجد فيركع ركعتين يدعوا الله فيها أما سمعت الله تعالى يقول: «وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ»^۱

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «هنگامی که با غمی از غم های دنیا روبرو می شوید وضو گرفته، به مسجد بروید، نماز بخوانید و دعا کنید، زیرا خداوند دستور داده «وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ»

توجه به نماز و راز و نیاز با پروردگار نیروی تازه ای در انسان ایجاد می کند و او را برای رویارویی با مشکلات نیرو می بخشد.

(ب) عنه علیه السلام: الْمُؤْمِنُ خَلِيمٌ لَا يَجْهَلُ، وَإِنْ جُهِلَ عَلَيْهِ يَخْلُمُ، وَلَا يَظْلِمُ، وَإِنْ ظُلِمَ غَفَرَ، وَلَا يَبْخُلُ، وَإِنْ بُخِلَ عَلَيْهِ صَبَرَ.^۲

امام صادق علیه السلام: مؤمن، بردباری است که به کسی [جسارت نمی کند و اگر نسبت به او جسارتی صورت گیرد بردباری می ورزد، ستم نمی کند و اگر به وی ستم شود می بخشد. بخل نمی ورزد و اگر بر او بخل ورزند، صبر می کند.

(ج) عیسی علیه السلام: إِنْكُمْ لَا تُدْرِكُونَ مَا تُحِبُّونَ إِلَّا بِصَبْرِكُمْ عَلَى مَا تَكْرَهُونَ.^۳
عیسی علیه السلام: شما به آنچه دوست دارید نخواهید رسید، مگر با صبر در برابر آنچه ناخوش می دارید.

(د) عن الصادق علیه السلام: إِنْ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَنْعَمَ عَلَى قَوْمٍ فَلَمْ يَشْكُرُوا فَصَارَتْ عَلَيْهِمْ وَبَالًا، وَابْتَلَى قَوْمًا بِالْمَصَائِبِ فَصَبَرُوا فَصَارَتْ عَلَيْهِمْ نِعْمَةً.^۴

امام صادق علیه السلام: خداوند عز و جل به مردمی نعمت داد و آنها سپاس گزاری نکردند و بدین سبب آن نعمت بر آنان و بال شد و مردمی را به مصیبت ها مبتلا کرد و آنها صبر کردند و در نتیجه، آن مصیبت ها به نعمت تبدیل شد.

(هـ) رسول الله صلی الله علیه و آله: عَلَامَةُ الصَّابِرِ فِي ثَلَاثٍ: أَوَّلُهَا أَنْ لَا يَكْسَلَ، وَالثَّانِيَةُ أَنْ لَا يَضْجَرَ، وَالثَّلَاثَةُ أَنْ لَا يَشْكُو مِنْ رَبِّهِ تَعَالَى؛ لِأَنَّهُ إِذَا كَسِلَ فَقَدْ ضَيَعَ الْحَقَّ، وَإِذَا ضَجِرَ يُؤَدِّي الشُّكْرَ، وَإِذَا شَكََا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ فَقَدْ عَصَاهُ.^۵

۱. مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۱۷.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۲۳۵.

۳. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۷۹، ص ۱۳۸.

۴. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۹۲.

۵. علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۹۸.



پیامبر خدا ﷺ: نشانه شکیباسه چیز است: اول آن که تنبلی نمی وزرد، دوم آن که افسرده و دلتنگ نمی شود و سوم آن که از پروردگار خود شکوه نمی کند؛ زیرا اگر تنبل باشد، حق را فرو می گزارد و اگر افسرده و دلتنگ باشد، شکر نمی گزارد و اگر از پروردگار شکایت کند، معصیت او را کرده است.

داستان

انس بن مالک گفت: مستمندان مردی را به عنوان پیک خدمت حضرت رسول ﷺ فرستادند وقتی که شرفیاب شد عرض کرد من از طرف بینوایان پیامی دارم. حضرت فرمود: مرحبا به تو و دسته ای که من آنها را دوست دارم. عرض کرد یا رسول الله فقراء می گویند ثروتمندان تمام حسنات را برده اند به حج می روند که ما قادر نیستیم، اگر مریض شوند زیادی اموال خود را می فرستند تا برایشان ذخیره باشد. فرمودند به بینوایان بگو هر فقیری که صابر و شکیباسه باشد سه امتیاز دارد که ثروتمندان ندارند:

اولاً: در بهشت غرفه ها ایست که بهشتیان چشم به آنها می اندازند همان طوری که مردم ستارگان را تماشا می کنند وارد آن قصرها نمی شود مگر پیغمبر مستمند یا شهید بینوا و یا مؤمن فقیر.

ثانیاً: نصف روز زودتر از اغنیاء داخل بهشت می شوند که طول آن نصف، پانصد سال است.

ثالثاً: هرگاه ثروتمند بگوید: «سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر» و فقری هم همین ذکر را بگوید ثواب غنی معادل فقیر نمی شود اگر چه ده هزار درهم انفاق کند این سبقت در سایر کارهای نیک و عبادات محفوظ است. پیک بازگشته به آنها خبر داد همه گفتند به این وضع راضی شدیم.^۱

خلاصه و نتیجه گیری

این آیه دارای مفهوم وسیعی است و هرگونه صبر و استقامت را شامل می شود، خواه صبر به اطاعت یا بر معصیت یا بر مصیبت باشد. برای انجام هر کار مهمی کمک گرفتن و استعانت لازم است، خواه جهاد باشد یا غیر آن؛ بنابراین، برای انجام هر کار مهمی باید از شاخه های مختلف صبر که متناسب با آن کار است، یاری جست.^۲

۱. منتهی الامال، ص، ۳۳۲.

۲. اخلاق در قرآن، ج ۲، ص ۴۴۱.



مسجد



«مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ
بَالْكَفْرِ أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ * إِنَّمَا يَعْمُرُ
مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ
يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَى أُولَئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُتَّقِينَ»
[سوره توبه، آیه ۱۸-۱۷]

«مشركان حق ندارند مساجد خدا را آباد کنند در حالی که به کفر خویش
گواهی می دهند آنها اعمالشان نابود (و بی ارزش) شده و در آتش جاودانه
خواهند ماند. * آباد کردن مساجد خدا فقط در صلاحیت کسانی است که به
خدا و روز قیامت ایمان آورده و نماز را برپا داشته و زکات پرداخته و جز از خدا
نترسیده اند پس امید است که اینان از راه یافتگان باشند.»



شان نزول

از جمله موضوعاتی که بعد از لغو پیمان مشرکان و حکم جهاد با آنان ممکن بود برای بعضی مطرح گردد، این بود که چرا ما این گروه عظیم را از خود برانیم و اجازه ندهیم به مسجد الحرام برای مراسم حج قدم بگذارند، در حالی که شرکت آنان در این مراسم از هر نظر مایه آبادی است، هم آبادی بناء مسجد الحرام از طریق کمک‌های مهمی که آنها به این کار می‌کردند و هم آبادی معنوی از نظر افزایش جمعیت در اطراف خانه خدا!

آیات فوق به این گونه افکار واهی و بی اساس پاسخ می‌گوید.^۱

واژگان مهم

- مسجد

واژه مسجد از باب (سجد یسجد) مصدر میمی و یا اسم زمان و مکان است و بر وزن مشرق و مغرب می‌باشد. مسجد به معنی سجده‌گاه، مکان سجده می‌باشد. اما در قرآن و تمدن اسلامی، مسجد به مکانی گفته می‌شود که عبادت‌گاه مؤمنان است. وجه تسمیه عبادت‌گاه مسلمانان به مسجد از آن روی است که سر به سجده نهادن مظهر و نمود اوج فروتنی و کرنش در برابر خدا است. از این رو در اسلام محل عبادت را مسجد نامیده‌اند.^۲

نکات تفسیری

۱) توصیف مسجد

مسجد خانه خدا و محل عبادت و برترین و شریف‌ترین مکان روی زمین است؛ مسجد مرکز اتصال قلب و روح به محبوب حقیقی و جای شنیدن دعوت حضرت دوست به سوی خیر و کمال است.

۱. تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۳۱۴.

۲. دانش نامه قرآن و قرآن پژوهی، خرمشاهی، بهاء الدین، ج ۲، ص ۲۰۵۲.



مسجد، آباد کننده دل، تصفیه کننده جان و مرکز تجلی انوار ربوبی بر قلب مؤمنان است.

مسجد، خانه هدایت و مرکز تربیت و جایگاه اهل معرفت و محل سوز و گداز عاشقان الهی است.

مسجد جای خردمندان، خانه برکت برای مستمندان و جای مناجات دردمندان و سرزمین برآورده شدن نیاز حاجت مندان است.

مسجد خانه قرآن، مدرسه عشق، مکتب دانش، مرز بینش و محل گرفتن فیوضات ربانی از عالم قدس است.

مسجد جایگاه نزول برکات، مرکز تدارک مافات و صحنه پیکار با عوامل شیطان و جای نجات از درکات است.

مسجد، پلی به سوی بهشت و راهی به سوی فضیلت و طریقی به طرف هدایت و دلیلی به سوی نقطه وصال برای فراق زدگان است.

مسجد، جایی است که عبادت و بندگی در آن، افضل و برتر از سایر مکان ها است و آباد نگاه داشتن آن از اعظم عبادات و قربات است.

مسجد، جایگاه بسیج عباد خدا برای عبادت و خدمت به خلق، امر به معروف و نهی از منکر، حل مشکلات مسلمانان و آمادگی جهت جهاد و مبارزه با دشمنان خدا و انسانیت است.

مسجد، مرکزی است که امروز قدرش مجهول و فردای قیامت برای آنان که حقش را ادا نکردند، بزرگ ترین اندوه و حسرت و واسطه شرمساری و خجالت در پیشگاه حضرت دوست است!

شایسته مقام مساجد و پاسداری پایه گذاران و طرفداران آن این است که با قلبی هراسناک از خوف خدا و مسئولیت نسبت به مساجد در آن در آیند تا دیگران را به خشوع و سجده وادارند؛ نه آن که برخدا و خلق سرکشی نمایند و مساجد را به صورت پایگاه تحمیل اندیشه ها و سنگر جنگ آرا و عقاید شخصی خود گردانند. یا چون مساجد را از صورت اصلی خود خارج کردند و نسبت به آن خائن گشته و چون وظیفه پاسداری آن ها را انجام ندادند، در حقیقت از آن بیگانه و رانده شدند و جز در حال ترس و نگرانی نبایستی در آن وارد شوند.

یا آن که با اختلافات خود، چون مانع باطنی برای مردم در مساجد پیش آوردند و به خرابی آن کوشیدند و آن را از وضع اولی منحرف ساختند، یگانه پایگاه خود را سست و راه را برای غلبه دیگران باز کردند، تا آنجا که در مساجد که محل امن و آرامش است، خود جز با هراس و نگرانی نتوانند وارد شوند.



آن گروه‌هایی که رابطه و اجتماعاتشان براساس دین و پایگاه قدرتشان مسجد است، همین که اساس و مرکزیت پایگاهشان سست و بی پایه گردید، قدرتشان به ضعف و عزتشان به ذلت برمی گردد و بیش از بونی در دنیا عذاب‌های بزرگ تری در پیش دارند.

مسئولیت مسلمانان نسبت به مسجد خیلی مهم و سنگین است، مسلمان باید در حفظ ظاهر و باطن مسجد بکوشد و وجودش کانون جاذبه مردم به سوی مساجد باشد.^۱

۲) ائمه مساجد

ائمه مساجد لازم است که آراسته به علم، تقوا و بینش سیاسی و اجتماعی و پیراسته از صفات مذموم و دارای حسنات اخلاقی باشند، تا در سایه کمالات آنان مردم به مساجد هجوم برده بر غرائز و سرکشی‌های آنان زمام و مهار الهی بزند.

«قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ»^۲

بگو: پروردگارم به میانه روی [در همه امور و به اجتناب از افراط و تفریط] فرمان داده و [امر فرموده]: در هر مسجدی [به هنگام عبادت] روی [دل] خود را [آن گونه] متوجه خدا کنید [که از هر چیزی غیر او منقطع شود] و او را در حالی که ایمان و عبادت را برای وی از هر گونه شرکی خالص می کنید بخوانید؛ همان گونه که شما را آفرید، [پس از مرگ به او] بازمی گردید.

«لَمَسْجِدٍ أُتِيَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ، فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ»^۳

قطعاً مسجدی که از نخستین روز بر پایه تقوا بنا شده شایسته تر است که در آن [به نماز و عبادت] بایستی، در آن مردانی هستند که خواهان پاکیزگی [و طهارت جسم و جان] هستند و خدا پاکیزگان را دوست دارد.

از آیات شریفه‌ای که ذکر شد، روشن می شود که خداوند بزرگ به مساجدی که به دست مردم مؤمن بنیان گذاری شده و مسلمانان در آن مساجد خود را به تربیت و فضیلت می آریند و از این مراکز به تزکیه نفس و محدود کردن غرائز و آبادی دنیا و آخرت اقدام می کنند، سخت علاقه مند است و در مرحله بعد استفاده می شود که اگر

۱. عرفان اسلامی، انصاریان، ج ۴.

۲. سوره اعراف، آیه ۲۹.

۳. سوره توبه، آیه ۱۸.



مساجد از نظر هدایت آباد شد و آبادی هدایت آن هم بستگی به عمل مردم و علما به شرایط مسجد دارد، مسلمانان در تمام جبهه های حیات و زندگی بردشمنان خود پیروز و دارای عزت دارین خواهند بود!^۱

۳) پیام های کلی آیات مورد بحث

الف) منع صریح از دخالت مشرکان در آباد کردن مساجد

در نخستین آیه تصریح می کند:

مشرکان حق ندارند مساجد خدا را آباد کنند، با اینکه صریحا به کفر خود گواهی می دهند «مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ» گواهی آنها بر کفر خودشان هم از لابلای سخنانشان آشکار است و هم از لابلای اعمالشان و حتی طرز عبادت و مراسم جشنان نیز گواه این موضوع است.^۲

ب) دلیل منع مشرکان از عمران مساجد

«أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ»

سپس به دلیل و فلسفه این حکم اشاره کرده می گوید: (اینها به خاطر نداشتن ایمان، اعمالشان نابود می شود و بر باد می رود و در پیشگاه خدا کمترین وزن و قیمتی ندارد)

«وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ» و به همین دلیل (آنها جاودانه در آتش دوزخ باقی می مانند) با این حال نه کوشش هایشان برای عمران و آبادی مسجد الحرام یا مانند آن ارزشی دارد و نه انبوه اجتماعشان در اطراف خانه کعبه.

خداوند پاک و منزّه است و خانه او نیز باید پاک و پاکیزه باشد و دست های آلودگان از خانه خدا و مساجد باید به کلی قطع گردد.^۳

ج) پنج شرط برای آباد کنندگان مساجد

در آیه بعد برای تکمیل این سخن شرایط آباد کنندگان مساجد و کانون های پرستش و عبادت را ذکر می کند و برای آنها پنج شرط مهم بیان می دارد و می گوید:

«إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» (تنها کسانی مساجد خدا را آباد می سازند که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند) این اشاره به شرط اول و دوم است، که جنبه اعتقادی و زیربنائی دارد و تا آن نباشد هیچ عمل پاک و شایسته و خالصی از انسان سر نمی زند، بلکه اگر ظاهرا هم شایسته باشد، در باطن آلوده به

۱. عرفان اسلامی، حسین انصاریان، ج ۴.

۲. تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۳۱۴.

۳. همان.



انواع غرض‌های ناپاک خواهد بود.

«وَأَقِمِ الصَّلَاةَ وَآتِ الزَّكَاةَ» بعد به شرط‌های سوم و چهارم اشاره کرده و می‌گوید:
(و نماز را برپا دارد و زکات را بدهد)

یعنی ایمانش به خدا و روز رستاخیز تنها در مرحله ادعا نباشد، بلکه با اعمال پاکش آن را تأیید کند، هم پیوندش با خدا محکم باشد و نماز را به درستی انجام دهد و هم پیوندش با خلق خدا و زکاة را بپردازد. سرانجام به آخرین شرط اشاره کرده و می‌گوید: «وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ». (و جز از خدا ترسد.)

قلبش مملو از عشق به خدا است و تنها احساس مسئولیت در برابر فرمان خدا می‌کند، بندگان ضعیف را کوچک‌تر از آن می‌شمرد که بتوانند در سرنوشت، جامعه، آینده، پیروزی و پیشرفت و بالاخره در آبادی کانون عبادت او، تأثیری داشته باشند.

و در پایان اضافه می‌کند (این گروه که دارای چنین صفاتی هستند ممکن است هدایت شوند) و به هدف خود برسند و در عمران و آبادی مساجد خدا بکوشند و از نتایج بزرگ آن بهره‌مند شوند (فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ)^۱.

۴) منظور از عمران چیست؟

آیا آباد ساختن مساجد به معنی آبادی ساختمان و تاسیسات آن است، یا به معنی اجتماع و شرکت در آن؟ بعضی از مفسران تنها یکی از این دو قسمت را در تفسیر «عمران مساجد» در آیه فوق انتخاب کرده‌اند در حالی که مفهوم این کلمه یک مفهوم وسیع است و همه این امور را شامل می‌شود.

مشرکان و بت پرستان نه حق شرکت در مساجد دارند و نه تعمیر و بنای ساختمان آنها و همه این امور باید به دست مسلمانان انجام پذیرد.

ضمناً از این آیات استفاده می‌شود که مسلمانان نباید هدایا و کمک‌های مشرکان بلکه تمام فرق غیر اسلامی را برای ساختمان مساجد خود بپذیرند، زیرا آیه اول گرچه تنها سخن از مشرکان می‌گوید ولی آیه دوم که با کلمه «أثماً» شروع شده، عمران مساجد را مخصوص مسلمانان می‌داند.

و از این جاروشن می‌شود که متولیان و پاسداران مساجد نیز باید از میان پاک‌ترین افراد انتخاب شوند، نه اینکه افراد ناپاک و آلوده به خاطر مال و ثروتشان و یا به خاطر مقام یا نفوذ اجتماعی‌شان (آن چنان که در بسیاری از نقاط متأسفانه رایج

۱. همان، ص ۳۱۶-۳۱۵.



شده) بر این مراکز عبادت و اجتماعات اسلامی گمارده شوند. بلکه تمام دست‌های ناپاک را از تمام این مراکز مقدس باید کوتاه ساخت. و از آن روز که گروهی از زمامداران جبار و یا ثروتمندان آلوده و گنه‌کار دست به ساختمان مساجد و مراکز اسلامی زدند، روح و معنویت و برنامه‌های سازنده آنها مسخ شد و همین است که می‌بینیم بسیاری از این گونه مساجد شکل مسجد ضرار را به خود گرفته است!^۱

۵) تفاوت بنیانی مساجد با اماکن مشابه در ادیان دیگر

کلمه مسجد حدود ۲۸ مورد در قرآن ذکر شده، ۲۲ بار به صورت مفرد «مسجد» و ۶ بار به صورت جمع «مساجد».

پایگاه مقدس و عظیمی چون مسجد با اماکنی مشابه آن که در سایر مذاهب مطرح است اصلاً قابل مقایسه نیست، اماکنی چون کلیسا، کنیسه، خانقاه، آذکوه، دیر، محیط‌های بی‌روح و مرده و محل انجام مراسم تشریفاتی و گاهی توأم با فساد، همانند: شراب، رقص، آواز و غنا و... و در واقع اماکن بزم هستند تا یک عبادتگاه و جایگاه توحید و یکتاپرستی.^۲

۶) منع کنندگان از مساجد، ستمکارترین مردم

قران مجید در سوره بقره آیه ۱۱۴ کسانی که مردم را از مساجد خدا به هر شکلی باز می‌دارند و مانع آنها می‌شوند در نزدیک شدن و استفاده نمودن از این اماکن مقدس و محترم، ستمکارترین مردم نام می‌برد.^۳

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا أُولَٰئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ»

و کیست ستمکارتر از آن که مردم را از ذکر نام خدا در مساجد منع کند و در خرابی آن اهتمام و کوشش نماید، چنین گروه را نشاید که در مساجد مسلمین در آیند جز آن که ترسناک و بیمناک باشند این گروه را در دنیا ذلت و خواری نصیب است و در آخرت عذابی بسیار سخت. و قران در سوره حج آیه ۲۵ به این افراد وعده عذاب جهنم می‌دهد.^۴

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ

۱. همان، ص ۳۱۷.

۲. مسجد پایگاه توحید و تقوی، رزاقی، ابوالقاسم، ص ۱۳.

۳. (ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۳۵۳)

۴. تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۶۱؛ ترجمه تفسیر مجمع البیان، ج ۱۶، ص ۲۰۲.



سَوَاءُ الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ»

و آنان که به خدا کافر شده و مردم را از راه دین خدا منع می‌کنند و نیز از مسجد الحرامی که ماحرمت احکامش را برای اهل آن شهر و بادیه نشینان یکسان قرار دادیم مانع (مردم) می‌شوند و کسی که در آنجا اراده دشمنی و تجاوز کرده و به خلق ظلم و ستم کند همه را عذاب دردناک می‌چشانیم.

۷) قداست مساجد

از جمله (مساجد الله) در آیات قبل این نکته به دست می‌آید که مساجد از قداست و حرمت ویژه‌ای برخوردار هستند چون کلمه مساجد اضافه به الله شده است و این حاکی از آن است که مساجد خانه‌های خداوند در روی زمین‌اند و در این خانه‌ها باید خداوند را با اخلاص یاد کرد.

همان گونه که در سوره اعراف آیه ۲۹ آمده:

قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ

بگو پروردگار من شما را به عدل و دوستی امر کرده و نیز فرموده که در هر عبادت روی به حضرت او آرید و خدا را از سر اخلاص بخوانید که چنانچه شما را در اول بیافرید به سویش باز آئید.

مفسران در تفسیر جمله (وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ) تفسیرهای گوناگونی ذکر کرده‌اند که زیباترین آن این است که توجه خود را در هنگام اطاعت، خالصانه متوجه خدا نمائید و بت و چیزهای دیگر را شریک او قرار ندهید.^۱

مسجد در عرف قرآن عبادتگاهی برای ذکر خداست. قرآن این تعبیر را در باره اصحاب کهف استعمال کرده و موحدین را متصدی ساختن مسجد در کنار مدفن آنان قرار می‌دهد.

الف) آیا ساختن مسجد کنار قبور با قداست آن در تعارض است؟

«وَكَذَلِكَ أَغْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَزَّلُونَ مِنْهُمُ آمُرُهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِم بُيُوتًا رَجُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمُ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمُ مَسْجِدًا»^۲

و باز ما مردم را بر حال اصحاب کهف آگاه ساختیم تا خلق بدانند که وعده خدا به

۱. ترجمه تفسیر مجمع البیان، ج ۹، ص ۸۳: تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۱۴۴.

۲. سوره کهف، آیه ۲۱.



حق بوده و ساعت قیامت البته بی هیچ شک خواهد آمد تا مردمی که میانشان تنازع و خلاف در امر آنها بود. پس با این همه بعضی گفتند باید گرد آنها حصار و بنائی بسازیم خدا به احوال آنها آگاه تر است و آنان که برواق احوال آنها ظفر و اطلاع یافتند گفتند: البته برایشان مسجدی بنا کنیم.

در واقع این آیه دلیل بر جواز ساختن مسجد و خواندن نماز در کنار قبور است. همچنین از این آیه درمی یابیم که ساختن مسجد بر مزار اولیای خدا ریشه قرآنی دارد، در واقع آثار مقدس باید در مکان های مقدس و به مناسبت های مقدس باشد. مسجد در کنار غار اصحاب کهف ارزش بیشتری دارد، در واقع باید از هر فرصتی برای ترویج دین استفاده کرد، همچنان که می بینیم پیامبر شخصاً دستور می دهد که قبرش را در داخل مسجد قرار دهند.^۱

ب) هر مسجدی قداست ندارد

اما از نظر قرآن هر مسجدی دارای ارزش و قداست نیست، قرآن نمونه ای از این مساجد را برای ما مثال می زند. خداوند در آیه ۱۰۷ سوره توبه می فرماید: «وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَ تَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِضَاعَةً لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لِيُخْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَى وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ»^۲ آن مردم منافقی که مسجدی برای زیان به اسلام بر پا کردند و مقصودشان کفر و عناد و تفرقه کلمه بین مسلمین و مساعدت با دشمنان دیرینه خدا و رسول بود و با این همه قسم های مؤکد یاد می کنند که ما جز قصد خیر و توسعه اسلام نداریم، خدا گواهی می دهد که محققاً دروغ می گویند.

دوازده منافق حسود با اهداف شوم و انگیزه ضرر رساندن به مسلمانان به سرکردگی ابو عامر، مسجدی را در مقابل مسجد قبا احداث کردند، آنها به بهانه اینکه بیماران و پیرمردان توانایی حضور در مسجد قبا را ندارند، اقدام به ساختن مسجدی در مدینه کردند که به نام مسجد ضرار معروف شد.

خداوند در این آیه چهار هدف از اهداف شوم منافقین را در ساختن مسجد ضرار بیان می کند.

۱. زیان رساندن به مسلمانان

۲. تقویت کفر

۳. ایجاد تفرقه بین مؤمنان

۱. ترجمه تفسیر مجمع البیان، ج ۱۵، ص ۳۷؛ تفسیر نور، ج ۷، ص ۱۵۶.

۲. سوره توبه، آیه ۱۰۷.



۴. پایگاهی برای محاربین

وحی الهی پرده از اهداف شوم آنها برداشت و به پیامبر دستور داد که در آن مسجد نماز نخواند و هرگونه فعالیت را در آن مسجد ممنوع اعلام کند. پیامبر ﷺ دستور داد تا آن مسجد را به آتش بکشند و به زباله دان تبدیل کنند.

داستان مسجد ضرار درسی است برای مسلمانان در سراسر تاریخ که مسلمان هرگز نباید ظاهربین باشد، مسلمان کسی است که نفاق و منافق را در هر مکان و در هر لباس و چهره بشناسد، حتی اگر در چهره دین و مذهب و در لباس طرفداری از قرآن و مسجد بوده باشد، استفاده از مذهب برضد مذهب همواره راه و رسم استعمارگران و دستگاه‌های جبار و منافقان می‌باشد. مسلمان باید هوشیار، آگاه و واقع بین باشد، آینده نگر و اهل تجزیه و تحلیل در مسائل اجتماعی.^۱

۸. ویژگی آبادکنندگان مساجد

در آیه مورد بحث ویژگی آبادکنندگان مساجد را این گونه بیان می‌کند: منحصرأ تعمیر مساجد خدا به دست کسانی است که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و نماز (پنجگانه) به پا دارند و زکات مال خود بدهند و از غیر خدا نترسند. امید است که آنها از هدایت شدگان باشند.

در واقع تأکید قرآن بر وجود اوصاف و شرایطی خاص برای آبادکنندگان مساجد دو جنبه فردی و اجتماعی دارد. از جنبه فردی، شرایط مذکور از آن روی اهمیت پیدا می‌کند که آباد کردن مسجد بدون آن ویژگی‌ها، عملی بی‌روح و پیکری بی‌جان است که در بارگاه ربوبی بی‌ارزش است و ثمری نخواهد بخشید. از بعد اجتماعی نیز از آنجا که مسجد دارای نقش‌های مهم اجتماعی است، بایستی آبادکنندگان آن انسان‌های صالح و برگزیده باشند تا مسجد قادر به ایفای نقش حیاتی خویش باشد. به تعبیر دیگر، بیش از آن که به ساختن مسجد اهمیت می‌دهیم باید به ساختن افرادی که اهل مسجد و پاسداران مسجد و حافظان آن هستند اهمیت داد.^۲

۹. مسجد پایگاه مهمی برای مبارزه با دشمنان

و در آیه ۴۰ سوره توبه خداوند به کسانی که مبارزه و دفاع از خود و این پایگاه مهم

۱. ترجمه تفسیر مجمع البیان، ج ۱۱، ص (۲۱۳ - ۲۱۱)؛ تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۱۴۳-۱۴۴.

۲. رک، تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۳۱۴؛ سیمای مسجد، ج ۱، ص ۱۵۲-۱۵۳.



در برابر کافران برمی خیزند وعده نصرت می دهد.^۱
 «الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ يَغِيرُ حَقَّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْ لَا دَفَعَ اللَّهُ النَّاسَ
 بَعْضُهُمْ يَبْعُضَ هُدًى مَتَّ صَوَامِعُ وَبَيْعُ وَصَلَوَاتُ وَمَسَاجِدُ يُذَكِّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا
 وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ»

آن مؤمنانی که (به ظلم کفار) به ناحق از خانه هایشان آواره شده (و) جز آنکه می گفتند پروردگار ما خدای یکتاست (جرمی نداشتند) و اگر خدا رخصت جنگ ندهد و دفع شرب بعضی از مردم را به بعض دیگر نکند همانا صومعه ها و دیرو مساجدی که در آنها نماز و ذکر خدا بسیار می شود همه خراب و ویران می شد و هر که خدا را یاری کند البته خدا او را یاری خواهد کرد که خدا را منتهای اقتدار و توانایی ست.

در واقع یکی از اهداف تشریع فریضه جهاد این بود که مسلمانان بتوانند مراکز بندگی خداوند یعنی «مساجد» را از شر دشمنان دین حفظ نمایند، زیرا از صدر اسلام دشمنان، مساجد و مراکز دینی را خطر جدی برای خود محسوب می کردند و در صدد این بودند که مراکز اجتماع مسلمین را از بین ببرند.

۱۰ تفاوت مسجد ضرار و مسجد قبا

قرآن در مورد مسجد قبا صحبت کرده، اما به صورت اشاره نه با تصریح.
 «لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا الْمَسْجِدُ أَشْهَدُ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ».^۲

توای رسول ما هرگز در مسجد آنها قدم مگذار که همان مسجد (قبا) که بنیانش از اول بر پایه تقوای محکم بنا گردیده بر این که در آن اقامه نماز کنی سزاوارتر است که در آن مسجد مردان پاکی که مشتاق تهذیب نفوس خودند در آیند و خدا مردان پاک مهذب را دوست می دارد.

بیشتر مفسران بر این عقیده اند که مراد از مسجد در این آیه مسجد قباست و در ادامه آیه به خصوصیات مسجد قبا اشاره می کند که در واقع بیان گر علت قداست آن است.^۳

قرآن در سوره توبه آیه ۱۰۹ خیلی زیبا و رسا تفاوت مسجد قبا و ضرار را بیان می کند.
 «أَفَنُكِّنْ أَبْنَاءَهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرًا مِنْ أَسَسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲۸، ص ۲۶۵، ۲۶۶؛ ترجمه تفسیر مجمع البیان، ج ۱۶، ص ۲۲۰.

۲. سوره توبه، آیه ۱۰۸.

۳. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۳۲۵؛ ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۱۸.

جُؤْفِ هَارِ فَانْهَارِيهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»

آیا کسی که مسجدی به غرض تقوی و خداپرستی تأسیس کرده و رضای حق را طالب است مانند کسی است که بنائی سازد بر پایه سستی در کنار سیل که زود به ویرانی کشد و عاقبت آن بنا از پایه به آتش دوزخ افتد؟ و خدا هرگز ستمکاران را هدایت نخواهد فرمود.

از این آیه می توان این نکته ها را به دست آورد که:^۱
مسجد قبا مسجدی است که به مسلمانان سود و بهره می رساند ولی مسجد ضرار بر عکس آن است.

«وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا»^۲

بانیان و سازندگان مساجد تقوی کسانی هستند که ایمان به آخرت و روز جزا دارند و اهل نماز و زکات می باشند و جز از خدای نمی ترسند.

«أَمَّا يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ مِنْ آمْنٍ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ»^۳

ولی بانیان مسجد ضرار کسانی هستند که به خداوند و پیامبر ﷺ کفر می ورزند و از اطاعت الهی و رسولش سرپیچی می نمایند.

«وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا»^۴

مسجد تقوی مرکز وحدت و انسجام مسلمین است، اما مسجد ضرار محل توطئه و تفرقه میان مؤمنان است.

«وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ»^۵

مسجد تقوی سنگر اسلام و مسلمین است، اما مسجد ضرار پایگاه منافقان و محاربان است.

بانیان مسجد تقوی انسان های وارسته و درستکارند، اما سازندگان مسجد ضرار انسان های دروغگو و دورو هستند.

وَاللَّهُ يَشْهَدُ أَنَّهُمْ لِكَاذِبُونَ^۶

خداوند آبادکنندگان مساجد تقوی را هدایت و راهنمایی می کند.

۱. با استفاده از ترجمه تفسیر مجمع البیان، ج ۱۱، ص ۲۱۴؛ ترجمه تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۶۱۸.

۲. سوره توبه، آیه ۱۰۷.

۳. همان، آیه ۱۸.

۴. همان، آیه ۱۰۷.

۵. همان.

۶. همان.



فَعَسَىٰ أَوْلَتْكَ أَن يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ^۱.

امابانیان مساجد ضرار را در سراسیمبی آتش جهنم قرار می دهد و هرگز مورد هدایت الهی قرار نمی گیرند.

وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ^۲.

پس می توان نتیجه گرفت که لازم است مسجد بر اساس تقوا و رضایت الهی بنا نهاده شود و اساساً در قاموس قرآن آن چه قابلیت عروج و صعود به درگاه الهی را داراست، همان تقوا است و صاحبان آن، یعنی انسان های تقوایی، نه صورت و ظاهر عمل. مسجد کلاس و آموزشگاه تربیتی و انسان ساز است، پایگاه تقوی و تربیت نفس و هرکس در آن راه یابد، باید در مقام طهارت درون و برون خود از هر نوع نجاست و خبثت برآید. اهل مسجد باید کسی باشد که پایبند به تمامی شئون الهی و دینی خود باشد و در میان مردم به راستی و درستی مشهور گردد.^۳

۱۱) آداب رفتن به مسجد

برای رفتن به مسجد هم قرآن آدابی را بیان می دارد از آن جمله در سوره اعراف آیه ۳۱ آمده:

«يَا بَنِي آدَمُ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ».

ای فرزندان آدم زیورهای خود را در مقام عبادت به خود برگزید و هم از نعمت های خدا بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید که خدا مسرفان را دوست نمی دارد. مسجد پایگاهی برای عبادت و پرستش است و خداوند تعالی به جهت اهمیت و فضیلت مساجد بر دیگر مکان ها مساجد را به خود نسبت داده و از آن خویش دانسته است.^۴

در سوره جن آیه ۱۸ آمده:

«وَ أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا»

و مساجد مخصوص خداست پس نباید با خدا احدی غیر او را پرستش کنید. بی شک مراد از زینت تنها آراسته بودن به امور ظاهری نیست، بلکه باید گفت: زینت آراسته شدن به فضائل معنوی مانند اخلاص و یاد خدا و حقیقت بندگی است، قلب انسان مسجدی بایستی آراسته به طهارت و پاکی بوده و از شرک و ریا و اعتقادات

۱. همان، آیه ۱۸.

۲. همان، آیه ۱۹.

۳. سیمای مسجد، ج ۱، ص ۱۴۱؛ مسجد در آیین قرآن و روایات، ص ۵۱، ۵۲.

۴. ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۶، ص ۴۵۷؛ تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۱۲۵.



نادرست به دور باشد.^۱

ادب دیگری که قرآن بیان می دارد این است که در هنگام اعتکاف در مسجد مردان را از مباشرت با زنان منع می کند: «وَلَا تَبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرَبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ».^۲

و با زنان هنگام اعتکاف در مساجد مباشرت نکنید این احکام حدود دین خداست، زنهار در آن راه مخالفت مپوید خدا این گونه آیات خود را برای مردم بیان فرماید تا باشد که پرهیزگار شوند.^۳

روایات

روایات واحادیث اسلامی درباره مسجد، مسائل بسیار مهمی را طرح کرده اند که بر تمام مسلمانان لازم است آن ها را رعایت کرده و از این راه خشنودی حضرت حق و پیامبر ﷺ را جلب کنند.

الف) «... سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: شَكَتِ الْمَسَاجِدُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى الَّذِي لَا يَشْهَدُ وَنَهَا مِنْ جِيرَانِهَا، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهَا: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي لَا قَبْلَتْ لَهُمْ صَلَاةً وَاحِدَةً وَلَا أَظْهَرَتْ لَهُمْ فِي النَّاسِ عَدَالَةً وَلَا نَالَهُمْ رَحْمَتِي وَلَا جَاوَزُونِي فِي جَنَّتِي».^۴

راوی می گوید: از حضرت صادق (ع) شنیدم که مساجد به پروردگار عالم از همسایگانی که در آن شرکت نمی کنند، شکایت بردند. خطاب رسید که: به عزت و جلالم سوگند، در صورت استخفاف به مساجد یک نماز از آنان قبول نمی کنم و آنان را به عدالت در بین مردم آشکار نمی نمایم و به رحمت نمی رسند و در بهشت مجاور من نخواهد بود.

ب) «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: كُونُوا فِي الدُّنْيَا أَضْيَافًا، وَاتَّخِذُوا الْمَسَاجِدَ بُيُوتًا وَعُودُوا قُلُوبَكُمْ الرِّقَّةَ وَأَكْثِرُوا مِنَ التَّفَكُّرِ وَالْبُكَاءِ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ، وَاجْعَلُوا الْمَوْتَ نَصَبَ أَعْيُنِكُمْ وَمَا بَعْدَهُ مِنْ أَهْوَالِ الْقِيَامَةِ تَتَّبِعُونَ مَا لَا تَسْكُنُونَ وَتَحْمَعُونَ مَا لَا تَأْكُلُونَ فَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»^۵

پیامبر خدا ﷺ فرمود: در دنیا مهمان باشید، این دل بستگی ها و آرزوها شایسته مهمان نیست، مساجد را به عنوان خانه اصلی خود بگیرید، دل ها را به رفقت عادت دهید، زیاد اندیشه

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۱۱۰؛ سیماي مسجد، ج ۱، ص ۳۵۸.

۲. سوره بقره، آیه ۱۸۷.

۳. رک، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۶۶؛ تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۶۵۱؛ تفسیر هدایت، ج ۱، ص ۳۱۹.

۴. الأمالی، شیخ طوسی: ۶۹۶، حدیث ۱۴۸۵؛ بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۳۴۸.

۵. اعلام الدین: ۳۶۵، باب عدد اسماء الله تعالی، حدیث ۳۳؛ بحار الأنوار، ج ۸۰، ص ۳۵۱.



کنید و از خشیت حق، گریه داشته باشید، موت و احوال قیامت را نصب العین قرار دهید، این چه زندگی غلطی است که ساختمانی کرده‌اید که در آن سکنی ندارید و آن قدر جمع کرده‌اید که برای شما قدرت خوردن نیست، از خدایی که به سوی او بازمی‌گردید، پروا کنید!

ج) «الإمامُ عليٌّ عليه السلام: مَنْ اخْتَلَفَ إِلَى الْمَسْجِدِ أَصَابَ إِحْدَى الثَّمَانِي: أَخَا مُسْتَفَادٍ فِي اللَّهِ، أَوْ عِلْمًا مُسْتَظَرًّا، أَوْ آيَةً مُحْكَمَةً، أَوْ رَحْمَةً مُنْتَظَرَةً، أَوْ كَلِمَةً تَرُدُّهُ عَنْ رَدْيٍ، أَوْ يَسْمَعُ كَلِمَةً تَذُلُّهُ عَلَى هُدًى، أَوْ يَتَرَكُ ذَنْبًا خَشِيَةً أَوْ حَيَاءً.»^۱

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: رفت و آمد به مسجد یکی از این منافع را دارد:

برادری که برادریش سود خدایی دارد.

تحصیل علم جدید و تازه.

دانستن آیه محکمه.

برخورد به رحمت منتظره.

یاد گرفتن کلمه هدایت که انسان را از گمراهی برهاند.

شنیدن کلامی که راهبر به سوی راه خداست.

ترک گناه از ترس حق یا حیا از حضرت باری.

د) «قَالَ عَلِيُّ عليه السلام لَيْسَ لِجَارِ الْمَسْجِدِ صَلَاةٌ إِذَا لَمْ يَشْهَدْ الْمَكْتُوبَةَ فِي الْمَسْجِدِ إِذَا كَانَ فَارِغًا صَحِيحًا»^۲

علی علیه السلام فرمود: همسایه مسجد اگر از هر جهت فراغت و صحت داشته باشد، باید برای نماز واجب به مسجد بیاید که با بودن فراغت و صحت، حق نماز در جای دیگر برای او نیست.

ه) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

هر کس به مسجدی از مساجد خدا برای نماز جماعت برود، برای هر قدمی که برمی‌دارد هفتاد هزار حسنه منظور شود و به همان اندازه درجاتش بالا رود.^۳

و) «عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَلَاثَةٌ يَشْكُونَ: الْمُصْحَفُ، وَالْمَسْجِدُ، وَالْعِثْرَةُ، يَقُولُ الْمُصْحَفُ: يَا رَبِّ حَرِّفُونِي وَمَرِّفُونِي وَيَقُولُ الْمَسْجِدُ: يَا رَبِّ عَظِّلُونِي وَصَيِّعُونِي، وَيَقُولُ الْعِثْرَةُ: يَا رَبِّ قَتَلُونَا وَطَرَدُونَا وَشَرَدُونَا، فَأَجْثُوا لِلرَّكَبَتَيْنِ فِي الْحُصُومَةِ فَيَقُولُ اللَّهُ لِي: أَنَا أَوْلَى بِذَلِكَ»^۴

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در قیامت، سه چیز به حضرت حق شکایت برند: قرآن

۱. میزان الحکمة: ۵/ ۲۳۹۶ به نقل از الأمالی، شیخ صدوق: ۳۱۸.

۲. وسائل الشیعة: ۵/ ۱۹۵، باب ۲، حدیث ۶۳۱۴؛ بحار الأنوار، ج ۸۰، ص ۳۵۴.

۳. بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۳۳۶.

۴. الخصال، ج ۱، ص ۱۷۵.



می‌گوید: پروردگارا! مرا از نظر معنی تغییر داده و پاره کردند. مسجد می‌گوید: پروردگارا! مرا بی کار گذاردند و ضایع نمودند. عترت می‌گوید: الهی! ما را کشتند و راندند و آواره کردند. پیامبر ﷺ می‌فرماید: من برای احقاق حق این‌ها در پیشگاه حضرت حق زانومی‌زنم. خداوند می‌فرماید: من به محاکمه خائن‌ان به این سه برنامه سزاوارترم.^۱

(ز) يَا أَبَا دَرَّ كُلِّ جُلُوسٍ فِي الْمَسْجِدِ لَعُوًّا إِلَّا ثَلَاثَةً قِرَاءَةُ مُصَلٍّ أَوْ ذَاكِرِ اللَّهِ تَعَالَى أَوْ مُسَائِلٍ عَنْ عِلْمٍ.^۲

پیامبر خدا ﷺ به بااذر فرمودند: هر نشستی در مسجد لغو و بیهوده است، مگر نشستن سه کس: نمازگزاری که [قرآن] قرائت کند، کسی که ذکر خدا بگوید و کسی که به دنبال دانشی باشد.

(ح) «مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ صَرَبَ وَالِدَهُ أَوْ وَالِدَتَهُ مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ عَقَى وَالِدَيْهِ مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ لَمْ يُؤَقِّرِ الْمَسْجِدَ.»^۳

امام صادق (ع) ملعون است، ملعون کسی که پدر یا مادر خود را بزند، ملعون است، ملعون کسی که پدر و مادر خود را نافرمانی کند و آزارشان رساند، ملعون است، ملعون کسی که احترام مسجد را نگه ندارد.

(ط) «عن النبي، صلى الله عليه وآله: لِلْمُنَافِقِينَ عَلَامَاتٌ يُعْرَفُونَ بِهَا: تَحِيَّتُهُمْ لَعْنَةً، وَطَعَامُهُمْ بُهْمَةً، وَغَنِيمَتُهُمْ غُلُولٌ، لَا يَقْرَبُونَ الْمَسَاجِدَ إِلَّا هُجْرًا، وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا دُبْرًا، مُسْتَكْبِرِينَ لَا يَأْلَفُونَ وَلَا يُؤْلَفُونَ، حُسْبٌ بِاللَّيْلِ سُخْبٌ بِالنَّهَارِ.»^۴

پیامبر خدا ﷺ: منافقان را نشانه‌هایی است که با آنها شناخته می‌شوند: درودشان لعنت است، پرخور و شکم باره‌اند، به غنائم دستبرد می‌زنند، به مساجد نزدیک

۱. در شرح این حدیث آمده:

مراد از مصداق کامل مسجد در این روایت مسجد پیغمبر است که در زمان آن حضرت مرکز حکومت اسلامی بود و باید از آنجا عدالت و احکام حقیقی قرآن به همه جای جهان پراکنده شود. و مصداق کامل طرف خصومت این سه چیز غاصبین خلافت اسلام‌اند که قرآن مجید را به رأی خود تفسیر کردند و احکام آن را که متضمن نظام عدالت عمومی بود پاره پاره کردند و استفاده از مزایای آن را به عرب و اشراف قریش و بنی‌امیه اختصاص دادند و دیگران را محروم کردند. با این که قرآن، برابری و برادری را برای همه بشر آورده و همه نژادها و تیره‌ها در پیشگاه او برابر و فضیلت و وابسته به تقوا است.

۲. وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۱۱۸.

۳. کنز الفوائد، محمد بن علی کراچی، ج ۱، ص ۱۵۱.

۴. کنز العمال، ص ۸۶۲.



نمی‌شوند مگر با اکراه و ریاکاری، نماز را آخر وقت می‌خوانند، خود بر تربینند، به طوری که با کسی انس و الفت نمی‌گیرند و کسی هم با آنان الفت نمی‌گیرد، شب مانند چوب خشک می‌افتند (شب زنده داری نمی‌کنند) و روز صدای خود را به جز و بحث بلند می‌کنند.

ی) «رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ قَدْ سَأَلَهُ أَبُو ذَرٍّ عَنْ كَيْفِيَّةِ عِمَارَةِ الْمَسَاجِدِ: لَا تَرْفَعْ فِيهَا الْأَصْوَاتَ، وَلَا يَخَاضَ فِيهَا بِالْبَاطِلِ، وَلَا يَشْتَرَى فِيهَا وَلَا يَبَاعُ، وَاتْرِكِ اللَّغْوَ مَا دُمْتَ فِيهَا، فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَلَا تَلُومَنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا نَفْسَكَ.»^۱

پیامبر خدا ﷺ (در پاسخ به سؤال ابوذر از چگونگی آباد کردن مساجد) فرمود: [به این گونه که] در آنها صداها بلند نشود، به سخنان و کارهای نادرست و بیهوده پرداخته نشود، در آنها خرید و فروش صورت نگیرد و تا زمانی که در مسجد هستی از کارهای لغو و بیهوده دست بکش. اگر چنین نکنی در روز قیامت نباید کسی جز خودت را ملامت کنی.

داستان

در عصر مرجعیت آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله شریف قرار شد تا در شهر هامبورگ آلمان، مسجد و مرکزی برای نشر تعالیم اسلام ساخته شود. آیت الله بروجردی، شخصی رابه هامبورگ برای تهیه زمین برای چنان مرکزی فرستاد. آن شخص رفت و زمینی تهیه و خریداری کرد و به محضر آقای بروجردی بازگشت، بعضی به آقای بروجردی خبر داده بودند که زمین خریداری شده در جای مطلوب و مرغوب نیست آقای بروجردی به آن شخص ماء مور خرید زمین، فرمودند: شنیده‌ام، زمین خریداری شده در موقعیت مناسبی قرار ندارد و این برای جامعه‌ای است که ارزش را در زیبایی ظاهری می‌بیند و اماکن مذهبی‌شان از ساختمان‌های مجلل و زیبا برخوردار است، از این رو برای ما صلاح نیست پایین‌تر از آنها جلوه کنیم.

آن شخص گفت: آقا! یعنی می‌فرمایید در بالای شهر هامبورگ و در کنار دریا، زمین تهیه کنیم؟ آن جا خیلی گران است.

ایشان فرمودند: بله در جای مناسب تهیه کنید، من هزینه‌اش را تأمین می‌کنم، شما تصور می‌کنید برای من زمین می‌خرید؟ خیر این مکان به نام امام زمان (عج) است، باید در جای آبرومندی باشد که باعث تحقیر مسلمین نشود.

سرانجام مسجد اعظم بندر هامبورگ در زمین بسیار خوبی به مساحت تقریباً

۱. مکارم الاخلاق، ج ۲، ص ۳۷۴.

چهار هزار متر مربع در کنار دریاچه آلاستر ساخته شد.^۱

خلاصه و نتیجه‌گیری

• مسجد خانه خدا و محل عبادت و برترین و شریف‌ترین مکان روی زمین است؛ مسجد مرکز اتصال قلب و روح به محبوب حقیقی و جای شنیدن دعوت حضرت دوست به سوی خیر و کمال است.

• منبر مسجد، سنگر بزرگ نورافشانی مبلغان و گویندگان عالم و عامل می‌باشد، منبری که جایگاه پیامبران و اوصیاء آنها و اولیاء الله می‌باشد.

• ائمه مساجد لازم است که آراسته به علم، تقوا و بینش سیاسی و اجتماعی و پیراسته از صفات مذموم و دارای حسنات اخلاقی باشند، تا در سایه کمالات آنان مردم به مساجد هجوم برده بر غرائز و سرکشی‌های آنان زمام و مهار الهی بزنند.

• از آیات شریفه‌ای که ذکر شد، روشن می‌شود که خداوند بزرگ به مساجدی که به دست مردم مؤمن بنیان گذاری شده و مسلمانان در آن مساجد خود را به تربیت و فضیلت می‌آریند و از این مراکز به تزکیه نفس و محدود کردن غرائز و آبادی دنیا و آخرت اقدام می‌کنند، سخت علاقه مند است و در مرحله بعد استفاده می‌شود که اگر مساجد از نظر هدایت آباد شد و آبادی هدایت آن هم بستگی به عمل مردم و علما به شرایط مسجد دارد، مسلمانان در تمام جبهه‌های حیات و زندگی بر دشمنان خود پیروز و دارای عزت دارین خواهند بود.

• پایگاه مقدس و عظیمی چون مسجد با اماکنی مشابه آن که در سایر مذاهب مطرح است اصلاً قابل مقایسه نیست، اماکنی چون کلیسا، کنیسه، خانقاه، آذرخه، دیر، محیط‌های بی روح و مرده و محل انجام مراسم تشریفاتی و گاهی توأم با فساد، همانند: شراب، رقص، آواز و غنا و... و در واقع اماکن بزم هستند تا یک عبادتگاه و جایگاه توحید و یکتاپرستی.

• داستان مسجد ضار درسی است برای مسلمانان در سراسر تاریخ که مسلمان هرگز نباید ظاهربین باشد، مسلمان کسی است که نفاق و منافق را در هر مکان و در هر لباس و چهره بشناسد، حتی اگر در چهره دین و مذهب و در لباس طرفداری از قرآن و مسجد بوده باشد، استفاده از مذهب بر ضد مذهب همواره راه و رسم استعمارگران و دستگاه‌های جبار و منافقان می‌باشد. مسلمان باید هوشیار، آگاه و واقع بین باشد، آینده نگروا هل تجزیه و تحلیل در مسائل اجتماعی.

۱. اقتباس از مجله حوزه شماره ۴۴۳ ص ۲۴۲.



ربا



«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِن تُبْتِغُوا فَلََكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلُمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ * وَإِن كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَن تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ»

[سوره بقره، آیه ۲۸۱-۲۷۸]

«ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا پروا کنید، و اگر واقعا مؤمنید، ربایی را که از شما نزد مردم باقی مانده است واگذارید و آن را مطالبه نکنید. * پس اگر چنین نکنید و به رباخواری ادامه دهید، بدانید که از جانب خدا و رسولش پیکاری بر ضد شما برپا خواهد شد. و اگر توبه کنید، سرمایه هایتان (که آمیخته با ربا نیست) از آن شماست؛ نه ربا می گیرید که ستم کنید و نه سرمایه های شما توقیف می شود که به شما ستم رود. * و اگر (بدهکار)، قدرت پرداخت نداشته باشد، او را تا هنگام توانایی، مهلت دهید! (و در صورتی که به راستی قدرت پرداخت را ندارد)، برای خدا به او ببخشید بهتر است؛ اگر (منافع این کار را) بدانید! * و از روزی بپرهیزید (و بترسید) که در آن روز، شما را به سوی خدا بازمی گردانند؛ سپس به هر کس، آنچه انجام داده، به طور کامل باز پس داده می شود، و به آنها ستم نخواهد شد. (چون هر چه می بینند، نتایج اعمال خودشان است.)»

شان نزول

بعضی از ثروتمندان مسلمان، از وام‌های ربوی که قبلاً پرداخته بودند، مطالبات ربوی داشتند. از جمله این افراد، عباس بن عبدالمطلب و خالد بن ولید بودند. وقتی آیه تحریم ربا بر پیامبر اکرم (ﷺ) نازل شد، اینها گفتند: پول مادر دست مردم است و ما قبل از تحریم ربا به آنها وام پرداختیم. اکنون تکلیف ما چیست؟ بر این اساس، آیه شریفه نازل شد و فرمود: تنها حق دارید اصل سرمایه را بازگردانید؛ ولی چنانچه ایمان دارید، باید سود ربوی آن را رها سازید. آن هنگام که حکم تحریم ربا بر پیامبر (ﷺ) نازل شد، حضرت فرمودند: «تمام رباهایی که از زمان جاهلیت باقی مانده بود، باطل کردم و اولین ربایی که باطل نمودم، ربای عمویم، عباس بن عبدالمطلب بود».^۱

واژگان مهم

- ربا

ربا به معنای زیادت، نماء و علو استعمال شده است.^۲
برخی گفته اند: «ربا» در لغت به معنای نمو و رشد تدریجی است.^۳

- حرب

کلمه «حرب» به معنای ستیزه می‌باشد، چون نکره یعنی بدون الف و لام آمده دلالت بر بزرگی این محاربه دارد و همین طور می‌فهماند که این جنگ با خدا و رسول، جنگی عظیم است و اگر این جنگ را هم جنگ با خدا و هم جنگ با رسول نامیده، برای این است که رباخواری مخالفت با خدا است که حرمت آن را تشریع فرموده و مخالفت با رسول خدا است که حکم خدا را تبلیغ نموده.^۴

۱. مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۹۲.

۲. معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۴۸۳.

۳. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۳۷۰.

۴. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۶۴۹.

نکات تفسیری

۱) نکات محوری آیات

الف) ربا خواری با روح اسلام سازگار نیست

در آیه نخست خداوند افراد با ایمان را مخاطب قرار داده و برای تأکید بیشتر در مسئله تحریم ربا می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا بپرهیزید و آنچه از ربا باقی مانده رها کنید اگر ایمان دارید.

جالب اینکه: آیه فوق هم با ایمان به خدا شروع شده و هم با ایمان ختم شده است. و در واقع تأکیدی است بر این معنی که ربا خواری با روح ایمان سازگار نیست، بنا بر این هنگامی ایمان برای آنها حاصل می‌شود که تقوا را پیشه کنند و باقی مانده ربا یعنی مطالباتی که در این زمینه دارند را رها سازند.

ب) ربا خواری ایمان را متزلزل می‌کند

منظور این نیست که رباخواران کافرنند، به طوری که خوارج در مورد گناهان کبیره به طور کلی این گونه می‌پندارند، بلکه با ایمان راسخ و ثمر بخش سازگار نیست.

ج) سنت خداوند (محاربه با ربا خوار)

در آیه بعد لحن سخن را تغییر داده و پس از اندرزهایی که در آیات پیشین گذشت باشدت با رباخواران برخورد کرده، هشدار می‌دهد که اگر به کار خود هم چنان ادامه دهند و در برابر حق و عدالت تسلیم نشوند و به مکیدن خون مردم محروم مشغول باشند، پیامبر اسلام ﷺ ناچار است با توسل به جنگ جلو آنها را بگیرد، می‌فرماید: «اگر چنین نمی‌کنید بدانید با جنگ، با خدا و رسول او روبرو خواهید بود» (فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ).

این همان جنگی است که طبق قانون فُقاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ؛ با گروهی که متجاوز است پیکار کنید تا به فرمان خدا گردن نهاده انجام می‌گیرد.

د) حکم قتل در باره کسانی که منکر تحریم ربا هستند

لذا در روایتی می‌خوانیم هنگامی که امام صادق (ع) شنید شخص ربا خواری با نهایت جرات ربا می‌خورد و نام آن را «لبا» (شیرآغاز یا آغوز) می‌نهد. فرمود: «اگر دست بر او بایم، او را به قتل می‌رسانم.»^۲ از این حدیث حکم قتل در مورد کسانی

۱. سوره حجرات، آیه ۹.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۴۲۹ (باب ثبوت القتل و الکفر باستحلال الربا- حدیث ۱).



است که منکر تحریم ربا هستند، استفاده می شود.

هـ) معنی فَأَذْنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ^۱

از آیه شریفه برمی آید که حکومت اسلامی می تواند با توسل به زور جلوی رباخواری را بگیرد. (ضمناً آمدن حرب به صورت نکره دلیل بر اهمیت جنگ است.) سپس می افزاید: «و اگر توبه کنید سرمایه های شما از آن شما است نه ستم می کنید و نه ستم بر شما می شود» (وَإِنْ تَبْتَغُوا فَلََكُمْ رُؤُسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ).^۲

یعنی اگر توبه کنید و دستگاه رباخواری را برچینید حق دارید سرمایه های اصلی خود را که در دست مردم دارید (به استثنای سود) از آنها جمع آوری کنید و این قانون کاملاً عادلانه است زیرا که هم از ستم کردن شما بر دیگران جلوگیری می کند و هم از ستم وارد شدن بر شما و در این صورت نه ظالم خواهید بود و نه مظلوم.^۳

و) اگر مردم اموال ربوی نگیرند رباخواری رشد نخواهد کرد

جمله «لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ» گرچه در مورد رباخواران آمده ولی در حقیقت یک شعار وسیع پر مایه اسلامی است که می گوید: به همان نسبت که مسلمانان باید از ستمگری بپرهیزند از تن دادن به ظلم و ستم نیز باید اجتناب کنند، اصولاً اگر ستمکش نباشد ستمگر کمتر پیدا می شود و اگر مسلمانان آمادگی کافی برای دفاع از حقوق خود داشته باشند کسی نمی تواند به آنها ستم کند باید پیش از آنکه به ظالم بگوییم ستم مکن به مظلوم بگوییم تن به ستم مده.

در آیه بعد می فرماید: اگر (بده کار) دارای سختی و گرفتاری باشد او را تا هنگام توانایی مهلت دهید (وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ).

در اینجا یکی از حقوق بدهکاران را بیان می فرماید که اگر آنها از پرداختن اصل بدهی خود (نه سود) نیز عاجز باشند، نه تنها نباید به رسم جاهلیت سود مضاعفی بر آنها بست و آنها را تحت فشار قرار داد، بلکه باید برای پرداختن اصل بدهی نیز به

۱. برخی مفسران قائلند که: «فأذنوا» از ماده «اذن» هرگاه با «لام» متعدی شود به معنی اجازه دادن است و هرگاه با «باء» متعدی گردد به معنی علم و آگاهی است، بنا بر این «فَأَذْنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ» مفهومش این است آگاه باشید که خدا و رسولش با شما رباخواران، پیکار خواهد کرد، و در واقع اعلان جنگ از سوی خدا و رسول به این گروه خیره سر است. بنا بر این آنچه در سخنان بعضی معروف است که در ترجمه آیه می گویند: «اعلان جنگ با خدا بدهید» درست نیست اما غالب مفسران، مانند طبرسی در مجمع البیان، ابو الفتح رازی، فخر رازی، آلوسی در روح المعانی و علامه طباطبائی در المیزان، به همین معنی آورده اند.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۲۵۰.



آنها مهلت داده شود و این یک قانون کلی درباره تمام بدهکاران است. حتی در قوانین اسلام که در واقع تفسیری است برای آیه فوق، تصریح شده که هیچگاه نمی‌توان خانه و وسایل زندگی ضروری افراد را به خاطر بدهی آنها توقیف کرد یا از آنها گرفت، بلکه طلبکاران تنها از مازاد آن می‌توانند حق خود را بگیرند و این حمایت روشنی است از حقوق قشرهای ضعیف جامعه.^۱

ز اولویت اخلاقی بخشش بدهکار

و در پایان آیه می‌فرماید: (و چنانچه قدرت پرداخت ندارند) و شما آنها را ببخشید برای شما بهتر است اگر بدانید (وَ أَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ). این در واقع گامی فراتر از مسائل حقوقی است، این یک مسئله اخلاقی و انسانی است که بحث حقوقی سابق را تکمیل می‌کند و به طلبکاران می‌گوید: در این گونه موارد که بده کاران سخت در مضیقه اند اگر بدهی آنان بخشوده شود، از هر نظر برای شما، بهتر است، احساس کینه توزی و انتقام را به محبت و صمیمیت مبدل می‌سازد و افراد ضعیف جامعه را به فعالیت مجددی که نتیجه اش عاید همگان می‌شود و امی دارد و اضافه بر اینها صدقه و انفاقی در راه خدا محسوب می‌شود که ذخیره روز بازپسین است.^۲

ح) تجسم عمل ربا خوار در قیامت

و در آخرین آیه مورد بحث با یک هشدار شدید، مسئله ربا را پایان می‌دهد و می‌فرماید: «از روزی بپرهیزید که در آن به سوی خدا باز می‌گردید» (وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ).

ضمناً این آیه یکی دیگر از شواهد تجسم اعمال انسان در جهان دیگر می‌باشد: سپس به هر کس آنچه را انجام داده بازپس داده می‌شود (مَنْ تُوفِّي كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ).

و به آنها ستمی نخواهد شد بلکه هر چه می‌بینند نتیجه اعمال خودشان است (وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ).

معمول قرآن مجید این است که پس از بیان ریزه کاری‌های احکام و برنامه‌های اسلامی در بسیاری از موارد، یک تذکر کلی و عمومی و جامع برای تأکید و تحکیم آنچه قبلاً گفته شده است بیان می‌دارد تا احکام و برنامه‌های پیشین کاملاً در فکر و جان نفوذ کند. لذا در این آیه مردم را متوجه رستخیز و کيفر اعمال بداران ساخته و به آنها هشدار می‌دهد که توجه داشته باشند، روزی در پیش است که همه اعمال

۱. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۳۷۷.

۲. همان، ص ۳۷۸.



انسان بدون کم و کاست به او داده می شود و تمام آنچه را که در بایگانی عالم هستی نگهداری شده یک جا به دست وی می سپارند آن گاه است که از نتایج شوم آنها وحشت می کند اما این محصول چیزی است که خود او کشته است و کسی به او ستم نکرده بلکه این خود او است که به خویش ستم روا داشته است (وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ).^۱

ط) ادامه ربا خواری سبب خلود در آتش

«وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»^۲ خداوند در این قسمت از آیه، رباخواران را مورد تهدید قرار داده، می فرماید: اگر رباخواران بعد از نزول آیه باز به کار زشت خود ادامه دهند و دست از این گناه بزرگ برندارند، جهنم در انتظار آنهاست و همیشه در جهنم خواهند ماند.

سؤال: خلود و جاودانگی در جهنم مخصوص کفار است؛ در حالی که برخی از رباخواران مسلمان هستند، پس خلود در مورد آنها به چه معناست؟ پاسخ، یکی از تفسیرهایی که در این زمینه گفته شده، این است که رباخواران به سبب عمل زشتشان بی ایمان از دنیا می روند و روشن است که شخص بی ایمان جاودانه در جهنم خواهد ماند.^۳

ی) ابتلاء ربا خوار به جنون در محشر

«الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا»^۴

(کسانی که ربا می خورند، در قیامت) بر نمی خیزند مگر مانند کسی که بر اثر تماس شیطان، دیوانه شده (و نمی تواند تعادل خود را حفظ کند؛ گاهی زمین می خورد، گاهی پیامی خیزد). این، به خاطر آن است که گفتند: «داد و ستد هم مانند ربا است (و تفاوتی میان آن دو نیست.)» در حالی که خدا بیع را حلال کرده و ربا را حرام! (زیرا فرق میان این دو، بسیار است.)

کسانی که به گناه بزرگ ربا خواری آلوده گشته اند، در روز محشر و قیامت، همچون افراد مصروع و دیوانه حرکت می کنند و تعادلی در راه رفتن ندارند. «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا» علت اینکه رباخواران به چنین سرنوشت شومی

۱. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۳۷۶، ۳۷۹.

۲. همان.

۳. از آن جا که موارد خلود در آتش در قرآن بیان شده شاید در این جا منظور از خلود، زمان طولانی است.

نه جاودانگی در جهنم.

۴. سوره بقره، آیه ۲۷۵.



دچارند، بدان جهت است که علاوه بر رباخواری و ارتکاب کار حرام، در صدد توجیه کار زشت خود برمی آیند و به خداوند اعتراض می کنند که «ربا همانند بیع است و هیچ تفاوتی بین این دو نیست؛ پس همان گونه که بیع حلال است ربا نیز باید حلال باشد!» «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا» خداوند متعال معامله را حلال و رباخواری را حرام شمرده است؛ زیرا در «بیع و معامله» مصلحتی وجود دارد ولی در «ربا» نه تنها مصلحتی نیست، بلکه مفاسدی نیز وجود دارد. در معامله گاهی سود وجود دارد؛ گاهی زیان ولی در ربا این گونه نیست. رباخوار همواره سود می برد و هیچ گاه ضرر نمی بیند. در ربا خسارت همیشه از آن وام گیرنده است. از همین رو که رباخوار ضرری را متحمل نمی شود، اموال او را «گنج بی رنج» خوانده اند. علاوه بر آن، رباخوار عامل ایجاد فاصله طبقاتی در جامعه است؛ چون اگر رباخواری در جامعه گسترده گردد، با گذشت زمان، ثروت در نزد آنان اندوخته می شود و دیگران به خاک سیاه می نشینند.^۱

در بین مفسران گفتگوست که آیا این تشبیهی که قرآن درباره رباخواران بیان فرموده، مربوط به سرنوشت آنها در دنیا است؟ یا يك نوع مجازات و عذاب اخروی است.

از روایات اسلامی استفاده می شود که این نوع سرنوشت متعلق به هر دو جهان است. در تفسیر «نور الثقلین» روایتی از امام صادق (ع) نقل شده که حضرت فرمودند: «أَكِلَ الرِّبَا لَا يَخْرُجُ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَتَخَبَّطَهُ الشَّيْطَانُ» رباخوار در همین دنیا به سرنوشت دیوانه گرفتار خواهد شد!^۲

در روایت دیگری از حضرت رسول اکرم (ص) نقل شده است که آن حضرت در شبی که به معراج^۳ رفتند، عده ای را دیدند که با شکم های بزرگ به زحمت بر می خیزند و چند قدمی را به طور غیر متعادل راه می روند و به زمین می خورند؛ دوباره بر می خیزند و همچنان می افتند و این حالت مدام تکرار می شود. آن گاه حضرت از جبرئیل پرسیدند: اینها چه کسانی هستند؟ جبرئیل امین عرض کرد: یا رسول الله! اینها رباخوارانند.^۴

۱. مثال های زیبای قرآن، ج ۱، ص ۱۵۴.

۲. نور الثقلین، ج ۱، ص ۲۹۱.

۳. مسئله «معراج» یکی از عقاید مسلم مسلمانان است و حضرت رسول (ص) نه يك بار، بلکه بارها به معراج رفتند. برای توضیح بیشتر به تفسیر نمونه، جلد ۱۲، صفحات ۸، ۷، ۱۱، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸؛ و جلد ۲۲، صفحه ۵۰۱ تا ۵۷۰؛ ذکر این مطلب لازم است که بهشت و جهنمی را که حضرت در این سفر مشاهده کردند، بهشت و جهنم برزخی است.

۴. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ابواب الرِّبَا، باب اوّل، حدیث ۱۶.



اما اینکه چرا در آیه مَثَل جنون به شیطان نسبت داده شده است؟ آنچه از ظاهر آیه استفاده می‌گردد این است که سبب جنون و دیوانگی، شیطان است. در صورتی که از نظر علمی ثابت شده است که جنون عامل دیگری دارد. از این رو مفسران در تفسیر این آیه نظرات مختلفی دارند که به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

الف) خداوند در این آیه، طبق عقیده و فرهنگ مخاطبان زمان پیامبر ﷺ سخن گفته است؛ زیرا عرب‌ها در آن زمان بر این عقیده بودند که جنون از شیطان گرفته می‌شود و به عبارت دیگر، شیطان در فرد مجنون نفوذ می‌کند، به همین جهت قرآن آن را کنایه از جنون دانسته است.

ب) مراد معنای حقیقی جمله است نه کنایی آن. نسبت جنون به شیطان از این جهت است که خداوند مجازات این انسان‌های گنهکار را، سلطه شیطان بر آنها قرار داده است؛ و تسلط شیطان سبب نگرانی و جنون آنها می‌گردد.^۱

ک) توبه ربا خوار

«فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ»^۲

در بیان این حکم، نخست خداوند عده‌ای را مشمول رحمت خود قرار می‌دهد و کسانی را که قبل از حکم حرمت ربا به این عمل زشت آلوده بودند، مورد عفو و بخشش خود قرار داده، می‌فرماید: «کسانی که موعظه الهی را درباره حرمت ربا شنیده‌اند و از رباخواری خودداری کنند، برگزیده خود خوی نداشته باشند زیرا خداوند گناه گذشته آنان را می‌بخشد.

بنابراین، کسانی که در هنگام نزول آیه و بیان حکم با مردم قراردادهای ربوی داشتند، تنها مالک سرمایه خود هستند و حق دریافت ربا را ندارند.

۲) بیانات علامه طباطبایی ذیل آیه شریفه

دو معنا برای بیان مقابله با ربا خوار

الف) مقابله نظامی

جنگیدن خدا و رسول با رباخوار، معنایش این است که رسول به امر خدا، رباخوار یا هر کس از مسلمانان که حکمی از احکام را نمی‌پذیرد او را مجبور به تسلیم کند اگر تسلیم شد که هیچ و گرنه مسلمانان را مامور کند تا با او جنگ کنند تا تسلیم حکم خدا شود.

توضیح این که پس از پذیرش اسلام، به کسی اجازه داده نخواهد شد تا با به

۱. مثال‌های زیبای قرآن، ج ۱، ص ۱۵۶.

۲. سوره بقره، آیه ۲۷۵.



خطر انداختن امنیت اخلاقی جامعه، به ارزش های دینی، دهن کجی نموده و احکام اسلامی را دستخوش منفعت طلبی و هواپرستی خود قرار دهد. لذا در آیه: «فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَنفَعِ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ»^۱ می فرماید: باید با کسی که سرکشی می کند بجنگید تا تسلیم فرمان خدا شود.^۲

ب) مقابله فرهنگی

معنای دیگری که برای جنگ با خدا و رسولش مطرح می شود، جنگ از طریق فطرت خود انسان ها است؛ برای این منظور از قوای قهریه، مانند محاکم قضایی و دادگاه ها استفاده نمی شود بلکه چنین کسی با فطرت سالم و خود آگاه جامعه اسلامی و اعلام انزجار مسلمین مواجه شده و تحت فشار قرار می گیرد تا زمانی که وادار شود دست از رفتار انحرافی خود بردارد. به عنوان مثال کسانی که با زیر پا گذاشتن عفاف جامعه، امنیت اخلاقی را در خطر قرار می دهد و کسانی که با ربا خواری امنیت اقتصادی را هدف گرفته اند ابتدا با کار فرهنگی آنان را متوجه خطای خود نموده و سپس مورد هدف فطرت عدالت خواه و اخلاق محور جامعه قرار خواهند گرفت؛ بنابراین اگر ارزش های اسلامی در جامعه بیدار باشد هرگز جایی برای رشد علف های هرز پیدا نخواهد شد.^۳

۱. ملکیت ربا خوار نسبت به اصل مال امضاء شده

این آیه دلالت دارد بر اینکه اولاً ربا خوار ملکیتش نسبت به اصل مال امضاء شده و ثانیاً گرفتن ربا به همان بیانی که گذشت، ظلم است و ثالثاً انواع معاملات امضاء شده چون نفرمود «و لکم رأس اموالکم»، معلوم است که مال وقتی رأس خوانده می شود که در وجوه معاملات و انواع کسب شده باشد.

۲. منظور از مهلت به طلبکار تا میسر

«وَ إِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ» لفظ «کان» در اینجا به اصطلاح علم نحو تامه است و معنای «بود» را می دهد، می فرماید: اگر در میان بدهکاران فقیری یافت شود طلبکار باید او را تا میسر مهلت دهد و میسر به معنای تمکن و دارا شدن است در مقابل عسرت که به معنای فقر و تنگدستی است و معنایش این است که آن قدر باید مهلت دهد تا بده کار به پرداخت بدهی خود متمکن شود.

۱. سوره حجرات، آیه ۹.

۲. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۶۴۹.

۳. همان.



و این آیه هر چند مطلق است و مقید به مورد ربا نیست ولیکن قهراً منطبق با مورد ربا است، چون رسم این بود که وقتی مدت قرض یا هر بدهی دیگر به پایان می رسید ربا خوار گریبان بده کار را می گرفت. و او درخواست می کرد که مدت بدهی مرا تمدید کن و من در مقابل این تمدید، فلان مقدار و یا به فلان نسبت به قیمت جنس اضافه می کنم و آیه شریفه از این عمل نهی نموده و دستور می دهد به بده کار مهلت دهند.^۱

۳. زیان های ربا خواری

الف) برهم زدن تعادل اقتصادی

ربا خواری تعادل اقتصادی را در جامعه ها به هم می زند و ثروت ها را در یک قطب اجتماع جمع می کند زیرا جمعی بر اثر آن فقط سود می برند و زیان های اقتصادی همه متوجه جمعی دیگر می گردد و اگر می شنویم فاصله میان کشورهای ثروتمند و فقیر جهان روز به روز بیشتر می گردد یک عامل آن همین است و به دنبال آن بروز جنگ های خونین است.^۲

ربا خوار به وسیله ثروتی که در دست دارد حاصل دست رنج طبقه زحمتکش را جمع می کند و گاه با این وسیله به هستی و زندگی آنان خاتمه می دهد.

و یا لا اقل بذر دشمنی و کینه در دل آنان می پاشد به طوری که تدریجاً تشنه خون ربا خوار می گردند و جان و مالش را در معرض خطر قرار می دهند.

قرآن می گوید: «خدا سرمایه های ربوی را به نابودی سوق می دهد» این نابودی تدریجی که برای افراد ربا خوار هست برای اجتماع ربا خوار نیز می باشد.

در مقابل، کسانی که با عواطف انسانی و دلسوزی در اجتماع گام می نهند و از سرمایه و اموالی که تحت اختیار دارند انفاق کرده و در رفع نیازمندی های مردم می کوشند، با محبت و عواطف عمومی مواجه می گردند و سرمایه آنها نه تنها در معرض خطر نیست بلکه با همکاری عمومی، رشد طبیعی خود را می نمایند این است که قرآن می گوید «و انفاق ها را افزایش می دهد». این حکم در فرد و اجتماع یکی است، در اجتماعی که به نیازمندی های عمومی رسیدگی شود قدرت فکری و جسمی طبقه زحمتکش و کارگر که اکثریت اجتماع را تشکیل می دهد به کار می افتد و به دنبال آن یک نظام صحیح اقتصادی که بر پایه همکاری عمومی و

۱. همان، ص ۶۵۰.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۳۷۹.



بهره گیری عموم استوار است به وجود می آید.^۱

ب) سست کردن پیوندها

رباخواری یک نوع تبادل اقتصادی ناسالم است که عواطف و پیوندها را سست می کند و بذر کینه و دشمنی را در دل ها می پاشد و در واقع رباخواری برای اصل استوار است که رباخوار فقط سود پول خود را می بیند و هیچ توجهی به ضرر و زیان بدهکار ندارد. اینجا است که بدهکار چنین می فهمد که رباخوار پول را وسیله بیچاره ساختن او و دیگران قرار داده است.^۲

ج) کینه ورزی و عداوت

درست است که ربادهنده در اثر احتیاج تن به ربای می دهد اما هرگز این بی عدالتی را فراموش نخواهد کرد و حتی کار به جایی می رسد که فشار پنجه رباخوار را هر چه تمام تر بر گلوئی خود احساس می کند این موقع است که سراسر وجود بده کار بیچاره به رباخوار لعن و نفرین می فرستد، تشنه خون او می شود و با چشم خود می بیند که هستی و درآمدی که به قیمت جاننش تمام شده به جیب رباخوار ریخته می شود، در این شرائط بحرانی است که ده ها جنایت وحشتناک رخ می دهد، بدهکار گاهی دست به انتحار و خودکشی می زند و گاهی در اثر شدت ناراحتی طلبکار را با وضع فجیعی می کشد و گاه به صورت یک بحران اجتماعی و انفجار عمومی و انقلاب همگانی در می آید.

این گسستگی پیوند تعاون و همکاری در میان ملت ها و کشورهای ربادهنده و ربایگیرنده نیز آشکارا به چشم می خورد ملت هایی که می بینند ثروتشان به عنوان ربایه جیب ملت دیگری ریخته می شود با بغض و کینه و نفرتی خاص به آن ملت می نگرند و در عین اینکه نیاز به قرض داشته اند منتظرند روزی عکس العمل مناسبی از خود نشان دهند. این است که می گوئیم رباخواری از نظر اخلاقی اثر فوق العاده بدی در روحیه وام گیرنده به جا می گذارد و کینه او را در دل خودش می یابد و پیوند تعاون و همکاری اجتماعی را بین افراد و ملت ها سست می کند.^۳

از این جهت که رباخواری موجب مفاسد متعددی می گردد، تحریم آن نیز فلسفه های مختلفی دارد که به بعضی از آن اشاره می شود:

۱. همان، ص ۳۷۱.

۲. انوار هدایت، ص، ۴۱.

۳. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۳۸۰.



د) ظلم

یکی از فلسفه های تحریم ربا، مسئله ظلم است که در آیه ۲۷۹ سوره بقره و در آیات دیگر بدان اشاره شده است.

ه) از بین رفتن سنت قرض الحسنه

قرآن کریم در بعضی جاها ربا را در مقابل صدقه می آورد: «يَمَحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُزِيلُ الصَّدَقَاتِ»^۱

علامه طباطبایی در این خصوص می فرماید:

در آیه شریفه، «ارباء صدقات» و «محق ربا» را مقابل یکدیگر قرار داده، در سابق هم گفتیم که ارباء صدقات و نمو دادن آن مختص به آخرت نیست بلکه این خصیصه هم در دنیا هست و هم در آخرت در نتیجه از مقابله نامبرده می فهمیم که محق ربا نیز هم در دنیا هست و هم در آخرت.

پس همچنان که یکی از خصوصیات صدقات، این است که نمو می کند و این نمو، لازمه قهری صدقه است و از آن جدا شدنی نیست چون باعث جلب محبت و حسن تفاهم و جذب قلوب است و امنیت را گسترش داده و دل ها را از اینکه به سوی غصب و دزدی و فساد و اختلاس بگردانید، باز می دارد و نیز باعث اتحاد و مساعدت و معاونت گشته و اکثر راه های فساد و فنای اموال را می بندد و همه اینها باعث می شود که مال آدمی در دنیا هم زیاد شود و چند برابر گردد.

همچنین یکی از خواص ربا کاهش مال و فنای تدریجی آن است چون ربا باعث قساوت قلب و خسارت می شود و این دو باعث بغض و عداوت و سوء ظن می گردد و امنیت و مصونیت را سلب نموده، نفوس را تحریک می کند تا از هر راهی و وسیله ای که ممکن باشد چه با زبان و چه با عمل، چه مستقیم و چه غیر مستقیم از یکدیگر انتقام بگیرند و همه اینها باعث تفرقه و اختلاف می شود و این هم راه های فساد و زوال و تباهی مال را می گشاید و کمتر مالی از آفت و یا خطر زوال محفوظ می ماند.

همه اینها برای این است که صدقه و ربا هر دو با زندگی طبقه محروم و محتاج تماس دارد زیرا احتیاج به ضروریات زندگی، احساسات باطنی آنان را تحریک کرده و در اثر وجود عقده ها و خواسته های ارضاننده آماده دفاع از حقوق زندگی خود گشته و هر طور که شده در صدد مبارزه بر می آیند اگر در این هنگام به ایشان احسان شده و کمک های بلاعوض برسد احساساتشان تحریک می شود تا با احسان و حسن نیت خود، آن احسان را تلافی کنند و اگر در چنین وضعی در حق آنان با قساوت و خشونت

۱. سوره بقره، آیه ۲۷۶.



رفتار شود به طوری که تتمه مالشان هم از بین برود و آبرو و جانشان در خطر افتد، با انتقام مقابله خواهند کرد و به هر وسیله ای که دستشان برسد طرف مقابل را منکوب می سازند و کمتر رباخواری است که از آثار شوم این مبارزه محفوظ بماند بلکه آنهایی که سرگذشت رباخواران را دیده اند همه از نکبت و نابودی اموال آنان و ویرانی خانه ها و بی ثمر ماندن تلاش هایشان از قهر فقرا خبر می دهند.^۱

۴) رابطه «اخلاق» و «اقتصاد» در اسلام

الف) اصل حاکم بر اقتصاد غیر دینی جلب منفعت است

اصل حاکم بر اقتصاد اسلامی اخلاق است؛ و تحصیل منافع باید در سایه حفظ ارزش های اخلاقی باشد؛ بر همین اساس اسلام معامله ای را که منشأ فساد باشد، حرام شمرده است؛ مثلاً اگر تأسیس مراکز فحشا در اسلام ممنوع است؛ یا اگر شراب فروشی و دایر کردن قمارخانه ها در اسلام حرام اعلام شده؛ و یا اگر تأسیس بانک های رباخوار در اسلام جایز نیست، همه و همه بدین جهت است که این گونه کارها منشأ مفاسد زیادی است و با اخلاق اسلامی سازگار نیست.^۲

ب) در اقتصاد اسلامی ظلم جایگاهی ندارد

ارزش های اخلاقی که بر اقتصاد اسلامی حاکم است، اصل های فراوانی دارد که به بعضی از آنها اشاره می گردد: یکی از اصول حاکم بر اقتصاد اسلامی، پیام آیه شریفه (لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ) است، یعنی فعالیت های اقتصادی باید به گونه ای تنظیم شود که هیچ یک از فروشنده و خریدار مورد ستم قرار نگیرند.

ج) معیار اقتصاد اسلامی جلب منفعت و دفع ضرر عمومی است

بر اساس این اصل، منفعت شخصی فدای منفعت جمعی می گردد. از این رو، پرداختن به شغل های مورد نیاز جامعه واجب است؛ مثلاً اگر جامعه به تعدادی معلم نیازمند باشد، بر کسانی که قدرت این کار را دارند واجب است که به امر تعلیم و تربیت بپردازند.

از طرف دیگر، مشاغلی که برای جامعه ضرر دارد (اگرچه منفعت شخصی داشته باشد) حرام شمرده شده است؛ مثلاً شراب فروشی و هر نوع فعالیتی که مناسب با آن باشد، ممنوع شده است. به همین جهت، بر اساس روایات متعددی، کاشت درخت انگور به نیت شراب سازی، باغداری چنین باغی، چیدن چنین انگوری،

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۶۴۳.

۲. مثال های زیبای قرآن، ج ۱، ص ۱۵۸.

حمل و نقل آن و ... حرام است.^۱

د، کراهت تلقی رکیان

ذکر این مطلب لازم است که اصول اخلاقی نه تنها در واجبات و محرمات، بلکه در مستحبات و مکروهات نیز حاکم است. از این رو، در فقه اسلامی «تلقی رکیان» کراهت دارد. منظور از «تلقی رکیان» این است که عده‌ای در خارج از شهر و روستا در کمین کاروان‌های تجاری قرار گیرند تا اگر کسی جنسی را وارد کرد، قبل از آن که صاحب جنس از قیمت شهر مطلع گردد. اجناس او را بخرند. این عمل را بعضی از فقها حرام و بعضی دیگر مکروه دانسته‌اند.^۲ و نیز شغل کفن فروشی در اسلام مکروه شمرده شده است؛ زیرا چنین کسی منتظر مرگ دیگران است و این امر سبب قساوت قلب او می‌گردد.

ه، هدایت سرمایه به سمت آخرت

این اصل از آیه ۷۷ سوره قصص استفاده شده است که فرموده است: «وَاتَّبِعْ فِيمَا أَنْكَرَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ» و در آنچه خدا به تو داده است، سرای آخرت را بطلب؛ و بهره‌ات را از دنیا فراموش مکن؛ و همان گونه که خدا به تو نیکی کرده، نیکی کن؛ و هرگز در زمین در جستجوی فساد مباش، که خدا مفسدان را دوست ندارد.

بر اساس این آیه، در صورتی سرمایه ارزشمند است که در مسیر آخرت هدایت شود و به تعبیر دیگر، هم نیاز دنیا را برآورده سازد و هم توشه‌ای برای آخرت باشد. در نتیجه حاکم بر اقتصاد اسلامی، ارزش‌های اخلاقی است؛ در حالی که اقتصاد مادی فاقد این ارزش‌هاست و طرفداران این مکتب همه چیز را فدای منافع خود می‌پندارند.

سؤال: گاهی حفظ ارزش‌های اخلاقی، سبب کاهش رشد اقتصادی می‌گردد.

بنابراین، جمع بین ارزش‌های اخلاقی و رشد اقتصادی چگونه ممکن است؟

پاسخ: نظام ما یک نظام ارزشی است و آنچه برای ما مهم شمرده شده، حفظ ارزش‌ها است؛ علاوه بر این مراعات اصول اخلاقی و آمیختگی اخلاق با اقتصاد سبب عقب ماندگی نمی‌شود، بلکه این اقتصاد غیر ارزشی است که در همین دنیا زیان‌هایی می‌آفریند که قابل جبران نیست.

مگر عامل عمده جنگ جهانی دوم، همین اقتصاد غیر ارزشی نبود! جنگی که تعدادی از کشورها را کاملاً ویران و تعداد دیگر را نیمه خراب کرد. فاجعه دردناکی که ۳۰ میلیون قربانی بر جای گذاشت؛ جنگی که ۳۰ میلیون معلول به یادگار گذاشت.

۱. وسائل الشیعه، جلد ۱۲، ابواب مایکتسب به، باب ۵۵، حدیث ۳ و ۴ و ۵.

۲. شرح لمعه، جلد ۱، صفحه ۳۳۱.



آیا اقتصاد عقب مانده (البته به تعبیر طرفداران مکتب مادی) بهتر است یا چنین اقتصاد پیشرفته‌ای؟! باید دانست که عمران و آبادی جهان نیز در سایه اقتصاد ارزشی تحقق می‌یابد.^۱

۵) رباخواری در عصر ما

الف) رباخواری جهانی

در زمان‌های گذشته، رباخواری محدود بود. در هر جامعه‌ای چند شخص ثروتمندی وجود داشت که به انسان‌های نیازمند وام می‌پرداختند؛ و پس از مدتی اصل پول را به همراه سود آن باز می‌ستاندند و این کار را پیشه خود می‌دانستند؛ ولی در عصر و زمان ما، علاوه بر گسترش رباخواری بین افراد جامعه، متأسفانه این عمل زشت بین ملت‌ها و کشورها نیز سرایت کرده است. اکنون چندین کشور ثروتمند با رباخواری، کشورهای جهان سوّم را در دام خود گرفتار کرده‌اند این مرض مُسری و مرگ‌آور چنان در پیکر اقتصادی بعضی از کشورهای مستضعف سرایت نموده است که باید تمام سود خالص ملّی را صرف درمان این بیماری کنند.

ب) فاصله طبقاتی جهانی (فلسفه تقسیم کشورها به توسعه یافته، در حال توسعه،

عقب مانده)

از این رو فاصله طبقاتی بین کشورهای ثروتمند و جهان سوّم روز به روز بیشتری می‌گردد و اگر به همین صورت ادامه یابد، بسیاری از این کشورهای استثمار شده، به خاک سیاه خواهند نشست. به عنوان مثال، یکی از علّت‌های متزلزل و نابه سامان وضع اقتصاد کشورهای جنوب شرق آسیا، همین مسئله رباخواری است.

ج) نوع جدید ربا (نفوذ ربا در سیستم بانکی)

علاوه بر این نوع رباخواری که ذکر شد، نوع دیگری از رباخواری در عصر ما وجود دارد که از نوع پیشین زشت‌تر و قبیح‌تر خواهد بود و آن رباخواری با سرمایه خود مردم است. اگر در گذشته شخص رباخوار با سرمایه خود مرتکب این عمل زشت می‌شد؛ ولی اکنون بانک‌ها که سرمایه‌یشان از آن مردم است، به امر رباخواری اشتغال دارند که قطعاً این عمل، مفاسد بیشتر با عذاب‌های شدیدتری در پی خواهد داشت. برخی بر این عقیده‌اند که در این عصر اقتصاد بدون ربا، قادر به فعالیت نیست. از این رو، منع از رباخواری توقّف فعالیت بانک‌ها را در پی خواهد داشت و نتیجه این توقّف رکود اقتصادی است. به عبارت دیگر، مسئله ربا آن چنان با اقتصاد آمیخته گشته که تفکیک ناپذیر است.

۱. مثال‌های زیبایی قرآن، ج ۱، ص ۱۶۰، ۱۵۷.



این نوع تفکر و باور غلط از ناحیه افرادی القامی شود که خود باخته و غرب زده هستند. البته جا دارد که کشورهای ثروتمند، چنین تبلیغاتی را از طریق ایادی خود داشته باشند؛ زیرا این تفکر مطابق با منافع آنهاست و آنها مطالب را مطابق منافع خود به دیگران القا می کنند. در حالی که این تفکر نادرست است.

بانک های اسلامی اگر بر اساس آیین نامه های مصوب عمل کنند و مردم هم از متن قرارداد مطلع گردند و بر آن وفادار بمانند، مشکل ربا پیش نخواهد آمد. هم سپرده گذاران بهره مند خواهند شد؛ و هم بانک ها استفاده سرشاری خواهند برد؛ و هم چرخ اقتصاد کشور به حرکت در خواهد آمد.

د، عقود اسلامی راه رهایی از ربا

یکی از عقود اسلامی (که در آیین نامه بانکداری نیز وارد شده) عقد «مضاربه» است، که تنها به تجارت اختصاص ندارد.^۱ بلکه سرمایه گذاری در امر تولید، صنعت، دامداری، کشاورزی، خدماتی و... را نیز شامل می شود.

در عقد مضاربه، مشتری سرمایه خود را در اختیار بانک قرار می دهد و بانک با قرارداد مضاربه سود هریک را مشخص می کند. البته تعیین سود باید درصدی از منفعت کار باشد؛ نه درصدی از اصل سرمایه. مشتری می تواند به بانک وکالت دهد تا سهم او را از سود به مبلغ معینی مصالحه کند و هر ماه آن را دریافت نماید؛ لکن در پایان قرارداد، سود پرداخت شده محاسبه گردد. آن گاه به بانک وکالت مطلق می دهد تا در هریک از امور مذکور که مایل بود سرمایه گذاری صورت گیرد؛ و بانک هم باید به آن عمل نماید.

در این صورت بدون آن که مشکل ربا ایجاد شود، هم صاحب پول بهره مند می گردد و هم بانک نصیب خود را از سرمایه گذاری به دست می آورد و هم برای اینکه چرخ اقتصاد جامعه را کد نماند، تجارت سالمی صورت می پذیرد.

باید توجه داشت در این گونه موارد عقود شرعی باید تحقق پذیرد و گرنه به مجرد روی کاغذ آوردن، این عقود شرعی، چیزی را عوض نمی کند و مشکل ربا به قوت خود باقی می ماند. بنابراین، قطعاً حذف ربا از بانک ها امکان پذیر است.

چنان که در صدر اسلام و در عصر ظهور پیامبر اکرم ﷺ در مکه و مدینه ربا خواری رواج داشت و جزء اقتصاد آن زمان محسوب می شد؛ ولی با ظهور اسلام و حکم حرمت ربا، این پدیده شوم به دست فراموشی سپرده شد و در اقتصاد آنها هیچ

۱. علما در این مسئله اختلاف نظر دارند. بعضی معتقدند: مضاربه تنها در تجارت صورت می پذیرد و برخی بر این باورند که امور دیگر را نیز در بر می گیرد.

وقفه‌ای ایجاد نشد.^۱

هـ. حکم سپرده‌ها و وام‌ها

آیا سپرده‌هایی که مردم در اختیار بانک‌ها قرار می‌دهند و هر ماه سود معینی دریافت می‌کنند، مشروع و حلال است؟ و نیز وام‌هایی که بانک‌ها در اختیار مشتریان خود می‌گذارند و در صدی سود از آنها دریافت می‌کنند چه حکمی دارد؟ قبل از پاسخ به این دو سؤال، مناسب است به عنوان مقدمه، فلسفه این نوع سپرده‌گذاری و پرداخت وام ذکر شود:

بسیاری از مردم دارای سرمایه‌ای هستند مانند پولی که از راه ارث به آنها رسیده، یا کارگرو کارمندی که بازخرید شده‌اند، یا از طریق پس‌اندازی به دست آورده‌اند و... ولی توان و مدیریت به کارگیری سرمایه خود را در امر اقتصاد ندارند. از طرف دیگر، بسیاری از مردم دارای مدیریت اقتصادی قوی هستند؛ لکن سرمایه در دست ندارند؛ مانند بسیاری از جوانان فارغ‌التحصیل دانشگاه‌ها که هم مدیریت دارند و هم توان و نشاط کار؛ ولی فاقد سرمایه‌اند. در این جا بانک‌ها می‌توانند برای آن دو قشر جامعه کمک مؤثری داشته باشند.

به این صورت که بانک‌ها سرمایه‌ای را در اختیار افراد توانمندی سرمایه قرار دهند تا آنها بر اساس قرارداد، در امر تجاری سرمایه‌گذاری کنند و از سود به دست آمده درصدی به خود و درصدی به بانک تعلق دهند؛ سپس طی اقساطی، اصل سرمایه را به بانک‌ها بازگردانند.

از سوی دیگر، بانک‌ها می‌توانند سرمایه افراد ناتوان و فاقد مدیریت را در اختیار خود بگیرند و با مشارکت در امر سرمایه‌گذاری مفید، سهمی از سود به دست آمده را به صاحبان سرمایه اختصاص دهند.

بدین ترتیب، اگر این دو نوع مشارکت سرمایه و کار بر اساس عقد شرعی صورت پذیرد، هیچ اشکالی در شرعیت آن ایجاد نخواهد شد.

برای تحقق این امر، مطالب ذیل توصیه می‌گردد:

۱. به کارمندان بانک‌ها آموزش داده شود تا احکام بانکداری اسلامی و عقود شرعی مربوط به آن را فراگیرند و در اجرای قوانین ملزم باشند.

۲. افراد عالم و مطلع به احکام شرعی بانکداری، مسایل بانکداری اسلامی را با بیانی ساده برای مردم تبیین و روشن سازند، مخصوصاً خطرات ربا و حکم شدید و برخورد

۱. مثال‌های زیبایی قرآن، ج ۱، ص ۱۶۵.



بسیار تند اسلام را درباره رباخواران یادآوری کنند.
 ۳. شایسته است که بانک‌های بین سود سپرده‌ها و وام‌ها توازن برقرار کنند و این گونه نباشد که سود وام، بیشتر از سود سپرده‌های مردمی باشد و نیز در احیاء هر چه بیشتر قرض الحسنه، گام‌های مؤثری بردارند.^۱

روایات

(الف) در کتاب «وسائل الشیعه» در مورد علت تحریم ربای می‌خوانیم، هشام بن سالم می‌گوید:
 امام صادق (ع) فرمودند:

«انما حرم الله عز وجل الربا لكيلا يمتنع الناس من اصطناع المعروف»^۲
 (خداوند ربا را حرام کرده تا مردم از کار نیک امتناع نورزند)

(ب) در روایتی از امام باقر (ع) نقل شده است که حضرت فرمودند: «الظُّلْمُ فِي الدُّنْيَا هُوَ الظُّلْمَاتُ فِي الْآخِرَةِ» ظلم در دنیا سبب تاریکی آخرت است.^۳

(ج) رسول خدا (ص) در ضمن وصیتی به علی بن ابی طالب (ع) فرمود یا علی! ربا هفتاد جزء است آسانترین جزئیات آن است که کسی با مادر خودش در خانه کعبه زنا انجام دهد. یا علی! یک درهم ربا از هفتاد زنا که شخص با محرم خودش بیت الله الحرام (خانه کعبه) به جا آورد بزرگ‌تر است.^۴

(د) عن الصادق (ع) : چون خدا بخواهد قومی را هلاک کند، در میان آنان رباخواری پدید می‌آید.^۵

(ه) «سماعه» از امام صادق (ع) سؤال می‌کند: «أَتَى رَأَيْتُ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ ذَكَرَ الرَّبَا فِي غَيْرِ آيَةٍ وَكَرَّرَهُ؟ قَالَ (ع) أَوْ تَدْرِي لِمَ ذَاكَ؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ (ع) لِنَلَايَمَتَيْنِ النَّاسِ مِنْ اصْطِنَاعِ الْمُعْزُوفِ» خداوند متعال در آیات متعددی مسئله ربا را مطرح فرموده است. امام (ع) از سماعه پرسیدند: آیا علت آن را می‌دانی؟ سماعه عرض کرد: خیر. امام (ع) فرمودند:

۱. همان، ص ۱۶۷.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ابواب ربا، باب ۱، ص ۴۲۲.

۳. میزان الحکمه، باب ۲۴۴۸، حدیث ۱۱۱۰۸. (در این روایت نیز گناه ظالم با مجازات آخرتش مناسبت دارد؛ چه این که ظالم با ظلم خود، جهان را در نظر مظلوم تیره و تاریک کند. بر همین اساس خود ظالم نیز مجازاتش تیرگی و ظلمت در آخرت است.)

۴. خصال، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۵۸۴. (در این روایت شریف عبارت «هفتاد جزء» باطن و عمق فاسد عمل رباخواری را نشان می‌دهد؛ گویا در باطن این عمل هفتاد خبائث و آلودگی وجود دارد که کمترین آن زنا یا محارم است.)

۵. وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۸، ص ۱۲۴.



عَلَّتْ أَنْ، این است که مردم از کارهای شایسته [و قرض الحسنه] بازمانند.^۱
 (و) در تفسیر قمی در ذیل آیه: «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا...» از امام صادق (ع) روایت آمده که فرمود: رسول خدا (ص) فرموده است: وقتی مرا شبانه به آسمان بردند به مردمی برخوردیم که وقتی می خواستند برخیزند از بزرگی شکم ها نمی توانستند، از جبرئیل پرسیدیم اینها کیانند؟ گفت: اینها آن کسانی هستند که در دنیا ربا می خوردند و خداوند درباره شان فرمود: «لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِيِّ» و قوم نامبرده را دیدیم که مانند آل فرعون هر صبح و شام بر آتش عرضه می شدند و ایشان از شدت دلهره می گفتند: پروردگار اقامت کی بپا می شود؟^۲

(ز) «عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ بَيَّاعِ السَّابِرِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَجِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ النَّاسَ يَزْعُمُونَ أَنَّ الرِّبْحَ عَلَى الْمُضْطَرِّ حَرَامٌ وَهُوَ مِنَ الرِّبَا فَقَالَ وَهَلْ رَأَيْتَ أَحَدًا اشْتَرَى غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا إِلَّا مِنْ ضُرُورَةٍ يَا عُمَرُ قَدْ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا وَارْزُقْ وَلَا تَرْبُ قُلْتُ وَمَا الرِّبَا قَالَ ذَرَاهِمٌ يَذَرَاهِمُ مِثْلَيْنِ بِمِثْلٍ وَحِنْطَةٌ بِحِنْطَةٍ مِثْلَيْنِ بِمِثْلٍ»^۳
 در تهذیب به سند خود از عمر بن یزید که فروشنده پارچه ای بود که در سابور (شاپور خوزستان) بافته می شد روایت کرده که گفت: به امام صادق (ع) عرضه داشتم: فدایت شوم مردم چنین می پندارند که دادن بهره پول برای کسی که مضطر است نیز حرام است، آیا این صحیح است؟ فرمود: بله، برای اینکه مگر غنی و یا فقیری سراغ داری که بدون احتیاج و اضطرار چیزی را بخرد؟ ای عمر! خدای تعالی بیع را حلال و ربا را حرام فرموده، پس تو تنها می توانی سود کسب را بگیری و نمی توانی ربا بگیری، پرسیدم ربا چیست؟ فرمود: چند درهم بدهی و دو برابر، آن را بگیری و یا گندمی بدهی و دو برابر از همان جنس بگیری.
 (ح) «عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عِإِنِّي سَمِعْتُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ

۱. وسائل الشیعه، جلد ۱۲، ابواب الرِّبا، باب ۱، حدیث ۳، روایات ۴، ۹، ۱۰، ۱۱، باب ۱ نیز بر همین مضمون دلالت دارند. وقتی رباخواری رواج یابد، سنت نیکوی وام و قرض الحسنه از بین می رود؛ و عواطف انسانی می میرد؛ و سودپرستی و افزون طلبی جایگزین آن می گردد. از این رو، رباخواری در دین مقدس اسلام ممنوع گشته است؛ این مطلب در روایات فراوانی وارد شده است.

۲. تفسیر قمی ج ۱، ص ۹۳. علامه طباطبایی پس از نقل این حدیث می فرماید: این مشاهده که رسول خدا (ص) در معراج داشته، مثالی بر زخی بوده که گفتار آن جناب را تایید و تصدیق می کند که فرمود: «کما تعیشون تموتون و کما تموتون تبعثون» هر جور زندگی کنید همان طور می میرید و هر جور بمیرید همان طور زنده می شوید».

۳. تهذیب، ج ۷، ص ۱۸.



فِي كِتَابِهِ يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ وَقَدْ أَرَى كُلَّ مَنْ يَأْكُلُ الرِّبَا يَرْجُو مَالَهُ فَقَالَ فَأَيُّ مَحَقٍ أَمْحَقُ مِنْ دِهْمٍ رَبَّائِمَحَقُ الدِّينِ وَإِنْ تَابَ ذَهَبَ مَالُهُ وَافْتَقَرَ.^۱

در تهذیب و فقیه از امام صادق (ع) روایت کرده شخصی درباره آیه شریفه: «يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ...» از آن جناب سؤال کرد که چگونه خدا را راکاهش داده و نابود می کند با اینکه به قول بعضی ها ما می بینیم مال رباخواران روز به روز بیشتر می شود؟ فرمود: چه نقصانی شدیدتر از نقصان یک درهم ربا که دین آدمی را ناقص می کند و از بین می برد و اگر هم بخواهد توبه کند همه مالش از بین می رود و فقیر می شود.

داستان

علی (ع) و هدیه شبانه

□ یکی از نامه های گران قدر نهج البلاغه، نامه آن حضرت به «عثمان بن حنیف» فرماندار بصره است.^۲ اشعث بن قیس منافق که عامل بسیاری از مفاسد و اختلافات در دوران خلافت حضرت علی (ع) بود. با کسی به نزاع برخاست.

پرونده این نزاع به دست مبارک امیرالمؤمنین (ع) رسید. قرار بر این شد که روز بعد حضرت درباره این دو، قضاوت کند. شب هنگام در خانه آن حضرت به صدا درآمد. حضرت در را باز کردند؛ دیدند اشعث با ظرفی پر از حلوا جلوی در ایستاده است. وقتی حضرت امیر (ع) او و کاسه حلوایش را مشاهده کردند، نگاه تندی به او افکندند و فرمودند: «آیا این کاسه حلوا رشوه است؟ یا صدقه؟ یا زکات؟ علی، نه اهل رشوه است تا به سبب رشوه بر خلاف حق قضاوت کند و نه اهل صدقه و زکات، که اینها بر بنی هاشم حرام است.

اشعث که از این برخورد قاطع و تند امیر زمامداران، دست و پای خود را گم کرده بود، گفت: نه، هیچ کدام نیست، بلکه هدیه است! هر مسلمانی حق دارد به مسلمان دیگری هدیه دهد. [این کار در واقع کلاه شرعی بود که متأسفانه در عصر ما نیز صورت می گیرد و رشوه در لباس های دیگر، تحت عناوینی از قبیل: هدیه، انعام، شیرینی،

۱. همان، ص ۱۵ و فقیه ج ۳، ص ۲۷۹. علامه طباطبایی می فرماید: این روایت به طوری که ملاحظه می کنید منظور از «محق» نقصان را به «محق» تشریحی تفسیر کرده و می فرماید هر چند مال در نزد رباخوار زیاده می شود، اما شرعاً مال او نیست و تصرفش در آن اموال حرام است در مقابل ربا صدقه قرار دارد که منظور از ارباء و زیاد شدن آن زیاد شدن تکوینی است و این با بیان قبلی ما (که گفتیم: محق در آیه عمومیت دارد سازگار است).

۲. چهل و پنجمین نامه نهج البلاغه، که حاوی بسیاری از مسایل اقتصادی است.



حق و حساب و مانند اینها تحقق می پذیرد.]

حضرت که چهره هزار رنگ اشعث را می شناخت، به نیت واقعی او واقف گشته، فرمودند: اشعث! آیا دیوانه شده ای؟ یا عقلت را از دست داده ای؟ یا هذیان می گویی؟! تو نیمه شب با این کاسه حلوا می خواهی علی را بفریبی و او را به ظلم دعوت کنی تا فردا به نفع تو حکم دهد! اشعث تو مرا با خود مقایسه کرده ای! بگذار تا خود را بشناسانم: اشعث این حلوا که سهل است چون این حلوايي که من دیدم، گویا با آب دهان مار مخلوط گشته [اگر چه ظاهری زیبا دارد؛ ولی باطنش بسیار کثیف است]. به خدا قسم اگر آسمان های هفت گانه را به علی دهند تا بر مورچه ای ظلم کند، چنین نخواهد کرد. حال، آیا دنیایی با چنین زمامداری امن و امان است یا جهانی که حاکمانش هستی کشور خویش را در مقابل یک زن آلوده مصالحه می کنند؟! این کجا و آن کجا! بنابراین، بر عهده هر مسلمانی است که ارزش های انسانی را فرا گیرد و چرخ اقتصاد را توأم با ارزش های انسانی به حرکت درآورد.^۱

□ در کتاب الدرجات الرفیعه نقل شده: وقتی که عبدالرحمان بن عوف از دنیا رفت و اموال بی حسابی را به ارث گذارد، گروهی از مسلمین گفتند ما درباره عبدالرحمان که آن همه اموال به ارث گذارد، هراس داریم، چگونه درباره خواست الهی جواب خدا را می دهد.

کعب الاحبار^۲ که در آنجا حضور داشت، گفت: چرا درباره او هراسناک هستید او این اموال را از راه پاک به دست آورد و در راه پاک صرف می کرد.

و در واقع این تبلیغ برای اغفال مردم بود که کعب الاحبار برای خشنودی عثمان می کرد؛ وگرنه اموال عبدالرحمان از راه بخشش بی حساب عثمان بدست آمده بود. ابوذر از گفتار کعب، آگاه شد، خشم سراسر وجودش را گرفت، از خانه بیرون جهید، در به در دنبال کعب می گشت، در راه استخوان شتری را دید، آن را برداشت، به کعب خبر دادند که ابوذر با چنین شرائطی در تعقیب تو است، کعب از ترس خود به عثمان پناهنده شد.

ابوذر دست از تعقیب برنداشت، پس از اطلاع از مکان کعب به خانه عثمان آمد، تا

۱. مثال های زیبایی قرآن، ج ۱، ص ۱۶۳؛ نقل از خطبه ۲۲۵ نهج البلاغه.

۲. کعب الاحبار از علمای یهود بود در عصر خلافت عمر، سال ۱۷ هجری هنگامی که عمر وارد بیت المقدس شد با تشریفات خاصی نزد عمر آمد و اظهار اسلام کرد وقتی که عمر به مدینه مراجعت کرد کعب نیز همراه عمر به مدینه آمد و در دستگاه خلافت عمر تقرب داشت و پس از عمر، جزء اصحاب خاص و مشاور و ریژه عثمان گردید (مشروح جریان اسلام آوردن وی را در کتاب نسخ التواریخ خلفا ص ۲۶۰ - ۲۶۲ مطالعه کنید.)



کعب ابوذر را دید برخاست و پشت سر عثمان نشست ابوذر فریاد زد: ای یهودی زاده گمان می کنی در میراث عبدالرحمان اشکالی نیست.

گوش فرابده تا بیان پیامبر اسلام ﷺ را بازگو کنم: روزی آن حضرت عازم احد (نزدیک مدینه) بود من ملازم رکابش بودم، فرمود: ای ابوذر! آنان که از راه های نامشروع، ثروت های کلان می اندوزند در روز قیامت تهیدست اند...

ای یهودی زاده منطق رسول خدا ﷺ چنین بود ولی تو عبدالرحمان را می خواهی تبرئه کنی؟ با اینکه آن همه اموال را به ارث گذارده است در این وقت کسی با ابوذر سخنی نگفت و ابوذر از خانه عثمان همچنان خشمناک بیرون آمد.^۱

خلاصه و نتیجه گیری

- از بررسی آیات و روایات در موضوع ربا، این موارد به دست می آید:
- آثار ربا درست برخلاف انفاقات و صدقات و بیع می باشد زیرا: در بیع، برخلاف ربا هر دو طرف معامله به طور یکسان در معرض سود و زیان هستند.
- در ربا هیچ عمل مثبتی که زمینه تولید و سازندگی در جامعه را احیاء کند وجود ندارد.
- با شیوع ربا خواری پایه های مودت و دوستی متزلزل شده در نتیجه این عمل پلید منشأ دشمنی ها و درگیری ها بین مردم خواهد شد. گزارشات بسیاری در این زمینه وجود دارد که جای هیچ انکاری در آثار مخرب ربا باقی نمی گذارد.
- بر اساس روایات خداوند در اموالی که از راه ربا حاصل می شود و نیز در نفس شخص ربا خوار برکت قرار نداده و صریحاً می فرماید خدا ربا را محو و صدقات را فزونی می دهد.^۲

۱. ابوذر الغفاری، ص ۱۷.

۲. يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُزِيلُ الصَّدَقَاتِ؛ سوره بقره، آیه ۲۷۶.



ازدواج



«وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ* وَلَيْسَتْ غَفِيفٌ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»
[سوره نور، آیه ۳۳-۳۲]

«[مردان و زنان] بدون همسر تان و غلامان و کنیزان شایسته خود را همسر دهید اگر تهیدست اند، خدا آنان را از فضل خود بی نیاز می کند و خدا بسیار عطا کننده و داناست * و کسانی که امکانی برای ازدواج نمی یابند، باید پاکدامنی پیشه کنند تا خداوند از فضل خود آنان را بی نیاز گرداند!»

واژگان مهم

- نکاح

از پیمان زناشویی در قرآن به «نکاح» تعبیر شده که به دو معنا به کار رفته است:
الف) آمیزش جنسی.^۱

ب) عقد ازدواج.^۲

لغویان و مفسران در تعیین معنای حقیقی و مجازی آن، بر یک نظر نیستند. گروهی معنای حقیقی نکاح را آمیزش و کاربرد آن در عقد راجع می دانند. متقابلاً برخی معنای حقیقی آن را عقد ازدواج قرار داده اند. گروهی معتقد به اشتراک لفظی شده اند و هر گروهی برای خود استدلال هایی دارند؛ ولی فیتیومی می گوید: عقد و آمیزش، هر دو معنای مجازی هستند و معنای حقیقی نکاح در لغت، چسبیدن و به هم پیوستن یا مخلوط شدن است.^۳

تعبیر «انکحوا» (آنها را همسر دهید) با اینکه ازدواج یک امر اختیاری و بسته به میل طرفین است، مفهومش این است که مقدمات ازدواج آنها را فراهم سازید، از طریق کمک های مالی در صورت نیاز، پیدا کردن همسر مناسب، تشویق به مسئله ازدواج و بالاخره پا در میانی برای حل مشکلاتی که معمولاً در این موارد بدون وساطت دیگران انجام پذیر نیست، خلاصه مفهوم آیه به قدری وسیع است که هر گونه قدمی و سخنی و درمی در این راه را شامل می شود. بدون شک اصل تعاون اسلامی ایجاب می کند که مسلمانان در همه زمینه ها به یکدیگر کمک کنند ولی تصریح به این امر در مورد ازدواج دلیل بر اهمیت ویژه آن است.^۴

- ایامی

جمع «ایم» (بروزن قیم) در اصل به معنی زنی است که شوهر ندارد، سپس به

۱. سوره بقره، آیه ۲۰۶. نساء، آیه ۶.

۲. سوره نور، آیه ۳۲.

۳. التفسیر الکبیر، ج ۱۰، ص ۱۷-۲۱؛ جواهر الکلام، ج ۲۹، ص ۵؛ المیزان، ج ۲، ص ۲۰۲؛ مفردات، ص ۸۲۳ «نکح»؛ التفسیر الکبیر، ج ۱۰، ص ۱۷-۲۱؛ المصباح، ص ۲۴ «نکح».

۴. تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۴۵۷.



مردی که همسر ندارد نیز گفته شده است و به این ترتیب تمام زنان و مردان مجرد در مفهوم این آیه داخلند خواه بکر باشند یا بیوه.^۱

استغفار

عفاف به فتح، یعنی خودداری کردن از طلب چیزی، مانند عَف است و برای مرد، عَفّ به فتح می‌گویند و برای زن، عَفّة به فتح و تعَفّف نیز چنین است و جمع عَفیف، اعفه و اعفاء است و در دعا گفته‌اند:

«اللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ عِفَاف وَّ الْغَنیَّ»، که عفاف در این جا، به معنای به اندازه کفاف است و «غنی»، بی‌نیازی نفس است و در خبر است: «مَنْ یَسْتَعْفِفْ، یَعْفِهِ اللهُ» و بعضی شارحین گفته‌اند: استعفاف، طلب عفاف و تعَفّف است و آن، خودداری کردن از حرام و خودداری نمودن از سؤال کردن از مردم است و گفته‌اند: استعفاف، صبر و پاک‌پاشی از زشتی‌ها است؛ گفته می‌شود: «عَفَّ عَنِ الشَّیْءِ، یَعْفُ عَفَّةً فَهُوَ عَفِیفٌ» و از آن است: «اللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ الْعَفَّةَ وَّ الْغَنیَّ» و عَفّة الفرج، محافظت آن است از محرمات و از آن است: «اللّٰهُمَّ حَصِّنْ فَرْجِیْ وَّ اعْفَهُ.»^۲

نکات تفسیری

۱) ازدواج یک سنت الهی است

گرچه امروز مسئله ازدواج آن قدر در میان آداب و رسوم غلط و حتی خرافات پیچیده شده که به صورت یک جاده صعب العبور یا غیر قابل عبور برای جوانان در آمده است ولی قطع نظر از این پیرایه‌ها، ازدواج یک حکم فطری و هماهنگ قانون آفرینش است که انسان برای بقاء نسل و آرامش جسم و روح و حل مشکلات زندگی احتیاج به ازدواج سالم دارد.^۳

۲) ازدواج

ازدواج، در عرف و شرع، پیمان زناشویی است و براساس آن، برای مرد و زن نسبت به یکدیگر، تعهداتی اخلاقی و حقوقی پدید می‌آید که سرپیچی (از بسیاری) از آن‌ها، عقوبت و کیفر را در پی خواهد داشت. ازدواج در هر آیینی، با قوانین و مقررات ویژه‌ای صورت می‌گیرد و اسلام به آداب و رسوم دیگر اقوام احترام گذاشته

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۴۵۷.

۲. مجمع البحرین، ص ۳۸۶-۳۸۵.

۳. تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۴۵۳.

است: «لِكُلِّ قَوْمٍ نِكَاحٌ»^۱

در قرآن، بیش از ۸۰ بار ماده «زوج» و مشتقات آن و حدود ۲۳ بار، کلمه «نکاح» و مشتقاتش به کار رفته است. از کلمه «استمتاع» نیز درباره ازدواج، در قرآن بهره گرفته شده است و واژه‌هایی از قبیل طلاق، ظهار، ایلاء، عده، مرثه، بعل، نساء، ذکر و انثی، احسان، صداق، مهریه، اجر، مَس، تحریم و احلال نیز در دامنه گسترده بحث ازدواج قرار می‌گیرند.^۲

۳) اهمیت ازدواج در ادیان الهی:

انبیاء، اطفاء شهوت از راه‌های نامشروع، مانند خودارضایی (استمنا)، زنا و هم‌جنس‌گرایی، را منع کرده‌اند. قرآن کریم قوم لوط را که راه طبیعی ارضای شهوت (ازدواج) را کنار گذاشته و به هم‌جنس‌گرایی روی آورده بودند، قومی تجاوزگر: «وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ»^۳ و گروهی مسرف: «أَنْتُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ»^۴، خوانده است. در آیات دیگری، نیز از راه‌های نامشروع اطفاء شهوت، با عناوین فاحشه و راه زشت یاد شده است.^۵

تشکیل خانواده (ازدواج) در اسلام مورد تشویق قرار گرفته و همگان موظف شده‌اند مقدمات آن را برای افراد بی‌همسر فراهم کنند؛ «وَانكِحُوا...». این خطاب عام است و هر نوع کمک مادی و معنوی از جمله وساطت را دربرمی‌گیرد. در روایت آمده است: «أَفْضَلُ الشَّفَاعَاتِ أَنْ تَشْفَعَ بَيْنَ اثْنَيْنِ فِي النِّكَاحِ حَتَّى يَجْمَعَ اللَّهُ بَيْنَهُمَا».^۶

اهل ظاهر (آنان که به ظاهر قرآن عمل می‌کنند و تأویل در آن را نمی‌پذیرند)، ازدواج را واجب می‌دانند و برای اثبات مدّعی خویش، به آیات ذیل استدلال می‌کنند: «...فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ» (نساء، ۴، ۳)، «...فَانكِحُوا هُنَّ بِأَذْنِ أَهْلِهِنَّ...» (نساء، ۴، ۲۵)، «وَانكِحُوا الْأَيْمَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَامَّاكُمْ» (نور، ۲۴، ۳۲) می‌گویند: این آیات، فرمان به ازدواج می‌دهند و امر،

۱. تشکیل خانواده در اسلام، ص ۱۹ (روایت از کتاب الوافی، ج ۱، ص، ۲۹۴ نقل شده است).

۲. دائرة المعارف قرآن کریم (۲)، ص ۵۴۵.

۳. سوره شعراء، آیه ۱۶۶.

۴. سوره اعراف، آیه ۸۱.

۵. سوره اسراء، آیه ۳۲. نمل آیه ۵۴.

۶. الکافی، ج ۵، ص ۳۳۱.



ظاهر در وجوب است؛ ولی بیشتر عالمان شیعه و سنی، ازدواج را مستحب دانسته و ظهور آیات را در وجوب ندیده‌اند؛ زیرا اولاً در آیه ۲۵ سوره نساء، برای کسانی که توانایی ازدواج با زنان آزاد را ندارند، سفارش کرده که با زنان پاکدامن از بردگان ازدواج کنند؛ ولی در عین حال فرموده: خودداری از ازدواج با کنیزان، بهتر است: «... وَان تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَّكُمْ...». ثانیاً در بین صحابه، کسانی بودند که تا آخر عمر ازدواج نکردند و رسول الله آن‌ها را از این کار بر حذر نداشت. ثالثاً اگر ازدواج واجب می‌بود، خداوند در قرآن، مسلمانان را میان ازدواج یا استفاده از ملک یمین مخیر نمی‌کرد «فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ... فَانْكِحُوا فَوْحِدَةً اَوْ مَا مَلَكَتْ اَيْمُنُكُمْ...». (نساء، ۴، ۳) در صورتی که استفاده از کنیز، حتی به نظر اهل ظاهر، مباح است و تخییر میان واجب و مباح معنا ندارد. قول سوم، از شیخ طوسی و شافعی است.^۱

۴) ملائک انتخاب همسر

الف) صلاحیت و شایستگی

قرآن، درباره لزوم رعایت شایستگی و اهمّیت اوصاف همسری که انسان در ابتدا برمی‌گزیند یا اگر ازدواج با همسر نامناسبی صورت گرفته، باید این شایستگی را در او پدید آورد، مباحثی را مطرح کرده و درباره همسران نامناسب که گاه در حدّ دشمن می‌توانند کانون خانواده را فاسد کنند، هشدار می‌دهد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اِنَّ مِنْ اَزْوَاجِكُمْ وَاَوْلَادِكُمْ عَدُوّ اَلْكُم فَاحْذَرُوهُمْ...».^۲

تکیه قرآن در موارد متعدّد بر صلاحیت و شایستگی همسر، مفهومی عام است و شامل جنبه‌های گوناگون ظاهری (جسمی) و معنوی (دینی و اخلاقی) می‌تواند باشد؛^۳ که گزارشی از اجابت دعای زکریا است، می‌فرماید:

«وَاصْلَحْنَاهُ زَوْجَهُ». برخی این آیه را به اصلاح ظاهری و جسمی معنا کرده و گفته‌اند: همسر زکریا عقیم بود، خداوند نازایی او را از بین برد یا پیرو شکسته بود و خداوند او را جوان کرد و برخی، آیه را به اصلاح اخلاقی معنا کرده و گفته‌اند: خداوند، همسر زکریا را خوش اخلاق قرار داد.^۴

۱. لغت نامه، ج ۳، ص ۳۱۵۳؛ المبسوط، ج ۴، ص ۱۹۳؛ کنز العرفان، ج ۲، ص ۱۳۶؛ المبسوط، ج ۴، ص ۱۹۳.

۲. مسالك الافهام، ج ۳، ص ۱۷۴؛ المبسوط، ج ۴، ص ۱۹۳.

۳. سوره تغابن، آیه ۱۴.

۴. سوره انبیاء، آیه ۹۰.

۵. مجمع البیان، ج ۷، ص ۹۷.

ب) خضوع و وفاداری

آیه ۳۴ نساء، زنان صالح و درستکار را کسانی می‌داند که در برابر نظام خانواده خاضع هستند و نه تنها در حضور شوهر، بلکه در غیاب او مرتکب خیانت مالی و ناموسی نمی‌شوند و حقوق او را مراعات می‌کنند.^۱ «فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَفِظَتْ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ...». در حدیثی از امام صادق (ع) آمده است: «تَرْوِجُو فِي الْحَجْرِ الصَّالِحِ فَإِنَّ الْعِرْقَ دَسَّاسٌ»^۲ با خانواده شایسته ازدواج کنید؛ زیرا خصایص والدین و اجداد، به نسل بعد سرایت می‌کند.

در برخی آیات، سرانجام نیک آخرتی، برای همسر، در گرو صلاحیت آنان قرار داده شده است: «جَنَّتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّتِهِمْ»^۳ و این فرجام نیک در آیه ۸ غافر، در قالب دعای فرشتگان حامل عرش الهی، برای همسران صالح نقل شده است: «رَبَّنَا وَادْخُلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ...» و در سوره فرقان، آیات ۶۳ به بعد، پس از بیان ویژگی‌های عباد الرحمن، دعای آنان را نقل می‌کند که پروردگارا! همسران و فرزندان ما را مایه چشم روشنی ما قرار ده: «وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ»^۴ یکی از دعا‌های مشهور مسلمانان هنگام حج این دعا است: «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً»^۵ که در حدیثی از پیامبر، این گونه تفسیر شده است: کسی که خدا به او قلبی شاکر و زبانی مشغول به ذکر حق و همسری با ایمان که او را در امور دنیا و آخرت یاری کند، ببخشد، نیکی دنیا و آخرت به او داده و از عذاب آتش باز داشته شده است.^۶

ج) صلاحیت دینی

قرآن در آیه ۳۲ نور، صلاحیت و شایستگی بردگان را هنگام ازدواج، مورد توجه اولیای آنان قرار داده است: «... وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَأُمَّائِكُمْ...» گروهی صلاحیت در آیه را به آمادگی برای ازدواج و برخی آن را به صلاحیت دینی، تفسیر کرده‌اند؛ زیرا بسیاری از بردگان، در سطح پایینی از فرهنگ و اخلاق قرار داشتند؛

۱. تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۳۷۱.

۲. مکارم الاخلاق، ص ۱۹۷؛ کنز العمال، ج ۱۶، ص ۲۹۶؛ جامع الصغير، ج ۱، ص ۵۰۵.

۳. سوره رعد، آیه ۲۳.

۴. سوره فرقان، آیه ۷۴.

۵. سوره بقره، آیه ۲۰۱.

۶. مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۹۷.



به طوری که هیچ‌گونه مسؤولیتی در زندگی مشترک احساس نمی‌کردند و همسر خود را به آسانی رها کرده، او را بلا تکلیف می‌گذاشتند؛ بدین سبب دستور داده شده، هرکدام صلاحیت اخلاقی دارند، به ازدواج با او اقدام کنید.^۱

د) شتاب در کار خیر و خشوع در برابر خدا

در برخی آیات، صفاتی مشخص، برای همسران شایسته ذکر شده است؛ از جمله در آیه ۹۰ انبیاء به سه ویژگی برای خانواده زکریا اشاره کرده است: در انجام کار خیر شتاب می‌کردند و در همه حال، خدا را می‌خواندند و همواره در برابر او خشوع داشتند: «... أَنَّهُمْ كَانُوا يُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرِ وَ يَدْعُونَ رَبَّاً وَ رَهْباً وَ كَانُوا لَنَا خَشِيعِينَ». (تحریم، ۶۶)

ه) کفویت در ازدواج

کفویت به صورت شرط صحت یا لزوم عقد ازدواج،^۲ از نظر بسیاری از اهل سنت، برابری و هم‌تایی زن و شوهر، از جهت نژاد، اسلام، حرفه، حریت، دیانت و مال است.^۳

فقیهان شیعه، کفویت را به معنای برابری در اسلام، شرط ازدواج می‌دانند^۴ که در آیه ۲۲۱ بقره با صراحت از نکاح با مشرکان و در آیه ۱۰ ممتحنه از پای بندی به پیوند ازدواج با زنان کافرنهی شده و در آیه ۲۶ نور فرموده است: زنان خبیث و ناپاک از آن مردان خبیث و ناپاکند و مردان ناپاک به زنان ناپاک تعلق دارند: «الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ...» و در نقطه مقابل، زنان پاک به مردان پاک و مردان طیب به زنان طیب و پاک تعلق دارند. در روایات آمده که مؤمن، کفو مؤمن است.^۵ اگر از دیانت و امانت داری کسی، راضی هستید، سنت ازدواج را به تأخیر می‌ندازید.^۶ بیش تر فقیهان شیعه، کفویت در مال را شرط ازدواج ندانسته و به مسلمان بودن بسنده کرده‌اند؛ زیرا ادله عام، مانند «أَوْفُوا بِالْعُقُود»^۷ بر صحت ازدواج، دلالت

۱. تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۳۷۱.

۲. دائرة المعارف قرآن کریم، (۲) ص، ۵۵۴.

۳. الفقه على المذاهب الاربعه و مذهب اهل البيت (ع)، ج ۴، ص ۸۶.

۴. همان، ص ۸۴.

۵. همان، ص ۹۰.

۶. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۷۴.

۷. همان.

۸. سوره مائده، آیه ۱.



دارد و خدا وعده داده است که با ازدواج فقر به گشایش، تبدیل می شود: «... ان یكونوا فقراء یغنیهم الله من فضله...» ولی برخی از امامیه، کفویت در مال را شرط دانسته اند؛ البته نه به معنای تساوی در ثروت، بلکه به معنای توان تأمین مخارج و قدرت بر پرداخت نفقه ای که در شأن همسر باشد و بر این مطلب به آیه ۲۵ نساء استدلال کرده اند: «وَمَنْ لَمْ یَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً ان ینکح المحصنات المؤمنات فین ما ملکت ایمنکم...». ولی این آیه، در صدد بیان حکم شرعی نیست؛ بلکه صرفاً می گوید: کسی که از نظر مالی بر تحمل مهر و نفقه قدرت ندارد، راه برای ازدواج براو بسته نشده است؛ زیرا با مخارج سبک تری می تواند با کنیزان ازدواج کند.^۲

۶ اهداف و آثار ازدواج

حکمت ها و آثار مهمی بر ازدواج مترتب می شود و قرآن در آیاتی به آنها پرداخته است. در برخی ازدواج ها، هر چند زن و مرد بایکدیگر زندگی می کنند، لکن اهدافی که باید در زندگی حاکم باشد، از میان می رود و دو طرف بهره ای از زندگی مشترک نمی برند. برخی گفته اند: هر جا نشانه های الفت و حکمت های زوجیت چه در دنیا و چه در آخرت برقرار باشد، قرآن واژه زوجیت را به کار برده است^۳ و هرگاه جای این نشانه ها و حکمت ها را بغض و خیانت یا تفاوت عقیده زن و مرد با یک دیگر پر کند، قرآن واژه «امراة» را آورده است^۴؛ هم چنین آن جا که حکمت زوجیت (بقای نسل انسان) از میان برداشته می شود، باز قرآن واژه «امراة» را به کار برده است؛^۵ بدین سبب وقتی دوباره این حکمت شکوفا می شود و نهال زوجیت به بار می نشیند، باز قرآن تعبیر را عوض کرده، کلمه «زوج» را به کار می برد. در آیه ۴۰ سوره آل عمران، زکریا علیه السلام با اعجاب از بشارت الهی به یحیی علیه السلام از پیری خود و نازا بودن همسرش سخن می گوید: «وامراتی عاقرة»؛ ولی وقتی دعای او اجابت می شود، می فرماید: «واصلحنا له زوجة».^۶

الف) حفظ نسب

در اسلام، حفظ نسب، پایه احکام و حقوق فراوانی است. بعضی از احکام فقهی،

۱. جواهر الکلام، ج ۳۰، ص ۱۰۳.

۲. مواهب الرحمن، ج ۸، ص ۵۸.

۳. سوره روم، آیه ۲۱. فرقان، آیه ۷۴. زخرف، آیه ۷۰. بقره، آیه ۲۵. یس، آیه ۵۶.

۴. سوره یوسف، آیه ۳۰. تحریم، آیه ۱۱-۱۰.

۵. سوره ذاریات، آیه ۲۹. مریم، ۵-۴. آل عمران، ۴۰.

۶. سوره انبیاء، آیه ۹۰.



بر شناخت رابطه فرزند با پدر و مادر یا بر شناخت نسبت های فامیلی دیگر، مبتنی است.

ب) برخورداری از سکون و آرامش

نیاز روح به آرامش، با اهمیت تر از نیاز جنسی است. همسر شایسته در پیش آمدهای زندگی، راه وصول به آرامش و سعادت را نزدیک می کند: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا...»^۱، «... وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا...»^۲. برخی مفسران،^۳ مقصود از لباس را در آیه ۱۸۷ بقره، سکون و آرامش دانسته اند؛ همان گونه که خدا، شب را لباس (مایه آرامش و سکون) دانسته و فرموده: «وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا»^۴؛ بنابراین، آیه ۱۸۷ بقره (هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ هُنَّ) نیز به سکون و آرامشی که با همسر حاصل می شود، اشاره خواهد داشت.

ج) حفظ نوع بشر

طبق بیان قرآن، ازدواج وسیله ای برای تولید و بقای نسل در انسان و حیوان است: «... جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْإِنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذُرُّكُمْ فِيهِ...»^۵. گرچه جمله «يَذُرُّكُمْ فِيهِ»، تکثیر نسل انسان را بیان داشته است، در این جهت، میان انسان و چارپایان و گیاهان فرقی نیست. در جای دیگری می فرماید: پروردگار، شما را از «نفس واحدی» آفرید و جفتش را نیز از جنس او آفرید و از آن دو، مردان و زنان بسیاری را پرکننده ساخت: «... وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً...»^۶. در آیه ۷۲ نحل، ۱۶ می فرماید: «وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً؛ از همسرانتان برای شما فرزندان و نوه ها قرار داد».

قرآن، بقاء نسل انسان و اجتماع مدنی را به ازدواج منوط می داند و روی آوردن به زنا و لواط را نابودکننده راه بقای نسل می شمارد: «وَلَا تَقْرَبُوا الزَّانِيَةَ إِنَّهَا كَانَتْ فَحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا»^۷، «اِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَتَقْطَعُونَ السَّبِيلَ...»^۸؛ زیرا با رواج راه های

۱. سوره روم، آیه ۲۱.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۸۹.

۳. جامع البیان، مج ۲، ج ۲، ص ۲۲۲؛ التبیان، ج ۲، ص ۱۳۳؛ مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۰۴.

۴. سوره نبا، آیه ۱۰.

۵. سوره شوری، آیه ۱۱.

۶. سوره نساء، آیه ۱.

۷. سوره اسراء، آیه ۳۲.

۸. سوره عنکبوت، آیه ۲۹.



نامشروع، رغبت به نکاح کم می‌شود؛ جاذبه‌اش از بین رفته، فقط بارتأمین مسکن و نفقه و به دنیا آوردن اولاد و تربیت آنان، باقی می‌ماند؛ در نتیجه، آسان‌ترین راه‌های اشباع غرایز که نامشروع است، رایج می‌گردد و هدف بقای نسل، رنگ می‌بازد.^۱

ازدواج یک تعهد و مسئولیت است

اصل زوجیت قانون طبیعی حیات بشری بلکه حیات حیوانی است و از آنجا که اسلام دین فطرت است طبعاً این اصل را تجویز نموده است و حتی مخالفت با این قانون را نکوهش نموده است. آنگاه در مورد انسان‌ها این پیوستگی را در قالب ازدواج مطرح کرده تا از اختلاط‌های بی‌بند و بار و صرف تخلیه شهوت جنسی مبدل به امری توأم با تعهد، گردد. پس ازدواج در نگاه اسلام علاوه بر حفظ نسل، یک مسؤولیت است.^۲

د) داشتن فرزندان صالح

یکی از خواسته‌های غریزی انسان، نیاز فطری به پدر و مادر شدن است و پاسخ به این خواسته با ازدواج تأمین می‌شود. در سایه ازدواج است که نسلی دارای اصل و نسب پدید می‌آید. قرآن در آیاتی، فرزند را زینت زندگی دنیا شمرده که بیان‌گر رغبت انسان به داشتن فرزند و برقرار شدن رابطه پدر و مادر با فرزند است: «الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا».^۳ داشتن فرزند به صورت ثمره ازدواج، با تعبیرهای گوناگونی در قرآن آمده است. در آیه ۲۲۳ بقره پس از این که می‌گوید: «نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأَتُوا حَرْثَكُمْ إِنِّي شَيْئٌ...» یادآوری می‌شود که بکوشید از این فرصت بهره‌گیرید و با پرورش فرزندان صالح و شایسته که به حال دین و دنیای شما مفید باشند، اثر نیکی برای خود از پیش بفرستید:^۴ «... وَقَدْ مَوَّالَتُنَفْسِكُمْ...». در آیه ۱۸۷ بقره پس از آن که از آمیزش با همسر سخن به میان آمده است، می‌فرماید: «... وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ...» که به نظر بسیاری مقصود، طلب فرزند است.^۵

درخواست فرزند صالح از خداوند در موارد متعددی از قرآن، آمده است. در آیه ۱۸۹ اعراف از قول پدر و مادری نقل می‌کند که عرضه می‌دارند: اگر فرزند صالحی نصیبشان شود، شکرگزار خواهند بود: «... دَعَاَ اللَّهُ رَبَّهُمَا لِنِ ءَاتَيْنَا صِدْقًا لَّنُكُونََ

۱. المیزان، ج ۱۳، ص ۸۸.

۲. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۱۷.

۳. سوره کهف، آیه ۴۶.

۴. المیزان، ج ۲، ص ۲۱۳؛ تفسیر قرطبی، ج ۳، ص ۶۴؛ المنار، ج ۲، ص ۳۶۳.

۵. مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۰۴؛ تفسیر قرطبی، ج ۲، ص ۲۱۲؛ تفسیر بیضاوی، ج ۱، ص ۱۷۲.



مِنَ الشَّكِرِينَ». در چند جا از قرآن، درخواست حضرت زکریا علیه السلام مطرح شده که از خداوند، فرزندی خواسته است تا لیاقت جانشینی او را داشته: «... فَهَبْ لِي مِن لَّدُنْكَ وَلِيًّا...»^۱ و مورد رضایت پروردگار باشد: «... وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا».^۲ در سوره آل عمران، پس از مشاهده شایستگی های مریم علیها السلام، پروردگار خویش را می خواند که: خداوند! از طرف خود، فرزند پاکیزه ای به من عطا فرما: «... هَبْ لِي مِن لَّدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ».^۳

هـ. مودّت و رحمت

از دیگر آثار ازدواج، مودّت و رحمت است: «... وَجَعَلَ بَيْنَكُم مَّوَدَّةً وَرَحْمَةً...».^۴ آن چه در آغاز زندگی مشترک بین زن و شوهر، یگانگی برقرار می کند و اثر آن در مقام عمل ظاهر می شود، مودّت است؛ ولی پس از گذشت زمان و رسیدن دوران ضعف و ناتوانی، رحمت جای مودّت را پر می کند. مودّت غالباً جنبه متقابل دارد، اما رحمت یک جانبه و ایثارگرانه است پرورش کودکان و خدمات بلاعوض به همسر نیازمند، ایثار و رحمت است.^۵ در این جا برای حفظ نظام خانوادگی، مودّت رنگ می بازد؛ ولی رحمت جای گرین آن می شود.

و. ارضای غریزه جنسی

غریزه جنسی، نیرویی است که در زن و مرد قرار داده شده و ازدواج وسیله ای مجاز برای اطفای نیروی شهوت و پاسخی به این غریزه خدادادی است: «وَالَّذِينَ هُمْ لِغُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ أَلَا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ».^۶ در حدیث آمده است: میان لذت های مادی و جسمانی در دنیا و آخرت، هیچ کدام به پایه لذت زناشویی نمی رسد؛ سپس امام به آیه ۱۴ آل عمران استشهد می کند که در بیان شهوات گوناگون، علاقه به زن را مقدّم داشته است: «رُزِقَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ...».^۷

در آیه ۱۸۷ بقره پیرامون عمل زناشویی در شب های ماه رمضان می فرماید:

۱. سوره مریم، آیه ۵.

۲. همان، آیه ۶.

۳. سوره آل عمران، آیه ۳۶.

۴. سوره روم، آیه ۲۱.

۵. المیزان، ج ۱۶، ص ۱۶۶؛ التفسیر الکبیر، ج ۲۵، ص ۱۱۱؛ نمونه، ج ۱۶، ص ۳۹۲-۳۹۳.

۶. سوره مومنون، آیه ۵۶.

۷. نور الثقلین، ج ۱، ص ۳۲۰؛ الکافی، ج ۵، ص ۳۲۱.



خداوند دانست که شما به خود خیانت می کردید و آمیزش با همسر را که ممنوع شده بود، انجام می دادید؛ بدین سبب، ممنوعیت برداشته شد: «... عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالَنْ بَشِرُوهُمْ...». این آیه، به نیاز غریزی جنسی اشاره دارد که به رغم ممنوعیت شرعی، مردم به سوی آن کشیده می شوند؛ البته این امر نمی تواند انگیزه اصلی و هدف نهایی ازدواج باشد؛ زیرا غریزه جنسی در زن و مرد، دوره محدودی دارد و اگر غرض از ازدواج، فقط این جهت باشد، باید زوجین هنگام ناتوانی جنسی، یک دیگر را رها کنند یا زن و مردی که توانایی جنسی خویش را از دست داده اند، هیچگاه پیمان زناشویی نبندند.^۱

ز بازداشتن از گناه

یکی از آثار ازدواج برای زن و مرد، ایجاد زمینه تقوا و دوری از گناهان است. با اشباع غریزه جنسی در زن و شوهر، زمینه گناهان شهوت انگیز از میان می رود. این که در قرآن از کسی که ازدواج کرده، به «محسن و محصنه» تعبیر شده: «فَإِذَا أَحْصَى...»^۲، به جهت این است که زن و مرد، با ازدواج در حصن و سنگر مستحکمی قرار می گیرند و خود را حفظ می کنند تا وسوسه های شهوانی در آنان اثر نگذارد؛^۳ بلکه ازدواج، زمینه گناهان دیگر را نیز از بین می برد؛ زیرا پذیرفتن مسئولیت تأمین و تربیت اولاد، انسان را به استفاده بهینه از عمر و امی دارد و برای گناه و معاشرت های گمراه کننده، جایی باقی نمی ماند. پیامبر اکرم (ص) فرمود: «مَنْ تَزَوَّجَ فَقَدْ أَحْرَزَ نِصْفَ دِينِهِ».^۴

با ازدواج، نیمی از دین صیانت می شود. در روایتی دیگر آمده است:

بدترین مردم، کسانی اند که ازدواج نمی کنند.^۵ در تفسیر آیه ۱۸۷ بقره (هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ هُنَّ) برخی گفته اند: آن گونه که انسان، بالباس از سرما و گرما و حشرات و آسیب های پوستی، محافظت می شود، زن و مرد، با ازدواج، یک دیگر را از گناه حفظ می کنند.^۶

در آیه ۲۸ نساء حکمت تشریع ازدواج با کنیزان این گونه بیان شده است:

۱. دائرة المعارف قرآن کریم (۲)، ص ۵۶۰.

۲. سوره نساء، آیه ۲۵.

۳. قاموس قرآن، ج ۲، ص ۱۴۹.

۴. سفینة البحار، ج ۲، ص ۴۸۰.

۵. مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۲۰.

۶. التفسیر الکبیر، ج ۵، ص ۱۱۶، روض الجنان، ج ۳، ص ۵۱.



«يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ...»؛ زیرا پیروی از شهوات و در دام گناه افتادن، برای انسان وزر و سنگینی می آورد و تشریع ازدواج و فراهم شدن امکان آن برای کسی که نمی تواند با زنان آزاد ازدواج کند، از فساد و گناه جلوگیری می کند و انسان از عواقب آن در امان می ماند و این نوعی توسعه برای انسان شمرده می شود.^۱

ح) توسعه رزق

نگرانی از تنگ دستی، یکی از بهانه هایی است که برای گریز از ازدواج، مطرح می شود. قرآن، این گونه به انسان امیدواری می دهد: از فقر و تنگ دستی بی همسران، غلامان و کنیزان درست کار خود نگران نباشید و در ازدواج آن ها بکوشید؛ چرا که اگر فقیر باشند، خداوند از فضل خویش، آنان را بی نیازی می سازد: «وَانِكِحُوا الْأَيْمَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَأَمَّاكُمْ أَنْ يَكُونُوا قُرَّاءَ يُغْنِيهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ».^۲

برخی گفته اند: مفاد این آیه وعده خداوند به بی نیاز کردن کسانی است که تشکیل خانواده می دهند.^۳

روایاتی نیز این معنا را تأیید می کند. در حدیثی، امام صادق (ع) ترک ازدواج به سبب ترس از فقر و تنگ دستی را سوء ظن به پروردگار دانسته؛^۴ زیرا پس از وعده قرآن به توسعه رزق، نگرانی در این زمینه، جز بدگمانی به خدا نیست.

با توجه به این که افرادی در جامعه، پس از ازدواج، نه تنها ثروت مند نمی شوند، بلکه بر فقرشان افزوده می شود و اگر این آیه، متضمن وعده خداوند باشد خلف وعده لازم می آید و خلف وعده قبیح است؛ گروهی بر آنند که برای وعده در این آیه باید مشیت الهی در تقدیر گرفته شود؛ یعنی پس از ازدواج، اگر خدا بخواهد، آنان را بی نیازی می کند؛ چنان که در آیه ۲۸ توبه، برای وعده الهی به غنا و بی نیازی، به مشیت خدا تصریح شده است: «وَأَنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ...».

ممکن است گفته شود: همان طور که غنا و بی نیازی متأهلان، به مشیت منوط است، غنا و بی نیازی مجزدها و کسانی که همسر ندارند (بلکه هر پدیده ای) نیز به مشیت توقف دارد، پس این چه وعده ای است که خدا برای ازدواج داده است؛ زیرا همان گونه که متأهل ها، با مشیت الهی، به دو گونه (فقیر و غنی) تقسیم می شوند،

۱. مواهب الرحمن، ج ۸، ص ۷۹.

۲. سوره نور، آیه ۳۲.

۳. روح المعانی، ج ۱۰، ص ۱۸، ج ۲۱۸؛ المیزان، ج ۱۵، ص ۱۱۳.

۴. الکافی، ج ۵، ص ۳۳۰؛ مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۲۰.



مجزدها نیز چنین هستند و اتفاقاً این وعده درباره مجردان در قرآن آمده است: «... وَان يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلَّ مَن سَعَتِهِ...»^۱؛ اگر وضعیتی پیش آید که زن و شوهر نتوانند باهم زندگی کنند و از هم جدا شوند، خداوند هر دو را با فضل و رحمت خود بی‌نیاز خواهد کرد.

پاسخ آن است که بسیاری از مردم می‌پندارند ازدواج و فراوانی عائله سبب فقر و تجرد سبب اندوختن ثروت می‌شود. آیه در صدد آن است که این توهم را از دل‌ها بزداید و غفلت از رزاق حقیقی را بردارد و به ما بفهماند که گاه، برکت و فراوانی، در مال انسان (با وجود عائله مند بودن) ایجاد می‌شود و گاهی هم انسان (در عین کم عائله بودن و مجرد زیستن) هر چه می‌کوشد، در معیشت او پیشرفتی حاصل نمی‌گردد.^۲ افزون بر آن که پذیرفتن تأمین زن و فرزند، در او حس مسئولیت استفاده بهینه از وقت و کسب عزت و اعتبار فراهم می‌آورد. بنابراین، آیه «ان يَكُونُوا فَقْرًا يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» بیان می‌دارد که گاهی با ازدواج، فقر از زندگی رخت برمی‌بندد، نه آن‌که همیشه با ازدواج، فقر برطرف می‌شود و گرنه با آیه بعد «وَلْيَسْتَغْفِرِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا» تناقض می‌یافت.^۳

فخر رازی معتقد است که آیه «ان يَكُونُوا فَقْرًا يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ» در مقام وعده الهی نیست؛ بلکه مفاد آیه آن است که نباید ترس از فقر، مانع ازدواج شود؛ زیرا مال، فناپذیر است و آن چه ارزش و بقا دارد، فضل خدا است که باید در پی آن بود که از انباشتن ثروت بهتر است^۴: «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ».^۵

ط) پیشگیری از آلودگی‌های جنسی

از آغاز این سوره تا به اینجا طرق حساب شده مختلفی برای پیشگیری از آلودگی‌های جنسی مطرح شده است، که هر یک از آنها تاثیر به سزایی در پیشگیری یا مبارزه با این آلودگی‌ها دارد.

در آیات مورد بحث به یکی دیگر از مهم‌ترین طرق مبارزه با فحشاء که ازدواج ساده و آسان و بی‌ریا و بی‌تکلف است، اشاره شده، زیرا این نکته مسلم است که

۱. سوره نساء، آیه ۱۳۰.

۲. الکشاف، ج ۳، ص ۲۳۵-۲۳۶.

۳. کنز العرفان، ج ۲، ص ۱۳۵.

۴. التفسیر الکبیر، ج ۲۳، ص ۲۱۴.

۵. سوره یونس، آیه ۵۸.



برای برچیدن بساط گناه، باید از طریق اشباع صحیح و مشروع غرائز وارد شد و به تعبیر دیگر هیچ گونه «مبارزه منفی» بدون «مبارزه مثبت» مؤثر نخواهد افتاد. لذا در نخستین آیه مورد بحث می‌فرماید: مردان و زنان بی همسر را همسر دهید و همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکاران را.^۱

۷) عفاف قبل از ازدواج

از آنجا که گاه با تمام تلاش و کوشش که خود انسان و دیگران می‌کنند وسیله ازدواج فراهم نمی‌گردد و ناخواه انسان مجبور است مدتی را با محرومیت بگذراند، مبدا کسانیه که در این مرحله قرار دارند گمان کنند که آلودگی جنسی برای آنها مجاز است و ضرورت چنین ایجاب می‌کند، لذا بلافاصله در آیه بعد دستور پارسایی را هر چند مشکل باشد به آنها داده می‌گوید: و آنها که وسیله ازدواج ندارند باید عفت پیشه کنند، تا خداوند آنان را به فضلش بی‌نیاز سازد (وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُعْطِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ).

نکنند در این مرحله بحرانی و در این دوران آزمایش الهی تن به آلودگی در دهند و خود را معذور بشمرند که هیچ عذری پذیرفته نیست، بلکه باید قدرت ایمان و شخصیت و تقوا را در چنین مرحله‌ای آزمود.^۲

۸) نهی از تن فروشی

در دنباله آیه به یکی از اعمال بسیار زشت بعضی از دنیا پرستان در مورد بردگان اشاره کرده می‌فرماید: «کنیزان خود را به خاطر تحصیل متاع زود گذر دنیا مجبور به خودفروشی نکنید، اگر آنها می‌خواهند پاک بمانند!»^۱ «وَلَا تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِيَبْتَلُوهُنَّ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا».^۲

بعضی از مفسران در شان نزول این جمله گفته‌اند: «عبد الله بن ابی» شش کنیز داشت که آنها را مجبور به کسب درآمد برای او از طریق خودفروشی می‌کرد! هنگامی که حکم اسلام درباره مبارزه با اعمال منافی با عفت (در این سوره) صادر شد آنها به خدمت پیامبر ﷺ آمدند و از این ماجرا شکایت کردند آیه فوق نازل شد و از این کار نهی کرد.^۳

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۴۵۷.

۲. همان، ص ۴۵۹.

۳. همان، ص ۴۶۱.

۴. مجمع البیان «ذیل آیه مورد بحث و تفسیر قرطبی» (با مختصر تفاوت).



این آیه نشان می‌دهد که تا چه حد در عصر جاهلیت مردم گرفتار انحطاط و سقوط اخلاقی بودند که حتی بعد از ظهور اسلام نیز گاهی اوقات به کار خود ادامه می‌دادند، تا اینکه آیه فوق نازل شد و به این وضع ننگین خاتمه داد، اما متأسفانه در عصر ما که بعضی آن را عصر جاهلیت قرن بیستم نام نهاده‌اند در بعضی از کشورها که دم از تمدن و حقوق بشر می‌زنند این عمل به شدت ادامه دارد و حتی در مملکت ما، در عصر طاغوت نیز به صورت وحشتناکی وجود داشت که دختران معصوم و زنان ناآگاه را فریب می‌دادند و به مراکز فساد می‌کشاندند و با طرح‌های شیطانی مخصوص آنها را مجبور به خودفروشی می‌کردند و راه فرار را از هر طریق به روی آنها می‌بستند، تا از این طریق درآمدهای سرشاری فراهم سازند که شرح این ماجرا، بسیار دردناک و از عهده این سخن خارج است.

۹۲. علل کاهش ازدواج

الف) خوف از فقر

وعدۀ خداوند مبنی بر عدم ترس از فقر، به دلیل ازدواج و وسعت رزق است که با جمله «وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» تأکید شده است. البته رزق هر کس تابع صلاحیت اوست،^۱ هر چه این صلاحیت بیشتر باشد رزق هم بیشتر است، البته به شرطی که مشیت خدا هم تعلق گرفته باشد.^۲ یکی از این صلاحیت‌ها تقواست که در سوره طلاق آیه ۳ و ۲ فرموده «وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِن حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ». در سوره زخرف آیه ۳۲ می‌فرماید «مَنْ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَّعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» مادرزندی دنیا معیشت آنان را میان نشان تقسیم کرده ایم.

ب) موانع فکری و فرهنگی

تغییرات فرهنگ و نگرش جامعه در خصوص ازدواج یکی از علل تعیین کننده سن ازدواج است. اگرچه تأثیر عوامل فرهنگی و فکری به صورت غیر مستقیم و غیر قابل ارزیابی به عدد و رقم می‌باشد ولی نمی‌توان از تأثیر آن بر امر ازدواج غفلت کرد. چنان که در کشورهای غربی فلسفه مادی، دیدگاه‌های لیبرالی، تأکید افراطی بر حقوق و آزادی‌های فردی، فمینیسم مبتنی بر برترانگاری زن، سُست شدن پایه‌های ایدئولوژیک و دین‌گرایانه ازدواج، ارضای نیازهای عاطفی و جنسی در

۱. علامه طباطبایی بحث مبسوطی درباره رزق ذیل آیات ۲۳ سوره ذاریات و ۶ سوره هود نموده‌اند.

۲. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، ص ۱۱.



خارج از چارچوب نهاد خانواده آموزه‌های فلسفی و نظری هستند که تمام شئون و ابعاد خانواده و از جمله زمان ازدواج را تحت تأثیر قرار داده‌اند. در جامعه ما اگرچه با پیروزی انقلاب، نظام خانواده بر پایه آموزه‌ها و تعالیم ارزش مدارانه و قداست آمیز اسلام در خصوص خانواده شکل گرفت ولی نمی‌توان از پایه‌های تمایلات و ذهنیت‌ها در خصوص ازدواج، غفلت کرد.

میل به استقلال اقتصادی در کنار تمایل به استقلال و جدایی از خانواده، گرایش به محدود کردن مسئولیت‌های ناشی از زندگی مشترک، کم رنگ شدن نقش خانواده‌ها در انتخاب همسر و در مقابل، نقش مؤثر فرزندان در این امر، کم رنگ شدن سنت‌ها و آداب و رسوم بومی و محلی و گرایش به سمت روش‌ها و سبک‌های ملی و عمومی‌تر، در مجموع، گرایش‌هایی هستند که ذهنیت و گرایش‌های درونی نسل امروزی را شکل می‌دهند. توجه و گرایش بیشتر به هماهنگی روحی و فکری و مفاهیمی همچون عشق و دوست داشتن و درک متقابل جایگزین مناسبات تحکم آمیز فامیلی و آمریت والدین شده است.

عامل تعیین کننده دیگری که ذهنیت و تصمیم جوانان به ازدواج را تحت تأثیر قرار می‌دهد، تصویری است که جامعه رسانه‌ای و اخبار مربوط به فروپاشی خانواده‌ها و زندگی‌های ناموفق پیش روی او می‌گذارد. آمار بالایی طلاق‌ها و اختلافات و تجارب تلخی که مزدوجین از ازدواج خود ارائه می‌دهند سبب می‌شود فردی که می‌خواهد در خصوص ازدواج تصمیم بگیرد دچار نگرانی و تشویش گشته و با احتیاط و نگرانی و در بسیاری موارد با تأخیر اقدام به ازدواج بنماید. به همان میزان تصویر روشن و امیدوار کننده افراد را تشویق به ازدواج و تشکیل خانواده نماید.

بخشی از علل افزایش سن ازدواج را باید در مسائل اجتماعی جستجو کرد. شهرنشینی و مهاجرت از روستاها به شهرها و ایجاد حاشیه‌ها سبب می‌شود که سنت ازدواج در سنین پایین، کم رنگ شده و عملاً بین بلوغ اقتصادی و بلوغ جنسی فاصله بیفتد. ضمن اینکه تجربه فضای کار و زندگی متفاوت با روستا مهاجران را با تضادها و درگیری‌های ذهنی و روانی متعددی درگیر می‌سازد. میزان بالای مهاجرت به شهرها و خالی شدن بسیاری از روستاها از سکنه گویای تحول مهمی در این زمینه است. جوانان مهاجر در شهرهای بزرگ زندگی‌های مرفه‌را الگو قرار می‌دهند و به امید زندگی مرفه و متفاوت از همسالان خود و به منظور پس انداز بیشتر، هرچه بیشتر ازدواج و شروع زندگی خود را به تأخیر می‌اندازند.^۱

پیام‌ها

۱. جامعه‌ی اسلامی، مسئول ازدواج افراد بی همسر است. «وَأَنْكِحُوا»
۲. ازدواج در اسلام، امری مقدّس و مورد تأکید است. «وَأَنْكِحُوا»
۳. لازم نیست خواستگاری، از طرف خاصی باشد، هر يك از طرفین ازدواج می‌توانند پیشقدم شوند. «وَأَنْكِحُوا»
۴. تنها سفارش به ترك نگاه حرام، کافی نیست، مسئله‌ی ازدواج را باید حل کنیم. «يَغْضُوا، يَغْضُضْنَ، أَنْكِحُوا»
۵. زنان بیوه را همسر دهید. («الْيَامَى»، شامل آنان نیز می‌شود).
۶. داشتن صلاحیت، شرط طرفین عقد است. «وَالصَّالِحِينَ»؛ یعنی باید صلاحیت اداره زندگی مشترک را داشته باشند.
۷. اقدام جامعه برای عروس و داماد کردن افراد صالح، تشویقی است که جوانان لاابالی و هرزه نیز خود را در مدار صالحان قرار دهند. «وَالصَّالِحِينَ»... (بنابر این که مراد از صلاحیت، صلاحیت اخلاقی و مکتبی باشد).
۸. در تأمین نیازهای جنسی، فرقی میان انسان‌ها نیست. (زن، مرد، غلام و کنیز) «مِنْكُمْ، عِبَادَكُمْ، إِمَائَكُمْ»
۹. فقر، نباید مانع اقدام در امر ازدواج شود. «إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ...»
۱۰. در صورت فقر، به ازدواج اقدام کنید و بر خدا توکل نمایید. «يُغْنِهِمُ اللَّهُ»
۱۱. فقر، برای عروس و داماد عیب نیست. «إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ...»
۱۲. خداوند، تأمین زندگی عروس و داماد را وعده داده است و ازدواج، وسیله‌ی وسعت و برکت زندگی است. «يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ»
۱۳. تحقّق وعده‌های الهی از سرچشمه‌ی فضل بی پایان اوست. «فَضْلِهِ وَاسِعٌ»
۱۴. رشد و توسعه‌ای که خداوند نصیب بندگان می‌فرماید، براساس علم و حکمت اوست. «وَاسِعٌ عَلَيْهِمْ»^۱

روایات

(الف) وفي مجمع البيان: وقد صحّ عن النّبي ﷺ أنّه قال: من أحبّ فطرقي، فليستنّ



بستى. ومن ستى النكاح.

وقال ﷺ: يا معشر الشباب! من استطاع منكم الباءة فليتزوج. فإنه أغض للبصر، وأحصن للفرج. ومن لم يستطع، فعليه بالصوم. فإنه له وجاء.^۱

از پیامبر خدا نقل شده است که هر کس آئین فطری مرا دوست دارد به سنت من گرایش پیدا کند و نکاح از سنت من است. فرمود: ای جوانان هر کس قدرت جنسی دارد، ازدواج کند. زیرا ازدواج، برای حفظ چشم و فرج، بهتر است و هر کس توانایی مالی ندارد، روزه بگیرد. زیرا روزه برای او شکننده شهوت است.

ب) «قال النبي ﷺ من أدرك له ولد وعنده ما يزوجه فلم يزوجه فأحدث فالإثم بينهما» عن أبي أمامة عن النبي ص قال أربع لعنهم الله من فوق عرشه وأمنت عليه ملائكته الذي يحصر نفسه فلا يتزوج ولا يتسرى لئلا يولد له والرجل يتشبه بالنساء وقد خلقه الله ذكراً والمرأة تتشبه بالرجال وقد خلقها الله أنثى ومضلل الناس يريد الذي يهزأ بهم يقول للمسكين هلم أعطك فإذا جاء يقول ليس معى شيء ويقول للمكفوف اتق الدابة وليس بين يديه شيء والرجل يسأل عن دار القوم فيضله»^۲

پیامبر خدا ﷺ فرمود: بدترین شما، مجردین شما و فرمود: کسی که دارای فرزندی است و قادر است که او را همسر بدهد و ندهد و حادثه‌ای پیش آید، گناه او بر هر دوی ایشان است و نیز فرمود: چهار طائفه اند که خداوند آنها را لعن می‌کند: کسی که برای فرزند دار نشدن ازدواج نکند و مردی که خود را شبیه زنان کند و زنی که خود را شبیه مردان کند و کسی که مردم را گمراه کند. یعنی آنها را مسخره کند و به بیچاره‌ای بگوید: بیاتاتورا عطا کنم. وقتی که آمد، به او بگوید: چیزی ندارم و به نابینا بگوید: از حیوانی که مقابلت هست احتیاط کن و حال آنکه حیوانی نیست و به کسی که سراغ خانه‌ای می‌گیرد، نشان غلط می‌دهد.

ج) در حدیثی از امیر مؤمنان علی ؑ می‌خوانیم:

«افضل الشفاعات ان تشفع بين اثنين في نكاح حتى يجمع الله بينهما»^۳

«بهترین شفاعت آن است که میان دو نفر برای امر ازدواج میانجیگری کنی، تا

این امر به سامان برسد»

د) در حدیث دیگری از امام کاظم موسی بن جعفر ؑ می‌خوانیم:

«ثلاثة يستظلون بظل عرش الله يوم القيامة، يوم لا ظل الا ظله، رجل زوج اخاه

۱. تفسیر کنز الدقائق، ج ۹، ص ۲۸۷.

۲. همان.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۲۷، باب ۱۲ از ابواب مقدمات نکاح.

المسلم او اخدمه، او کتم له سرا»^۱

سه طایفه اند که در روز قیامت در سایه عرش خدا قرار دارند، روزی که سایه ای جز سایه او نیست: کسی که وسائل تزویج برادر مسلمانش را فراهم سازد و کسی که به هنگام نیاز به خدمت، خدمت کننده ای برای او فراهم کند و کسی که اسرار برادر مسلمانش را پنهان دارد.

ه) از پیامبر ﷺ می خوانیم: هر گامی انسان در این راه بردارد و هر کلمه ای بگوید، ثواب یک سال عبادت در نامه عمل او می نویسند.^۲

و) امام علی (ع) فرمودند: بهترین وساطتها این است که میان دو نفر در امر ازدواج وساطت شود تا سرو سامان بگیرند.^۳

ز) «قرب الاسناد: عن الصادق علیه السلام قال: جاء رجل إلى أبي فقال له: هل لك زوجة؟ قال: لا، قال لا أحب أن لی دنیا و ما فیها و أنى أبیت لیلة لیس لی زوجة، قال: ثم قال: إن رکعتین یصلیهما رجل متزوج أفضل من رجل یقوم لیلة و یصوم نهارة أعزب ثم أعطاه أبی سبعة دنانیر قال: تزوج بهذه، و حدثنی بذلك سنة ثمان و تسعین و مائة، ثم قال أبی: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: اتخذوا الأهل فإنه أرزق لكم»^۴

محمد بن عیسی از قداح، از حضرت امام صادق (ع) روایت کرد که فرمود: مردی پیش پدرم آمد، پدرم به او گفت: آیا زن داری؟ جواب داد: نه، فرمود: دوست ندارم که دنیا و هر چه در آن است مال من باشد و من شبی بدون همسر بخوابم سپس فرمود: دور کعتی که مرد متأهل برگزار می کند افضل است از مرد عزبی که شب و روزش را در نماز خواندن و روزه دار بودن باشد سپس هفت دینار را به او عطا کرد و فرمود: با این پول ازدواج کن. سپس پدرم فرمود: رسول خدا ﷺ فرمودند: زن بگیرد که بهترین راه برای جلب روزی است.

ح) پیامبر ﷺ فرمود: «تناکحوا، و تناسلوا تکثروا فانی اباهی بکم الامم یوم القیامه و لو بالسقط»^۵

۱. المبسوط، ج ۴، ص ۱۹۳.

۲. کنز العرفان، ج ۲، ص ۱۳۶.

۳. مکارم الأخلاق، ص ۱۹۷.

۴. قرب الاسناد، ج ۱۰۰، ص ۲۱۷.

۵. سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۶۱ (ماده زوج).



ازدواج کنید تا نسل شما افزونی گیرد که من با افزونی جمعیت شما حتی با فرزندان سقط شده در قیامت به دیگر امت‌ها مباحثات می‌کنم!

(ط) و نیز فرمود:

«شراکم عزایکم»^۱

بدترین شما مجردانند

(ی) و نیز فرمود:

«من ادرك له ولد و عنده ما يزوج فلم يزوج، فاحدث فالاثم بينهما»^۲

کسی که فرزندش به حد رشد رسد و امکانات تزویج او را داشته باشد و اقدام نکند و در نتیجه فرزند مرتکب گناهی شود، این گناه بر هر دو نوشته می‌شود.

(ک) امام صادق (ع) فرمودند:

«الرزق مع النساء والعیال»^۳

(ل) و در حدیث دیگری از پیامبر (ص) می‌خوانیم: مردی خدمت حضرتش رسید و از

تهدیدستی و نیازمندی شکایت کرد پیامبر (ص) فرمود: تزوج، فتزوج فوسع له (ازدواج

کن، او هم ازدواج کرد و گشایش در کار او پیدا شد).^۴

از پیامبر گرامی اسلام (ص) نقل شده:

«من ترك التزويج مخافة العيلة فقد ساء ظنه بالله ان الله عزو جل يقول ان يَكُونُوا

فُقَرَاء يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»^۵

کسی که ازدواج را از ترس فقر ترک کند گمان بد به خدا برده است، زیرا خداوند

متعال می‌فرماید: اگر آنها فقیر باشند خداوند آنها را از فضل خود بی‌نیاز می‌سازد.

داستان

□ بانویی خدمت امام صادق (ع) رسید و گفت: من راه زهد و وارستگی را برای خود

برگزیده‌ام و مبتله هستم. امام فرمود: منظور تو از این سخن چیست؟ او گفت:

ازدواج نمی‌کنم. امام فرمود: چرا ازدواج نمی‌کنی؟ او جواب داد: می‌خواهم با ترک

۱. مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث.

۲. همان.

۳. تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۵۹۵.

۴. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۲۵ (باب ۱۱ از ابواب مقدمات نکاح).

۵. همان.



ازدواج (چشم پوشی از لذت های مادی و شهوانی) دارای فضل و کمال گردم. امام فرمود: برو از این روش دست بردار! اگر ازدواج نکردن برای انسان فضل و کمال بود، حضرت زهرا علیها السلام سزاوارتر از تو بود که به خاطر آن فضل و کمال، ازدواج نکند، با توجه به اینکه هیچ کس از حضرت زهرا علیها السلام برای تحصیل فضل و کمال پیشی نگرفته است.^۱

□ ملا صالح مازندرانی دانشمندی نامدار است. وی در آغاز تحصیل بسیار تهیدست بود. با وضعی رقت بار به تحصیل پرداخت. حتی قادر نبود چراغی برای مطالعه خویش بخرد. پدرش هم به علت فقر و تنگدستی او را از خود رانده بود.

ملا صالح به اصفهان آمد و در سایه کوشش و پشت کار فراوان خود، دروس مقدماتی را به پایان آورد. شور و شوق آن محصل جوان علوم دینی چنان او را به کمال رسانید که توانست در حوزه درس ملا محمد تقی مجلسی دانشمند بزرگ عهد صفوی حضور به هم رساند و در اندک زمانی مورد توجه خاص استاد نامور خود واقع شود و بر تمام شاگردان وی فائق آید.

ملا محمد تقی مجلسی، پدر دانشمند عالی مقام شیعه ملا محمد باقر علامه مجلسی مؤلف دائرة المعارف (بحار الانوار) و سایر کتاب های معروف است که هم اکنون نیز در دسترس عموم شیعیان جهان قرار دارد و مورد استفاده همگان است.

ملا صالح، سنین جوانی را پشت سر می گذاشت و همچنان مجرد می زیست. استادش علامه مجلسی اول متوجه شد این دانشمند نابغه که از مفاخر شاگردان اوست، شایسته نیست مجرد باشد.

خاصه که مورد تفقد و اعتماد کامل استاد هم قرار داشت.

روزی بعد از پایان تدریس، علامه مجلسی به وی گفت: اگر اجازه می دهی دختری را برای شما عقد کنم که باز ازدواج با وی بتوانی تشکیل خانه و خانواده بدهی و از رنج مجرد زیستن آسوده شوی؟ ملا صالح سر به زیر انداخت و بازبان حال آمادگی خود را اعلام داشت.

علامه مجلسی رفت به اندرون خانه خود و دختر دانشمندش (آمنه بیگم) را که در علوم دینی و ادبی به سر حد کمال رسیده بود طلبید و به وی گفت: دخترم! شوهری برایت پیدا کرده ام که در نهایت فقر و تنگدستی و منت های فضل و صلاح و کمال است

۱. وسایل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۱۷.



ولی منوط به اجازه تو است و منتظرم نظر خود را اعلام کنی.
آمنه بیگم آن دختر دانشمند و پاک سرشت در پاسخ پدرش گفت: پدر! فقر و تنگدستی عیب مردان نیست! و بدین گونه قبولی خود را برای ازدواج با داماد مستمند ولی دانشمند اعلام داشت.

عقد آن دو در ساعتی سعد بسته شد و عروس را آرایش نموده به حجله عروسی بردند. هنگامی که داماد روی عروس را گشود و رخسار زیبای او را دید، خدا را شکر نمود و به گوشه ای رفت و مشغول مطالعه شد.

اتفاقاً مسئله علمی بسیار مشکلی برای داماد پیش آمده بود که هر چه فکر و مطالعه می نمود حل نمی گردید. عروس با فراست و کنجکاوی مخصوص پی برد که مسئله چیست و در چه کتابی است!

داماد بدون اینکه تماس با عروس حاصل کند، فردا صبح برای تدریس از منزل خارج شد. با رفتن داماد عروس برخاست و مسئله را پیدا کرد و آنرا به قلم خود حل کرد و لای کتاب نهاد.

شب دوم داماد مجدداً سرگرم مطالعه شد و در ضمن به نوشته همسرش برخورد که به خط خود مسئله علمی را حل کرده و برای اطلاع او در جای خود نهاده است. که زیاد رنج مطالعه و تفکر به خود ندهد. پس از مطالعه دید که عقده لاینحل با سرانگشت آن فاصله حل شده است.

بلادرنگ پیشانی بر خاک نهاد و خداوند متعال را شکر گزارد که چنین همسر دانشمندی به وی ارزانی داشته است. به همین جهت از سر شب تا با مدام فردا مشغول عبادت و شکرگزاری بود و مقدمات عروسی تا سه روز به تأخیر افتاد!

چون مرحوم مجلسی از ماجرا آگاهی یافت. داماد را خواست و به وی گفت: اگر این دختر با تو هم آهنگ نیست صریحاً بگو تا دیگری را برایت عقد کنم؟

ملا صالح گفت: نه! علت این نیست که دختر دانشمند شما باب میل من نمی باشد، بلکه تأخیر کار فقط به ملاحظه این است که خواستم شکر خدا را به مقداری که می توانم به جا آورم که چنین همسری به من موهبت کرده است.

من می دانم که هر چه کوشش به عمل آورم نمی توانم چنان که می باید شکر نعمت خدا را ادا نمایم.

وقتی علامه مجلسی این سخن را از داماد و شاگرد دانشمندش شنید، گفت: (آری اعتراف به نداشتن قدرت برای شکرگزاری، خود دلیل بر نهایت شکر بندگان است). سپس عروسی سرگرفت و زوج دانشمند نیکبخت زندگی سعادت‌مندانۀ خود را آغاز کردند.



آمنه بیگم زنی پرهیزکار و مجتهد بوده و کتابی هم در فقه و احکام دینی تألیف کرده است. به علاوه وی در جمع آوری اخبار برخی از مجلدات (بحار الانوار) به برادرش علامه مجلسی دوم کمک می کرده است و حتی شوهرش ملا صالح بعضی از عبارات کتاب (قواعد) علامه حلی را از وی سؤال می کرده و از همسر خود استفاده می نموده است.

ترجمه و شرح کتاب کافی که بهترین شرح کتاب (کافی) شیخ کلینی است، شرح من لایحضره الفقیه، شرح معالم الاصول نیز از آثار فکری و قلمی ملا صالح مازندرانی است. بسیاری از مفاخر دانشمند و مراجع عالیقدر شیعه، فرزندان و نوادگان دختری ملا صالح مازندرانی و آمنه بیگم بانوی دانشمند و دختر بزرگوار علامه مجلسی اول می باشند. مانند استاد کل وحید بهبهانی سرآمد دانشمندان شیعه در سده دوازدهم هجری، سید علی طباطبائی صاحب ریاض، علامه بحر العلوم و مرجع فقیه شیعیان جهان مرحوم آیت الله بروجردی.^۱

خلاصه و نتیجه گیری

تشویق و ترغیب به ازدواج تنها در ایجاد میل و کشش برای تن دادن به آن نیست بلکه رفع موانع ازدواج از اموری است که مسئولیت آن متوجه همه آحاد جامعه و سیاستگذاران است. متأسفانه امروزه در جامعه اسلامی، سخن از ازدواج سفید به میان می آید به این معنی که دختر و پسر بدون تعهدات شرعی، مدتی را در کنار هم زندگی کنند و بعد هر گاه از هم خسته شدند یک دیگر را رها کرده هر کس به دنبال کار خود برود. وقتی به دنبال کاوش این فاجعه اجتماعی می رویم با این دلیل مواجه می شویم که جوانان به خیال خود، این گونه ازدواج را بسیار سهل و آسان دریافتند؛ در حالی که ازدواج های مرسوم در جامعه هم تعهدات اخلاقی بسیاری را می طلبد هم تعهدات مالی سنگین که از عهده جوانان جامعه خارج است. آیا چنین تفکری جز از رفتارهای غلط و جاهلانه برخی مردم و مسئولین، شکل گرفته است؟ اسلام در عین حال که پسر و دختر را ملزم به رعایت قوانین زوجیت نموده است لکن ازدواج را بسیار سهل و آسان قرار داده است.^۲ فاین تذهبون!

۱. مرآت الاحوال - تألیف آقا احمد کرمانشاهی نوه وحید بهبهانی (خطی) ریاض العلماء، میرزا عبدالله افندی، ریاض الجنه (نسخه خطی) سید محمد حسن زنوزی.

۲. با رجوع به رساله عملیه در مقایسه بین قوانین فقهی ازدواج و طلاق در میابیم که قوانین ازدواج بسیار آسان تر از طلاق است در حالی که در جامعه ما این امر وارونه شده است.



تعیین جانشین



«وَأَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِفَتَم مِيقَاتُ رَبِّهِ
أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا
تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ»
[سوره اعراف، آیه ۱۴۲]

«و ما با موسی، سی شب وعده گذاشتیم؛ سپس آن را با ده شب (دیگر) تکمیل نمودیم؛ به این ترتیب، میعاد پروردگارش (با او)، چهل شب تمام شد. و موسی به برادرش هارون گفت: «جانشین من در میان قومم باش. و (آنها) را اصلاح کن! و از روش مفسدان، پیروی منما!»»

واژگان مهم

- میقات

از ماده «وقت» به معنی وقتی است که برای انجام کاری تعیین شده است و معمولاً بر زمان اطلاق می‌شود، اما گاهی به مکانی که باید کاری در آن انجام پذیرد، گفته می‌شود، مانند «میقات حج» یعنی مکانی که هیچکس بدون احرام نمی‌تواند از آنجا بگذرد.^۱ کلمه «میقات» معنایش نزدیک به معنای کلمه «وقت» است و تقریباً همان معنا را می‌دهد و فرق آن دو به طوری که صاحب مجمع البیان گفته این است که: میقات آن وقت معین و محدودی است که بناست در آن وقت عملی انجام شود، برخلاف وقت که به معنای زمان و مقدار زمانی هر چیز است و لذا در حج می‌گویند: میقات‌های حج یعنی آن مواضعی که برای بستن احرام معین شده.^۲

- خلافت

راغب گفته است: «الخلافة في لغة العرب النيابة عن الغير؛ خلافت در لغت نیابت از غیر است».

ابن اثیر گفته است: «والخليفة من يخلف غيره ويقوم مقامه ويسد مسده؛ خليفة کسی است که از غیر خود نیابت کند و جای او قرار بگیرد»

این واژه در قرآن کریم هم به همین معنا به کار رفته است:

«وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ» [اعراف، ۶۹]

«وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ» [اعراف، ۷۴]

«إِنْ يَشَاءُ يُدْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ» [انعام، ۱۳۳]

«فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ» [مریم، ۵۹]

در تمام این موارد خلیفه و خلافت همان معنای لغوی را ایفا می‌کند.

- خلافت در اصطلاح

«خليفة الله في الأرض» در اصطلاح اسلامی به این معنا است که خدا کسی را از

۱. همان، ص ۳۴۰.

۲. مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۷۳.



میان مردم به عنوان حاکم و امام انتخاب می‌کند. خلافت به همین معنا در قرآن مجید هم آمده است:

«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» [بقره، ۳۰]
 «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ» [ص، ۲۶]
 در جای دیگر، به جای خلیفه لفظ امام به کار رفته است:
 «وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ * وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا». [انبیاء، ۷۳-۷۲]

از معنای لغوی فهمیده می‌شود که خلافت نیابت از غیر است و نایب باید کسی باشد که شایستگی منوب عنه را دارا باشد تا بتواند کار او را انجام بدهد. پیامبر معصوم است پس نایب او هم باید دارای عصمت باشد، غیر از امامان شیعه کسی ادعای عصمت را نکرده است. علاوه بر این، عصمت امامان شیعه از طریق آیه تطهیر، حدیث ثقلین و... ثابت می‌باشد.

از معنای اصطلاحی خلیفه و خلافت فهمیده می‌شود که خلافت در واقع منصب الهی است و خلیفه باید از جانب خدا انتخاب شود. علاوه بر این، لفظ خلیفه منصرف به کسی که رسول خدا او را برای خلافت تعیین کرده باشد. تمام اصحاب برجسته اتفاق دارند که پیامبر بدون تعیین خلیفه از دنیا نرفته است. پس خلیفه کسی است که از طریق نصب پیامبر تعیین شده باشد.^۱

نکات تفسیری

۱) مدت مواعده خداوند با موسی (علیه السلام)

خدای تعالی در این آیه مواعده‌ای را که با موسی بسته بود ذکر نموده و اصل آن را سی شب گرفته و باده شب دیگر آن را تکمیل نموده، آن گاه فرموده که جمعا مواعده با وی چهل شب بوده و در حقیقت این آیه، آیه سوره بقره را تفسیر می‌کند که می‌فرمود: «وَإِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ أَزْوَاجَ نِسَائِهِ» و توضیح می‌دهد که آن عدد، مجموع دو مواعده اصلی و تکمیلی است.

و کوتاه سخن اینکه برگشت معنای آیه به این است که خدای تعالی موسی (علیه السلام) را برای مدت سی شب به درگاه خود و برای گفتگوی با وی نزدیک ساخته و ده شب دیگر برای اتمام آن گفتگوها بر آن مدت افزوده و در نتیجه میقات پروردگار شش چهل شب تمام شده است و جمله «وَقَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي

۱. پایگاه تحقیقاتی یاران انتظار.



فی قَوْمی» حکایت کلامی است که موسی علیه السلام در موقع حرکت به میقات و جدایی از قوم خود با برادر در میان نهاده، به دلیل اینکه موقع خلیفه قرار دادن و جانشین درست کردن همان هنگام مفارقت و برای ایام غیبت است.

۲) هشدار موسی علیه السلام به هارون

جمله «وَأَصْلَحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ» گویای این مطلب است که موسی علیه السلام به برادرش هارون فرمان می دهد که همواره بر اساس مصالح حقیقی عمل کند و از روش اهل فساد پیروی نکند سخن در این است که چرا در حالی که هارون علیه السلام هم خود پیغمبری مرسل و معصوم از معصیت و پیروی اهل فساد بوده و قطعاً موسی بهتر از هر کس به مقام برادرش عارف بوده، مورد چنین خطابی قرار می گیرد؟ پس قطعاً مقصود آن حضرت از این کلام نهی هارون از کفر و معصیت نبوده، بلکه مقصودش این بوده که در اداره امور مردم به آراء مفسدین ایشان گوش ندهد و مادامی که موسی علیه السلام غائب است از آنان پیروی ننماید.

از جمله ادله این معنایکی کلمه «و اصلح» است که دلالت می کند بر اینکه مراد از جمله «لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ» همان اصلاح اموری ایشان و بر حذر بودن از این است که در میان ایشان روشی راپیش گیرد که مطابق سلیقه مفسدین و مورد پیشنهاد آنان باشد. از اینجا معلوم می شود که در آن روز در میان بنی اسرائیل مردمی مفسد وجود داشته اند که همواره در کمین بوده اند که زحمات این دو بزرگوار را خنثی نموده و با نقشه های شوم خود در کار ایشان کارشکنی کنند، لذا موسی علیه السلام سفارش می کند مبادا راه و روش و پیشنهادات ایشان را بپذیرد و در نتیجه دستخوش کید و مکر ایشان گردد و اتحاد بنی اسرائیل که با تحمل آن همه محنت ها و زحمات به دست آمده به اختلاف مبدل گردد.^۱

۳) چند سوال

الف) چرا وعده چهل روز يك جا بیان نشده؟

نخستین سؤالی که در مورد آیه فوق پیش می آید این است که چرا وعده چهل روز یک جا بیان نشده بلکه نخست می فرماید سی روز، سپس ده روز به عنوان متمم بر آن می افزاید در حالی که در آیه ۱۵۱ بقره این چهل روز به صورت واحد، ذکر شده است؟ مفسران درباره این تفکیک، تفسیرهای گوناگونی ذکر کرده اند ولی آنچه بیشتر به نظر می رسد و با روایات اهل بیت علیهم السلام نیز سازگار است این است که گرچه در متن

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۳۰۴؛ با تلخیص.



واقع، بنا بر چهل روز بوده اما خداوند برای آزمودن بنی اسرائیل نخست موسی (علیه السلام) را برای یک مواعده سی روزه دعوت نمود، سپس آن را تمدید کرد، تا منافقان بنی اسرائیل صفوف خود را مشخص سازند.

از امام باقر (علیه السلام) چنین نقل شده که فرمود: هنگامی که موسی (علیه السلام) به وعده گاه الهی رفت با قوم خویش قرار گذاشته بود غیبت او سی روز بیشتر طول نکشد، اما هنگامی که خداوند ده روز بر آن افزود، بنی اسرائیل گفتند: موسی (علیه السلام) تخلف کرده است و به دنبال آن دست به کارهایی که می دانیم زدند (و گوساله پرستی کردند).^۱

تغییر برنامه بر اساس حکمت، مانند تغییر نسخه ی پزشک در شرایط ویژه ی بیمار، اشکال ندارد. لذا سی شب با اضافه شدن ده شب به چهل شب تغییر نمود.

چنان که «بداء» در مورد خداوند، به معنای تغییر برنامه بر اساس تغییر شرایط است، البته تمام این تغییرات را خداوند از قبل می داند، همان گونه که گاهی پزشک از قبل می داند پس از دو روز عمل به این نسخه، وضع بیمار تغییر کرده و نیاز به دارو و نسخه ای دیگر دارد. و درباره ی خداوند هرگز به معنای پشیمان شدن یا تغییر هدف و یا کشف نکته ای تازه و تغییر موضع نیست، زیرا این معانی از جهل و محدودیت سرچشمه می گیرد که مربوط به انسان است، اما خداوند در مسیر امتحان و تربیت انسان این تغییرات را انجام می دهد.^۲

در اینکه این چهل روز، موافق چه ایامی از ماههای اسلامی بوده، از بعضی روایات استفاده می شود از آغاز ذیقعه شروع و به دهم ذیحجه (عید قربان) ختم گردیده است، اگر می بینیم تعبیر به چهل شب (أَرْبَعِينَ لَيْلَةً) در قرآن شده است نه چهل روز، ظاهراً به خاطر این است که مناجات موسی (علیه السلام) و گفتگویش با پروردگار بیشتر در شب انجام می شده است.^۳

ب، مگر هارون پیامبر نبود؟

سؤال دیگری که در اینجا پیش می آید این است که مگر هارون پیامبر نبود که موسی (علیه السلام) او را به جانشینی خود و رهبری و امامت بنی اسرائیل منصوب کرد؟ پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می شود و آن این که مقام نبوت چیزی است و مقام امامت چیز دیگر، هارون پیامبر بود ولی عهده دار مقام رهبری همه جانبه بنی اسرائیل نبود، بلکه مقام امامت و رهبری همه جانبه مخصوص موسی (علیه السلام) بود، اما به هنگامی که می خواست برای مدتی از قوم خود جدا شود،

۱. تفسیر برهان، ج ۲، ص ۳۳ - نور الثقلین، ج ۲، ص ۶۱.

۲. تفسیر نور.

۳. تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۳۳۹.

برادرش را به عنوان امام و پیشوا انتخاب کرد. و از این جا روشن می شود که مقام امامت مقامی برتر از مقام نبوت است.^۱

۴) اسرار اربعین

در «اربعین» و عدد چهل، اسراری نهفته است، این عدد، در فرهنگ ادیان و در روایات اسلامی جایگاه خاصی دارد، چنانکه می خوانیم:

الف) در زمان حضرت نوح علیه السلام، برای عذاب کفار، چهل روز باران بارید.

ب) چهل سال قوم حضرت موسی در بیابان سرگردان بود.

ج) پیامبر صلی الله علیه و آله چهل روز از خدیجه جدا شد و اعتکاف کرد تا غذای آسمانی نازل شد و مقدمه ی تولد حضرت زهرا علیها السلام فراهم گردید.

د) رسول خدا صلی الله علیه و آله در چهل سالگی مبعوث شد.

ه) انسان تا چهل سالگی زمینه ی کمال روحی و معنوی دارد، اما پس از آن دشواری می شود.

و) چهل روز اخلاص در عمل، عامل جاری شدن حکمت از قلب به زبان است.

ز) چهل بار خواندن بعضی سوره ها و دعاها برای فرج و رفع مشکلات سفارش شده است.

ح) چهل روز پذیرفته نشدن اعمال از جمله نماز، پیامد بعضی گناهان است.

ط) چهل مؤمن اگر به خوب بودن مرده ای شهادت دهند، خداوند او را می آمرزد...

بعضی کتاب ها نیز با محوریت عدد چهل، مانند چهل حدیث نوشته شده است.^۲

۵) چگونه بنی اسرائیل، در غیبت موسی علیه السلام گوساله پرست شدند^۳

در این آیات، یکی از حوادث اسفناک و در عین حال تعجب آوری که بعد از رفتن موسی علیه السلام به میقات در میان بنی اسرائیل رخ داد، بازگو شده است و آن جریان گوساله پرستی آنها است که به دست شخصی به نام «سامری» و با استفاده از زیورآلات بنی اسرائیل، انجام گرفت.

اهمیت این داستان به اندازه ای است که قرآن در چهار سوره به آن اشاره کرده است، در سوره بقره آیه ۵۱ و ۵۴ و ۹۲ و ۹۳ و در نساء آیه ۱۵۳ و در اعراف آیات مورد بحث و در طه آیه ۸۸ به بعد.

۱. (شرح بیشتر درباره این موضوع در سرگذشت حضرت ابراهیم علیه السلام ذیل آیه ۱۲۴ سوره بقره در تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۳۱۱ بیان شده است).

۲. تفسیر نور، ج ۳، ص ۱۶۴.

۳. البته این بحث مربوط به آیات بعد از آیه مورد بحث است لکن از منظر یک انحراف اخلاقی، سیاسی و اعتقادی لازم است مورد توجه قرار گیرد.



این حادثه، همانند سایر پدیده‌های اجتماعی، بدون زمینه و بدون مقدمه نبوده است، زیرا از یک سو بنی اسرائیل سالیان دراز در مصر شاهد گاوپرستی یا گوساله پرستی مصریان بودند و از سوی دیگر به هنگامی که از رود نیل عبور کردند، صحنه بت پرستی (گاوپرستی) قومی که در آن سوی نیل زندگی می کردند، توجه آنها را جلب کرد و چنان که در آیات قبل گذشت، از موسی علیه السلام تقاضای بتی همانند آنها کردند، که موسی علیه السلام شدیداً آنان را ملامت و سرزنش کرد. تمديد ميقات موسی علیه السلام از سی شب به چهل شب، نیز سبب شد که شایعه مرگ موسی علیه السلام، آن چنان که در بعضی از تفاسیر آمده به وسیله بعضی از منافقان، در میان بنی اسرائیل نشر شود. جهل و نادانی بسیاری از این جمعیت و مهارت و زبردستی سامری در پیاده کردن نقشه خود نیز به این موضوعات کمک کرد و مجموعاً سبب شد در مدت کوتاهی اکثریت بنی اسرائیل به بت پرستی روی آورند و غوغایی اطراف گوساله به راه اندازند. در آیه فوق، نخست چنین می گوید: قوم موسی علیه السلام بعد از رفتن او به میقات، از زینت آلات خود گوساله ای که تنها جسد بیجانی بود با صدای مخصوص گاو برای خود انتخاب کردند (وَ اتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَى مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوَارٌ). باینکه این کار از سامری سرزد (چنان که آیات سوره طه گواهی می دهد) ولی این عمل به قوم موسی علیه السلام نسبت داده شده است، به خاطر اینکه عده زیادی از آنها سامری را در این کاریاری کردند و در واقع شریک جرم او بودند و عده بیشتری به عمل او راضی شدند. گرچه ظاهر آیه در بدو نظر این است که همه قوم موسی علیه السلام در این کار شرکت داشتند ولی با توجه به آیه ۱۵۹ همین سوره که می گوید «وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهٖ يَعْدِلُونَ» (از قوم موسی، جمعیتی بودند که به سوی حق هدایت می کردند و به آن توجه داشتند) استفاده می شود که منظور از آیه مورد بحث همه آنها نیست، بلکه اکثریت عظیمی از آنها، این راه را تعقیب کردند، به گواهی آیات آینده که ناتوانی هارون را از مقابله با آنها منعکس ساخته است.^۱

سپس قرآن به عنوان سرزنش آنها می گوید: آیا اینها نمی دیدند که آن گوساله با آنان سخن نمی گوید و راهنماییشان نمی کند؟! (أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا). یعنی یک معبود واقعی حد اقل باید نیک و بد را بفهمد و توانایی بر راهنمایی و هدایت پیروان خود داشته باشد، با عبادت کنندگان خویش، سخن بگوید و آنها را به راه راست هدایت کند و طریقه عبادت را به آنها بیاموزد.

۱. تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۳۷۱.



اصولا چگونه عقل انسان اجازه می دهد که معبود بیجانی را که ساخته و پرداخته خود او است، بپرستد، حتی اگر فرضاً آن زیورآلات تبدیل به گوساله واقعی هم شده باشد به هیچ وجه شایسته پرستش نیست، گوساله ای که هیچ نمی فهمد و در نفهمی ضرب المثل است.

آنها در حقیقت به خودشان ظلم و ستم کردند، لذا در پایان آیه می فرماید: گوساله را معبود خود انتخاب کردند و ظالم و ستمگر بودند (اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ).

ولی با مراجعت موسی علیه السلام و روشن شدن مسائل، بنی اسرائیل به اشتباه خود پی بردند، از کار خود نادم و پشیمان گشتند و از خدا تقاضای عفو و بخشش کردند و گفتند: اگر پروردگار ما به ما رحم نکند و ما را نبخشد به طور مسلم از زیانکاران خواهیم بود (وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا إِنَّ لِمَ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرَ لَنَا لَنَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ).

به هر حال بنی اسرائیل از کرده خویش پشیمان گشتند ولی مطلب به همین جا خاتمه نیافت، چنان که در آیات بعد خواهیم خواند.^۱

۶) بازگشت موسی علیه السلام از مبعقات

وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَكَادُوا يَتَنَلَّوْنِي فَلَا تَشْمِثْ فِي الْأَعْدَاءِ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِأَخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ.^۲

و هنگامی که موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود بازگشت گفت پس از من بد جانشینانی برایم بودید (و آئین مرا ضایع کردید) آیا در فرمان پروردگارتان (و تمديد مدت ميعاد او در قضاوت) عجله نمودید؟! سپس الواح را افکند و سربردار خود را گرفت (و با عصبانیت) به سوی خود کشید، او گفت: فرزند مادرم! این گروه مرا در فشار گذاردند و نزدیک بود مرا به قتل برسانند بنا براین کاری نکن که دشمنان مرا شتمات کنند و مرا با گروه ستمکاران قرار داده (موسی) گفت پروردگارا! من و برادرم را بیامرز و ما را در رحمت خود داخل کن و تو مهربانترین مهربانانی.^۳

۱. تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۳۷۴-۳۷۲ به صورت خلاصه.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۵۰.

۳. تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۳۷۶.

۷) عکس العمل شدید در برابر گوساله پرستان

در این دو آیه ماجرای درگیری موسی (علیه السلام) با گوساله پرستان به هنگام بازگشت از میعادگاه، که در آیه گذشته تنها اشاره‌ای به آن شده بود تشریح گردیده و عکس العمل شدید موسی (علیه السلام) که برای بیدار ساختن این جمعیت انجام داد، منعکس گردیده است. نخست می‌گوید: «هنگامی که موسی خشمناک و اندوهگین به سوی قوم خود بازگشت و صحنه زنده و نفرت‌انگیز گوساله پرستی را مشاهده نمود، به آنها گفت بد جان‌نشینانی برای من بودید و آئین مرا ضایع کردید». (وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بُسْمًا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي).

این آیه به خوبی نشان می‌دهد که موسی (علیه السلام) به هنگام بازگشت از میعادگاه پروردگار و قبل از آنکه با بنی اسرائیل روبرو بشود، خشمناک و اندوهگین بود و این به خاطر آن است که خداوند در میعادگاه، جریان را به موسی (علیه السلام) گفته بود که من قوم تو را بعد از تو آزمودم و سامری آنها را گمراه ساخت (قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ)^۱

سپس موسی (علیه السلام) به آنها گفت: «آیا در فرمان پروردگار خود، عجله نمودید» (أَعْجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ).

گرچه مفسران در تفسیر این جمله، سخن بسیار گفته‌اند و احتمالات گوناگون داده‌اند ولی ظاهراً آیات نشان می‌دهد که منظور این است که شما در برابر فرمان خدا به نسبت تمدید مدت سی شب به چهل شب، عجله به خرج دادید و در قضاوت شتاب نمودید، نیامدن مرادلیل بر مرگ و یا خلف وعده گرفتید، در حالی که لازم بود حداقل کمی تأمل کنید تا چند روزی بگذرد و حقیقت امر روشن گردد.

۸) علت خشم موسی (علیه السلام) و انداختن الواح

در این هنگام که موسی (علیه السلام) در برابر لحظاتی بحرانی و طوفانی از زندگی بنی اسرائیل قرار گرفته بود، سر تا پایش از شدت خشم برافروخته و اندوه عمیقی بر روح او سنگینی می‌کرد و شدیداً نگران آینده بنی اسرائیل بود، زیرا تخریب و فساد کار آسانی است و گاه از دست یک نفر خرابی‌های بزرگی ساخته است ولی اصلاح و ترمیم کار مشکلی است.

مخصوصاً در میان یک ملت نادان و لجوج و متعصب، اگر نغمه مخالفی سر داده شود، برچیدن آثار شوم آن به این آسانی ممکن نیست.

۱. سوره طه، آیه ۸۵.



موسی (علیه السلام) در اینجا باید خشم شدید خود را آشکار سازد و دست به بالاترین عکس العمل‌ها بزند آن چنان که افکار تخرید شده بنی اسرائیل را به هم بریزد و انقلابی در آن جامعه منحرف شده از حق ایجاد کند، در غیر این صورت بازگشت آنها به آسانی ممکن نیست.

قرآن عکس العمل شدید موسی (علیه السلام) را در برابر این صحنه و در این لحظات بحرانی و طوفانی چنین بازگو می‌کند «موسی بی درنگ الواح تورات را از دست خود بیفکند و به سراغ برادرش هارون رفت و سروریش او را گرفت و به سوی خود کشید!» (وَأَلْقِ الْأَوْحَاءَ وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ).

چنان که از آیات دیگر قرآن مخصوصاً سوره طه استفاده می‌شود علاوه بر اینها شدیداً هارون را مورد سرزنش و ملامت قرار داد و بر او بانگ زد که آیا در حفظ عقائد جامعه بنی اسرائیل کوتاهی کردی و با فرمان من مخالفت نمودی؟

در حقیقت این واکنش از یک سو روشنگر حال درونی موسی (علیه السلام) و التهاب و بی‌قراری و ناراحتی شدید او در برابر بت پرستی و انحراف آنها بود و از سوی دیگر وسیله مؤثری برای تکان دادن مغزهای خفته بنی اسرائیل و توجه دادن آنها به زشتی فوق العاده اعمالشان.

بنا بر این اگر فرضاً انداختن الواح تورات در اینجا زندگی داشته باشد و حمله به سوی برادر کار صحیحی به نظر نرسد، اما با توجه به این حقیقت که بدون ابراز این واکنش شدید و عکس العمل پرهیجان، هیچ‌گاه بنی اسرائیل به اهمیت و عمق خطای خویش پی نمی‌بردند و ممکن بود آثار بت پرستی در اعماق ذهنشان باقی بماند، این کار نه تنها نکوهیده نبود بلکه واجب و لازم محسوب می‌گردید.

و از اینجا روشن می‌شود که ما هیچ نیازی به توجیهاتی که بعضی از مفسران برای سازش دادن واکنش موسی (علیه السلام) با مقام عصمت انبیاء ذکر کرده‌اند نمی‌بینیم. زیرا می‌توان گفت در اینجا موسی (علیه السلام) به قدری ناراحت شد که در هیچ لحظه از تاریخ بنی اسرائیل چنین ناراحتی و خشم شدیدی برای او رخ نداد، چون خود را در برابر بدترین صحنه‌ها یعنی انحراف از خدا پرستی به سوی گوساله پرستی می‌دید و تمام آثار را در خطر مشاهده می‌کرد.

بنا بر این انداختن الواح و مؤاخذه شدید برادر در چنین لحظه‌ای کاملاً طبیعی بود. این واکنش شدید و اظهار خشم اثر تربیتی فوق العاده‌ای در بنی اسرائیل گذارد و صحنه را به کلی منقلب ساخت، در حالی که اگر موسی (علیه السلام) می‌خواست با کلمات نرم و ملایم آنها را اندرز دهد شاید کمتر سخنان او را می‌پذیرفتند.

سپس قرآن می‌گوید: هارون برای برانگیختن عواطف موسی (علیه السلام) و بیان بی‌گناهی خود گفت: فرزندان ما در! این جمعیت نادان مرا در ضعف و اقلیت قرار دادند آن چنان که نزدیک بود مرا به قتل برسانند بنا بر این من بی‌گناهم، کاری نکن که



دشمنان به شمات من برخیزند و مرا در ردیف این جمعیت ظالم و ستمگر قرار مده
(قَالَ اِنَّ اُمَّ اِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَكَادُوا يَقْتُلُوْنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْاَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي
مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِيْنَ).

آتش خشم موسی کمی فرو نشست و به درگاه پروردگار متوجه شد و عرض کرد
«پروردگارا من و برادرم را بیامرز و ما را در رحمت بی پایان داخل کن، تو مهربانترین
مهربانانی» (قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِيْ وَلِاَخِيْ وَادْخُلْنَا فِيْ رَحْمَتِكَ وَ اَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِيْنَ).
تقاضای بخشش و آمرزش برای خود و برادرش نه به خاطر آن است که گناهی از
آنها سرزده بلکه یک نوع خضوع به درگاه پروردگار و بازگشت به سوی او و ابراز تنفر
از اعمال زشت بت پرستان و همچنین سرمشقی است برای همگان تا فکر کنند
جایی که موسی و برادرش که انحرافی پیدا نکرده بودند چنین تقاضایی از پیشگاه
خدا کنند، دیگران باید حساب خود را برسند و سرمشق بگیرند و رو به درگاه پروردگار
آورده، از گناهان خود تقاضای عفو و بخشش کنند و چنان که دو آیه قبل نشان
می دهد، بنی اسرائیل نیز چنین کردند.^۱

۹) بررسی اجمالی حدیث منزلت

از آن جاکه در ماجرای خلافت هارون، پیامبر اکرم ﷺ در جنگ تبوک برای جانشینی حضرت
امیر ﷺ در مدینه به این آیه استشهد نموده است به طور مختصر به آن اشاره می کنیم.
بسیاری از مفسران اهل تسنن و شیعه در ذیل آیه مورد بحث اشاره به حدیث
معروف منزلت کرده اند، با این تفاوت که مفسران شیعه آن را به عنوان یکی از اسناد
زنده خلافت بلا فصل علی ﷺ گرفته ولی بعضی از مفسران اهل تسنن ضمن عدم
قبول آن، تاخت و تاز بیرحمانه و تعصب آمیزی به شیعه دارند.

عده زیادی از صحابه پیامبر ﷺ درباره جریان جنگ تبوک چنین نقل کرده اند:
«ان رسول الله ﷺ خرج الی تبوك واستخلف علیا فقال اتخلفنی فی الصبیان و
النساء قال لا ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لیس نبی بعدی»
پیامبر ﷺ به سوی تبوک حرکت کرد و علی ﷺ را به جای خود قرار داد، علی ﷺ عرض
کرد آیا مردار میان کودکان و زنان می گذاری (و اجازه نمی دهی باتوبه میدان جهاد بیایم)
پیامبر ﷺ فرمود: آیا راضی نیستی که نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی ﷺ
باشی جز اینکه پیامبری بعد از من نخواهد بود" عبارت بالا در معتبرترین کتب حدیث
اهل تسنن یعنی صحیح بخاری نیز از سعد بن ابی وقاص نقل شده است.^۲

۱. تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۳۷۹-۳۷۶.

۲. صحیح بخاری، جزء ششم، ص ۳، طبع دار احیاء التراث العربی.



برای روشن شدن این بحث، نخست لازم است اسناد و متن این حدیث را به طور فشرده بیاوریم و سپس درباره دلالت آن و بعد در مورد حملاتی که آن دسته از مفسران به ما دارند، بحث و بررسی کنیم:

در صحیح مسلم که آن هم از کتب درجه اول آنان محسوب می شود در باب «فضائل الصحابه» همین حدیث از سعد نقل شده که پیامبر ﷺ به علی ؑ فرمود: «انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی»^۱

(تو نسبت به من، به منزله هارون نسبت به موسی هستی جز اینکه بعد از من پیامبری نیست)

در این حدیث که صحیح مسلم نقل کرده مطلب به صورت کلی اعلام شده و اشاره به جنگ تبوک دیده نمی شود. و نیز در همان کتاب کمی پس از ذکر حدیث به گونه کلی گفتار پیغمبر ﷺ را در جنگ تبوک، همانند صحیح بخاری جداگانه آورده است.

در سنن ابن ماجه نیز عین این مطلب آمده است.^۲

در سنن ترمذی مطلبی برای این اضافه دارد که «معاویه» روزی به «سعد» گفت چرا ناسزا به ابوتراب (یعنی علی ؑ) نمی گویی؟! گفت: من سه مطلب را به خاطر دارم که پیامبر ﷺ درباره علی ؑ فرمود، هنگامی که به یاد این سه مطلب می افتم، نمی توانم به او ناسزا بگویم، سپس یکی از این سه مطلب را جریان جنگ تبوک و جمله ای را که پیامبر ﷺ در حق علی ؑ فرمود، ذکر می کند.^۳

در کتاب مسند احمد در حدود ده مورد اشاره به این حدیث شده است که گاهی در آن از جنگ تبوک سخن به میان آمده و گاهی بدون ذکر جنگ تبوک این جمله به طور کلی بیان گردیده است.^۴

در یکی از این موارد نقل می کند که ابن عباس نشسته بود جمعی نزد او آمدند و به او گفتند یا به همراه ما بیا و یا این عده ای که در مجلس نشسته اند از مجلس بروند (ما با تو سخنی داریم) ابن عباس گفت: من باشما می آیم، تا آنجا که می گوید: ابن عباس داستان جنگ تبوک و گفتار پیغمبر ﷺ را نقل کرد و در آخر آن اضافه نمود: «انه لا ینبغی ان اذهب الا وانت خلیقی» شایسته نیست که من بروم مگر اینکه تو جانشین من باشی.^۵

۱. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷، طبع دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم ۱۹۷۲.

۲. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۲، طبع دار احیاء الکتب العربیه.

۳. طبع المکتبه الاسلامیه لصاحبها الحاج ریاض الشیخ، ج ۵، ص ۶۳۸.

۴. مسند احمد حنبلی، ج ۱، ص ۱۷۳ و ۱۷۵ و ۱۷۷ و ۱۷۹ و ۱۸۲ و ۱۸۵ و ۲۳۱ و ج ۶، ص ۳۶۹ و ۴۳۸.

۵. مسند احمد، ج ۱، ص ۲۳۱.



در کتاب «خصائص نسایی» نیز عین این حدیث آمده است^۱ و همچنین در کتاب مستدرک حاکم^۲ و تاریخ الخلفاء سیوطی^۳ و صواعق المحرقة ابن حجر^۴ و سیره ابن هشام^۵ و سیره حلبی^۶ و کتب بسیار دیگر. و می‌دانیم این کتب از کتاب‌های معروف و درجه اول اهل تسنن است.

قابل توجه اینکه حدیث فوق را تنها سعد بن ابی وقاص از پیامبر ﷺ نقل نکرده است بلکه عده‌ای از صحابه که تعداد آنها بیش از بیست نفر است آن را نقل کرده‌اند: از جمله جابر بن عبد الله و ابوسعید خدری و اسماء بنت عمیس و ابن عباس و ام سلمه و عبد الله بن مسعود و انس بن مالک و زید بن ارقم و ابویوب و جالب تر اینکه معاویه و عمر بن خطاب نیز این حدیث را از پیامبر ﷺ نقل کرده‌اند.

محب الدین طبری در ذخائر العقبی نقل می‌کند که مردی نزد معاویه آمد و سؤالی از او کرد، معاویه در پاسخ گفت: این مسئله را از علی ﷺ بپرس او بهتر می‌داند، مرد گفت ای امیر مؤمنان! (منظورش معاویه بود) جواب تو در این باره از جواب علی ﷺ نزد من خوش تر است، معاویه گفت: سخن بدی گفتی و سپس گفت پیامبر ﷺ در حق علی ﷺ این جمله را فرمود: «انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی»، سپس افزود هنگامی که عمر مطلبی برایش مشکل می‌شد از علی ﷺ می‌پرسید.^۷

ابوبکر بغدادی در «تاریخ بغداد» از «عمر بن خطاب» چنین نقل می‌کند: مردی را دیدم که به علی ﷺ ناسزا می‌گوید، عمر گفت: من گمان می‌کنم مرد منافقی باشی!، برای اینکه از پیامبر ﷺ شنیدم می‌فرمود: «انما علی منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی»^۸

اگر با بی نظری حدیث فوق را بررسی کنیم و از پیش داوری‌های تعصب‌آمیز و بهانه‌جویی‌ها، خود را برکنار داریم، از این حدیث استفاده می‌کنیم که علی ﷺ تمام مناصبی را که هارون نسبت به موسی ﷺ و در میان بنی اسرائیل داشت (به جز نبوت) داشته است، زیرا لفظ حدیث عام است و استثناء جمله «الا انه لا نبی

۱. خصائص نسایی، ص ۴ و ۱۴.

۲. ج ۳، ص ۱۰۸ و ۱۰۹.

۳. ج ۱، ص ۶۵.

۴. ص ۱۷۷.

۵. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۱۶۳، طبع مصر.

۶. سیره حلبی، ج ۳، ص ۱۵۱، طبع مصر.

۷. ذخائر العقبی، ص ۷۹، طبع مکتبة القدس - صواعق المحرقة، ص ۱۷۷، طبع مکتبة القاهرة.

۸. تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۴۵۲، طبع السعادة.

۹. تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۳۴۴ - ۳۴۴ به صورت خلاصه.



بعدی» نیز این عمومیت را تاکید می‌کند و هیچ‌گونه قید و شرطی در حدیث وجود ندارد، که آن را تخصیص بزند، بنا بر این امور زیر را از حدیث می‌توان استفاده کرد:

۱. علی علیه السلام بالاترین و افضل امت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله بود، همان گونه که هارون چنین مقامی را داشت.

۲. علی علیه السلام وزیر پیامبر صلی الله علیه و آله و معاون خاص و پشتیبان او و شریک در برنامه رهبری او بود، زیرا قرآن همه این مناصب را برای هارون ثابت کرده است آنجا که از زبان موسی می‌گوید:

وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِ هَارُونَ أَخِي، اشدُّ بِهِ أَرْزِي وَ أَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي^۱ (وزیری از خاندانم برای من قرار ده، هارون برادرم را، نیروی مرا به او افزایش ده و او را در برنامه من شریک ساز).

۳. علی علیه السلام علاوه بر برادری عمومی اسلامی مقام خاص اخوت و برادری اختصاصی و معنوی پیامبر صلی الله علیه و آله را دارا بود.

۴. علی علیه السلام جانشین و خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله بود و با وجود او هیچ‌کس دیگر چنین شایستگی را نداشت.^۲

خلاصه اینکه حدیث منزلت که از نظر اسناد از محکمترین روایات اسلامی است که در کتب تمام گروه‌های مسلمین بدون استثناء آمده است^۳ از نظر دلالت نیز برای اهل انصاف در زمینه افضلیت علی علیه السلام نسبت به تمام امت و همچنین جانشینی بلا فصل او نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله روشن است ولی عجیب این است که بعضی نه تنها دلالت حدیث را بر خلافت نپذیرفتند، بلکه گفته‌اند کمترین فضیلتی را نیز برای علی علیه السلام ثابت نمی‌نماید و این به راستی حیرت‌آور است؟!^۴

پیام‌ها

۱. رهبری جدید باید در فرازونشیب‌های نهضت، در کنار رهبری قدیم تجربه دیده باشد. «قَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي ...»
۲. جامعه هرگز نباید بی‌رهبر باشد. «اخْلُفْنِي»
۳. انبیا به اذن الهی، حق تعیین جانشین دارند. «اخْلُفْنِي»
۳. امامت و رهبری مردم باید به سفارش پیامبر، «اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي» در مسیر

۱. سوره طه، آیه ۳۲-۲۹.

۲. تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۳۵۰.

۳. رک. تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۳۵۳-۳۴۴.

۴. همان.



۴. اصلاح جامعه، «أَصْلِحْ» و به دور از انحراف «وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ» باشد.
۵. در یک زمان، دور رهبر نمی شود. هارون علیه السلام همچون حضرت موسی پیامبر بود، ولی رهبری باموسی علیه السلام بود. «أَخْلَفْنِي» (آری، امامت و رهبری غیر از نبوت است، لذا موسی برای دوران غیبت، هارون را جانشین خود و رهبر مردم قرار داد).
۶. انبیا آن قدر دلسوز امتند و خود را مسئول می دانند که حتی برای چند روز، مردم را بی سرپرست نمی گذارند. «أَخْلَفْنِي»
۷. وظیفه ی کلّی رهبر، اصلاح امت است. «أَصْلِحْ».
۸. اگر مردم به فساد کشیده شدند و یا خواستار فساد بودند، رهبری نباید از موضع اصلاح گری دست بردارد. «وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ».
۹. تذکر و یادآوری، نشانه ی ناتوانی و ضعف نیست. با آنکه هارون علیه السلام پیامبر و معصوم بود، اما باز هم حضرت موسی او را به دو وظیفه عمده ی اصلاح و دوری از فساد توجّه داد. «أَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ...».
۱۰. اصلاح جامعه، با عوامل فاسد و پیروی از مفسدان، امکان پذیر نیست. «أَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ».
۱۱. جامعه نیاز به رهبری اصلاح گر دارد، «أَصْلِحْ» رهبری که هرگز تسلیم نظرات و توطئه های مفسدان نشود. «وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ».

روایات

(الف) إِنْ الْمَأْمُونُ قَالَ لِلرِّضَا عليه السلام: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي قَدْ رَأَيْتُ أَنْ أَعَزَلَ نَفْسِي عَنِ الْخِلَافَةِ، وَأَجْعَلَهَا لَكَ وَأَبَايَعَكَ!
 فَقَالَ لَهُ الرِّضَا عليه السلام: إِنْ كَانَتْ هَذِهِ الْخِلَافَةُ لَكَ وَاللَّهِ جُعِلَ لَكَ فَلَا يَجُوزُ لَكَ أَنْ تَخْلَعَ لِبَاسِ الْبَسَكَةِ اللَّهُ وَتَجْعَلَهُ لِعَیْرِكَ، وَإِنْ كَانَتْ الْخِلَافَةُ لَيْسَتْ لَكَ فَلَا يَجُوزُ لَكَ أَنْ تَجْعَلَ لِي مَا لَيْسَ لَكَ.
 فَقَالَ لَهُ الْمَأْمُونُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَلَا بُدَّ لَكَ مِنْ قَبُولِ هَذَا الْأَمْرِ! فَقَالَ: لَسْتُ أَفْعَلُ ذَلِكَ طَاعًا أَبَدًا، تَرِيدُ بِذَلِكَ أَنْ يَقُولَ النَّاسُ: إِنَّ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا لَمْ يَزْهَدْ فِي الدُّنْيَا بَلْ زَهَدَتْ الدُّنْيَا فِيهِ! أَلَا تَرَوْنَ كَيْفَ قَبِلَ وَلَايَةَ الْعَهْدِ طَمَعًا فِي الْخِلَافَةِ؟! فَعُصِبَ الْمَأْمُونُ ثُمَّ قَالَ: فَبِاللَّهِ أَقْسِمُ لَنْ قَبِلْتُ وَلَايَةَ الْعَهْدِ إِلَّا أَجْبَرْتُكَ عَلَى ذَلِكَ، فَإِنْ فَعَلْتَ وَالْأَصْرَبْتُ عُقُوقًا^۱.

۱. عیون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۲، ص ۱۴۰.



مأمون به حضرت رضا علیه السلام گفت: ای پسر رسول خدا! من صلاح دیدم که خود را از خلافت عزل کنم و آن را به تو بسپارم و با تو بیعت کنم!

حضرت رضا علیه السلام فرمود: اگر این خلافت از آن توست و خدا به تو داده است که روا نیست جامه ای را که خدا بر قامت تو پوشانده از تن به درآوری و به دیگری ببوشانی و اگر خلافت از آن تو نیست، حق نداری آنچه را از آن تو نیست به من وا گذاری.

مأمون گفت: ای فرزند رسول خدا! باید این کار را بپذیری. امام فرمود: من با میل خود هرگز این کار را نمی کنم... تو با این کار می خواهی مردم بگویند علی بن موسی به دنیا پشت نکرده بود، بلکه دنیا به او پشت کرده بود! مگر نمی بینید که چگونه به طمع خلافت ولایتعهدی را پذیرفت؟! مأمون در خشم شد و گفت: به خدا سوگند اگر ولایت عهدی را نپذیری تو را به پذیرفتن آن مجبور می کنم. اگر این کار را کردی چه بهتر و گر نه گردنت را می زنم.

(ب) بحار الأنوار عن عبد العظیم الحسني: دخلتُ على سيدي علي بن محمدٍ عليهما السلام، فلما تبصرني قال لي: مَرْحَبَا بِكَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ، أَنْتَ وَلِئِنَّا حَقًّا، فَقُلْتُ لَهُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَعْرِضَ عَلَيْكَ دِينِي. إِنِّي أَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَاحِدٌ وَإِنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ، فَلَنَبِيِّ بَعْدَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ....

وَأَقُولُ: إِنَّ الْإِمَامَ وَالْخَلِيفَةَ وَوَلِيَّ الْأَمْرِ بَعْدَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام، ثُمَّ الْحَسَنُ، ثُمَّ الْحُسَيْنُ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ أَنْتَ يَا مُوَلَّايَ.

فَقَالَ علیه السلام: وَمِنْ بَعْدِي الْحَسَنُ ابْنِي، فَكَيْفَ لِلنَّاسِ بِالْخُلَفِ مِنْ بَعْدِهِ؟! قَالَ: فَقُلْتُ: وَكَيْفَ ذَاكَ يَا مُوَلَّايَ؟ قَالَ: لِأَنَّهُ لَا يُرَى شَخْصُهُ وَلَا يَجِلُّ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ حَتَّى يَخْرُجَ فَيَمْلَأَ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا....

فَقَالَ: يَا أَبَا الْقَاسِمِ، هَذَا وَاللَّهِ دِينُ اللَّهِ الَّذِي ارْتَضَاهُ لِعِبَادِهِ، فَاتَّبِعْ عَلَيْهِ، تَتَّبِعَكَ اللَّهُ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ^۱.

بحار الأنوار. به نقل از عبد العظیم حسنی: به حضور سرورم علی بن محمد (امام هادی علیه السلام) رسیدم؛ چون چشمش به من افتاد، فرمود: خوش آمدی، ای ابو القاسم! تو به راستی دوستدار ما هستی. عرض کردم: یا بن رسول الله! می خواهم دینم را به شما عرضه کنم:

من معتقدم: خدای تبارک و تعالی یکی است و محمد بنده و فرستاده او و خاتم



پیامبران است و پس از او تا روز رستاخیز پیامبری نخواهد آمد.
 من معتقدم: امام و خلیفه و ولی امر بعد از پیامبر امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (علیه السلام) است و پس از او حسن و سپس حسین و آن گاه علی بن الحسین و بعد محمد بن علی و پس از او جعفر بن محمد آن گاه موسی بن جعفر و از پس وی علی بن موسی (رضا) و بعد از او محمد بن علی (جواد) و سپس، شما ای سرور من.
 حضرت (علیه السلام) فرمود: و بعد از من حسن فرزندم امام است؛ آیا می دانی که رابطه مردم با جانشین او، چگونه خواهد بود؟ عرض کردم: مگر چگونه خواهد بود سرورم؟ فرمود: آن گونه که خودش دیده نمی شود و بردن نامش نیز روا نیست، تا زمانی که [از پس پرده غیب بیرون آید و] قیام کند و زمین را پر از عدل و داد نماید.
 آن گاه فرمود: ای ابوالقاسم! به خدا قسم، این است همان دین خدا، که آن را برای بندگان خود برگزیده و پسندیده است. پس، بر این دین پایداری کن. خداوند در دنیا و آخرت تو را بر این گفتار (عقیده) ثابت، استوار بدارد!

داستان

هنگامی که یزید، منفور در گذشت. پسرش معاویه به جای وی نشست. ولی طولی نکشید از خلافت کناره گیری کرد و بر منبر رفته و این چنین سخنرانی نمود:
 مردم! من علاقه ندارم بر شما ریاست کنم و مطمئن هم نیستم. زیرا که می بینم شما علاقه ای به خلافت من ندارید. ولی شما گرفتار حکمرانی خاندان ما شده اید و ما نیز گرفتار شما مردمیم!

جدم معاویه برای به دست آوردن خلافت با علی بن ابی طالب (علیه السلام) که به خاطر سابقه و مقامش به خلافت شایسته بود!! جنگید و می دانید که مرتکب چه اعمال زشتی شد و شما هم می دانید به همراه ایشان چه کردید و عاقبت نیز گرفتار نتیجه عمل خود شده و به گور رفت، بعد از معاویه، پدرم یزید عهده دار خلافت شد و حال آنکه شایستگی خلافت را نداشت.

وی کاری که نمی بایست بکند، انجام داد، جنایت های وحشتناکی را مرتکب شد. و فکرمی کرد که کار خوبی را انجام می دهد و بالاخره چندان زمانی نگذشت که از بین رفت و آتش فساد او خاموش شد. و اینک رفتار زشتش غم مرگ او را زیاده مان برده است.
 آن گاه گفت: اکنون من نفر سوم این خانواده هستم، افراد بی علاقه به خلافت من، بیشتر از افرادی است که به خلافت من علاقه مند هستند. من هرگز بار گناه شما را به دوش نمی کشم! بیایید خلافت را از من بگیرید و به هر کس که مایلید بسپارید!



مروان بلند شد و گفت: شما به روش عمر رفتار کن!
 پاسخ داد: به خدا سوگند! اگر خلافت گنجینه ای بود، ما سهم خود را برداشتیم،
 اگر هم گرفتاری بود، برای نسل ابوسفیان، همین اندازه بس است و از منبر پایین آمد.
 مادرش به او گفت: ای کاش به دنیا نمی آمدی!
 در جواب مادر گفت: من نیز همین آرزو را داشتم تا دیگر نمی فهمیدم خداوند آتشی
 دارد که هر معصیت کار و هر کسی را که حق دیگری را بگیرد، با آن عذاب می کند.^۱

خلاصه و نتیجه گیری

- برگشت معنای آیه به این است که خدای تعالی موسی (علیه السلام) را برای مدت سی شب به درگاه خود و برای گفتگوی با وی نزدیک ساخته و ده شب دیگر برای اتمام آن گفتگوها بر آن مدت افزوده و در نتیجه میقات پروردگارش چهل شب تمام شده است.
- هارون پیامبر بود ولی عهده دار مقام رهبری همه جانبه بنی اسرائیل نبود، بلکه مقام امامت و رهبری همه جانبه مخصوص موسی (علیه السلام) بود، اما به هنگامی که می خواست برای مدتی از قوم خود جدا شود، برادرش را به عنوان امام و پیشوا انتخاب کرد. و از این جا روشن می شود که مقام امامت مقامی برتر از مقام نبوت است.
- اینکه امثال سامری ها می توانند از جوامع سوء استفاده کنند و جای جولان داشته باشند به این دلیل است که مردم به جای توجه به فرهنگ غنی مبتنی بر عقل و خرد، ذهن و روان خود را با خرافات و امور غیر واقعی پرمی کنند. سامری از آنجا که می دانست قوم موسی (علیه السلام) سال ها در محرومیت به سر می بردند و به علاوه روح مادیگری چنان که در بسیاری از نسل های امروز آنها نیز می بینیم بر آنها غلبه داشت و برای زرو زیور احترام خاصی قائل بودند، لذا او گوساله خود را از طلا ساخت، تا توجه شیفتگان و بردگان را به سوی آن جلب کند.



شهید



«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ * فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ»

[سوره آل عمران، آیه ۱۶۹-۱۷۱]

«ای پیامبر! هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند! بلکه آنان زنده‌اند، و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند. آنها بخاطر نعمت‌های فراوانی که خداوند از فضل خود به ایشان بخشیده است، خوشحالند؛ و بخاطر کسانی که هنوز به آنها ملحق نشده‌اند [مجاهدان و شهیدان آینده]، خوشوقتند؛ (زیرا مقامات برجسته آنها را در آن جهان می‌بینند؛ و می‌دانند) که نه ترسی بر آنهاست، و نه غمی خواهند داشت. و از نعمت خدا و فضل او (نسبت به خودشان نیز) مسرورند و (می‌بینند) خداوند، پاداش مؤمنان را ضایع نمی‌کند. (نه پاداش شهیدان، نه مجاهدانی که شهید نشدند)»

شان نزول

بعضی از مفسران معتقدند که آیات فوق درباره شهدای احد نازل شده و بعضی دیگر درباره شهدای بدر می دانند ولی حق این است که پیوند این آیات با آیات گذشته نشان می دهد، بعد از حادثه احد نازل شده است. اما مضمون و محتوای آیات تعمیم دارد و همه شهدا حتی شهدای بدر را که چهارده نفر بودند شامل می شود و لذا در حدیثی از امام باقر (ع) نقل شده که فرمود: آیات درباره شهدای احد و بدر هر دو نازل شده است.^۱

ابن مسعود از پیامبر اکرم (ص) نقل می کند که خداوند به ارواح شهیدان احد خطاب کرد و از آنها پرسید: چه آرزویی دارید؟ آنها گفتند: پروردگارا! ما بالاتر از این چه آرزویی می توانیم داشته باشیم، که غرق نعمت های جاویدان توایم و در سایه عرش تو مسکن داریم، تنها تقاضای ما این است که بار دیگر به جهان برگردیم و مجدداً در راه تو شهید شویم، خداوند فرمود: فرمان تخلف ناپذیر من این است که کسی دو باره به دنیا بازنگردد، عرض کردند: حالا که چنین است تقاضای ما این است که سلام ما را به پیامبر (ص) برسانی و به بازماندگانمان، حال ما را بگویی و از وضع ما به آنها بشارت دهی که هیچ گونه نگران نباشند در این هنگام آیات فوق نازل شد.

به هر حال چنین به نظر می رسد که جمعی از افراد سست ایمان بعد از حادثه احد می نشستند و بر دوستان و بستگان خود که در احد شهید شده بودند، تأسف می خوردند که چرا آنها مردند و نابود شدند، مخصوصاً هنگامی که به نعمتی می رسیدند و جای آنها را خالی می دیدند بیشتر ناراحت می شدند، با خود می گفتند ما این چنین در ناز و نعمتیم اما برادران و فرزندان ما در قبرها خوابیده اند و دستشان از همه جا کوتاه است. این گونه افکار و این گونه سخنان علاوه بر این که نادرست بود و با واقعیت تطبیق نمی کرد، در تضعیف روحیه بازماندگان بی اثر نبود. آیات فوق، خط بطلان بر این گونه افکار کشیده و مقام، شامخ و بلند شهیدان را یاد کرده است.^۲

۱. تفسیر عیاشی بنا به نقل تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۴۰۹.

۲. تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۶۹.

واژگان مهم

- موت

موت به معنای ازدست دادن حیات و زندگی است. «الموت انتفاء الحياة، والحياة في كل شيء بمقتضى ذاته وخصوصيات وجوده، ويتنوع بتنوع مراتب الموجودات من مرتبة الجمادات، والنباتات، والحيوانات، والإنسان، والملائكة وما وراءها من عوالم العقول»

موت به معنای منتفی شدن و از بین رفتن حیات و زندگی است. حیات و زندگی هم در هر چیز به تناسب و اقتضای مرتبه و خصوصیت آن چیز است و مراتب دارد؛ از حیات جمادی، نباتی، حیوانی، انسانی و فوق آن که حیات ملکوتی است. پس کلمه موت به معنای مرگ و ازدست دادن حیات است

- خوف و حزن

خوف «رانگرانی از آینده و «حزن» راناراحتی و اندوه از گذشته معنا کرده اند.^۱

- بشارت

«بشری» به معنای هر خبری است که تو را خوشحال کند و کلمه «استبشار» به معنای این است که در طلب این باشی که با رسیدن خبری و بشاری خرسندی کنی و معنای جمله این است که کشته شدگان در راه خدا هم از نظر رسیدن خودشان به فضل خدا و دیدن آن فضل خوشحالی می کنند و هم در طلب این خبر خوش هستند که رفقای عقب مانده شان نیز به این فضل الهی رسیدند و آنها نیز خوی و اندوهی ندارند.^۲

نکات تفسیری

(۱) نکاتی پیرامون شهید و شهادت

الف) در روایات آمده است که شهید، هفت ویژگی اعطایی از جانب خداوند دارد: اولین قطره خونش، موجب آمرزش گناهانش می گردد. سردرد امن حورالعین می نهد. به لباس های بهشتی آراسته می گردد. معطر به خوش بوترین عطرها می شود. جایگاه خود را در بهشت مشاهده می کند. اجازه ی سیرو گردش در تمام بهشت به او داده می شود. پرده ها کنار رفته و به وجه خدا نظاره می کند.^۳

۱. تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۰۷؛ نمونه، ج ۲، ص ۲۲۵.

۲. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۹۴.

۳. وسائل، ج ۱۱، ص ۱۰.



ب) پیامبر ﷺ از شخصی شنید که در دعا می‌گوید: «اسئلك خير ما تسئل»^۱
 خدايا! بهترین چیزی که از تو درخواست می‌شود به من عطا کن، فرمود: اگر این
 دعا مستجاب شود، در راه خدا شهید می‌شود.^۲

ج) در روایت آمده است: بالاتر از هر نیکی، نیکوتری هست، مگر شهادت که هر
 گاه شخصی شهید شود، بالاتر از آن خیری متصور نیست.^۳

د) در روز قیامت، شهید مقام شفاعت دارد.^۴

ه) از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود: در قیامت لغزش‌های شهید به
 خودش نیز نشان داده نمی‌شود.^۵

و) شهدای صف اول حمله و خط شکن، مقامشان برتر است.^۶

ز) مجاهدان از درب مخصوص وارد بهشت می‌شوند^۷ و قبل از همه به بهشت
 می‌روند^۸ و در بهشت جایگاه مخصوصی دارند.^۹

ح) تنها شهید است که آرزو می‌کند به دنیا بیاید و دوباره شهید شود.^{۱۰}

ط) بهترین و برترین مرگ‌ها، شهادت است.^{۱۱}

ی) هیچ قطره‌ای محبوب‌تر از قطره‌ی خونی که در راه خدا ریخته شود، در نزد
 خداوند نیست.^{۱۲}

ک) در قیامت، شهید سلاح به دست، بالباس رزم و بوی خوش به صحنه می‌آید
 و فرشتگان به او درود می‌فرستند.^{۱۳}

ل) امامان ما شهید شدند. بسیاری از انبیاء و رهروان و پیروان آنان نیز شهید شدند.

۱. مستدرک، ج ۲، ص ۲۴۳.

۲. بحار، ج ۷۴، ص ۶۱.

۳. بحار، ج ۲، ص ۱۵.

۴. وسائل، ج ۱۱، ص ۹.

۵. میزان الحکمة.

۶. بحار، ج ۹۷، ص ۸.

۷. بحار، ج ۹۷، ص ۱۱.

۸. تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۲۴۱.

۹. کنز العمال، ج ۴، ص ۲۹۰.

۱۰. بحار، ج ۱۰۰، ص ۸.

۱۱. وسائل، ج ۱۱، ص ۶.

۱۲. بحار، ج ۹۷، ص ۱۳.



«وَكَايْنٌ مِّنْ نَّبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِثْيُونٌ كَثِيرٌ»^۱، «يَقْتُلُونَ النَّبِيَّ بِغَيْرِ حَقٍّ»^۲

م) حضرت علی (علیه السلام) با داشتن دهها فضیلت اختصاصی، تنها وقتی که در آستانه‌ی شهادت قرار گرفت فرمود: «فزت ورب الکعبة» او اول کسی بود که ایمان آورد، جای پیامبر (صلی الله علیه و آله) خوابید، برادر پیامبر شد، تنها خانه او به مسجد پیامبر درب داشت، پدر امان و همسر زهرا علیها السلام بود. بت شکن بود، ضربت روز خندق او، از عبادت ثقلین افضل شد. اما در هیچ يك از موارد مذکور نفرمود: «فزت»

ن) علی (علیه السلام) می فرمود: قسم به خدایی که جان فرزند ابوطالب در دست اوست، تحمل هزار ضربه شمشیر در راه خدا، آسان تر از مرگ در رختخواب است.

س) علی (علیه السلام) در جنگ احد ناراحت بود که چرا به شهادت نرسیده است تا اینکه مرده شهادت در آینده را از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) دریافت نمود.

ع) شهید مطهری در کتاب حماسه حسینی می نویسد: سخاوتمند، هنرمند و عالم مال، هنر و علم خود را که بخشی از وجود اوست جاودانه می کند، اما شهید، خودش را جاودانه می کند.

ف) همان گونه که کور، مفهوم بینایی را درک نمی کند، زندگان دنیا حیات شهدا را درک نمی کنند.

ص) وقتی انفاق مال در راه خدا، قابلیت رشد تا هفتصد برابر و بیشتر را دارد، دادن خون و جان، در راه خدا چگونه است.^۳

۲) آیات در یک نگاه

الف) شهدا و حیات ویژه برزخی

منظور از حیات و زندگی در اینجا همان حیات و زندگی برزخی است که ارواح در عالم پس از مرگ دارند، نه زندگی جسمانی و مادی، گرچه زندگی برزخی، اختصاصی به شهیدان ندارد، بسیاری دیگر از مردم نیز دارای حیات برزخی هستند.^۴ ولی از آنجا که حیات شهیدان یک حیات فوق العاده عالی و آمیخته با انواع نعمت های معنوی است (و به علاوه موضوع سخن، در آیه آنها هستند) تنها نام از آنها برده شده است. آنها به قدری غرق مواهب حیات معنوی هستند که گویا زندگی سایر برزخیان در مقابل آنها چیزی نیست.

۱. آل عمران، ۱۴۶.

۲. بقره، ۶۱.

۳. مستدرک، ج ۲، ص ۲۴۳.

۴. به گفته بعضی از محققین: حیات برزخی برای دودسته است نیکوکارانی که در درجه عالی هستند و بدکارانی که فوق العاده وضع بدی دارند.



آیه یاد شده به گوشه‌ای از مزایا و برکات فراوان زندگی برزخی شهیدان اشاره کرده و می‌فرماید: «فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» آنها بخاطر نعمت‌های فراوانی که خداوند از فضل خود به آنها بخشیده است خوشحالند.

یکی دیگر از خوشحالی آنها بخاطر برادران مجاهد آنها است که در میدان جنگ شربت شهادت ننوشیده‌اند و به آنها ملحق نشده‌اند زیرا مقامات و پاداش‌های آنها را در آن جهان به خوبی می‌بینند و از این رو مستبشر و شاد می‌شوند، همان طور که قرآن می‌گوید: «وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ»^۱

ب) دو دلیل برای خشنودی شهدا در برزخ

این آیه در حقیقت تاکید و توضیح بیشتری در باره بشارت‌هایی است که شهیدان بعد از کشته شدن دریافت می‌کنند آنها از دو جهت خوشحال و مسرور می‌شوند: نخست از این جهت که نعمت‌های خداوند را دریافت می‌دارند، نه تنها نعمت‌های او بلکه فضل او که همان افزایش و تکرار نعمت است نیز شامل حال آنها می‌شود.

دیگر این که آنها می‌بینند که خدا پاداش مؤمنان را ضایع نمی‌کند، نه پاداش شهیدان و نه پاداش مجاهدان راستینی که شربت شهادت ننوشیدند (وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ) در حقیقت آنچه را قبلاً شنیده بودند در آنجا آشکار می‌بینند.^۲ علامه طباطبایی رحمته الله علیه در تفسیر المیزان می‌فرماید:

اولاً؛ آیه اشاره به حیاتی سعید و طیب دارد که خاص شهداست و فراتر از حیات به معنای زنده بودن است. حیات طیبه که خاص اولیاء الهی و شهداست و فراتر از حیات به معنای زنده بودن است. لذا در آیه «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَمْوَاتٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ»^۳ عبارت «ولكن لا تشعرون» اشاره به همین نوع از حیات دارد که برای ما قابل فهم و درک نیست. ثانیاً؛ اگر چه مؤمنین در اعتقاد ایشان مرگ را مساوی فنا نمی‌دانستند اما بالاخره کشته شدن عزیزانشان آنها را آزار می‌داد و باعث رنج و ناراحتی خاطر آنها می‌شد بنابراین خداوند با نزول این آیه بشارتی به خانواده شهدا داده است تا با کشته شدن و شهادت عزیزانشان در راه خدا ناراحت نشوند و بدانند این اتفاق فقط یک جدایی چند روزه است و شهدا زنده هستند و دارای حیاتی پر نعمت می‌باشند که برای ما قابل درک نیست.^۴

۱. دقت شود استبشار به معنی خوشحال شدن بر اثر دریافت بشارت یا مشاهده نعمتی برای خود یا دوستان است و به معنی بشارت دادن نیست.

۲. تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۷۱.

۳. سوره بقره، آیه ۱۵۴.

۴. رک. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۵۲۱ تا ۵۲۳.

ج) دو احتمال در معنای «الْأَخَوْفُ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»

و به دنبال آن می‌فرماید: «الْأَخَوْفُ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»، یعنی شهیدان احساس می‌کنند که برادران مجاهد آنها، پس از مرگ، هیچ‌گونه اندوهی نسبت به آنچه در دنیا گذارده‌اند ندارند و نه هیچ‌گونه ترسی از روز رستاخیز و حوادث وحشتناک آن.

این جمله، تفسیر دیگری هم ممکن است داشته باشد و آن اینکه شهیدان علاوه بر اینکه با مشاهده مقامات برادران مجاهدی که به آنها ملحق نشده‌اند خوشحال می‌شوند، خودشان هم هیچ‌گونه ترسی از آینده و غمی از گذشته ندارند.^۱

صاحب مجمع البیان درباره «الْأَخَوْفُ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» می‌گوید: یعنی بشارت می‌دهند که بیم و اندوهی برایشان نیست زیرا این جمله بدل از: «بِالَّذِينَ مَّلَّحَقُوا بِهِمْ» است زیرا شهیدان در نزد خدا در حال عدم حزنند. پس استبشار در اینجا برای نبودن حزن بر لاهقین می‌باشد و معنی آیه روی این حساب چنین است:

یعنی شهداء برای بازماندگان خود ترسی ندارند زیرا خداوند سرپرستی آنها را به عهده دارد و بر اموالی که پشت سر نهاده‌اند اندوهی نمی‌خورند زیرا خداوند در عوض آن اجر جزیل و بزرگ تر بایشان خواهد داد.

برخی گفته‌اند: مراد این است که از گناهان گذشته خوفی بر آنها نیست زیرا خداوند گناهانشان را با شهادت پاک می‌سازد و از مفارقت دنیا اندوهی به خاطر ندارند چون از لقاء آخرت بی‌اندازه خرسند و شادمانند.^۲

د) درباره جمله «عِنْدَ رَبِّهِمْ» دو وجه ذکر شده

۱. نزد خدا هستند یعنی در مقامی قرار دارند که هیچ‌کس جز خداوند نفع و ضرر ایشان را بدست ندارد و مراد از عند و نزد خدا مکان (محسوس) و نزدیکی مسافت نیست زیرا مکان و قرب مسافت از صفات اجسام است و بر خدا محال می‌باشد.

۲. یعنی در نزد خدا (و علم خدا) زنده‌اند. و چون خداوند از حیات آنها خبر دارد و مردم بی‌خبرند فرموده است زنده در نزد خدا هستند.^۳

ه) دلالت آیه شریفه بر برزخ^۴

از جمله آیات قرآن که با صراحت، دلالت بر بقای روح دارد آیات فوق است که در

۱. به عبارت دیگر طبق تفسیر اول، ضمیرهای «الْأَخَوْفُ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» به باقیمانده‌گان در دنیا بر می‌گردد و طبق تفسیر دوم بخود شهیدان.

۲. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۳۴۰.

۳. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۳۳۹.

۴. لازم به ذکر است که اگرچه وجود عالم قیامت در میان مسلمین اجماعی است اما وجود عالم برزخ این‌گونه نیست. عامه علمای شیعه در کلیت وجود عالمی به نام برزخ تردیدی ندارند اگرچه درباره جزئیات آن اختلافاتی وجود دارد لکن در بین علمای اهل سنت اگرچه اکثر اقبال به چنین عالمی هستند اما اجماع بر آن ندارند. مادر این نوشتار به طور اختصار به این بحث خواهیم پرداخت



بارہ حیات شهیدان بعد از مرگ می باشد و اینکه بعضی احتمال داده اند که مراد از حیات، معنی مجازی آن است و منظور باقی ماندن آثار زحمات و نام و نشان آنها است، بسیار از معنی آیه دور است و با هیچ یک از جمله های آیات فوق، اعم از روزی گرفتن شهیدان و سرور آنها از جهات مختلف، سازگار نمی باشد به علاوه آیات فوق، دلیل روشنی بر مسئله برزخ و نعمت های برزخی است که شرح آن در ذیل آیه شریفه **وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ** (سوره مؤمنون آیه ۱۰۰) بیان شده است.^۱

۳) معنای لغوی و اصطلاحی برزخ

واژه برزخ در اصطلاح علمای جغرافیا بر قطعه زمینی که بین دو نهر یا دریا واقع شده یا شبیه جزیره و در اصطلاح حکمت اشراق بر جسم^۲ و در اصطلاح اهل معرفت بر عالمی که از نظر مرتبه بین عالم ماده و عالم عقل قرار گرفته و از آن به عالم مثال تعبیر می کنند اطلاق می گردد. برزخ در اصطلاح قرآن، روایات و مجموعه تعالیم اسلامی به معنای عالم پس از مرگ و حد فاصل بین دنیا و آخرت است. شاید بتوان ادعا کرد که برزخ بدین معنا نخستین بار، در تعالیم اسلامی و در قرآن استعمال گردیده است. واژه برزخ به معنای مذکور تنها یک بار در قرآن آمده و در آن، حال انسان های تبهکار و مجرم، هنگام فرار رسیدن مرگ و درخواست غیر قابل قبول آنان مبنی بر بازگشت به دنیا و پاسخ آنان به اینکه فرار روی ایشان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند گزارش شده است: **«حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَالُوهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»**.^۳

افزون بر آیه مزبور که به صراحت از برزخ سخن به میان آورده است آیات دیگری رامی توان یافت که به نوعی بر حقایق برزخی دلالت داشته و برای اثبات عالم پس از مرگ (قبل از قیامت) قابل بهره برداری است.^۴

۴) نظر مفسران در باره عالم برزخ

برخی گفته اند: اصولاً مسئله برزخ ماهیت نقلی دارد و عقل را به آن راهی نیست^۵

۱. تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۷۱.

۲. لغت نامه، ج ۳، ص ۳۹۵۸؛ شرح المنظومه، ج ۳، ص ۶۶۲؛ مجموعه مصنفات، ج ۲، ص ۱۷۷، «حکمة الاشراق».

۳. سوره مؤمنون، آیه ۱۰۰، ۹۹.

۴. دائرة المعارف قرآن کریم (۵)، ص ۴۶۸.

۵. روح المعانی، مج ۲، ج ۲، ص ۳۰؛ شرح الاصول الخمسه، ص ۴۹۴-۴۹۵.



و بعضی براین عقیده اند که افزون بر ادله نقلی، دلایل عقلی نیز می تواند پاداش و کیفر برزخی را ثابت کند.^۱ البته تجزیه و تحلیل ادله یاد شده نشان می دهد که این ادله بیش از آنکه ضرورت برزخ را ثابت کند امکان آن را ثابت می کند، در هر حال این نکته درخور توجه است که اولین گام برای اثبات برزخ، اثبات حقیقت روح و تجرد نفس و بقای آن است، از این رو کسانی که به سبب جهان بینی مادی خود، همه حقایق موجودات عالم را در مادیات منحصر می دانند، به طور کلی منکر عالم پس از مرگ هستند.^۲ افزون بر این برای اثبات برزخ ممکن است به ادله تجربی و حسی با استفاده از روش هایی که می توان با ارواح گذشتگان ارتباط برقرار کرد نیز بهره گرفت. این روش ها که در علمی به نام فرا روانشناسی طرح می گردد ثابت می کند که برای مردگان، نوعی حیات و ادامه زندگی تحقق دارد که آن همان برزخ است. توجه به این نکته نیز لازم است که خواه دلیل عقلی را نیز دلیلی مستقل برای اثبات حیات برزخی بپذیریم یا آن را تمام ندانیم، در هر صورت، اصل این مسئله در مجموعه معارف اسلامی امری روشن است و از همین روی برخی از صاحب نظران احتمال ضروری بودن آن را بعید ندانسته اند^۳، گرچه به گفته برخی از محققان مسئله حیات برزخی در اواسط عهده رسول خدا از ضروریات قرآنی نبوده است و حتی امروزه نیز برخی از مسلمین که نفس انسان را مجرد نمی دانند به نوعی این حقیقت رانمی پذیرند.^۴

۵) ادله اثبات عالم برزخ در قرآن

الف) آیه ۹۹ سوره مبارکه مؤمنون

نخستین آیه، مربوط به برزخ بحث را از چگونگی وضع کفار و ظالمان و مجرمان آغاز کرده می فرماید: آنها هم چنان به راه نادرست خویش ادامه می دهند «تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرارسد، در این حال می گوید: پرورگارا! مرا برگردانید شاید عمل صالحی انجام دهم در آنچه ترک کردم» (و گذشته تاریک خودم را جبران نمایم) (حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ - لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ).^۵

اما به زودی با جواب منفی آمیخته با دلیل و برهان روبرو می شود، به او می گویند: «چنین نیست، این سخنی است که او به زبان می گوید» (و اگر باز گردد همان

۱. التفسیر الکبیر، ج ۳، ص ۴۲۷.

۲. گوهر مراد، ص ۶۴۹-۶۵۰؛ شرح المقاصد، ج ۵، ص ۱۱۷؛ التفسیر الکبیر، ج ۹، ص ۹۳-۹۴.

۳. حق الیقین، ج ۲، ص ۶۴.

۴. المیزان، ج ۱، ص ۳۴۶.

۵. سوره مؤمنون، آیه ۹۹.

برنامه های سابق را تکرار می کند) (كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا).

سپس می افزاید: «و پیش روی آنها برزخی است تا روزی که مبعوث می شوند» (وَمِنْ قَوْلِهِمْ بَرَزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ).

آغاز این آیه اشاره به منزلگاه اول یعنی منزلگاه «مرگ» است و پایان آن اشاره به منزلگاه دوم یعنی «برزخ» است.

گرچه بعضی اصرار دارند که برزخ را در اینجا به معنای حائلی که در میان انسان و درجات عالی بهشت قرار دارد تفسیر کنند ولی جمله «إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» (تا روز رستاخیز) قرینه روشنی است بر اینکه عالم برزخ مرحله ای قبل از روز رستاخیز و بعد از مرگ است. بعضی نیز برزخ را به معنای مانعی برای بازگشت به این دنیا تفسیر کرده اند، این معنا نیز با ذیل آیه که می گوید این برزخ تا روز قیامت ادامه دارد سازگار نیست. (دقت کنید)

به این ترتیب آیه فوق، به وضوح اشاره به وجود چنین عالمی در میان دنیا و آخرت می کند.

ب) آیه ۱۶۹ سوره مبارکه آل عمران (آیه مورد بحث)

دومین آیه، نخست روی سخن را به پیامبر ﷺ کرده، با صراحت می گوید: «هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند مردگانند، بلکه آنها زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند» (وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ).

ج) آیه ۱۵۴ سوره مبارکه بقره (حیات شهداء در برزخ)

و در سومین آیه، روی سخن را به همه مؤمنان کرده، صریحاً می گوید: «به آنها که در راه خدا کشته شدند مرده مگوئید بلکه آنها زنده اند ولی شما نمی فهمید» (وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ).^۱

هر دو آیه از دلائل روشن وجود عالم برزخ است (هر چند تنها در مورد شهیدان سخن می گوید) زیرا در هر دو مورد سخن از زنده بودن شهیدان و حتی روزی گرفتن آنها و حضورشان در محضر قرب خدا است.

عجب اینکه بعضی از مفسران بدون توجه به تعبیراتی که در این آیات و آیات بعد از آن آمده که همگی حکایت از حیات شهداء (حیات به معنای واقعی کلمه) می کند دست به توجیهاتی زده اند که حیات را به مفهوم مجازی آن منعکس می کند، مانند زنده بودن نام و آثار آنها، زنده بودن هدایت و طاعت و دین آنها و یا زنده شدن

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۴.



روز قیامت از قبور! آیا آنها دقت نکرده اند که قرآن می گوید شهداء نزد پروردگارند و روزی داده می شوند. به خاطر نعمت های فراوانی که خداوند از فضل خود به آنان داده خوشحالند ترسی از آینده و غمی از گذشته ندارند. این تعبیرات چگونه با آن مفاهیم مجازی سازگار است؟

به علاوه، می فرماید: شما زندگانی آنها را درک نمی کنید، اگر حیات به معنای نام و نشان و هدایت و دین باشد برای همه قابل درک است.

ظاهراً این است این دسته از مفسران نتوانسته اند حیات برزخی را دقیقاً هضم کنند و «چون ندیدند حقیقت، ره افسانه زدند» ولی همان گونه که فخر رازی در تفسیر خود می گوید: غالب مفسران بر این هستند که حیات در اینجا حیات حقیقی است.^۱

مرحوم طبرسی در مجمع البیان هر چند چهار تفسیر برای آیه ذکر می کنند ولی تفسیر اول را که حیات حقیقی است به عنوان تفسیر صحیح آیه بر می گیرند.^۲

دیگر از عجائب اینکه به نقل تفسیر «المیزان» بعضی از مفسران آیه را مخصوص شهدای بدر می دانند و می گویند شامل سایر شهیدان نمی شود! (باید توجه داشت که شأن نزول آیه اول طبق تصریح مفسران شهدای احد است و شأن نزول آیه دوم شهدای بدر^۳ ولی به هر حال شأن نزول محدودیتی برای مفهوم آیه در هیچ مورد ایجاد نمی کند و آیه همه شهدا را به طور مطلق در بر می گیرد).

جالب اینکه مرحوم علامه طباطبایی بعد از اشاره به این تفسیر می افزاید: بعضی از مفسران در تفسیر آیه قبل از این آیه (یعنی آیه ۱۵۳ بقره) که دستور به استعانت جستن از صبر می دهد، از خداوند صبر و شکیبایی در برابر این سخنان لاطائل نموده است.^۴ ولی به هر حال آیه تنها از شهدای راه خدا سخن می گوید بی آنکه غیر آنها را نفی کند، این جاست که این سؤال مطرح می شود: اگر حیات برزخی برای همه انسان هاست، پس شهیدان چه فضیلتی بر دیگران دارند؟!

پاسخ این سؤال روشن است، فضیلت آنها در نوع حیات آنهاست، حیاتی در جوار رحمت و در پیشگاه خدا قرب و غرق انواع نعمت ها و روزی های الهی، مسلماً حیات برزخی دیگران آمیخته با این برکات نیست.^۵

۱. تفسیر فخر رازی، ج ۴، ص ۱۴۵.

۲. مجمع البیان، ج ۱ و ۲، ص ۲۳۶.

۳. بعضی نیز گفته اند آیه سوره آل عمران، در مورد شهدای بدر نازل شده در حالی که شأن نزول آیه بقره شهدای بدر و احد هر دو می باشد.

۴. المیزان، جلد ۱، صفحه ۳۵۲.

۵. پیام قرآن، ج ۵، ص ۳۵۶.

د) آیه ۴۵ سوره مبارکه غافر

چهارمین آیه در واقع نقطه مقابل آیات شهداء است چرا که از عذاب‌های «فرعونیان» در برزخ سخن می‌گوید، می‌فرماید: «سرانجام عذاب‌های شدید بر آل فرعون نازل شد» (وَ حَاقَّ بِأَلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ)^۱.

سپس این عذاب الهی را چنین شرح می‌دهد: «عذاب آنها همان آتش است که هر صبح و شام بر آن عرضه می‌شوند و روزی که قیامت برپا می‌گردد خداوند دستور می‌دهد که آل فرعون را در سخت‌ترین عذاب‌ها وارد کنید» (الْأَنزُيْعِرْضُونَ عَلَيْهَا عَذْوَآءٌ وَعَشِيًّا وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ)^۲ روشن است که این آتشی که در آیه به آن اشاره شده که آل فرعون صبح و شام بر آن عرضه می‌شوند دوزخ برزی است، چرا که در پایان آیه مجازات آنها در قیامت به طور جداگانه آمده است و لذا غالب مفسران این آیه را به عالم برزخ و عذاب قبر تفسیر کرده‌اند. قابل توجه اینکه در مورد عذاب برزخی آل فرعون می‌گوید: «آل فرعون هر صبح و شام بر آتش عرضه می‌شوند» ولی در مورد عذاب اخروی آنها می‌فرماید: «دستور داده می‌شود آنها را داخل شدیدترین عذاب کنند».

از تفاوت این دو تعبیر (عرضه داشتن و داخل کردن) چنین استفاده می‌شود که منظور از آتش، دوزخ است، منتها در جهان برزخ از دور آن را مشاهده می‌کنند و ناراحت می‌شوند و در عالم قیامت از نزدیک و با ورود در آن، این مجازات در برزخ، صبح و شام است و در قیامت مستمر و دائم.

آیا برزخیان تنها از طریق مشاهده جهنم و بهشت شکنجه می‌بینند، یا شاد می‌شوند؟ با این دودر ظاهر وجود آنها نیز اثر می‌گذارد؟ همان‌گونه که اگر انسانی از نزدیک گودال آتشی رد شود گرمای آتش گاهی صورت او را می‌سوزاند و یا اگر از نزدیک باغ خرم و سرسبزی بگذرد و نسیم روح افزا و خوشبوی آن او را به نشاط می‌آورد و یا از هر دو طریق پاداش و کیفر می‌بینند؟ (روحانی و جسمانی البته منظور جسم مثالی و برزخی است). احتمال سوم از همه مناسب تر است (دقت کنید)^۳.

ه) آیه ۲۶ سوره مبارکه یس

در پنجمین آیه که سخن از «مؤمن آل یس» است (همان مرد با ایمانی که شرح سرگذشت او در سوره «یس» آمده، او به یاری رسولان مسیح علیه السلام که به شهر «انطاکیه» آمده بودند برخاست و مردم را نصیحت کرد و اندرز داد که از این رسولان پیروی کنند

۱. سوره غافر، آیه ۴۵.

۲. همان، ۴۶.

۳. پیام قرآن، ج ۵، ص ۳۶۰.



ولی قوم لجوج و گهنکار، نه تنها به سخنان این مؤمن پاکباز توجهی نکردند، بلکه براو شوریدند و شهیدش کردند).

می‌فرماید: «به او گفته شد وارد بهشت شو، گفت: ای کاش قوم من می‌دانستند که پروردگارم مرا آمرزید و در صف گرامی شدگان قرارداد» (قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ - بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ)^۱.

روشن است که این جنت، بهشت قیامت نیست، بلکه بهشت برزخی است، زیرا مؤمن آل یس در اینجا آرزو می‌کند که قومش در دنیا از سرنوشت او آگاه شوند و بدانند چگونه خداوند او را مشمول غفران قرار داده و گرامی داشته است؟

مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» می‌گوید: این آیه دلالت بر نعمت‌های قبر (برزخ) می‌کند، چون مومن آل یاسین این سخن را هنگامی بیان کرد که قوم او زنده بودند و هنگامی که نعمت در قبر تصور شود عذاب قبر نیز ممکن است.^۲

در بسیاری از تفاسیر آمده است که این مرد با ایمان شخصی بنام «حبیب نجار» بود و اینکه «مؤمن آل یس» در بعضی از روایات نامیده شده^۳ ظاهراً به خاطر آن است که مرد با ایمانی بوده که شرح حال او در سوره «یس» آمده است و لذا بعضی گفته‌اند که «آل» در اینجا زائد است و به معنای «مؤمن یس» می‌باشد.^۴

و، آیه ۵۵ سوره مبارکه روم

ششمین آیه اشاره به وضع مجرمان در قیامت می‌کند و می‌فرماید: «آن روز که قیامت برپا شود گنهکاران سوگند یاد می‌کنند که جز ساعتی توقف نکردند» (وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ).^۵ سپس می‌افزاید: «آنها در گذشته این‌گونه از درک حقیقت محروم می‌شدند» (كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ).

گرچه در این آیه سخن از محل توقف آنها به میان نیامده ولی آیه بعد از آن گواه بر این است که منظور توقف در جهان برزخ است، چرا که می‌گوید: «کسانی که علم و ایمان به آنها داده شده به مجرمان می‌گویند: شما به فرمان خدا تا روز رستاخیز درنگ کردید و حالا روز رستاخیز است ولی شما نمی‌دانستید!» (وَقَالَ الَّذِينَ اَوْتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ وَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ

۱. سوره یس، آیه ۲۶.

۲. مجمع البیان، ج ۷ و ۸، ص ۴۲۱.

۳. تفسیر «درالمنثور» طبق نقل «المیزان»، ج ۱۷، ص ۷۶.

۴. تفسیر «ابوالفتح رازی»، ج ۹، ص ۲۷۰ (پاورقی‌های مرحوم علامه شعرانی).

۵. سوره روم، آیه ۵۵.

كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ^۱.

این تعبیر نشان می‌دهد که توقف آنها تا روز قیامت ادامه دارد و این جز در مورد برزخ صحیح نیست.

جمعی از مفسران بزرگ همین تفسیر را برگزیده‌اند که آیه اشاره به حیات برزخی می‌کند، در حالی که بعضی آن را اشاره به توقف در دنیا می‌دانند که مجرمان آن را بسیار کم می‌شمرند، همچون ساعتی زودگذر و گاه آیه ۴۶ سوره نازعات را نیز گواه بر آن گرفته‌اند که می‌فرماید: كَاتَمَهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبِسُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَو ضُحَاهَا: «آن روز که قیامت را مشاهده می‌کنند گویی توقفشان (در دنیا) جز شامگاه یا صبحگاهی بیشتر نبوده است»! ولی هیچ نشانه روشنی در همین آیه نیز وجود ندارد که منظور توقف در دنیا باشد، بلکه در آن نیز احتمال توقف در عالم برزخ وجود دارد. از این گذشته آیه مورد بحث با توجه به اینکه پایان این توقف را روز قیامت ذکر می‌کند نمی‌تواند تفسیری جز «برزخ» داشته باشد.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چگونه آنها مدت طولانی عالم برزخ را این گونه کوچک و کم می‌شمرند؟

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن است و آن اینکه: هنگامی که به انسان وعده شیرین و جالبی داده شود و آتش شوقش برای وصول به آن لحظه برافروخته‌تر گردد ساعات و دقیق بر او بسیار دیر می‌گذرد و گاه یک ساعت به منزله روزها و سال‌ها است، به عکس هنگامی که وعده مجازات دردناکی داده شود انسان میل دارد چرخ زمان متوقف گردد و گاه روزها و ماه‌ها به قدری در نظرش به سرعت می‌گذرد که گویی لحظه‌ها و دقیق بی‌شمار نبوده است و چنین است سرنوشت مجرمان در قیامت!

درست است که در عالم برزخ نیز از عذاب الهی بی‌نصیب نیستند اما عذاب برزخی کجا و عذاب عالم قیامت کجا؟!

این احتمال نیز وجود دارد که عالم برزخ بعد از آغاز عذاب قبر برای گروهی حکم خواب را دارد و طبیعی است که آنها بعد از قیام قیامت که به منزله بیداری است ندانند چه مقدار توقف کرده‌اند؟

و از آنجا که در برزخ همه حقایق بر انسان منکشف و آشکار نمی‌شود، جای تعجب نیست که این گونه امور بر آنها مخفی بماند، البته در قیامت که «يَوْمُ الْبُزْورِ» است حقایق به خوبی آشکار می‌گردد.^۲

۱. همان، آیه ۵۶.

۲. پیام قرآن، ج ۵، ص ۳۶۳، ۳۶۱.



ز آیه ۱۱ سوره غافر

در هفتمین آیه مورد بحث از زبان کفار چنین نقل می‌کند که در قیامت به پیشگاه خداوند «عرضه» می‌دارند: پروردگارا! ما را دوبار میراندی و دوبار زنده کردی، اکنون به گناهان خود معترفیم، آباراهی برای خروج (از دوزخ) وجود دارد؟ (قَالُوا رَبَّنَا آمَنَّا أَتُنْتِنَ وَأَخْيَيْنَا أَتُنْتِنَ فَأَعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ)^۱

دلالیت این آیه بر وجود جهان برزخ از این نظر است که تصور دو مرگ و دو حیات بدون قبول عالم برزخ ممکن نیست، مرگ از این زندگی دنیا و سپس حیات برزخی و باز مرگ از حیات برزخی و سپس زندگی در عالم آخرت.

این به خاطر آن است که در پایان این جهان و به اصطلاح به هنگام نفخه صور، نه تنها انسان‌ها که همه فرشتگان ارواح مردگان که در قالب‌های مثالی در جهان برزخ هستند به مقتضای فَصَّعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ (زمر، ۶۸) می‌میرند و کسی جز ذات پاک خدا در آن روز زنده نمی‌ماند، بنابراین بعد از حیات برزخی نیز مرگی وجود دارد.

و اما حیات عالم دنیا از این حساب خارج است، چون در آیه شریفه سخن از دو حیات بعد از مرگ است، حیات دنیا بعد از مرگ نیست.

ولی بعضی احتمال داده‌اند که منظور از مرگ اول، قبل از وجود انسان در دنیا زمانی که خاک بود می‌باشد، بنابراین زندگی اول نیز زندگی این دنیا خواهد بود و مرگ دوم در پایان این جهان است و حیات دوم رستاخیز، شبیه چیزی که در آیه ۲۸ بقره آمده است كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ: «چگونه به خدا کافر می‌شوید در حالی که مرده بودید، شما را زنده کرد، بعد می‌میراند و بار دیگر زنده می‌کند، سپس به سوی او باز می‌گردید».

ولی روشن است که تعبیر به «مرگ اول» صحیح است، اما «میرانیدن» صحیح نیست، به تعبیر دیگر زمانی که انسان خاک بود مرده بود، نه اینکه خداوند او را میرانده بود، چون می‌رانیدن حتماً باید بعد از حیات باشد، بنابراین تعبیر آیه مورد بحث جز با تفسیر اول (عالم برزخ) تطبیق نمی‌کند، مگر اینکه برای میراندن معنای مجازی در نظر گرفته شود و آن هم بدون قرینه جایز نیست.

بعضی نیز به این آیه استدلال برای حیات در قبر کرده‌اند، حیاتی که بعد از مدت کوتاهی به مرگ می‌انجامد (و در واقع آن هم نوعی حیات برزخی موقت است) در

۱. سوره غافر، آیه ۱۱.



اینکه حیات در قبر چگونه است؟ آیا جسمانی است یا برزخی و در قابل مثالی؟ یا نیمه جسمانی؟ در میان دانشمندان گفتگو است و به خواست خدا بعداً به آن اشاره خواهیم کرد.^۱

از مجموع آیات هفتگانه فوق نظر قرآن مجید درباره عالم برزخ (جهانی که فاصله میان این دنیا و عالم آخرت است) تا حد زیادی روشن می شود و به فرض که بعضی از این آیات جای گفتگو داشته باشد صراحت آیات دیگر (مانند آیات نخستین) جایی برای تردید باقی نمی گذارد.

به علاوه تعبیر از مرگ به «توفی» (قبض ارواح) در آیات متعدد قرآن اشاره زنده و روشنی به وجود جهان برزخ است.

منتها در آیات قرآن شرح زیادی درباره جزئیات جهان برزخ به چشم نمی خورد و تنها اصل وجود این جهان و بخشی از پاداش های نیکوکاران و مجازات های بدکاران در آن آمده است ولی در اخبار و روایات اسلامی تفصیل زیادی در این زمینه وجود دارد که به قسمتی اشاره خواهیم کرد.^۲

۶. برخی از خصوصیات عالم برزخ

الف) برزخ ادامه و استمرار حیات انسان

برزخ در حقیقت ادامه وجود عالم دنیا و استمرار حیات انسان پس از مرگ تا برپایی قیامت است.^۳ در روایتی از امام صادق (علیه السلام) آمده که روح پس از مرگ به بدنی مانند بدن دنیوی منتقل می شود....^۴ روایات دیگری با همین مضمون را نیز می توان یافت و تلاشهایی نیز برای تطبیق آنها با بدن مثالی صورت گرفته است. به اعتقاد برخی، برپایه روایات خاصه و عامه روح پس از مفارقت بدن به اجسامی که در نهایت لطافت اند تعلق می گیرد. این اجسام شبیه جسم جن و شبیه بدن عنصری هستند، به نحوی که اگر کسی آن را ببیند می گوید: این همان شخصی است که در دنیا او را می دیدیم.^۵

۱. پیام قرآن، ج ۵، ص ۳۶۴.

۲. همان.

۳. المیزان، ج ۴، ص ۸۳.

۴. الکافی، ج ۳، ص ۲۴۴.

۵. بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۷۱؛ حق البیقین، ج ۲، ص ۶۴.

ب) مدت مکث در عالم برزخ

یکی از مباحث مربوط به برزخ، عمومیت آن و مقدار مکث انسان در برزخ است. عالم برزخ مرحله‌ای قهری از مراتب وجود است و عبور از آن برای همه ضروری است؛ ولی کسانی که در دنیا در سعادت یا شقاوت کامل شده و کمالات عقلانی و فضایل یا رذایل کسب کرده‌اند برزخشان کوتاه بوده و زودتر از افراد متوسط وارد بهشت یا جهنم اخروی می‌شوند.^۱ از این رو براساس برخی روایات، برزخ اولیای الهی بیش از سه روز نیست که آن هم به سبب علاقه طبیعی و تعلق جبلی آنان است.^۲ برخی نیز از روایاتی استفاده کرده‌اند که نفوس کامله مانند پیامبر و ائمه علیهم‌السلام برزخ نداشته، بدون مکث در عالم برزخ وارد آخرت می‌شوند.^۳ ولی براساس روایات دیگری در برزخ تنها از محض ایمان و محض کفر پرسش می‌شود و انسان‌های متوسط رها می‌شوند.^۴ در توضیح این روایات (به گونه‌ای که با آنچه گذشت منافات نداشته باشد) شاید بتوان گفت مقصود آن است که از انسان‌های کامل در ایمان یا کفر، پرسش می‌شود تا به سرعت آنان را از برزخ عبور داده وارد آخرت کنند و انسان‌های متوسط در برزخ رها می‌شوند. برخی گفته‌اند: در عالم برزخ فقط از مسائلی که انسان باید به آنها اعتقاد و ایمان داشته باشد سؤال می‌شود و رسیدگی به سایر مسائل، به قیامت موکول می‌گردد.^۵

ج) تکامل برزخی

از دیگر مباحث مربوط به برزخ، تکامل برزخی است. تکامل برزخی از منظر روایات امری مسلم است؛ مانند ثواب بردن شخصی که از دنیا رفته از صدقات جاریه‌ای که پس از مرگ وی نیز برای دیگران سودمند است؛ نظیر ساختن مسجد و باقی گذاردن علم مفید یا سود بردن از کارهای نیکی که دیگران انجام داده و ثوابش را به او هدیه می‌کنند،^۶ از این رو تکامل برزخی باید به گونه‌ای تبیین شود که با مبانی عقلی نیز سازگاری نداشته باشد.^۷

۱. معاد از دیدگاه امام خمینی (ره)، ص ۳۷۲.

۲. همان، ص ۱۷۵؛ چهل حدیث، ص ۱۲۴.

۳. در الفوائد، ج ۲، ص ۴۱۹؛ البرهان، ج ۴، ص ۳۶.

۴. الکافی، ج ۳، ص ۲۳۵-۲۳۶.

۵. مجموعه آثار، (شهید مطهری) ج ۲، ص ۵۱۸، «زندگی جاوید یا حیات اخروی».

۶. المعتبر، ج ۱، ص ۳۴۱؛ الخصال، ص ۱۵۱، ۳۲۳.

۷. دائرة المعارف قرآن کریم (۵)، ص ۴۶۹.

روایات^۱

الف) امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از امیر مؤمنان علی علیه السلام چنین نقل می کند که هنگامی که حضرت، مشغول خطبه بود و مردم را تشویق به جهاد می کرد، جوانی برخاست و عرض کرد: ای امیر مؤمنان! فضیلت جنگجویان در راه خدا را برای من تشریح کن امام در پاسخ فرمود: من بر مرکب پیغمبر صلی الله علیه و آله و پشت سر آن حضرت سوار بودم و از غزه ذات السلاسل برمی گشتیم همین سؤالی را که تو از من نمودی من از پیامبر صلی الله علیه و آله کردم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که جنگجویان، تصمیم بر شرکت در میدان جهاد می گیرند خداوند آزادی از آتش دوزخ را برای آنها مقرر می دارد. و هنگامی که سلاح برمی دارند و آماده میدان می شوند فرشتگان به وجود آنها افتخار می کنند.

و هنگامی که همسر و فرزند و بستگان آنها با آنها خدا حافظی می کنند، از گناهان خود خارج می شوند... از این موقع آنها هیچ کاری نمی کنند مگر اینکه پاداش آن، مضاعف می گردد و در برابر هر روز پاداش عبادت هزار عابد برای آنها نوشته می شود... و هنگامی که با دشمنان روبرو می شوند، مردم جهان، نمی توانند میزان ثواب آنها را درک کنند. و هنگامی که گام به میدان برای نبرد بگذارند و نیزه ها و تیرها رد و بدل شود و جنگ تن به تن شروع گردد، فرشتگان با پروبال خود اطراف آنها را می گیرند و از خدا تقاضا می کنند که در میدان، ثابت قدم باشند، در این هنگام منادی صدای زنده، «الجنة تحت ظلال السیوف»: بهشت در سایه شمشیرها است، در این هنگام ضربات دشمن بر پیکر شهید، ساده تر و گوارتر از نوشیدن آب خنک در روز گرم تابستان است. و هنگامی که شهید از مرکب فرو می غلطد، هنوز به زمین نرسیده، حوریان بهشتی به استقبال او می شتابند و نعمت های بزرگ معنوی و مادی که خدا برای او فراهم ساخته است، برای او شرح می دهند.

و هنگامی که شهید به روی زمین قرار می گیرد، زمین می گوید: آفرین بر روح پاکیزه ای که از بدن پاکیزه پرواز می کند، بشارت باد بر تو، ان لك ما لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر: نعمت هایی در انتظار تو است که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر قلب هیچ انسانی خطور نکرده است و خداوند

۱. در احادیث اسلامی به طور بسیار گسترده ای درباره عالم برزخ و ویژگی های آن سخن به میان آمده است این روایات به قدری زیاد است که مرحوم خواجه طوسی در تجرید العقائد ادعای تواتر آنها را کرده است، آنجا که می گوید: «و عذاب القبر واقع بالإیمان و تواتر السمع یوقوعه». «عذاب قبر واقعیت دارد، چرا که عقلاً ممکن است، و روایات متواتر نیز از وقوع آن خبر می دهد.



می فرماید: من سرپرست بازماندگان اویم، هر کس آنها را خشنود کند مرا خشنود کرده است و هر کس آنها را به خشم آورد مرا بخشم آورده است...^۱

(ب) نیز از پیغمبر اکرم ﷺ آمده است که فرمود:

«الْقَبْرِ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّارِ؛ قَبْرِي بَاغِيٌّ اسْتَزِجُ بَاغِ هَای بهشت، یا حفره‌ای از حفره‌های دوزخ».^۲

(ج) در روایتی از امام صادق ﷺ می خوانیم که فرمود: اخْشَوْفُ عَلَیْكُمْ فِی الْبِرْزُخِ؛ «من از برزخ درباره شما می ترسم». روای سؤال کرد: مَا الْبِرْزُخُ؟ «برزخ چیست؟» فرمود: «الْقَبْرِ مُنْذُ حَیْنِ مَوْتِهِ إِلَى یَوْمِ الْقِیَامَةِ»: «برزخ همان قبر است از آن زمانی که انسان می میرد تا روز قیامت».^۳

(د) حدیثی که از پیامبر اکرم ﷺ می فرماید:

«إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا مَاتَ عَرِضَ عَلَيْهِ مَقْعَدُهُ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ، إِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَمِنْ الْجَنَّةِ وَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ، فَمِنْ النَّارِ، يُقَالُ هَذَا مَقْعَدُكَ حَیْنِ یَبْعَثُكَ اللَّهُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ»^۴

هنگامی که یکی از شما از دنیا برود جایگاه او صبح و شام به او عرضه می شود، اگر از اهل بهشت باشد جایگاهش در بهشت و اگر از اهل دوزخ باشد جایگاهش در دوزخ و به او گفته می شود این جایگاه تو است هنگامی که خداوند تو را در قیامت مبعوث می کند.

(ه) در روایت معروفی از پیغمبر اکرم ﷺ می خوانیم: هنگامی که اجساد کشتگان مشرکان مکه را در جنگ بدر در چاهی ریختند در کنار چاه ایستاد و این جمله ها را فرمود: «يَا أَهْلَ الْقَلْبِ هَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدْتُكُمْ حَقًّا؟ فَإِنِّي وَجَدْتُ مَا وَعَدَنِي رَبِّي حَقًّا؟ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! هَلْ يَسْمَعُونَ؟ قَالَ مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعٍ لِمَا أَقُولُ مِنْهُمْ وَلَكِنَّ الْيَوْمَ لَا يُجِيبُونَ!»^۵

«ای اهل چاه! آیا آنچه را که پروردگارتان به شما وعده داده بود حق یافتید؟ من که وعده پروردگارم را (در مورد پیروزی) حق یافتم!

گروهی عرض کردند: ای رسول خدا! آیا آنها می شنوند؟ فرمود: شما نسبت به

۱. آنچه در بالا ذکر شد خلاصه روایتی است که مفسر بزرگ اسلام مرحوم طبرسی در مجمع البیان ذیل آیه فوق نقل کرده است.

۲. صحیح ترمذی، جلد ۴، کتاب صفة القیامة، باب ۲۶، حدیث ۲۴۶۰، در منابع شیعه این حدیث گاه از امیرمؤمنان علی ﷺ و گاه از امام علی بن الحسین ﷺ نقل شده است (بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۱۴ و ۲۱۸).

۳. تفسیر برهان، جلد ۳، صفحه ۱۲۰، حدیث ۲ و ۱.

۴. مجمع البیان، این حدیث را از صحیح بخاری و مسلم، ذیل آیه فوق نقل کرده است (جلد ۷ و ۸، صفحه ۵۲۶).

۵. کنز العمال، ج ۱۰، ص ۳۷۷، حدیث ۲۹۸۷۶.



آنچه من می گویم از آنها شنواتر نیستید ولی آنها امروز پاسخ نمی دهند!

(و در حدیث دیگری آمده: پیامبر ﷺ گروهی از مشرکان را به نام خطاب کرد و گفت: یا ابا جهل! یا عتبۀ! یا شیبۀ! یا امیۀ! هل وجدتم ما وعد ربکم حقاً؟ فانی قد وجدْتُ ما وعدنی ربی حقاً، فقال عمرُ: یا رسولَ الله! ما تکلّم من اجساد لا ارواح فیها؟ فقالَ وَ الَّذِی نَفْسِی بَیْدهُ ما انتم باسمع لما اقول منهم غیر انهم لا یستطیعون جواباً!)

«فرمود: ای ابو جهل! ای عتبۀ! ای شیبۀ! ای امیۀ! آیا آنچه را خداوند به شما وعده داده بود حق یافتید؟ من آنچه را که خداوند به من وعده داده بود حق یافتم، عمر گفت: ای رسول خدا! با اجسادی سخن می گویی که روح در آنها نیست؟ فرمود: سوگند به کسی که جانم به دست اوست شما نسبت به آنچه می گویم از آنها شنواتر نیستید، فقط آنها نمی توانند پاسخی بگویند».

(ز در نهج البلاغه از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: هنگام مراجعت از جنگ صفین در کنار قبرستانی که پشت دروازه کوفه بود ایستاد و با این کلمات با ارواح مردگان سخن گفت:

انتم لنا فرط سابق، ونحن لکم تبع لاحق، اما الدور فقد سکنت، واما الزواج فقد نکحتم، واما الاموال فقد قسمت، هذا خبر ما عندنا فما خبر ما عندکم؟

«شما بر ما پیشقدم شدید و ما نیز به شما ملحق خواهیم شد، خانه هایتان را دیگران ساکن شدند! همسرانتان به ازدواج دیگران درآمدند! و اموالتان تقسیم شد! اینها خبرهایی است که نزد ماست نزد شما چه خبر؟

سپس رو به یاران کرد و فرمود: اما لؤا ذین هم فی الکلام لا خبر وکم انّ خیر الزاد التقوی: «آگاه باشید اگر به آنها اجازه سخن گفتن داده شود به شما خبر می دهند که بهترین زاد و توشه در سفر آخرت پرهیزگاری است».^۲

(ح) باز در نهج البلاغه در خطبه های متعدد با صراحت سخن از برزخ به میان آمده در خطبه ای می خوانیم: امام (علیه السلام) اشاره به گروهی از پیشینیان کرد و فرمود: اولئکم سلف عایتکم... سلکوا فی بطن البرزخ سیلاً: «آنها پیش از شما به کام مرگ فرو رفتند... و در دورن عالم برزخ وارد شدند».^۳

(ط) و در خطبه دیگری در توصیف «اهل ذکر» می فرماید: کائنات قطعوا الدنیا الی

۱. همان مدرک، ص ۳۷۶، حدیث ۲۹۸۷۴ این احادیث نه تنها دلالت بر وجود عالم برزخ و نوعی حیات برای انسان بعد از مرگ جسمانی دارد، بلکه دلیل بر این است که آنها نوعی ارتباط با این جهان نیز دارند، و حداقل بعضی از سخنان را می شنوند

۲. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۱۳۰.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۱.



الْآخِرَةِ وَهُمْ فِيهَا، فَشَاهَدُوا ذَلِكَ كَأَنَّمَا أَظْلَعُوا عُيُوبَ أَهْلِ الْبَرْزَخِ فِي طُولِ الْإِقَامَةِ فِيهِ»^۱ «با اینکه آنها در دنیا هستند گویی فاصله میان دنیا و آخرت را پیموده و به آخرت پیوسته اند، آنها ما و را دنیا را مشاهده کردند، گویی به جهان برزخ می نگرند و از اسرار آن در طول اقامت در آن با خبر شده اند»^۱.

ی) در حدیث دیگری در تفسیر در المنثور از رسول خدا ﷺ می خوانیم که فرمود: هنگامی که روح مؤمن قبض شود بندگان خدا که اهل رحمتند به استقبال او می آیند و می گویند: مراقب تازه وارد باشید، استراحت کند، چون در زحمت شدیدی بوده، سپس از حال بعضی از دوستان و آشنایان سؤال می کنند و هنگامی که متوجه می شوند بعضی از آنها قبل از این تازه وارد از دنیا رفته اند می گوید: اَنَا اللَّهُ وَأَنَا إِلَهِهِ رَاجِعُونَ او را به دوزخ برده اند (لذا در اینجا اثری از او نیست!)^۲.

ک) در حدیث دیگری از امام صادق ﷺ می خوانیم: مَنْ أَنْكَرَ ثَلَاثَةَ أَشْيَاءَ فَلَيْسَ مِنْ شِيعَتِنَا الْمِعْرَاجِ وَالْمَسْأَلَةِ فِي الْقَبْرِ وَالشَّفَاعَةِ: «کسی که سه چیز را انکار کند از شیعیان ما نیست: معراج، سؤال در قبر و شفاعت»^۳.

ل) این احادیث را با حدیثی از کنز العمال از رسول خدا ﷺ پایان می دهیم (گرچه احادیث در این زمینه بسیار زیاد و متواتر است) حضرت اشاره به شهادی احد کرد و فرمود: أَيُّهَا النَّاسُ زُورُوهُمْ وَآتُوهُمْ وَسَلِّمُوا عَلَيْهِمْ، قَوْلَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يَسْلِمُ عَلَيْهِمْ مُسْلِمٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِلَّا زِدُوا ﷺ «ای مردم آنها را زیارت کنید و به سراغ آنها روید و سلام بر آنها بفرستید، سوگند به کسی که جانم به دست او است مسلمانی تا روز قیامت بر آنها سلام نمی فرستد مگر اینکه سلام او را پاسخ می گویند»^۴.

داستان

ابو عتیبه می گوید: در محضر امام باقر ﷺ بودم جوانی وارد شد. عرض کرد: من اهل شام هستم دوست دار شما بوده و از دشمنانتان بیزارم ولی پدرم دوستان بنی امیه بود و جز من اولادی نداشت. او مایل نبود اموالش به من برسد، بدین جهت همه را در جایی مخفی کرد. پس از فوت او هر چه جستجو کردم، مالش را پیدا نکردم.

۱. همان مدرک، خطبه ۲۲۲.

۲. تفسیر دُرّ المنثور مطابق نقل تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۴۹۴ (با کمی تلخیص).

۳. بحار، ج ۶، ص ۲۲۳.

۴. کنز العمال، ج ۱۰، ص ۳۸۲، حدیث ۲۹۸۹۶.



حضرت فرمود: دوست داری او را ببینی و محل پول ها را از خودش بپرسی؟
 عرض کردم: بلی! به خدا سوگند! شدیداً فقیر و نیازمندم.
 امام (ع) نامه ای را نوشت و مهر کرد آنگاه فرمود: امشب با این نامه به قبرستان بقیع می روی وسط قبرستان که رسیدی صدامی زنی یا «درجان!» یا «درجان!»
 شخصی نزد تو خواهد آمد، نامه را به ایشان بده و بگو من از طرف امام محمد باقر (ع) آمده ام. او پدرت را می آورد سپس هر چه خواستی از پدرت بپرس!
 آن مرد نامه را گرفت و شبانه به قبرستان بقیع رفت و دستورات حضرت را انجام داد.
 ابو عتیبه می گوید: من اول صبح خدمت امام محمد باقر رسیدم تا ببینم آن مرد شب گذشته چه کرده است.
 دیدم او در خانه ایستاده و منتظر اجازه ورود است. اجازه دادند من هم با ایشان وارد شدم.
 به امام (ع) عرض کرد: دیشب رفتم هر چه فرموده بودید انجام دادم، درجان را صدا زدم وی آمد به من گفت:
 همین جا باش تا پدرت را بیاورم.
 ناگاه مرد سیاه چهره ای را آورد، آتش سوزنده و دود جهنم و عذاب و قهر الهی قیافه اش را درگون ساخته بود.
 درجان گفت: این مرد پدر تو است.
 از او پرسیدم: تو پدر من هستی؟
 پاسخ داد: آری!
 گفتم: چرا قیافه ات این چنین تغییر یافته؟
 جواب داد: فرزندم من دوست دار بنی امیه بودم و آنان را بهتر از اهل بیت (ع) می دانستم به این جهت خداوند مرا عذاب کرد و به چنین روزگار سیاهی گرفتار شدم و چون تواز پیروان اهل بیت پیغمبر (ص) بودی، از تو بدم می آمد، لذا ثروتم را از تو پنهان کردم. اما امروز از این عقیده پشیمانم.
 پسرم! به باغی که داشتم برو و زیر درخت زیتون را بکن پول ها را درآور که مجموعاً صد هزار درهم است. پنجاه هزار دهم آن را به امام محمد باقر (ع) تقدیم کن و پنجاه هزار درهم دیگر آن را خودت خرج کن!^۱

خلاصه و نتیجه‌گیری

● آیه شریفه به گوشه‌ای از مزایا و برکات فراوان زندگی برزخی شهیدان اشاره کرده و می‌فرماید: «فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» آنها بخاطر نعمت‌های فراوانی که خداوند از فضل خود به آنها بخشیده است خوشحالند.

شهیدان علاوه بر این که با مشاهده مقامات برادران مجاهدی که به آنها ملحق نشده‌اند خوشحال می‌شوند، خودشان هم هیچ‌گونه ترسی از آینده و غمی از گذشته ندارند.

نبودن خوف و حزن عین روزی خوردن انسان نزد خدا است و به حکم آیه: «وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ» و آیه: «وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» آنچه نزد خدا است هم نعمت و خیر است، هم باقی است، نه عذاب و شری آمیخته با آن است و نه فنا و زوالی بدان راه دارد.

از لسان آیات روشن می‌شود، که اولاً کشته شدگان در راه خدا از وضع مؤمنین برجسته که هنوز در دنیا باقی مانده‌اند خبر دارند،

● برزخ در اصطلاح قرآن، روایات و مجموعه تعالیم اسلامی به معنای عالم پس از مرگ و حد فاصل بین دنیا و آخرت است.

عالم برزخ مرحله‌ای قهری از مراتب وجود است و عبور از آن برای همه ضروری است؛ ولی کسانی که در دنیا در سعادت یا شقاوت کامل شده و کمالات عقلانی و فضایل یا رذایل کسب کرده‌اند برزخشان کوتاه بوده و زودتر از افراد متوسط وارد بهشت یا جهنم اخروی می‌شوند

از مجموع آیات هفتگانه فوق نظر قرآن مجید درباره عالم برزخ (جهانی که فاصله میان این دنیا و عالم آخرت است) تا حد زیادی روشن می‌شود و به فرض که بعضی از این آیات جای گفتگو داشته باشد صراحت آیات دیگر (مانند آیات نخستین) جایی برای تردید باقی نمی‌گذارد.

